میثاق خون


برادر عبدالحی ،حقجو،مسوول جهاد ولایت بغلان وقوماندان عملیات فتح فرقهٔ نهرین

فرمان خدا جل جلاله جل شانه

بسم الله الرحمن الرحیم

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ
فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَ
يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ
عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَالَّذِينَ
آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ
أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ سوره اعراف آیة /۱۵۷

ترجمه

آنانکه پیروی می کنند از رسول و پیغمبر امی که در تورات و انجیل که در دست آنهاست (نام و نشانش را و اوصافش را) نگاشته مییابند (که آن رسول) آنهارا امر بهر نیکوئی ونهی از هر زشتی خواهد کرد و برآنان هر طعام پاکیزه ومطبوع را حلال و هر پلید منفور را حرام میگرداند واحکام پر رنج ومشقتی راکه (از جهل وهوا) چون زنجیر بگردن خود نهاده اند، همه را برمیدارد پس آنانکه باوگرویدند واز وحرمت وعزت نگهداشتند ویاری او کردند ونوری راکه باو نازل شد پیروی نمودند (یعنی بقرآنی که روشن کن دلهای تاریک است عمل کردند) آن گروه بحقیقت رستگاران عالمند.

آدرس مکاتباتی :

مدیریت مجله "میثاق خون"

کمیتهٔ فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

پوست بکس ۱۱۰۶ - پشاور - پاکستان

P.O. BOX.1106

PESHAWAR _ (PAKISTAN)

مدیرمسوول: ف فاضل

معاون: ناصرالدین جمال

شرح پشتی اخیر :

۱- جسد غرقه به خون فرمانده شهید فیض الرحمن" رحیمی "

۲- برادر مجاهد سیدنجم الدین" واثق " آمر جبهات بهارستان وجرم باعده ای از مجاهدین .

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

دور دوم نشراتی ـ سال اول ـ شماره ۸ ماه عقرب ۱۳۶۵ هجری شمسی، ربیع الاول ۱۴۰۷ هـ ـ ق نمبر مسلسل (۲۶)

فهرست مطالب این شماره

صفحة

بسم الله الرحمن الرحیم

یادداشت مدیر

۱۲ ربیع الأول میلاد ناجی بشر

دراوائل دهه هفتم قرن ششم میلادی دران روزگار تیره وظلمانی درروزگاریکه جهان بشریت دربا تلاق بی بندوباریها ، مفاسد اخلاقی، بی تهذیبی، بی دانشی، هرج ومرج ظلم وستم دست وپا میزد درعهدیکه رذیلتها برتمام شئون جامعه و بر همه روابط وضوابط حاکم بود تاگاه شب دوازدهم ربیع الاول،کهاندک زمانی از شکست مفتضحانه ابرهه اشرم سپری شده بود، یکدم فضای مکه ،زادالله شرفها نور باران شدونوزاد ارجمندی بدنیای پرماجرا قدم رنجه فرمود.
این نوزادعزیزازتبار ابوالأنبیاء ، بت شکن تاریخ، خلیلخدا ، ابراهیم علیه السلام وازسلاله ذبیح خدا اسماعیل علیه السلام بود.
آری ! این گرامی ترین فرزندآدم ،گرامی ترازآدم وأولادآدم سیدنا ومولانا محمد صلی الله علیه وسلم که میلادش ، میلادهمه فضائل اخلاقی بودوبا میلادش همه خوبیها باروررشد.

این نوزادشریف درمحیطیکه چراغ صلاح وهدایت خاموش شده بود، رشدو نمو یافت ، اما هرگزوبرای یکبارهم، زیرتاثیررهزنان فسادپیشه که درهمه جاکمین کرده بودند نرفت ، اوکه هدیه گرانبهای آسمان برای بشریت گم کرده راه بود، از همان آوان خردسالی با همگنانش قابل مقایسه نبود ،صدق وراستی او، تفکر او، دوری ازمحیط فسادجوانان، کینه عمیقش با بت وبت پرستی، امانت داری و....، اورااز دیگران متمایزمیساخت وقبل ازاینکه اورسالت هدایت بشررا بدوش گیرد وبه پیامبری مبعوث شود، خصائل وشمائل حمیده فوق درفطرت پاک وبی آلایشش نهفته بودکه گوشی همه فضائل وخوبیها باکردار، رفتاروگفتارا وعجین شده است.
آری ! میلادپیامبرگرامی اسلام، سیدنا ومو لانا محمدصلی الله علیه وسلم ،سرآغاز رشدوجوانه زدن همه فضائل وبعثت اوکه قرنها بعد، ازآسمان بزمین پیام هدایت فرودمی آمد، آغاز یک تحول بزرگ درجهان مادی بود، تحول اصلاح گری وبیدارگری ومشعلدارآن هم پیامبرامی صلی الله علیه وسلم ،که قبلاً بصدق وراستی وامانت شهره آفاق بود .پیامبریکه قبل ازهمه مشعلدارآزادی بود، آزادی ازقیدوبند های اوهام وخرافات ، آزادی اززنجیرهای اسارت عقیده های فاسد، آزادی از استثمار وبهره کشی، برده داران سودخوار، آزادی ازنارواٸی های پدرانیکه دختران معصوم شانرا زنده بگور میکردند، آزادی ازهمه غلها وزنجیرهائیکه بر دست وپای بشریت سنگینی میکردوبالاخره آزادی مستضعفان زمین ازظلم وستم مستکبران زمان .
بلی ! رسالت این نوزادعزیزدرچهلمین بهار عمرش ازطرف خالق یکتا جلت عظمته ، تعیین شدتا بشررا ازتاریکی نجات بخشیده وبسوی نوررهنمون شود.

امروزملت مسلمان افغانستان هم به پیروی ازسالاروسردارکونین محمد صلی الله علیه وسلم، این رسالت عظیم رابردوش خودحمل کرده ودربرابرطواغیت زمان که دریچه های نوررامی بندندوظلمت می آفرینند، بپاخاسته ودست به سلاح برده اند، تابار دیگربا افروختن چراغ ظلمت براندازاسلام جهان رانوربارا ن کنندوبهمه ملتهای دردمندودربندپیام آزادی رابرسانند، وماآرزومندیم که به میمنت این سالروزخجسته ومیمون که سالروزمیلادآزادی وهمه فضائل است،ملت مسلمان مادررسالت خودپیروزشود.

وما ذلک علی الله بعزیز

صبر و شکیبائی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

تاجی بشریت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم درهمه خصال واوصاف خویش بهترین سرمشق وعالیترین الگو برای رهروان راه حق درهمه ادوار تاریخ است وچنانچه شخصیت ارجمند پیامبر صلی الله علیه وسلم مظهر کمال انسانی بود، اخلاق وفضایلش همچنان درعالیترین سطح کمال وعظمت قرار داشت.

درین نوشته که بمناسبت هزار و چهارصدوشصتمین سالگرد میلاد مسعود آنحضرت نگاشته شده روی یکی ازبزرگترین فضایل اخلاقی آنحضرت فضیلت صبرواستقامت صحبت مینمائیم.

آری درشرایط کنونی که ملت زجر کشیده ودردمندما درمیان خون وآتش دست وپا میزنند، وبا وحشیترین اردوی جهانخوار روس میرزمد ازهرچه بیشتر به اراده قوی وصبرانقلابی نیاز دارد چه درین کشمکش هولناک وخونین آنها که چون صخره های پولادین یارای استواری وپایمردی راندا شته باشند قادر نخواهند بود که دربرابر سیلاب خون و کوره های آتش باروت مقاومت نمایند قبل ازینکه به ذکرمظاهرصبرواستقامت درحیات رهبرانسانیت بپردازیم مختصرا یادآوری میکنیم که صبر در فرهنگ والای اسلام ازبزرگترین فضائلیست درمسیرتکامل شخصیت انسان وعنصرعمده ئیست در ساختن قیادت وپیشوائی صبرسلاح برنده و موءثریست درکف پیکارگران موءمن کهباوجودآن پیروزی به استقبال موءمنان صابرمی شتابد، وفقدانش مایه شکست وزبونی میگردد. قرآنکریم بنابراهمیت صبردرصدوبیست آیت از آن نام میبرد، حقیقتا صبرسرمنشاء عدهء زیادی ازفضایل است، عفت، حلم، تواضع وشجاعت اینها وامثال شان همه فضائلی اندکه جزازطریق صبرتحقق پذیرنیستند.

آری برای اینکه انسان عفیف باشد باید دربرابر غرائزسرکش جنسی صبر نماید، حلم وبردباری بی آنکه شخص درمقابل عوامل خشم وخشونت مقابله وصبرکند متصورنیست.

شجاعت بدون پایداری انسان دربرابر شرایط هولناک مبارزه و رنجها و مشکلات دوران جهادبمیان نمی آید.

انجام همه عبادات که لازمه آنها قبول تکلیف ومحنت وقربانیست بدون صبر صورت نمی گیردلذا میتوان نتیجه گرفت که صبردرواقع زیربنای همه فضایل وعبادات است وبعنوان یکی از اساسی ترین صفات وفضایل درابعاد و حالات مختلف زندگی مسلمان مطرح است.

ازجمله موارد واقسام ذیل را می توان نام برد:

صبر بر نعمت:

پروردگار نعمتهای مختلفی را چون صحت، ثروت، قدرت، مقام ومنزلت پیروزی ونصرت بردشمن به بندگان خویش عطاء نموده است تادربرابر آن به شکران رب الجلیل بپردازد، و از خودخواهی وسرکشی بپرهیزد.

اما چه بسا ازدولتمردان که درحال دست یابی بمال وجاه مغروروسرکش می شوندوتغییرشخصیت میدهند، گاهی اتفاق می افتدکه انسانهای دلسوزومهربان، حلیم ومتواضع باتغیردروضع زندگی شان سنگدل وسفاک میشوند. اینچنین افرادازنظرقضاوت قرآنی سزاوار رسوائی دردنیا وعذاب آخرت اند.

قارون که درنعمت صبر ننمود، طغیان وفسادکردبه رسوائی دنیا و عذاب الهی درقیامت مبتلا شد.

صبر بر طاعت:

طاعات وعبادات گرچه درحقیقت تشریف وافتخاری اندکه پروردگار به بندگان خویش عنایت فرموده است، اما ظاهرا عاری ازتکلیف ومشقت نمی باشند، وجزموءمنان توان تحمل این تکالیف راندارند (واستعینوا بالصبروالصلاة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین) از صبرونماز یاری بخواهید چه نمازامری است بزرگ مگربرفروتنان، پس چیزیکه موانع ومشکلات راازسرراه دور می

سازدوانجام عبادات راسهل وآسان میکندهمانا صبرواستقامت است .

صبر از معصیت :

صبردرارتکاب معصیت با وجود قدرتو تمکن برآن ازمشکلترین انواع صبر است ، بگفتهٔ امام غزالی اجتناب ازمعاصی درانجاکه‌بسا ازگناهان عنوان اموری عادی راگرفته‌اندکاری است سخت مشکل چه‌یکجا شدن شیطان عادت وشهوت درراه ارتکاب گناه مایه لغزش وسقوط انسان میگردد ،ومقابله با عوامل انحراف ومهارنمودن غرائز سرکش جزدرپناه صبرواستقامت که از فضائل بزرگ وعنایات الهیست متصور شده‌نمی تواند .

صبر در مصیبت :

زندگی برای مردموءمن گذرگاهی است هول انگیزوپرمشقت ، موءمنان راستین درکشمکشهای زندگی ازمیان رنجهای فراوان وآزمونهای پیاپی میگذرند ، باسختیها پنجه‌نرم میکنند ودرنبردگاههای خونین ثابت‌واستوار می مانندوبه‌شکست وتسلیم تن نمی دهند ، قرآنکریم این گروه‌رادرست کاروپرهیزگارمعرفی مینماید .

(والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس ، أولئک الذین صدقوا وأولئک هم المتقون) .

اکنون پس ازشرح موءجزانواع صبربر میگردم بمظاهرصبرواستقامت در حیات رهبرانسانیت صلی الله علیه وسلم .

درعهدمکی وسرآغازدعوت نجاتبخش اسلام سیزده‌سال تمام رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم دررنج وعذاب ، توهین وشکنجه ، محاصره اقتصادی آزارواستهزا بسربرد .

اتهامات دروغین، تبلیغات زهرآگین راشنید ، تنها شخص پیامبرصلی الله علیه‌وسلم موردآزارگمراهان سیه‌دل قرارنمی گرفت ، بلکه‌با براه انداختن غوغاء وهیاهو ،شکنجه‌وآزاریاران و احباب واقاربش بررنجهایش‌میافزودند تاشودازین راه‌درتصمیم واراده اش تغییری ایجادگردد ، پیشکشهای سخاوتمندانه عرضه‌شدفشارهای خانوادگی بمیان آمدتامگرازانجام رسالت بازش دارند ، توطئه‌ترورش راریختند ماهها وسالها گذشت مردم‌ازبیم‌وتهدید مشرکین گمراه‌جرأت نمیکردند تابه دعوت حق لبیک بگویند ، فضاء زندگی یأس آور وشرایط سخت بحرانی ومشکل بودامامپیامبرگرامی درهمه‌این اوضاع واحوال چون صخرهٔ پولادین پابرجا و ثابت قدم‌بودوسرانجام‌برهمه موانع غلبه‌یافت وبرهمه‌دشمنان پیروزشد

درینجا چندنمونه‌ازشکنجه‌وآزارمشرکین رایادآورمیشویم .

حارث بن حارث روایت میکند : درروزگارنخستین دعوت ، پیامبررا دیدم‌که میفرمود : ای مردم لااله‌الا الله بگوئیدرستگارمیشوید .مشرکان پیام اورا به‌اذیت وآزاراستقبال کردند، گروهی برجبین قدسیش آب دهن انداختند وجمعی دشنام دادندوبرسرو صورت مبارکش خاک میریختند .

ابوشیبه ازعمروبن عاص روایت می‌کند : ازدسیسه‌قتل پیامبرزمانی‌اطلاع یافتم که‌دیدم‌مشرکین درماحول بیت الله‌جمع شده‌اند، ورسول الله صلی الله‌علیه‌وسلم مشغول اداء نماز است عقبه‌بن ابی معیط ازجابرخاست و چادرخویش رابرگلوی پیغمبرمحبوب پیچاندواورابسوی خودکش کردتاآنکه هردوزانوی قدسیش بشدت برزمین خورد ، فریادحاضرین بلندشد همه خیال کردندکارش تمام شد ، ابوبکر ازجابرخاست واززیرشانه‌های پیامبر صلی الله‌علیه‌وسلم گرفت ونهیب بر کشید .(أتقتلون رجلا"ان یقول ربی الله) وچون مشرکان ازاطرافش دور شدندازجابرخاست وبادای نمازپرداخت درانحال مشرکین درماحول بیت الله حاضربود ، وسپس باروح آرام بدون

> اما چه بسا دولتمردان که درحال دستیابی بمال وجاه مغرورو سرکش میشوند وتغییر شخصیت میدهند ،گاهی اتفاق می افتد که انسانهای دِلسوز ومهربان ، حلیم ومتواضع باتغییر دروضع زِندگی شان ، سنگدل وسفاک میشوند ،این چنین افراد ازنظر قضاوت قرآنی سزاوار رسوائی دردنیا وعذاب آخرت اند .

ترس وهراس آنها را بار دیگر مخاطب قرار داده فرمود: ای قریشیان! قسم بذاتیکه نفس محمد در قبضه قدرت اوست هدف از رسالت من سرکوبی سرکشان است تا سر در تن وجان در بدن دارم وسپس به گردن مبارکش اشاره نمود عروه بن زبیر روایت میکند: بعد از مرگ ابوطالب وتشدید اذیت وآزار قریش پیامبر صلی الله علیه وسلم راه طایف را در پیش گرفت ودعوت اسلام را به قبیله ثقیف عرضه نمود واز ایشان کمک خواست، آنان بجای کمک دست به اهانت واستهزا زدند، کودکان و بیخردان را طلب کرده ودر مسیر راهش جهت اذیت وآزار صف بستند، و سنگباران نمودند، تاکه خون از پاهای قدسیش جاری شد وبه انگورباغی مربوط به عتبه وشیبه پناه آورد، ودر آن لحظات دردانگیز بی یاور ودر میان انبوهی از درد ورنج قرار داشت دامن صبر و استقامت را از دست نداده دست نیاز به درگاه احدیت بلند کرده وبه راز ونیاز آغاز کرده فرمود: با وجود اینهمه درد ورنج اگر ذات اقدست از من راضی باشد دیگر هیچ پروائی ندارم.

یاران راستین واصحاب با صفایش نیز با انواع اذیت وآزار روبرو شدند، پیامبر گرامی همه آنها را به صبر و استقامت دعوت داده وایشانرا تسلی میداد که رنج ومحنت در مسیر دعوت یک امر طبیعی وعادیست.

چون اذیت وآزار آشوبگری واهانت اراده وتصمیم پیامبر را تغیر نداد، اینجا بود که دست به نیرنگ دیگی زدند پیشکشهای فریبنده عرضه نمودند، بزرگان قریش همگی بعد از غروب آفتاب در کعبه اجتماع نمودند وکسی را بسراغ پیغمبر فرستادند تا آنجا رفته وبا ایشان صحبت کند چون پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر شد بسرعت آنجا رفت، چه فکر مینمود شاید تمایلی به قبول دعوت حق پیدا کرده باشند، مگر ایشان تقاضای دیگری داشته، وانگیزه دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم را مادی انگاشته وبه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر هدفت مال وثروت باشد همه دارائی خویشرا جمع کرده و به اختیارت میگذاریم، واگر بزرگواری وعزت میخواهی ترا بحیث بزرگ خویش قبول میکنیم، واگر حکومت خواسته باشی بادشاهت میسازیم. واگر اینکارهای توزاده بیماری پنهانی باشد، همه دارائی خویشرا در راه علاجت به مصرف میرسانیم، آخر تو از ما چه میخواهی؟

پیامبر صلی الله علیه وسلم در جوابشان فرمود، هدفم مال، عزت و حکومت نیست، خداوند مرا به حیث پیامبر فرستاده وکتابی بمن نازل کرده است، ودستورم داده است که نوید دهنده وبیم دهنده باشم، وپیامهای پروردگار خویشرا بشما برسانم، نصیحتتان کنم، اگر پذیرفتید، در دنیا و آخرت بهره مند میشوید، واگر رد کردید به امر الهی صبر می کنم تا خداوند میان ما وشما داوری نماید.

باردیگر این وسیله مانند شکنجه وآزار ونیرنگهای دیگر کارگر واقع نشد.

فشارهای خانوادگی را استخدام نمودند برابوطالب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم فشار آوردند تا کاری نماید، ابوطالب نظر بدرخواست بزرگان قریش از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مطالبه نمود، ای برادرزاده ام! بحال من وخودت ترحم کن! باری را که بالاتر از تحمل من وخودت باشد بر دوشم نیفگن، واز یاد کردن آنچه قومت را آزار میدهد اجتناب کن.

پیامبر صلی الله علیه وسلم با همه احترامیکه به ابوطالب داشت، وبا همه حیاء وتهذیب که خاصه آنحضرت بود چون این تقاضا به بنیاد دعوتش صدمه وارد مینمود با کمال احترام معذرت خواسته فرمود: اگر آفتاب را بدست راست من وماه را در دست چپم گذارند دست از دعوت بر نمیدارم، ودر برابر فشارهای سنگین خانوادگی صبر نمود.

چون این همه محاوله‌ها ناکام شد، دست به تبلیغات گسترده زده زبان به اتهام واستهزاء کشودند، کاهن، ساحر ومجنون وشاعرش خواندند بیخردان را تحریک نمودند تا علیه او هرزه گوئی و تبلیغ نمایند، نضر بن حارث یکتن از شیاطین قریش جلسات دعوت پیغمبر را اخلال مینمود ودر دوران اجتماعات سالانه حج تبلیغات هرزه‌ئی را براه می انداختند رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در برابر همه این تبلیغات با روحیه قوی صبر مینمود اذیت و آزار در اینجا تمام نمیشود، مشرکین چون دیدند سلاح شکنجه وآزار وتوهین واستهزاء فشار وتبلیغات بی اثر ماند دست به مقاطعه کلی زدند، خرید وفروش نکاح ومعاملات روزمره را یکسر با رسول الله صلی الله علیه وسلم ویارانش واقارب پیغمبر خاندان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب منع قرار دادند همگی سه سال تمام در محرومیت در وادی مربوط به ابوطالب بسر بردند، هیچکس مواد غذائی را برای شان نمی فروخت، معامله نمیکرد، پیرمردان وکودکان از شدت گرسنگی در رنج وعذاب بودند اما با وجود اینهمه مشکلات پیامبر با روح آرام بدعوت خویش ادامه میداد، و مطالبات شانرا در مورد توقف از دعوت وتبلیغ اسلام قاطعانه رد نمود.

چون همه حیله‌ها، فشار وتهدیدها بی‌اثر شد، تصمیم قتل پیامبر را گرفتند، در این تصمیم نخست از ابوطالب درخواست نمودند در عوض عماره بن ولید یکتن از جوانان قریش حضرت محمد را برایشان تسلیم نمایند تا به

قتل برسانند، این پیشنهاد مسخره را ابوطالب رد نمود، لذا بمشوره نشستند بعضی اظهار نمود تا در قفس آهنین زندانی اش سازند تا مانع فعالیتش گردند ویا از سرزمین مکه فرار ش نمایند تا هیچکس از اهل مکه با او تماس گرفته نتواند، اما ابوجهل همهٔ این پیشنهادها را رد کرد، و اظهار نمود از همه قبایل یک یک جوان ورزیده را انتخاب نمائید تا با یک ضربت کارش را تمام نمایند، وبنی عبد مناف قدرت مقابله را با همه ندارد، این فیصله را همه پذیرفتند، با وجود اینهمه تهدیدات ودسیسه ها پیامبر صلی الله علیه وسلم با کمال صبر واستقامت فعالیت خویش را ادامه میداد.

با وجود تمامی همه دسایس وفشار ها مشرکین دست از شرارت نگرفته غرض تولید یأس در روحیه پیامبر به آهنگ تخریبکاری هر جا پیامبر را دنبال می نمودند وچون در مجلس صحبت میکرد، و هدایات روشنگر آسمانی از خود را بر دلها واندیشه ها می بخشید. ابولهب بعدا زختم مجلس برخاسته وتخریب می کرد ومیگفت: زنها را از اینکه از او اطاعت کنید، اما پیامبر مأیوس نمی شد.

آری پیامبر در همه جا شکیبا وصابر بود، وآنچنانیکه در برابر اذیت وآزار صبر واستقامت داشت در میدان کارزار، در حلول اندوه ومصیبت در گرسنگی و بیماری نیز به حد اعلای صبر وبردباری را از خود نشان میداد در غزوه احد در آنجائیکه نظر به اشتباه تیراندازان دشمن از عقب بر صفوف مسلمانان حمله ور شده وشکست را متوجه قشون اسلامی نموده بودند ودر محاصره مدینه در غزوه احزاب که همه جا را اشباح هول انگیز ترس وبیم فرا گرفته بود تنها کسیکه با اعصاب آرام جبهه جنگ را اداره می نمود پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.

آری در غزوه احد لحظه ئی فرا رسید که همراه با پیامبر تنها هفت تن انصاری و دو نفر از مهاجرین باقیمانده بود، مشرکین محاصره را تنگ ساخته وخود را نزدیک پیامبر رسانیده بودند، با سنگی دندان مبارک را شهید ورخساره قدسیش بشدت زخم برداشته خون از ان فواره مینمود، وشایعه افتاد که حضرت محمد شهید شد مسلمانان به جز عده ئی معدود صحنه را ترک گفتند و از کمال وحشت واضطراب نمیدانستند چه کاری بنمایند، اما پیامبر در همین اوضاع واحوال به قوت مقاومت می کرد، تیرهای خویش را به سعد بن ابی وقاص میداد وبرایش میگفت "ارم یا سعد فداک ابی وامی" فیرهای ابو طلحه انصاری را که از تیراندازان ماهر بود نظارت میکرد که آیا بهدف میخورد ویا خیر سه هزار تن از لشکریان سفاک وخون آشام علیه چند نفر که به اطراف پیامبر اندمی جنگیدند. وسرانجام توان مقاومت را از دست داده میدان را ترک میگویند، اما پیامبر اسلام از جا نمی جنبد.

ودر محاصره خندق که شرایط حول انگیز پیش شد چنانچه قرآن کریم حکایت می کند:

اذجاءکم من فوقکم ومن أسفل واذ زاغت الابصار وبلغت القلوب الحناجر وتظنون بالله الظنونا، هنالک ابتلی المؤمنون وزلزلوا زلزالا "شدیدا"

ودر اثنائیکه محاصره مشرکین هر لحظه تنگ میشد، وشایعه ئی پخش شد که در جبهه داخلی شگاف عمیقی به میان آمده وبنی قریظه که در داخل مدینه با مسلمانان پیمان بسته بودند عهد خود را شکسته وبنای حمله را از داخل دادند همگان حواس خود را باخته بودند، اما تنها پیامبر بود: که با روحیه عالی مسلمانان را دلداری واطمینان می داد ومیفرمود: به فتح وپیروزی از جانب خداوند شما را نوید میدهم.

ودر مرگ فرزند دلبندش ابراهیم و شهادت عمش سید الشهداء حمزه با شکیبائی کامل این حوادث اندوهبار را استقبال میکرد.

انس بن مالک روایت میکند: حالتی را دیدم که ابراهیم بروی دستهای مبارک پیامبر جان به جان آفرین می سپرد چند قطره اشک از چشمان قدسی پیامبر فروریخت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میشود، اما جز آنچه را که مایه خشنودی پروردگار گردد بر زبان نمی آوریم. وآنگاه فرمود قسم به خدا ای ابراهیم که بر مرگت غمگین هستم.

وچون جسد پاره پاره ومثله شده سید الشهداء را به نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آوردند بازهم کسیکه با روح مطمئن در برابر این حادثه درد انگیز قرار داشت تنها پیامبر بود.

در حالت فقر وگرسنگی وبیماری پیامبر از همه بیشتر صبر وتحمل داشت از فاطمه رضی الله عنها روایت شده است روزیکه پارچه نان جوین را به پیامبر دادم

بقیه در صفحهٔ (١٢٩)



درسهائی از قرآن

سخیداد فائز



پیوسته به‌گذشته

برتری وفضیلت دانش نسبت به دارائی ازنگاه قران

حقا که دو چیز در حیات بشری حا یز ارزش والا و اهمیت بسزایی ست :

۱ ـ عبادت و پرستش‌خالق هدفیست نهایت ارزشمند و بزرگ که هم خوشنودی باری تعالی را به ارمغان می اورد و هم مقامات‌عالی اخروی را نصیب انسان میگر داند .

۲ ـ دولت و دارائی نعمتی است‌که بوسیلهٔ ان میتوان هم مراتب رضای خالق و هم خوشنو دی مخلوق او را کسب کرده بقلوب‌شان حکومت کرد بلی ارزش و مقام والآی‌عبادت خدا و فضیلت ان؛هکذا اهمیت و نقش مؤثر پول و دارائی در زندگی بشر از نظر احدی پوشیده و مخفی نما نده و همگان به آن معترفند ولی با آن همه برتری و فضیلتی که از طریق عبادت خداوند کسب شده میتواند ـ درداستان پیدایش آدم(ع) بصفت خلیفه‌زمین ـ قرآن با وضاحت کامل تفهیم نموده درس داد که مقام و ارزش علم بالاتر و بلند تر از پرستش خداوند با همه علو شان و بزرگی مقام آن است .

هکذا قرآن در آیه (۲٤۷) از سوره بقره این نکته را نیز واضح می سازد که اهمیت و مقام والای دانش بلندتروارزشمندتر از ارزش‌پول و دارائی است ، این موضوع بشرح ذیل‌در تفسیر آیت‌فوق گذارش‌یافته:

بعد از رحلت حضرت موسی (ع) کار بنی اسرائیل منظم بود ، چون نیت آنها واژگون شد ، جالوت نام پادشاه کافری بر آنها مسلط گردید وآنها را از شهربیرون کرد ، تاراج نمود ، اسیرگرفت وغلام گردانید .

بنی اسرائیل فرار کردند و در بیت‌المقدس فراهم آمدند ، در ان وقت حضرت اشموئیل (ع) پیغمبر بود ، بنی اسرائیل بوی گفتند : پادشاهی را بر ما مقررکن تا با وی اتفاق کرده در راه خدا جهادنمایم و میان پیغمبر و بنی‌اسرائیل دلا یل ذیل رد و بدل‌شد : وقال لهم‌نبیهم ان‌الله‌قد بعث‌لکم طالوت‌ملکا ،قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن‌احق بالملک منه ولم یوت سعة من المال قال ان الله اصطفه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم والله یوتی ملکه من‌یشاءوالله واسع علیم .) .

ترجمه : گفت به آنها پیغمبر شان هر آینه خدا به تحقیق مقرر کرده بر شما طالوت را پادشاه .

گفتند چگونه باشد اورا پادشاهی‌برما حالانکه ما سزاوار تریم به پادشاهی از وی،و داده نشده او را فراخی از مال ، پیغمبر گفت هر آینه خدا پسندید او را بر شما و افزود او را

فراخی در علم و جسم و خدامیدهد ملک خود را هر کرا خواهد و خدا فراخ فضل بسیار داناست .

تفسیر : بیشتر در قوم طالوت سلطنت نبود ایشان بینوا و محنت کش بودند ، ازین جهت در نگاه بنی‌اسرائیل طالوت شایسته پادشاهی شمرده نمی شد ، بنی اسرائیل در اثر سرمایه و مالی که داشتند خود را سزاوار سلطنت می‌پنداشتند ، پیغمبر به ایشان گفت : پادشاهی ارثی نبوده و نه استحقاق ان به مال و سرمایه ارتباطی میگیرد، لیاقت و اهلیت پادشاهی بوسعت دانش و توانائی جسمی تعلق دارد ، درین امور طالوت بر شما برتری وفزونی دارد لذا نسبت بشما سرمایه داران و شهزادگان سزاوار تر و مستحقتر اند زیرا با استفاده از دانش خود امور سیاسی را خوبتر تحلیل نموده راههای پیروزی را در ساحه های سیاسی دنبال نموده موفقیت را بدست می آورند و بابکار انداختن نیروی عظیم جسمی در معرکه بادشمن شدت عمل جهادی و مقاومت طولانی را از خود نشان داده ترس و رعب را در دل دشمن ، ایجاد و اسباب شکست انرا فراهم می سازد .

درین داستان ، قرآنکریم برتری و امتیاز علم و دانش را نسبت مال و دارائی درس میدهد و تفهیم مینماید که دو چیز عامل استحقاق قیادت و رهبری بحساب می آید .

اول علم و دانش دوم توانائی جسمی و قدرت مقاومت برای بکرسی نشاندن حق .

قرآنکریم در سورهٔ بقره آیه (۲۶۹) ذیلاً میفر ماید :

(یوتی الحکمة من یشا ءو من یوت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیرا)

مفسرین و دانشمندان علوم قرآن درین ایت ، کلمه (الحکمة) را به علم نافع تفسیر کرده اند ، لذاعلمی که جامعه اسلامی منفعتی را از ان میبرد و باعث ترقی و پیشرفت مسلمانان میگردد ولو علم زراعت و معدن شناسی و یا علم دیگری باشد قرآن آنرا حکمت و خیر کثیر خوانده و دانشمندان علوم تفسیر علی‌الأخص مولیناشبیر احمد عثمانی در تفسیر خود فر موده : (هر کرا خدا دانش کرامت کرده بزرگترین نعمتها و محاسن نصیب او شده) بنا بران قرآن به مسلمانان درس میدهد که هر گونه علم مفید علمی که اسباب تقویه و استحکام پهلو های اجتماعی ،اقتصادی، سیاسی ، روانی و . . . . جامعه اسلامی را فراهم ساخته بتواند هم خیر کثیر و نعمت بزرگ بوده و هم حکمتی که شب و روزباید دربدست اوردن و تحصیل ان مساعی همه جانبه را بخرج داد وگم شده مومن است در هر جائیکه بدریافتش دست یابد دریغ نورزد .

صفوة التفا سیر در ذیل ایه (۱۱)ازسوره مجادله تصریح میکند :

کسیکه راههای ارامی و فراخی را بروی مردم باز کند خداوندراههای نیکوئی و ارامی دنیا و اخرت را برویش با ز مینما ید . در حد یث است : (لایزال الله فی عون العبد مازال العبد فی عون اخیه) و علم نافع وسیله دستیا بی برا ین هدف علیا ست .

قضاوت قران در قبال دانشمند و بی دانش

قرآن در ایه (۹) سوره‌الزمر ، دو طبقه از انسانها را یکی عالم در برابر جاهل،دومی مطیع در برابر عاصی در مقابل همدیگر قرار داده بصورت‌استفهام‌انکاری ذیلاً سوال را مطرح می سا زد که‌آیا یکی با دیگری برابر شده میتواند ؟

(امن هو قانت آناء الیل ساجداً وقائماً یحذر الاخرة و یرجو رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون ، انمایتذکراولوا الالباب.)

تفسیر : بنده که از خواب ارام‌شب منصرف‌شده بعبادت‌خداوند میپردازد گاهی بحضور او تعالی دست بسته می‌ایستدوگاهی بسجده‌می‌افتدیکطرف خوف‌اخرت‌دل‌اورابیقرارساخته‌وطرف

دیگر رحمت پروردگارمهربان ، اورا استوا رنگهداشتهاست این بندهنیکبخت ونیکوکار باآن انسان بدبخت وفراموشکار که در وقت مصیبت خدا رایاد میکند و چون مصیبت ازاو دور شود انعام منعم حقیقی ، را فراموش کرده از اطاعت وقبول خداانکار میورزد ، برابر ومساویشده میتواند ؟هرگزنی. اگرچنین باشد که فرمان بردارونافرمان ، مطیع وسرکش وبالاخره مسلمان وکافر باهم برابر شوند پس درین صورت وبااین فرض محال درمیان عالم وجاهل و یا خردمند و بیخرد فرق و تفاوتی باقی نمیماند . این تفاوت را همان مردم میفهمند که الله تعالی بهایشان عقل داده است .

صفوة التفاسیردر شرح آیهفوق مینویسد : چنانچه عالم وجاهل باهم برابر نیستندهکذامطیع وعاصی باهم برابر نیست درینجا عدم برابری عالم وجاهل را موضوع قبول شده نزد همگان دانسته موضوع عدم مساوات فرمان بردار باسرکش را برا نقیاس کرده بطور استفهام انکاری سوال مینماید : آیا شخصیکه سجده کنان دردل شب ازترس خدا توأم باامید بلطف اوتعالیعبادت مینماید باکافرو مشرک که همواره ازارشادات خدا سرمی تابد برابرست؟لذا دراین آیت تنبیه بزرگ برفضیلت علم است .

درایت فوقطورآشکارابرعظمت وبزرگی شان دانشمندانصراحت کامل نموده میفرماید : « **یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات**»

صفوةالتفاسیر در ذیل اینآیت ازابن مسعود چنین نقلمیکند:(خداوند درین آیتازعلماء ستایش کرده سپس گفته :ای مردم!مفهوماین ایترادرک نمائید ودرکسب علم رغبت وتلاش کنید زیرا خداوند ارشاد میفرماید : مؤمن دانشمند بمراتب برتر ازمؤمن جاهل وبی علم است.امام قرطبی در تفسیر خودگفته : درین آیت توضیح شده که بلندی مقام نزد خدابه دانش وایمان است . چون علم در تنظیم و بهبود جنبه های مختلف زندگی بشری ودر پخش ونشر دین اسلاموادایمسئولیت دعوت الیالله ، اثر ونقش ممتاز وبرازندهای دارد لذا خداوند بخاطر تفهیم مقام والا وارزشمندعلم در نخستین ایاتیازسوره علق یعنی آغاز نزول قرآن وابتداء وحی که بزرگترین نعمتی ازنعمتهای خداوندبحساب میآید ازعلم ودانش تذکر فرموده ارشاد مینماید:

«**اقرأباسم ربک الذی خلق ،خلق الانسان من علق،اقرأوربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم.**»

ابن کثیر درتفسیر این آیاتمی نویسد : نزول این آیاتازسویخداوند نخستین رحمتی ازرحمتهای اوتعالی واولین نعمتی است کهپروردگارمهربان بربندهگان خود ارزانی فرموده. درین آیات آگاهیاستبراینکهبرخورداری ازدانش ودرکحقایق وباانوار درخشان علمتاریکیجهل رااز صفحه قلب ودماغزدودن ، عنایت کرمبیشان الهی است کهبنده گان بلند پایه خود رابه ان مشرف ونائل میفرماید وهمین علم ودانش ودرکحقایقاشیاء بود که عامل برتریوامتیاز حضرت آدم علیه السلام برفرشته هاگردید و خلعت خلافت وقیادت روی زمین وجهان انسانیت بهاو تفویض شد ، علم گاهی درذهن استقرار مییابد- گاهی برزبان ابرازمی شود وگاهیهم بلست توانای نویسنده بروی صفحه کاغذقید وثبت میگردد ، سعی ورزید با دانش ذهنی ، لفظی ورسمی (کتابتی) خود درخدمت بشریت زندگی خویش راباپایان رسانید .

ابن کثیر درقسمت اخیرتفسیر این ایه هانقل میکند :(**وفی الاثرمن عمل بما علم ورثه الله علم مایکن یعلم .**)

شخصی که برآنچهمیداندعمل کند خداوند اشیاییرابه او میآموزد کهنمیداند . خلاصهٔ درسیکه درمباحول علم ودانش از قرآن گرفتیم :

۱- از انجا که نسبت بههمه امور دیگر ، علم ودانش درتنظیم زندگی بشرو سرو سامان بخشیدن به آن نقش مؤثرتریراایفاء کرده میتواند

لذا درسرآغاز وحی ازان تذکر بعمل
آمد. و همین است برهان قاطع بر
اهمیت وارزش بیشتر دانش ازنگاه
قرآن .

۲ — علم و دانش توأم با
ایمان،نسبت به‌عبادت‌خداوند فضیلت
وبرتری دارد ، روی همین دلیل
حضرت‌آدم علیه‌السلام‌برفرشته ها که
شب وروز در عبادت مصروفند وبه
شهادت قرآن از گناه معصومند،درجهت
احرازمقام عالی‌خلافت‌ترجیح‌یافت .

۳ — علم ودانش عمومی که
شامل علم برتمام اشیاء وخواص
آن میگردد، دلیل استحقاق‌رتبه‌ومقام
عالی زعامت می شود نه علم خاص
برقسمی ازامور چنانچه در داستان
حضرت آدم‌علیه‌السلام‌همین‌علم‌عمومی
وسیلهٔ استحقاق اوگردید .

٤ — دانش چنانچه برعبادت
ترجیح دارد هکذاعلم ودانش نسبت
به سرمایه ومال منال هم برتری و
ترجیح دارد.داستان طالوت وجالوت
درقرآن بما همین درس را میدهد .

٥ـ هر که از علم نافع بهره‌ور
شددر حقیقت سرمایه‌بزرگی را کماهی
نمود که سرچشمه و منبع همه سرمایه
ها را تشکیل مینماید .

٦ — رسیدن شخص نادار و
بینوا به پادشاهی امری عجیب ونا
مناسبی نیست ولی‌هرگاه جاهلی‌بکرسی
زعامت تکیه زند باید تعجب کرد
زیرا نسبت بی دانشی وعدم توان
تدبیرامور بی‌نظمی هائی رخ خواهدداد.
از همینجاست که خداوند به پیامبر
خویش امر میفرماید :

(قل رب زدنی علما) بگو بار
خدایا ! ازعلم و دانش بهره وافر
و وسیعی برایم عطاکن.

۷ـ چون علم مؤثرترین وبزرگترین
عامل آرامی ، سعادت،ترقی واستحکام
پهلوهای مختلف زندگی بشری است
واز نگاه ارزش واهمیت درعالیترین
قطعه ارزشها قراردارد،روی‌همین دلیل
دردرجه بندی‌امور حیاتی بشر، حایز
مقام عالی فرضیت بوده وبجامعه
اسلامی بدینوسیله تفهیم گردیده
که علم ودانش عمومی وشامل همه
پهلو های زندگی راخیلی ها مهم و
ضروری دانسته و محرومیت ازآنرا
بزرگترین خطری‌درحیاتی‌عاجل وآجل
خود تلقی نماید .

این بود اهمیت وقدردانی علم
ازنگاه قرآن که درهیچ مسلکی به‌این
معیارتوجهی بسوی آن مبذول نشده
اگر باآنهم درجوامع اسلامی به فرا
گرفتن تمام علوم بذل توجه صورت
نمیگیرد گناهی ازاسلام نبوده علت
آنرا درخارج ازحدود ارشادات‌آسمانی
جستجوباید کرد .



به لطف خداوند متعال توطئه سوء قصد علیه عزیزترین فرزند ملت مسلمان افغانستان کشف و خنثیٰ شد

صحبت را پور ترمایا قائد بزرگ جهاد کشور استاد برهان الدین «ربانی»

این یک امر مسلم و حقیقت پذیرفته شده است که زمانی دشمن توان مقابله و برخورد رویا روئی را از دست داد و تلاش های مذبوحانه اش‌به بن بست نهائی کشید خفا شگونه به ظلمت پناه می برد و در تاریکیها توطئه‌های سری می چیند و برنامه های شیطانی طرح می کند .

آری ! از همین نکته میتوان به صراحت شکست ذلت بار و افتضاح کار دشمن را درک کرد ولمس نمود.

روس های جنایت پیشه و سفاک و دست پروردگان ننگین و اوباش آنها که دیگر یارای مقابله و برخورد های رویا روئی باسنگر نشینان جان برکف اسلام را از دست داده اند و پوزه های کثیف شان بامشت پولا دین دلیر مردان بخاک ذلت ویاس مالیده شده است ، برای جبران این شکست مفتضانه خویش ، دست به توطئه و دسیسه میزنند . ولی تمام مکر ها و افسون های شان به نصرت پروردگار نقش بر آب شده و رسوائی و افتضاح بیشتری دامنگیر شان می گردد که یکی از نمونه های بارز آنرا درین اواخر بوضوح مشاهده کردیم . چنانچه درین اواخر روس ها و مزدوران فرو مایه و ننگین آنها (شبکه جاسوسی خاد) و به همکاری مزدوران دیگر خارجی خود در پاکستان ، در صدد پیاده کردن فاجعه درد انگیزی بودند که بحمد الله با نصرت پروردگار لا یزال و پشت کار وجدیت برادرانه پولیس پاکستان در منطقه خنثی گردید و یکبار دیگر چهره نا پاک دشمن و مزدوران بی وقار و ننگین آن برملاء شد .

چنانچه برادران و خواهران واقف اند که یکعده عناصر مزدور و خود فروخته روس می خواستند با گذاشتن بمب خطرناکی منزل مسکونی یکی از شخصیت های مبارز کشور (پروفیسور برهان الدین «ربانی») را منفجر ساخته و این زعیم‌عالیقدر را به شهادت رسانده و ملت مظلوم مارا بعزا بنشاندکه خداوند بزرگ با الطاف بی‌نهایت خویش دسایس دشمن را خنثی نمود . ما برای بهتر روشن شدن قضیه و چگونگی ماجرا مصاحبه ای با رهبر عالیقدر پروفیسور «ربانی» ترتیب داده ایم که اینک خوانندگان عزیز را در جریان آن قرار میدهیم..

بسم الله الرحمن الرحیم

باجازه رهبر عالیقدر و زعیم انقلابی کشور بخون نشستهٔ افغانستان.

س - چنانچه در روز نامه ها وجراید پاکستانی انعکاس یافت وهم شایعاتی در رابطه‌باسوءقصدی بجان شما توسط یکعده عناصر مزدور ، بر سر زبان ها است آرزو مندیم برادران و خواهران همرزم و همسنگر خویش را در جریان تفصیلی این حادثه قرار بدهید .

ج - بسم الله الرحمن الرحیم

البته‌طوریکه‌همه میدانیم دشمن بزدل‌و مکار چون بر سنگرهای خون و شهادت در برابر مجاهدین ، باکمال رسوائی شکست های مفتضحانهٔ می خورد و براساس رسوایی های مسلسل در جبهات جنگ دشمن دست به یک سلسله دسایس وسیع وگسترده ای در جهت به زعم دشمن سرکوبی مجاهدین و از بین بردن رهبران مجاهدین و

قوماندانهای مجاهد ما می زند ، ویک سلسلهٔ همین دسایس این حادثهٔ که در جراید و مطبوعات هم منعکس شد جز یک سلسله از فعالیتهای ناروا و ننگین دشمن است که اخیراً به وقوع پیوست . البته دست اندر کار های این فعالیت ننگین وبزدلانهٔ دشمن افرادی از شبکه جاسوسی خاد بودکه می خواستند با تعبیه ای مقدار زیادی از مواد منفجره در مسیر دفاتر مربوط به



جمعیت و در رهایشگاه بنده انفجارات و تلفاتی به میان آورند ، اما بموقع پلانشان نقش بر آب شد، جریان طوری بودکه سه نفر از افراد مربوط به شبکهٔ «کا - جی - بی» و افراد (خاد) که البته آنها از جمله مردم افغانستان هم نبودند عناصری غیر از افغانستان بودند آنها به ساعت دو بجهٔ شب در حدود هشت کیلو گرام مواد منفجره و یک سلسله وسائل خیلی پیشترفته‌ای باخود میخواستند همه‌را در نزدیک منزل جابجا بسازند و انفجار این‌مواد توسط امواج از یک منطقهٔ نسبتاً دور تری بمیان می‌آمد کار شان هم تقریباً تمام شده بود و توسط دستگاه امنیتی کشور برادر ما پاکستان درحالیکه مواد را جا بجا می‌ساختند دستگیر شدند و البته کسانیکه درآن سهم داشتند افراد عادی هم نبودند یک تعداد از انجنیر ها و تحصیل کرده در آن شامل بود از جمله افرادیکه در آن سهم داشتند داکتری بود که باید مواد را توسط امواج از جای دیگری منفجر بسازد و به لطف خداوند اینها در موقع و به محل دست گیر شدند و نیز سه تن از این ها در فقیر آباد محلی را انتخاب و جائی را سوراخ نموده و أخذ موقع کرده بودند که هنگام توقف موتر باید بالای من تیر اندازی مینمودند توسط پولیس دستگیر گردیدند) و تحقیقات فعلاً جریان دارد تفصیلات بیشتر تا هنوز به ما معلوم نیست تاجائیکه من اطلاع دارم از جمله فعلاً «شش» نفر از افراد آنها دستگیر شدند وافراد خیلی سرشناس و افراد خیلی ورزیده که در جمله قسمیکه قبلاً هم گفتم افراد تحصیل کرده و تحصیلهای نسبتاً عالی داشتند که روسها میخواستند این فعالیت شان از هر جهت باید موفقانه صورت بگیرد واگر لطف و عنایت پروردگار نمیبودکم مانده بود که آنها مؤفق شوند زیرا اینها در فاصله شش متری دور تر از منزل جای را انتخاب کرده بودند که محافظین متوجه موضوع نشوند از طرفی هم‌مواد به‌اندازه بودوطوری‌تعبیه شده بود که نه تنها خانه ایکه مابه کرایه گرفته ایم بلکه منازل چهار اطراف هم باید بکلی از بین می رفت و هیچ کسی زنده نمی ماند و به لطف خداوند(ج) دشمن به این دسیسهٔ خود ناکام شد و ما آنرا جز لطف و عنایت الهی چیزی دیگری نمیدانیم .

س - آیا میتوانیم در مورد تدابیر امنیتی قبل از این توطئه و بعد از آن غرض اطمینان مبارزین و سنگرداران عزیز سوال نمود و توضیح خواست ؟

ج-بخاطرجلو گیری ازهمچون‌حوادث، کاریکه بسیار ضروری است انجام بدهیم پیش بینی و آگاهی و احتیاط کامل بکار است زیرا ما با دشمن رو برو هستیم که فوق العاده بزدل و سخت مکار و بیرحم است لذا داشتن یک سلسله پیش بینی ها یک امر ضروری و عمده است‌ما باید درین‌باره‌پیش‌بین‌بوده باشیم البته فعلاً دشمن توجه جدی خود را به این طرف مبذول داشته وتا بتواند در ما بین‌صفوف مجاهدین و در ما بین کمپ های مهاجرین فعالیتهای انجام بدهد . ناکامی هائیکه در سنگر ها متوجه دشمن شده بود و میخواهد ناکامی ها‌را به زعم‌ ناروا و ناکام خود در اینجا جبیره کند ، اما ما یقین داریم که دشمن کاری را پیشبرده نخواهد توانست و دسایس دشمن یکی بعد دیگری خنثی خواهد شد . لاکن به همه حال‌من به این‌نظرهستم‌باید نه تنها ما بلکه همه افراد مربوط به سنگر ها

چه قوماندانهای ما در داخل سنگر ها وچه سر گروپ‌های ما دردار هجرت باید متوجه دسیسه بوده باشند. زیرا روسها یک دسیسه خیلی وسیعی دارند تابتوانند سران مجاهد را چه در داخل سنگرهای شان وچه دربیرون از سنگرها درهرجای ترور کنند و بخاطر جلوگیری از این کار باید به صورت وسیع فعالیت های احتیاطی و اطلاعاتی مجاهدین وسیع شود تا جلو دسایس ننگین دشمن گرفته شود .

س - استاد محترم قراریکه گفته می‌شود این شبکه دامنهٔ وسیع و گستردهٔ دارد تا مطالب پیرامون جزئیات موضوع در اختیار خوانندگان عزیز قرار داده میتوانید ؟

ج - بلی به عقیده من این شبکه ، شبکهٔ خیلی وسیع است این ها تاجائیکه من معلومات دارم در بعضی از شهرهای مرزی در پاکستان مرکز دارند و در داخل پشاور اینها یک سلسله مراکز و یک سلسله جاه‌های دارند ومیخواهند از این جا ها فعالیت خود را اداره کنند و ضمناً مواد زیادی بم ها و مین ها به اشکال مختلف از کابل به پاکستان فرستاده می شود که آنها میخواهند دراجتماعات مجاهدین در دفاتر در موترها و . . . جای گذاری کنند بدین وسیله فعالیت شانرا خیلی گسترده می سازند همچنانکه شما آگاهی دارید انفجارات اخیری که در شهر پشاور در بعضی مناطق شهر های دیگر پاکستان صورت گرفت اصلاً جزء از دسیسهٔ وسیع دشمن است ویکی از برنامه های خطرناک دشمن ایجاد اختلاف و ایجاد سوء تفاهم درمیان مهاجر و انصار است مردم مسلمان و متدین پاکستان که برادر های مهاجر خودرا بحیث برادر می شناسند و جهاد شان رایک جهاد برحق اسلامی می دانند تلاشهای براه افتاده تا بتواند در بین مهاجرین و انصار سوء تفاهم ایجاد کنند و احساس نا امنی درین جا ایجاد شود و من یقین دارم که این دسیسه خیلی دسیسهٔ خطرناک است و اما من این مطلب را بار بار برای برادران انصار خود تکرار کرده ام وبازهم تکرار می نمایم که اصلاً مجاهدین و مهاجرینی که به پاکستان می آیند و رفت آمدیکه مجاهدین می کنند و مهاجرین که در اینجاهستند بخاطری است که پاکستان را به حیث پناهگاه وبحیث سنگر امن خود شناخته و با این اساس اینها هرگز به کسی اجازه نخواهند داد که این سنگر امن بصورت یک محل غیر مطمئن تبدیل بکنند وبقدریکه برادران پاکستانی ما به امنیت پاکستان علاقمند هستند مردم افغانستان مجاهدین و مهاجرین بقدر برادر های پاکستانی شان و حتی بیشتر از اینها به امنیت پاکستان علاقمند هستند. وبه همین اساس ما این موضوع را همیشه به برادر های پاکستانی تاکید کردم و تاکید می کنم که این‌ها نباید شکار دسیسهٔ دشمن شوند و بدشمن اجازه ندهند که دسایس خودرا قسمیکه در بعضی مناطق دیگری راه پیدا کرد اینجا راه پیدا کند طوریکه ما شاهد کشمکش‌های خونین در لبنان هستیم اساس این کشمکش‌های خونین هم از همین جا آغاز شد بخاطر سوء تفاهم درمیان فلسطینی ها و مردم لبنان دست های صهیونیست ها و دست های صلیبی ها دست اندر کارشد و در مابین فلسطینی ها و در ما بین مردم لبنان حوادث ساختگی را ایجاد کرد بالاخره این حوادث منجر به یک جنگ خانمان سوز گردید و به ویرانی لبنان ایجامید .

اما تا جائیکه بما مربوط است ما با این دسیسهٔ دشمن آگاهی داریم ما هرگز بدشمن اجازه نمیدهیم که ایجاد سوء تفاهم و کشمکش درمیان برادر های مهاجر و انصار بکنند و ما یقین داریم که اصلاً ملت مسلمان افغانستان در شرایط کنونی نه تنها از سر زمین کشور اسلامی و عزیز خود افغانستان دفاع می کنند بلکه دفاع ما دفاع از همه سرزمین های اسلامی بخصوص دفاع از امنیت و آزادی پاکستان است و سنگرها در داخل افغانستان گویا یک خط دفاعی است برای دفاع از پاکستان اسلامی ، و ما می دانیم که دشمن ما فعالیت خیلی گسترده و وسیع دارد ، ایجاد نا امنی ها و ایجاد مشکلات کار- ها را می خواهند انجام بدهند که سرانجام ایجاد اختلاف در ما بین مجاهدین و مهاجرین وانصار شود اما ما امیدوار هستیم که با بینش اسلامی ملت مسلمان پاکستان و برادرهای انصار ما متوجه این موضوع بوده باشند چنانچه ما متوجه هستیم ، تا جائیکه بما مربوط است ما می خواهیم نه تنها در داخل به دشمن ضربه بزنیم بلکه ما تصمیم داریم تا جائیکه به توان و قدرت ماست ، امنیت مرزی کشور برادر پاکستان را با قسمتی از کاری های امنیتی بدوش خود می گیریم وچه بسا که عناصرخاد که آنها با خود مواد منفجره بداخل پاکستان منتقل می‌ساختند تعدادزیادی از آنها توسط برادران مجاهد درمرزها

دستگیر شده و بعد از محاکمه ها به جزای شان رسانده شدند لذا ما یک بار دیگر تاکید می کنیم و البته در برابر این حادثه و حوادث مشابه آرام نمی نشنیم تا جائیکه بما مربوط است ما تلاش می کنیم دست های کثیف که علیه مجاهدین دربیرون از افغانستان دراز می شود قطع و دسیسه های ننگین و ناروا که توسط دشمن پیاده میشود و در نطفه خنثی بسازیم اما این را باید برادران ما ملتفت بوده باشند که دسیسه خیلی ها وسیع است و شبکه های زیادی دست اندرکار هستند و دشمن حالامی خواهد با چنین فعالیت های مکارانه و بزدلانه ایجاد نا امنی وتشویش بکند اما ما مطابق بفرمودهٔ خداوند(ج) «یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولوکره الکفرون» ما امیدوار هستم که اخوت ما با شور و شوق به پیش رفته و دشمن در نهایت به شکست مفتضحانه روبرو شود .

س - قرار معلوم درین او اخر بار دیگر سلسلهٔ انفجارات و بم گذاری ها در پشاور و شهرهای دیگری پاکستان از سرگرفته شده است و روشن است که روسهای جنایت کار بهمکاری عناصر (خاد) و گماشته گان خارجی اش در پاکستان به چنین جنایت دست می یازند و صد ها انسان بی گناه را بخاک وخون می کشند آیا می توان پرسید که روسها چه منظوری را از این دسایس تعقیب می کند و یا در نظر دارند ؟

ج - بلی طوریکه گفتم روسها تصمیم دارند در ما بین انصار و مهاجرین افغان فضای سوء تفاهم و اختلاف را ایجاد کنند و این انفجارات هدف اساسی اینست که بتوانند مردم پاکستان راعلیه مهاجرین و علیه مجاهدین تحریک کنند این کارخطرناکترین دسیسهٔ است که دشمن میخواهد آنرا پیاده کند اما ما یقین داریم که فعالیت های اخیر دشمن طوری برملا شد که مردم پاکستان خود ملتفت شدند که این کار ها کاملاً از جانب دشمن است زیرا کشف اخیر دسیسه که علیه بنده صورت گرفته بود این را نشان میداد و همه کسانیکه در آن دست داشتند عناصر مزدوری بودند و هیچ کسی از مردم افغانستان از مجاهدین و مهاجرین در جمله نبود همه از مزدور های روس در پاکستان بود پس همان عناصر غدار و خائن که دشمن پاکستان و دشمن ملت پاکستان و دشمن تمامیت ارضی و آزادی پاکستان هستند آنها این کار را می کنند و به این اساس مردم پاکستان یقیناً ملتفت قضیه می باشند که اصلاً این دسیسه های ناپاک توسط دشمن مردم پاکستان وملت افغانستان انجام می یابد . لذا ما این دسیسه را بشدت محکوم میکنیم و ما یقین داریم که ملت برادر پاکستان این دسایس روسها را قاطعانه محکوم میکنند و این جزئی از تروریزم بین المللی روسی است و روسها فعالیتهای تروریستی را بسطح خیلی وسیع در جهان شروع کردند و این فعالیت ها و انفجار های که تازه می آید این تنها بعد از همیان آمدن مهاجرین نیست و ما شاهد تروریزم روسیه قبل از آمدن مجاهدین درافغانستان هستیم که تا هنوز مهاجرین اینجا نیامده بودند در سالهای ۱۹۵۷ روسها برنامهٔ وسیع انفجارات را در داخل پاکستان داشتند و قسمیکه در یاداشت های آقا بوکوف روسی که خودش اول عضو «کا - جی - بی» بود و بالاخره عضویت «کا - جی - بی» را ترک گفت بکشور های دیگری پناه سیاسی آورد او می نویسد که برنامهٔ درسال ۱۹۵۷ بصورت خیلی وسیع گرفته شده بود که در صوبهٔ سرحدی این کار را بکند در آغاز دوران حکومت «بوتو» هم فعالیت تروریستی روسها خیلی وسیع شده بود. اما با آمدن مهاجرین و فعالیت های مجاهدین در داخل افغانستان این فعالیت های تروریستی فروکش کرد اما حالا روسها میخواهند فعالیت ها را گسترده بسازند اماماامیدوار هستیم که این ها به شکست و رسوائی رو برو شدنی هستند .

س - استاد محترم ! باندها و یا گروه های دست چپی معلوم الحال که در قضیهٔ افغانستان جانب روس را گرفته اند و موضوع گیری های ایدولوژیکی هماهنگ با روسها دارند ، آیا درین حوادث و انفجارات دست دارند در صورت مثبت بودن جواب چه تدابیری را می توان اتخاذ نمود ؟

ج - یقیناً عناصر دست چپی و باند - های مزدور آنها کاری جز فعالیت های تروریستی به نفع بادار روسی خود ندارد. اصلاً احزاب مزدور روسی هرجای که هستند عناصری اند که به اشارهٔ روس فعالیت های ضد ملت های خود و ضد ملت ها در همه جا انجام میدهند البته بخاطر تدابیر باین عناصر مزدور و کثیف باند های چپی که مربوط به افغانستان است ما فعالیت های ضروری را انجام میدهیم در برابر اینها تصمیم

قاطع گرفته شده اما باند های دیگر که مربوط به افغانستان نیستند باید ملت-های شان در مورد آنها تصمیم بگیرند چرا این باند ها یقیناً جز جنایت و آدم کشی و جز تباه کردن ملت ها کاردیگری ندارد و ما امیدوار هستیم که ملت ها در همه جا ملتفت قضیه شده باشند و جلو تروریزم روسیه را بگیرند .

س - بخاطر انفجارات اخیر در پشاور مهاجرین مورد آزار و تکلیف پولیس پاکستان قرار دارند، شما در مورد چه تجویزی گرفته اید و آیا با مقامات در مورد صحبت کرده اید ؟

ج - البته ما به این ارتباط چندین بار با مقامات رسمی پاکستان صحبت کردیم اصلاً روسها پلان خطرناکی در جهت اجرای سوء تفاهم درمیان مهاجرین و انصار، دست به یک سلسله فعالیت - های نارواثی میزنند آنها بخاطر ایجاد اظهار سوء تفاهم و خراب ساختن امنیت در داخل پاکستان برنامه های را روی دست دارند ما به آنها گفتیم که باید یک سلسله فعالیت ها را بصورت مشترک انجام بدهیم تاجلو این فعالیت های خطرناک روس گرفته شود و البته چون ما روسها و مزدوران روسی را که از افغانستان می آیند خود می شناسیم و مناطق مرزی هم اکثراً تحت کنترول مجاهدین ماست . رفت و آمد اینها را خوبتر کنترول کرده بتوانیم لذا یک همکاری و هماهنگی متقابل درمیان قوای امنیت در پاکستان و مجاهدین بوده باشد البته آنها بعضی مطالب ما را پذیرفتند و ما امیدوار هستیم گامهای عملی برداشته شود اما مـا تا جائیکه بخود مجاهدین ارتباط دارد و بما مربوط است ما به تمام مجاهدین مرز ها هدایت داده ایم که درقسمت فعالیتهای خاد «کا - جی بی» در مرز ها رفت و آمد شان جداً اینها متوجه باشند براساس همین دستور بوده که طی تقریباً دو ماه اخیر تعدادی از عناصر خاد با وسائل باروت و یکسلسله مواد منفجره داخل پاکستان میشدند اینها دستگیر شدند و ما البته بعد از محاکمه آنچیزیکه لازم بود قوانین اسلامی در برابر شان عمل شد اما این کار تنها کافی نیست ما باید در سطح وسیع در داخل ارگانهای دشمن در کابل فعالیتهای کنیم تا تمام فعالیت شان را از سرچشمه و از منابع اساسی آنها کشف بکنیم و بدینوسیله بتوانیم تا جلو فعالیت های وسیع و گستردهٔ روسها را که می‌خواهند بعد از اینکه درسنگرها ناکام شدند بگیریم و ما امیدوار هستم که همه برادران پاکستانی با مادرین قسمت همنوا باشند و ما یقین داریم که تنها وظیفه مقامات امنیتی پاکستان نیست بلکه وظیفهٔ همه مردم مسلمان و متدین پاکستان است آنهاکه به آزادی و امنیت خود علاقمند هستند باید با مجاهدین و مهاجرین همکار باشند تا بتوانیم بصورت دستجمعی وهماهنگ ساختن همه فعالیت ها جلواین تخریبکاری ها را بگیریم و ما امیدوار هستیم که روی این فعالیت دو طرفه بین مهاجرین و انصار همهٔ دسایس خنثی شود و در تاریخ اسلام چیزی که رمز پیروزی دولت اسلامی شد همین بود که رسول اکرم ﷺ درمیان انصار و مهاجر اخوتی را بمیان آورد که یهود نتوانست با تمام دسایس و نیرنگهایش مشکلاتی را ایجاد کند و ما امیدوار هستیم که این رویه در پاکستان هم تجدید شود .

س - در جلسات ملل متحد بازهم موضوع رأی گیری در مورد خروج نیروهای اشغالگر روسی جریان دارد آیا شما از آنچه درین مجالس می گذرد راضی هستید و در مورد قضیهٔ ما این جریان‌ها کدام اثرات مثبتی بجا خواهد گذاشت و یا خیر ؟

ج - گرچه فیصله های ملل متحد هیچ قدرت اجرائی نداشته و بحیث یک نیروی فشار قوی نیست که بالای روسها فشار زیاد تری وارد بکند اما به عقیدهٔ ما باوجود، نداشتن عنصر تنفیذی و اجرائی بازهم این قرار ها و این فیصله‌ها ارزشی دارد نشان میدهد روسها که باهمه نیرنگها و باهمه نیروها فعلاً در برابر محکومیت همه ملت‌ها و حکومات جهان قرار دارند . چه بسا از کشور هایکه فعلاً بدفاع از قضیهٔ افغانستان علیه روسها رأی میدهند از جمله آن کشور هائی هستند که حتی روسها شاید دران کشور ها نفوذ داشته باشند مخصوصاً کشور های افریقا و بعضی کشور های آسیائی . اما با این حال هم آنها در مسلهٔ افغانستان در جهت پشتیانی از مردم افغانستان قرار میگیرند و این قضیه خود نشان میدهد که روسها نه تنها در بعد عسکری ونظامی بهشکست رو بروشدند بلکه در ابعاد سیاسی هم با افتضاح و رسوائی شکست خوردند برای باراول است که درسطح بین المللی یکصد و بیست و دو کشور علیه روسیه رأی میدهند و یک محکومیت جهان است که روسها در گذشته چنین

محکومیت جهانی راندیده بودند به این اساس باوجودیکه این رأی گیری ها اهمیت زیادی از لحاظ اداری ندارد و فیصله های بی روح و بی جان است . اما با این هم از لحاظ معنوی نشان میدهد که جهاد ملت افغانستان در ضمیرملت‌ها باوجود همه موانع و مشکلات راه خود را پیدا کرده وکشور ها و سیستم های مختلف در جهان باوجود محدودیت های هم که دارد بازهم قضیهٔ افغانسان بالاتر از همه مسائلی است که روسها می‌خواستند از آنها بحیث مانع در برابر ایجاد یک پشتیبانی از ملت افغانستان ایجاد بکنند اما عقیدهٔ ما این است که نه تنها در ملل متحد این محکومیت ها صورت بگیرد بلکه در مابین همه ملتها و همه کشور ها روسها محکوم شوند بعضی ملتها باید به خیابانها بریزند و علیه سفارت خانه های روسی و ارتباطات روسی انز جار نشان دهند مخصوصاً درکشور های مسلمان باید اجازه ندهند که روس با این عادت وحشت بار ، با این طبیعت خون آشام و سفاک بازهم در کشورهای اسلامی ارتباطات سیاسی پیدا بکند قسمیکه بدبختانه در بعضی کشور های اسلامی توانسته با نیرنگ سفارتخانه های خود را باز بکند اما ما به همه حال امید وار هستیم که که این فشارهای بین المللی بالای روسهابی تأثیر نیست‌و روسها را مجبور می‌سازد که در قسمت جنایت خود در افغانستان روزی، دیر و یا زود تجدید نظر کنند .

س - در مورد سرنوشت‌ائتلاف آوازه ها و سرو صدا های شنیده می شود بعضی ها گمان می برند که ائتلاف به سوی اضمحلال و نا بودی روان است ، نظر شمادر مورد چیست ؟

ج - البته تاجائیکه بمامربوط است‌ما همیش در راه توحید نیروهای مجاهد در داخل افغانستان باوجود مشکلات زیاد که در بعضی گروه‌ها از گذشته وجود داشت وباوجود بعضی تجاوزات آنها علیه نیروها و سنگرهای مجاهدین بخاطر مصلحت اسلام و مسلمانان و مصلحت انقلاب اسلامی ، ما همه را نا دیده گرفته و از توحید صفوف مسلمانها طرفداری و موضع مستحکمی داشتیم ، و هنوز هم ما در این جهت حرکت می کنیم و ما باوجودیکه می فهمیم راستی هستند بعضی ازگروها یک سلسله غوغا ها وهیاهوی را براه‌انداختند و می خواهندکه درمیان مجاهدین ایجاد شگاف کنند نه تنها این شگاف بحیث اختلافات لفظی وکلامی وسیاسی میباشد بلکه عمق این شگاف در داخل سنگرها راه پیداکندوبرادر دربرابر برادر قرارگیرد اما تا جائیکه بمامربوط است ما امیدوار هستم که این بحث ها بداخل سنگر هاکشانده نشود به همین اساس بوده که ما در برابر هرنوع‌عکس العمل های منفی، بازهم بخاطر حفظ ائتلاف که یک‌قدمی‌است در راه وحدت همه سنگرها و توجیه فعالیت‌های‌سیاسی و تمثیل سیاسی قبلی افغانستان ، ما کوشیدیم که همه مشکلات را قبول بکنیم تا بتوانیم ائتلاف فعلی‌ادامه پیدا کند و در عین حال بتوانیم قوت هرچه بیشتری بدست بیاوریم بهرحال‌تاجائیکه بما مربوط است ، دیگران هرچیزیکه می‌کنند ما تصمیم و اراده داریم که این ائتلاف حفظ شود. وکسانیکه اگر خواسته باشند ازین ائتلاف بر آیند اختیار دارند ، اما من به این عقیده هستم‌که همه مردم افغانستان‌واکثریت قاطع‌از شاملین‌این‌ائتلاف خواهان دوام و استحکام قدرت و نیرومندی‌آن‌هستند.

س - با استفاده از فرصت میخواهیم از تاثیرات جنگهای هماهنگ که در ولایات شمال کشور به طراحی برادران چون برادر احمد شاه «مسعود» استاد آرین پور وسایر برادر ها صورت گرفته و در جهان انعکاسی خوبی داده نظر شما را بدانیم ؟

ج - به عقیدهٔ من‌از جمله ابعادسازنده در انقلاب و در سنگر های جهادی همین فعالیت های هماهنگی که جهادی است که تازه به ابتکار تعداد از برادران‌که در رأس شان‌برادر احمدشاه-«مسعود» برادر عبدالحی «حقجو»و برادر «آرین‌پور»و تعداد دیگری از سنگرداران عزیز و ورزیده قرار دارند این‌فعالیت‌ها فعالیت های خیلی پر ثمری بوده و نتائج ارزشمند آن را ما در چندین برخورد مسلح با دشمن دیدیم ، در حملهٔ که بالای اشکمش صورت گرفت باوجودیکه روسها با تعداد زیادی و با یک برنامهٔ خیلی خطرناکی میخواستند این تنظیم ارزشمند را در نطفه خنثی بسازند و ضربت سختی‌برآن وارد کنند اما این نظم با ارزش توانست که این دشمن را با شکست خیلی رسوا کننده رو برو بسازد و فتح فرخار که طی زمان محدودی صورت گرفت بزرگترین

نمونه از نتائج پر ثمر فعالیتهای هماهنگ است و در عین حال تاجائیکه ما میدانیم و خبر شدیم ، که همه مردم درین مناطق ازین حرکت مثبت و با ارزش استقبال می کنند و ما هم درحق برادرها دعا می کنیم و توصیه می کینم که این کار یک نمونه باشد برای همه مناطق مختلف کشور و بحیث یک سر مشق برای سنگرداران مؤمن قرار بگیرد وما امیدوار هستیم که در شمال کشور این ابتکار هر روز با یک قاعدهٔ وسیعی ریشه‌های عمیق در برابرسنگرها پیدا کند و از نظر ما این کار خیلی مثبت و با ارزش بود و هست .

س - استاد محترم ! در اخیر ازینکه جناب عالی بما اجازه فرمودند صحبت کوتاهی در رابطه با حوادث اخیر داشته باشیم قلباً متشکریم و علاوه بر آن آرزومندیم تا پیام و توصیه های در برخورد با همچو زمینه و حوادث و موضع گیری‌ها و واکنش‌ها از طرف سنگرداران اسلام در داخل و خارج صادر فرمائید تااز طریق نشرات مربوط جمعیت اسلامی افغانستان خدمت سنگرداران اسلام تقدیم داریم .

ج - از همه برادران مجاهد درسنگر- های حماسه آفرین خون و شهادت در داخل کشور و از همه برادران آوارهٔ خود در دیار هجرت شان ، امیدوار هستم و میخواهم که مطابق به فرموده ای خداوند(ج) «خذوا حذرکم» باید احتیاط لازم‌را در برابر دسایس مزورانه، بزدلانه وسفاکانهٔ دشمن پیش بینی کنند تدابیر لازم بگیرند زیرا دشمن با یک دسیسه ای‌خیلی وسیع و گسترده بخاطر ترور و از بین بردن قوماندانهای ارجمند ، بخاطر از بین بردن رهبران مجاهدین فعالیت‌های گسترده ای‌دارندو درعین حال اینها میخواهند درمیان کمپ‌های مهاجرین ناامنیتی و تشویش و خوف ایجاد بکنند. برادران مجاهد ما با کمال صبرو استقامت ، با روحیهٔ ای آرام در برابر این حوادث اعصاب خودرا از دست ندهند و در برخورد با چنین‌حوادث با کمال احتیاط وقاطعیت اسلامی عمل کنند اجازه داده نشودکه عناصر مزدورخاد (کی-جی - بی)درمیان مجاهدین ما نفوذ بکنند تا فاجعه های را بمیان بیاورد .

اجازه داده نشودکه عناصر (کی-جی-بی) درمیان کمپ های مهاجرین راه پیدا کنند و ایجاد فتنه گری و نا امنیتی بکنند، مهاجرین باید بابرادران انصاری خود عملاً اطمینان بدهند که آنها پاسدارا امنیت کشور برادر شان هستند و ما یقین داریم که دشمن درهمه دسایس خود یکی بعد دیگری به رسوائی و ناکامی روبروشد نیست و این دسایس دشمن هم اگر مطلبی ازین گرفته شود و هدفی درآن بوده باشد البته هدفهای نا پاک دارد من فکر مینمایم چیزیکه ازین حادثه نتیجه‌گیری کرده میتوانیم اینست دشمن هم به شکست و رسوایی خود کاملاً اعتراف میکند که دیگر نتوانست از راه لشکر کشی و از راه کشتار بیرحمانه در افغانستان بهدف ناپاک خود برسد بناًء به تروریزم خود به سطح خیلی وسیع دست میزند اما امیدوار هستم که درین عمل بزدلانه و بیرحمانه اش به ناکامی روبرو میشود و ازین سودی بدست نمیآورد خداوند برادران مجاهد را در سنگری های شان ، و مهاجرین ما را در دیار هجرت شان در پناه لطف حفظ و حمایت خود نگهدارد .



نویسنده : عبدالاحد «تارشی»



نگاهی
به اظهارات اخیر نجیب مزدور

باز در جلد ۱۸ ص ۱۶ دایرة المعارف فوق الذکر چنین می خوانیم :

« در کشور های شرق ، کشور های عربی ، ایران ، پاکستان و اندونزیا اسلام هنوز مذهب دولتی است ، در این کشور ها اسلام وسیله ای است در دست مرتجعین و امپریالیزم خارجی »

دایرة المعارف کوچک روس نیزچرندیاتی بدین شرح دارد :

« ادامهٔ حیات اسلامیت در روسیه بهیچ وجه امکان پذیر نیست کار مهمی که باید انجام گیرد این است :ـ ریشه هایی که از آن باقی مانده است سوزانده شود . »

این بود مشت نمونهٔخروار از گفته ها ونوشته‌ها واظهارات پیشتازان دنیای کمونزم وبنیانگذاران این فلسفهٔ پوچ و میان تهی در بارهٔ دین،خدا ،قر آن واسلام ، و البته این اشخاص مورد احترام همهٔ کمونستهای جهان اند،بخصوص کمونست‌های افغانستان اعم ازپرچمی‌ها بشمول نجیب گاو وببرک کارمل وطنفروش معزول وخلقی‌ها که‌مارکس وانگلس ولنین وستالین رابخدایی پذیرفته اند وشب‌وروز به مدح آنها مخصوصاًبه مدح لینین مشغول اند ، و این ایمان خویش به‌لینین‌را نه درگذشته ونه حال از هیچکس پنهان نداشته اند ، نه ازملت مسلمان افغانستان و نه از جهانیان ، چه‌این شیاطین مزدور طوریکه‌قبلاًبیان‌نمودیم- پیش‌از کودتای شوم ثور چه در عهد ظاهرشاه و چه داؤدخان فعالیت های علنی داشتند و کفر وکمونستی و دلباختگی و ایمان خودرا به لینین وبیزاری خودرا از اسلام برخ مردم مسلمان ما می کشیدند وبه آن‌افتخار می کردند، وهم بدینسان بعد از کودتای منحوس ثور و بعد از حملهٔ وحشیانهٔ ارتش سرخ به افغانستان ونصب ببرک کارمل تا امروز که نجیب گاو بعوض ببرک مقرر شده است ، کمونست های پرچمی و خلقی بیشتر از خود روسها به مداحی لینین پرداخته اند ، ورادیوی کابل از هررادیوی کمونستی دیگر که‌در تسلط‌روسهاو کشور های اسیرایشان قرار دارد ، گوی سبقت را در قسمت ستایش و تمجید لینین ربوده است ، واین حقیقتی است که از هموطنان زجردیده ما پوشیده نیست .

از آنچه گفته آمدهویدا می گردد که‌کمونست‌ها بروی مبادی و اصول کمونستی خویش مجبورند منکر خدا و دین‌واخلاق بوده باشند و نه تنها مصدر خدمتی درراه پیشبرد و ظایف دینی واسلامی ـ آنگونه که نجیب گاو ادعامی‌کند ـ نشوند بلکه تامی‌توانند تیشه به ریشهٔ دین بزنند که زده اند وتا توان دارند در جهت نابودی آن بکوشند که کوشیده اند ، چه اگر چنین نباشند کمونست نیستند و با رهبران و پیشوایان خود به مخالفت بر خاسته اند و به اصول کمونزم پشت پازده اند .

آمدیم در قسمت این ادعای نجیب گاو که می گوید : « دولت‌ماآرزودارد پیشبرد و احترام به دین مقدس اسلام و رعایت احکام آن در تمام ابعاد زندگی در نظر گرفته شود » ، اینجا باید بگوئیم اگرنجیب چون گذشته به کمونستی خود پابند باشد که هست ، دراینصورت این‌سخنان‌وی کوشش شیطنت‌آمیز بیفایده‌یی است برای فریب دادن ملت قهرمان ماواستعمال مکرر حربه یی که از طرف لینین و ستالین برای فریب دادن مسلمانان پیاخاستهٔ آسیای میانه بکار گرفته شد و نتیجهٔ شوم آن ظاهر گردید و از طرف یاران نجیب از ترهکی گرفته تاببرک علیه‌ملت مجاهد و هشیار ما باشاره سردمداران شیاد کرملین‌استعمال‌شد که نتیجه‌یی نداد و به فضیحت و رسوایی روسها و چاکران شان افزود و انشاءالله این بار نیز چنین خواهد شد .

واگرمسئله‌طوردیگری‌باشدوبفرض‌محال‌نجیب‌گاو ازکمونستی توبه کرده ومسلمان شده باشد وتصمیم گرفته باشد که برای جبران جنایاتی که‌وی‌و همکاسه های پرچمی و خلقی اش‌بحق ملت مسلمان ما واسلام عزیز درطی این هشت سال از کودتای خونین ثور مرتکب شده اند وبمنظور کفاره از گناهان بی حدو حصرش به دامان اسلام باز گرددو«پیشبرد و رعایت احکام آنرادر تمام ابعاد زندگی در نظر بگیرد» ، درینصورت برای اثبات ادعای خویش وبرای اینکه ملت مسلمان و شهید پرور ما را قانع باین سازد که باز گشت وی از کفر به اسلام و توبه اش از الحاد و نوکری‌برای روسها وجرایم وجنایات بیشمار بحق

اسلام ومسلمانان و بیزاری اش ازکمونیزم صحت‌دارد باید اعمال ذیل را انجام دهد :

۱— از روسهای خون آشام درخواست کندکه افغانستان را بلادرنگ وبدون قید و شرط ترک گویند واین کشور آزاد مردان رابه خود مردم مسلمانش بگذارند،وغرامت‌اینهمه ویرانگری هاوقتل وغارتهای هشت ساله را بپردازند !!

۲— از طریق رادیو کابل و جراید وروز نامه های دولتی به‌تخطئهٔ کمونیزم وسفسطه‌های‌آن بپردازد و ازینکه‌تاحال به مداحی لینین این بزرگترین دشمن اسلام وانسان ،وی ورفقای حزبی اش دهن کشوده اند ،معذرت بخواهد و بازگشت خود ورفقایش از کمونیزم به اسلام واین راکه یک کمونست هرگز نمیتواند در عین حال ـ مسلمان باشد ، اعلان نماید .

۳— وی ورفقایش به جرایم وجنایات ننگینی که‌بحق ملت مسلمان افغانستان وکشور اسلامی شان‌مرتکب شده اند ، اعتراف نمایند .

٤— خود ورفقایش را اعم از پرچمی و خلقی به جرم کودتای کمونستی درکشوراسلامی‌وفرا خواندن روسها جهت اشغال میهن وریختن خون یک ملیون مسلمان بیگناه و آواره نمودن پنج ملیون مسلمان و ویران کردن صدها هزار خانه ومسجد وسوزاندن هزاران نسخه قرآنکریم‌وبالاخره جنایات تکان‌دهنده‌یی

که بابر شمردن همهٔ آنهامثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد ،به ملت مجاهد افغانستان تسلیم نماید ، تا ملت طبق احکا م شرع‌حنیف در مو رد و ی و یارانش وحزبش تصمیم‌بگیرد !

آری ! فقط در همین صورت است که مردم مسلمان و مجاهد افغانستان صحت اسلام نجیب را باور می کنند وگفته های وی را تصدیق می نمایند وتنها انجام اعمال یاد شده می تواند شفاعت نجیب و رفقایش را بنماید ، واگرنجیب گاودروغ نمیگویدو خواستار خدمت به اسلام است ، خدمتی بالاترازآنچه گفته آمد سراغ نمیشود .

ولی ما میدانیم وملت مسلمان ما می داند و جهانیان میدانند که نجیب گاو دروغ می گوید ومی خواهد بزعم خود وبادارانش مردم هوشیار ورزمندهٔ ما را بفریبد ، چه لاَ ممکن است نجیب گاو ازکمونیزم والحاد وکفر وچاکری برای روسها وضدیت بااسلام

ومسلمانان و دشمنی‌بامردم مومن ماومعتقدات اسلامی ایشان دست‌بکشد زیرا این کار بمنزله‌امضای‌سنداعدام ونابودی وی بدست خود ش است ، و از سوی دیگر نجیب گاو مانند سلفش ببرک معزول وهمهٔ پرچمی‌ها وخلقی‌ها آنقدر بی‌اراده وزبون وتحت کنترول روسها است که‌نمیتواند‌بدون اجازهٔ مشاوران‌روسی‌نفس بکشد ، تاچه رسد باینکه از کمونزم و آستان بوسی کرملین دست بردارد ، وبه اسلام ومسلمانان‌خدمت (!) کند..

پرچمی‌ها و خلقی‌ها ودر راس نجیب‌گاو براهی رفته اند که باز گشت از آن جزبا قبول مرگ امکان ندارد، واین کار از دست‌نجیب‌ملعون‌و رفقای حزبی‌اش ساخته نیست !!

وچه مناسب است که درینجا بیک ضرب‌المثل عامیانه استناد کرده بگویم« هروقت سگ‌از استخوان تو به کند نجیب‌گاو نیز از کمونیزم‌و چاکری روسها توبه می کند »

نجیب از لنین وستالین پیروی‌می‌کند :

شایدهیچکس چنین‌پرسشی نکند که‌پس هدف نجیب گاو از این‌همه مسلمان‌نمایی هاچیست؟وچرا این کمونست دو آتشه و کافر سر سخت یکباره چنان تغییر خورده است که دم از مسلمانی می زند واز این‌هم‌پافراتر نهاده وامام مسلمانا نمی‌شود!!!

آری!تعجب‌نکنید، چشمانتان را نمالید ، عبارت رادرست خوانده اید ..نجیب گاو در این روز ها قرار گفته رادیو کابل— امامت نماز جمعهٔ مردم‌رابه‌دوش گرفته است وبدینگونه وقیحانه‌می کوشد بمردم‌مسلمان افغانستان بگوید که شیطان‌هم می‌تواند امام مسلمانان گرددو برای فریفتن مسلمین سری راکه سالها به قبر لنین سائیده است وسری‌راکه از بغض‌و دشمنی‌خداوند مشحون است ، از روی اجبار وریا کاری هم که شده به در گاه خداوند فرود آرد ،وبا دهن کثیفی که‌بوی ودکامی دهد ولباس و سجاده‌یی که با شراب روسی الوده شده است ، نماز بی وضو بخواند !!

بلی! هیچکس‌نخواهد پرسید که چرا نجیب‌چنین بظاهر تغییروضع داده ودم از دوستی عقیده‌یی می زند که دشمن قسم خوردهٔ آنست؟ وباز احدی نخواهد پرسید که انگیزهٔ این دگرگونی ظاهری چیست؟ زیرا همگان واقفند که انگیزه وعلت این همه مهره عوض کردنها ودسیسه سازی ها اوج‌گیری انقلاب اسلامی ما وبیچاره‌شدن روسهای جهانخوار در برابر آنست،و هدف از آن بدام کشیدن ملتی از راه نیرنگ.وحیله گری که نتوانستند از طریق نظامیگری‌و وحشت و کشتار به دامش بکشند؛ وبازهمگی به این وارخطایی و دست و پاچگی روسها خواهند خندید که با کمال کودنی و حواس باختگی به حیله‌یی‌جهت فرونشاندن شعله های جهاد مقدس ما متوسل می شوند که همین دیروز یعنی‌در زمان مزدور فرومایهٔشان ببرک کارمل‌و قبل از وی در عهد دو چاکر بی ایمان خویش یعنی حفیظ لعین وتره‌کی ملعون ، آنرا بار بار بکار گرفتند ولی نتیجهٔ حاصل شان‌نگردید ..

واینگونه زود فراموش کردند که‌این‌نقاب تزویررا بفاصلهٔ خیلی‌نزدیک‌زمانی‌برخ کشیده‌اند،امانتوانسته‌اند چهرهٔ‌کثیف‌و شیطانی‌ودندانـهای خونریز خود را از انظار ملت مسلمان و ایثارگر ما تحت چنین پوششهایی پنهان کنند..ولی‌ماباورق زدن صفحات‌تاریخ آسیای‌مرکزی وکشور هایی‌که در کام‌اژدهای خون آشام سرخ‌ذوب شدند،وقایعی را بیان‌می‌کنیم که شبیه دسایس کنونی روسها و بخصوص دسیسهٔ اخیر شان

درسرزمین بخون آغشتهٔ افغانستان — یعنی همین دسیسهٔ مسلمان مآبی روسها و مزدور تازه به سلطنت رسیدهٔ شان نجیب گاو ـ می‌باشد . .

بیان این وقایع و مقایسهٔ آن با چیزیکه در افغانستان می گذرد و نتیجه گیری منطقی ازین‌صغری و کبری بدینجهت لازمی است که بین دو جریان

تاریخی تقریباً‌شباهت تام موجود است ، چه در آنجا نیز مانند افغا نستان دو طرف در گیری مسلمانان و روسها بودندوجنگ بین اسلام وکمونزم بود،ودرآنجا نیز ر و سهای جنایتکاربه‌منظور بلعیدن سر زمین های پهناور مسلمانان دست‌بدسایس گوناگون زدند تا بالاخره نه از طریق نظا می بلکه از راه حیله گری و مسلمان مآبی وتفرقه افگنی وادعای خدمت به اسلام و غیره توانستند مسلمانان و کشور های زرخیز شان را اسیر دام شیطانی خود سازند که انشاءالله در افغانستان این آرزو را بگور خواهند برد ، و دسایس

شیطانی شان بسان بالنهای جنگی شان یکی بعد دیگری نقش بر آب خواهد شد. در آسیای میانه نیز روسها مزدورا نی تربیت نموده و از ایشان برای رسیدن به اهداف توسعه طلبانهٔ خویش استفاده می کردند، و در صورت عدم کارآیی مهره ها یا بعد از برآورده شدن مقاصد کرملین، ایشانرا کنارمی زدندونابودمی کردند؟ درست آنگونه که در افغانستان انجام می‌دهند...

واما فرقهایی که بین این دو حادثه میتوان قایل شد، بدین شرح است:

۱ — آنوقت چهرهٔ حقیقی کمونزم آشکار نشده بود و مسلمانان آسیای میانه بهمین علت و به علت فقدان آگاهی کامل سیاسی فریب نیرنگهای دجالان سرخ را خوردند و به جهنم کمونزم سقوط کردند ولی امروز بخصوص بعد از اشغال افغانستان پرده از چهرهٔ پلید کمونزم واستعمار سرخ کنار رفته و دیو سرخ با همهٔ زشتی و وحشتناکی اش به انظار جهانیان و از همه بیشتر به مردم کشور اسلامی ما نمایان شده است و دیگر هیچ پوششی نمیتواند این درندهٔ خون آشام را چهرهٔ انسانی بدهد و چنگ ودندان وی را که خون میلونها انسان مسلمان از آن می چکد، بپوشاند..

۲ — مسلمانان آسیای میانه بخوبی نمی دانستند که کمونزم دشمن سرسخت ادیان بویژه اسلام است و

هرگز سرآشتی با آنرا ندارد.

واگر گاهی به مسلمانان روی خوش نشان می دهد بروی اهداف و اغراضی است که برای تحقق آن بهاسلام ومسلمانان نیاز دارد، ونیرنگی است برای خنثی نمودن مقاومت ایشان، امامسلمانان افغانستان کمونزم رابا همه اوصافش شناخته اند و هرگز باور نمی کنند که یک فرد کمونست و آنهم کمونست دو آتشه مانند نجیب گاو و یک دولت کمونستی برای اسلام و مسلمانان خدمت کند. و خدمت چه که در جهت نابودی اسلام و مسلمانان نکوشد و تضاد خود را با دین و اخلاق کنار بگذارد.

۳ — سومین فرق بین آنچه در افغانستان می گذرد و آنچه در آسیای میانه گذشت، اینست که در آنجا قهرمان جنایت و کشتار و دسیسه و مکر و شیطنت علیه مسلمانان لنین وستالین این دوخونخوار ترین جانیان تاریخ بودند و در افغانستان این اعمال یعنی قتل عام و خونریزی از یکسو و حیله‌گری و دسیسه سازی از جانب دیگر توسط نجیب گاو ورفقای پرچمی وخلقی اش ودرحقیقت ازطرف گورباچوف وگرگان به خون تشنهٔ کرملین صورت می گیرد؛ زیرا نجیب مزدور و باندیست های خلق و پرچم ارادهٔ از خود ندارند و آلهٔ بیش نیستند، واگربفرض محال نجیب گاو ارادهٔ داشته و اندک استقلالی از ماسکو دارابوده و این نیرنگ تازه را به ابتکار خود و حزب لعنتی اش بدون امر باداران کرملین نشین خویش براه انداخته باشدباز هم وی به شهادت رادیو کابل که گفته بود: نجیب از گر به چوف پیروی می کند؛ وی پیرو گر به چوف است و گربه چوف پیرو لنین وستالین و تربیت یافتهٔ مکتب پلید مارکسیزم لنینیزم و نتیجه آن میشود که نجیب گاو در گفتار و کردارش پیرو لنین و ستالین است.. حال اگر ازین ناحیه به مسئله نظر اندازی کنیم، نمیتوانیم این تفاوت اشخاص رافرق اساسی بین دو حادثه بنامیم زیرانجیب و ببرک و گربه چوف و لنین و ستالین تنها در قواره و نام فرق دارند وبس، البته با این تفات نیز که نجیب و ببرک نو کر اند و گربه چوف و لنین و ستالین باداران و خدایان ایشان، و اما در کفر و الحاد و کمونست بودن و دشمنی سر سختانه با دین و خون آشامی و مکاری و عوامفریبی و ... هیچ فرقی بین این شیاطین وجود ندارد، و همه از چشمه پلید کمونزم آب می خورند.

خوب حالا که متیقن شدیم نجیب گاو پیرو گربه چوف وبالاخره پیرو وپرستشگر لنین و ستالین است و هر چه آنها کرده اند وی نیز می کند و هر چه آنها گفته اند وی نیز می گوید، پس بیائید ببینیم لنین و ستالین آن دو دجال تاریخ چه علمکرد هایی در برابر اسلام و مسلمانان محکوم و مظلوم آسیای میانه داشته اند؟

آیا به اسلام خدمت کرده اند و یا با همهٔ وسایل وامکانات در پی تخریب بنای عالی آن شده اند؟!

آیا مسلمانان را رشد داده و تقویه نموده اند ویا با داس ستم در صدد قطع ریشهٔ ایشان گردیده اند؟!

آسیای میانه درسی برای همه

وقتی فاجعهٔ اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بوقوع پیوست با سقوط حکومت تزار قدرت به کمونست ها به سردمداری لنین تکیه کرد، رژیم جدید حاکم مشکلاتی گوناگونی را در برابر خود دید که عمده ترین آن چنین بود:

۱ — بخش بزرگی از ملت روس بعد ازغصب قدرت توسط لنین، در امر کمک با آشوبگران تازه بقدرت رسیده متردد بودند و حتی بسیاری بنای مخالفت با حکومت ایشانرا گذاشته ودشمنی خودرا اعلان می نمودند.

۲ — نیروهای روسیهٔ سفید که مخالف ایشان بود، تجدید قوا نموده درصدد آن بود تا با زوراسلحه حکومت کمونستی را سقوط بدهد.

۳ — دعوت کمونستهای تازه به قدرت رسیدهٔ روس نتوانست ـ آنگونه که لنین و رفقایش آرزو داشتند ـ طرف توجه کارگران غرب اروپا بخصوص کارگران ایتالیا و فرانسه واقع گردد و پشتیبانی ایشانرا جلب کند، و طبقهٔ کارگر آنمما لک را در رکاب آشوبگران روسیه روان سازد، بنا برین عوامل و عوامل دیگری کمونستهای روسی هم از ناحیهٔ داخلی و هم خارجی یا بعبارهٔ روشنتر در سطح ملی و بین المللی به ضعف و آسیب پذیری دچار بودند، و امکان سقوط شان زیاد بود، لذا سخت نیازمند پشتیبان در داخل و خارج بودند تا سقوط نکنند و بهشت کمونزم را عملاً بجهانیان نشان بدهند!!! ازین رو لنین و ستالین و سایر رهبران آشوب کمونستی بر چهره های پلید شان نقابهای اغواگرانه زدند و در پی کسب تأیید مسلمانان روسیه و آسیای میانه شدند.

و مسلمانان آسیای میانه که سالیان متمادی باتزارهای توسعه طلب درگیری داشتند و از مظالم و وحشیگری های ایشان به ستوه آمده بودند کمونزم را ناجی آسمانی خود پنداشتند، و به ندای آن لبیک گفتند و به یاری اش شتافتند؛ غافل ازینکه کمونزم دشمن آشتی ناپذیر اسلام و مسلمانان است و غافل ازینکه این بیچارگان از چنگ گرگان تزاری رهیده به کام اژدهای سرخ فرو رفته اند ودشمنی را ازواژگونی نجات داده اند که بخون ایشان تشنه است، و در اولین فرصت پاخاستن، ایشان را از پا می اندازد.

باری . . در ۷ دیسمبر ۱۹۱۷ یعنی یکماه بعد از استیلا ی لنین ورفقایش بر قدرت، مجلس کومیساری ملت‌بلشویک پیامی انتشار داد که متوجه ملت های مسلمان آسیای میانه بود و لنین وستالین‌ازجملهٔ امضا کنندگانش بودند .

درآن‌پیام‌چنین‌آمده‌است :

« بدون شک امپراطوری غارت وترور سرمایه‌داری درشرف متلاشی‌شدن است، وزمینی که درتحت قدمهای دزدان استعمارگر قراردارد ، به شعله های آتش مبدل گردیده است .

« ومادرحا لیکه در برابر این‌حوادث‌بزرگ قرار داریم، نگاههای خودرا بسوی شمادوخته‌ایم،به سوی شما ای‌مسلمانان روسیه وشرق ، شماکه رنج می برید و زحمت‌می‌کشید ،و علی‌الرغم آن‌ازهمه حقوق که سزاو ار آنید محر وم می مانید .

« ا ی مسلمانان روسیه !

« ای تاتار های سواحل ولگا وقرم !

« ای قرغیز ها وسارتی های‌سایبریا وترکستان!

« ای تاتار ها واتراک قفقاز !

« ای شیشی ها !

« ای کوه‌نشینان نواحی قفقاز!

شما ای کسانیکه به مساجد وقبور تان هتک حرمت صورت گرفته و برعقاید وعادات تان تجاوز شده است ،و تزار هاوطواغیت روس مقدسات تان را زیر پانمودند .

« زود است که آزادی‌عقاید ، وعادات وحریت نظا مها ی ملی وسازما نهای فرهنگی تان ازامروز به بعد تضمین گردد که نه طاغوتی برآن طغیان روا دارد ونه تجاوز گری‌آنرا موردتجاوز قرار دهد ! ! !..

« پس بپاخیزید و زندگی ملی تانرا آنگونه‌که می خواهید بناکنید ،زیرا شما آزادگانی هستید که بین شما و آنچه موردتمایل تان است ، حایلی وجود ندارد ! ! .

« البته‌این‌حق‌شماست اگرخواهان‌آن‌باشید !!! . .

«وبدانیدکه انقلاب (!) باتمام عزم ونیرو و با همهٔ وسایلی که‌در دست دارد؛ ازقبیل ارتش جنگجو وشوراهای کارگری ونماینده های‌دهقانان، ازحقوق‌شما مانند حقوق سایر افراد ملت حمایت می کند .

«بنابرین‌ازین انقلاب پشتیبانی کنید ودست به دست حکومت قانونی آ ن دهید !

« ای مسلمانان شرق !

ای فارسی ها و ترکها وعربها وهندوها ! شما ای همهٔ آنهایی که اروپایی های دزد قرنها سر زمینهای تان‌رامورد تاخت وتا ز قرار داده ،وبا ارواح واملاک وآزاد ی ها ی تان‌تجارت کرده اند .

شما ای همهٔ آنهایی که دزدان جنگ افروز می‌کوشند ، کشور های تان‌را بین خود تقسیم کنند

« . . . از گردنهای تان یوغ بردگی این دزدان را دور کنید !

« . . . اینهایی که اولاد تان را برده می‌سازند و خو نها و جا نهای تان را مباح می دانند ، پس محال است که بعد ازین در گوشه‌یی بخزید و از جا نجنبید ، وآنهم‌در حالیکه‌جنگ‌پایه های رژیم کهنه را متز لزل ساخته‌است.و در وقتیکه آتش کینه بر ضد غاصبان استعمارگر در نفوس همهٔ جهانیان زبانه می کشد ، وشراره های خشم بزرگ وبزرگتر می شود تا انقلابی گردد که همهٔ چیز را دگرگون می‌کند.

« الحذر ازینکه وقت تان را ضایع سازیدو از شانه های خویش یوغ استبدادگران وظالمانی راکه شما وکشور های تانرا تحت استبداد خود قرار داده اند ، دور نکنید !

« زینهارایشانرا بعداز امروز دعوت باین نکنید که بیایند و داشته های شما را غارت کنند !

«و از امروز به بعد بر شماست که کاخ هستی‌تان را خود وباروش مخصوص خویش ، مطابق آنچه دوست دارید وانتخاب می کنید.بنانهید .

«چه این حق‌شماست که آنچه می‌خواهید انجام‌بدهید واینک آیندهٔ تان در دست تان است .

«ای رفقا! ای برادران !!.

«یکجا با هم با عزم‌وصلابت به پیش به سوی مدارج عالی دیموکراسی !! ..

«یقینا پرچم ما با خود آزادی برای ملتهای مظلوم در آنحای‌جهان‌را حمل می‌کند !!..

«ای مسلمانان روسیه ! ! ..

«ای مسلمانان شرق !!..

«ما درحالیکه در راهی روانیم‌که حیات تازهٔ به‌جهان می‌دهد ،چشم امید خویش را بطرف شما دوخته ایم واز شما التماس دلسوزی وکمک می نمائیم » .

آری ! دجالان فاجعه اکتبر ودر رأس لینین و ستالین در هنگام ضعف وآندم که درپرتگاه نیستی و سرنگونی قرار داشتند، چنین نغمه سردادند ونقابی بدین زیبایی برخ وحشتناک خویش کشیدند.ومتاسفانه مسلمانان آسیای میانه فریب این شیاطین شیاد را خوردند، و بدام ایشان افتادند . . .

ستالین این بزرگترین شیطان خونخوار تاریخ از راه مکر و حیله تا حدی به مسلمانان پیشامد نمودکه حتی دستور داد قرآنی که از زمان خلیفهٔ سوم حضرت عثمان رضی الله عنه بیادگار مانده بود بمسلمانان اعاده شود و سران حکومت کمونستی بنای رفت وآمد با بزرگان مسلمانان راگذ اشتند وبه خوی وعادت ایشان آشنا شدند ، و مسلمانان سر خوش ازین سعادت مجالس جشن و سرور براه انداختندو دلخوش ازین بودندکه‌می توانند در سایهٔ حکومت کمونستی‌مراسم مذهبی‌خود را آزادانه‌انجام‌بدهند . و بامید دسترسی‌به آزادی و استقلال‌که وعده‌های زیاد درین خصوص از سردمداران‌حزب کمونست‌برای شان داده شده بود ، دست یاری و همکاری کامل به کمونستها درازکردند وبی اطلا ع کافی از مسا یل دینی و روح اسلام و عدم شنا خت‌از کمونزم‌و خدعه‌و نیرنگ‌وریا کاری‌های کمو نستها د ست بد ست هم دا د ه مسلما نا ن را بدین باور داشت که در بین‌اسلام‌و کمونزم‌تضادی نیست‌و اوصولاً کمونزم‌برای‌حمایهٔ‌اسلام‌آمده‌است! !

البته این سخن بدان معنی نیست که در برابر کمونستها قیامی صورت نگرفت ، چه قیامهای پی در پی مسلمانان بخصوص تحت رهبری ابراهیم بیگ و انوربیگ و ملاعبدالقادر و امثال ایشان ور شادت‌های کم نظیر مسلمانان آسیای میانه‌ثبت صفحات تاریخ است، ولی سخن مادر رابطه باروز های‌نخستین فاجعهٔ اکتبر می باشد که تفصیل آنرا تاحدی که حوصلهٔ این نوشتار اجازه می‌داد ، نوشتیم ، حال‌ببینیم آیا کمونست ها به وعده های خود عمل کردند ؟ !

جهره حقیقی کمونست ها آشکار می شو د :

بعدازآنکه بلشویک هابه یاری مسلمانان آسیای میانه قدرت خود را مستحکم کردند ، ودر داخل و خارج از حیثیت و اعتباربرخوردار گشتند ، ببینیم آیا به وعده های رنگا رنگ خود وفا کردند و مسلمانان راگذ اشتند که‌بااختیار و ارادهٔ خود سرنوشت خویش راتعیین نمایند ؟ !

جواب راهمگی‌میدانند. مسلماً نه . .

دجالان سرخ‌همزمان باجان گرفتن حکومت شان

وازبین رفتن خطر ، ماسکهای تزویر را از روی های شان بر گرفتند و چهره های حقیقی خود را نمود ار ساختند و مرتکب جرایمی به حق مسلمانان آسیای میانه شدند که تاریخ بشریت در طول و عرض نظیر آنرا هر گز بیاد ندارد .

آنگونه که‌قبلا بیان داشتیم ، مسلمانان‌آسیای میانه اعلامیهٔ ۷ دسمبر سال ۱۹۱۷ کمونست ها را بفال نیک گرفتند ، و سرور وشادی براه انداختند و دست اند رکا ر تشکیل حکومت های مستقل‌خود شدند ومشعلهای حریت ازسایبریا تا قرم روشن گر دید .. و حکومتهای اسلامی زیادی درین مناطق تشکیل شد که دولت های همسایه آنها را برسمیت‌شناختند ، و معاهداتی با ایشا ن منعقد ساختند ..

اما . . .

دوران نکبت فرا رسید :

روسهای سرخ می خوا ستند توسط مزدو رانی که در بین مسلمانان تربیه کرده بودند ، نظام منحط کمونستی را در سرزمین های اسلامی پیاده نمایند ، اما مسلمانا ن بعد از شناختی که از حقیقت کمونیزم پیدا کرده بودند ، تن در ندادند . . و ارتش خون آشام سرخ وارد صحنه گردید .

در اپریل ۱۹۱۸ م لنین بدون اخطار قبلی به ارتش سرخ دستور پیشقد می به سوی سر زمینهای اسلامی داد ، و تانکها به کوبیدن شهر ها وقلعه‌ها و طیارات به بمباران وحشیا نه ، بد و ن تفریق بین افراد نظامی و ملکی آغاز کردند .

در آخر همین سال روسها بر جمهوریت ایدیل اورال و شمال قفقاز و حکومت خوقند در ترکستان تسلط یا فتند ، اما بخاطر شد ت مقاومت مسلمانان شبه جزیرهٔ قرم اشغال آن کمی به تعویق‌افتاد .

ودر سال ۱۹۱۹ م‌ارتش خونخوار سرخ‌جمهوریت «الاش اوردو» را تصرف کرد.

ودر اپریل ۱۹۲۰ اشغال قرم تکمیل گردید و حمله بر آ ذ ر با یجا ن از سر گرفته شد و بالاخره آن منطقه نیز بکام اژدها ی سرخ فرو رفت .

بعد جمهوریت خیوا از سه جانب مورد محاصره قرار گرفت و اهالی ترکمن آن تا پای جان از آن دفاع نمودند ، ولی در نهایت سال ۱۹۲۰ آنهم سقوط کرد .

در سال ۱۹۲۱ روسها هجوم خود برجمهوری بخارا را از سر گرفتند و بین کمونستهای متجاوز ومسلمانان‌مدافع جنگ خونینی در گرفت . .و اولاد امام بخاری از سر زمین اسلامی خویش با همهٔ توان دفاع کردند و هنگامیکه ارتش منظم مسلمانان به شکست مواجه شد به جنگهای چریکی روی آوردند و ده سال تمام مقاومت کردند اما به علل گوناگونی‌از قبیل وجود اختلافات شدید در صفوف شان و رخنهٔ جواسیس و مزدوران روس در سنگر های جهاد ، در آنجا نیز آفتاب فروزان جهاد غروب کرد و سیاهی سرخ همه جا را فرا گرفت .

مصائب شدید تر بد نبال است

رو سها ی سر خ که با کشند ه تر ین وخونریزترین حربهٔ‌ضددینی‌یعنی کمونزم مسلح‌بودند، واز بین بردن دین‌ودینداران درسر لوحهٔ اهداف و بر نامه های‌شوم شان قرار داشت ، تنها‌به‌اشغال‌سر زمینهای مسلمانان اکتفا نکر د ند ، اگر چه توسعه طلبی و استعمارگری حیثیت روح درجسم همهٔ پلانها و برنامه های شان‌را دا را می باشد .. بلکه فوراً و بدون تأمل به ریشه‌ کن ساختن دین و محو آثار دینی دست یازیدند و آنهم باوحشتی که قلم از توصیفش عاجز است و تاریخ نظیرش را ندیده است ، و اگر ما درین نوشته نمونه هایی ازآن را می آوریم بدان معنی است که فقط یک سطر از کتاب قطور جرایم‌وجنایات کمونزم د ر آسیا ی میا نه را در معرض مطالعهٔ خوانندگان ارجمند قرار داده ایم و کوشش ناچیزی نموده ایم در جهت معرفی گوشهٔ از دشمنی کمونزم با اسلام .

نخستین اقدام عملی دجالان سرخ بعداز تسلط بر سر زمینهای اسلامی آسیای میانه کوچ دا دنهای دسته جمعی بود که مسلمانان را دسته دسته از دیار اصلی و سر زمین های‌آبایی شان‌بسوی مناطقی‌از قبیل سایبریا کوچ می‌دادند و در عوض شان روسهای سفید واسلاو ها واوکرایینی‌ها را می آوردند و در منا طق مسلمان نشین از قبیل آذربایجان و ترکستان و قر م جایگزین‌می‌ساختند‌تابدینگونه‌مسلمانان‌هویت‌اسلامی‌خود را ازدست بدهندوآثار اسلامی از بین‌برود، وهر کسی که مقامت نمود مرگ سریع دا منگیرش گردید و نا گفته پیداست که این اقدام شوم واستعماری قربانیان بیشماری‌با خود داشت . . و هم بدین‌منظور مسلمانان را مجبو ر به از دوا ج با دختر ان روسی و سایر ملیت های نا مسلمان نمودند و دو شیزگان مسلمان را با زور و اکراه به حبالهٔ نکاح کفار درآوردند . . و درهای مساجد و عبادتگاهها رابستند طوریکه تنها در سال ۱۹۲۹ میلادی ۱٤ هزار مسجد در ترکستان، ۷ هزار مسجد د ر تاتار و با شقر ، ٤ هزار مسجد در قفقاز شمالی واز سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷ میلادی ۱۹۲۲ مسجد در آذر بایجان بسته شد و اما مجموع مدارس‌دینی که توسط روسهای اشغالگر در ترکستان بسته شدبه۵۰۲ . ۷ مدرسه بالغ میگردد.

این مساجد و مدارس یا به اما کن شرابخوری و رقص و فحشاء و موزیم هاو تحویلخانه‌ها تبدیل شدند و یا ویران گردیدند . . و . .

«شمه ئی گفتم‌و این درد وطن بسیا ر است »

قتل عا م مسلما نان و مخصو صاً علما ودانشمندا ن به وحشیانه ترین اشکال آن ادامه یافت وبعنوان مشت نمونهٔ خروار میتوا ن از ین علما که قربانی اژدهای خونخوار سرخ شدند،نام برد: «برهانا لبخاری» ، «خا ن مروان» ، «مفتی بخاری» عبدالمطلب داملا،شیخ‌محسوم‌متولی ، شیخ عبدا لا حد داداخان ، شیخ الحاج ملایعقوب ، شیخ ملاعبدالکریم، شیخ‌الاسلام ملا آغاعلی زاده ، قاضی‌با کی میرمحمد کریم، قاری الحاج عبدالرحیم‌و حاجی مرزامهدی. واز عامهٔ مسلمانان در ترکستان تنها در سال ۱۹۳٤ صدهزار مسلمان را از اعضا ی حکو مت محلی وعلما وروشنفکران وتجار ودهاقین کشتند .

ودربین‌سالهای۱۹۳۷ - ۱۹۳۹ پنجصدهزارمسلمان وتعدادی از آنهایی که در حکومت محلی استخدام شده‌بودند،گرفتاروتعدادی ازآنها اعدام وعدهٔدیگری به سایبریا فرستاده شدند .

ودرسال ۱۹۵۰ هفت‌هزار مسلمان را ازدم‌تیغ کشیدند واز ترکستان درسال ۱۹۳٤ سه‌صدهزار مسلمان راتبعید نمودند .

ازسال ۱۹۱۹ به‌بعد دونیم ملیون مسامان از ترکستان فرارکردند .

ودرسال ۱۹۵۰ ازترکستان‌بیست‌هزارمسلمان به کشورهای‌اسلامی پناهنده شدند .

ازسال ۱۹۳۲ الی ۱۹۳٤ سه ملیون مسلمان ترکستانی ازگرسنگی‌هلاک شدندزیرا روسها برحاصلات زراعتی شا ن قبضه‌نموده ومورد استفادهٔ خود قرارداده بودند .

درنتیجهٔ قانون خلط ملیت‌ها روسهای جنا یتکار چارصد هزارمسلما ن ترکستانی‌رابه اوکراین ومناطق مرکزی روسیه‌تبعید کردند واین بخت بر گشتگان

، بامخلوط شدن بامليت‌های بیگانه وطن وهویت اسلامی خودرا ازکف دادند .

درسال ١٩٠١ به‌تعداد ١٣٠٦٠ مسلمان درترکستان گرفتار وبزندان افگنده شدند که‌طبعا سرنوشت حتمی شان مرگ بود.

ودرقرم درسال ١٩٢١ روسها یکصد هزار مسلمان راباحر بةگرسنگی تباه کردند .وپنجا ه هزار مسلمان رامجبور به‌ترک وطن وهجرت نمودند ، و . . .

«اندراین‌ره کشته بسیارند قربان شما .»

هزار هزار نسخه ازقر آ نکریم را جمع آوری نمو ده د ر محضر عا م مسلمانا ن آ تش ز د ند تا بد ینگو نه ایشا ن رابیشتر تو هین کرده باشند.

زنان ودختران عفیف وپاکدامن رابزور اسلحه ازخانه هابیرون کردند وحجاب را ازرخ ایشان گرفتند وپای‌شان رابه محافل عیاشی وفحاشی خویش کشانیدند.

املا ک و اموال مسلمانان راضبط کردندتاآنهایی که ازد م تیغ کمو نزم بخو ن نخفته اند ، ازگرسنگی وفقرنابود شوند.و بخلاصهٔ کلام آنکه استعمارگران سرخ باهمهٔ توان وامکانات کوشیدند اسلام رادرآسیای میانه ازبین ببرند وماهیت اسلامی باشندگان آنرامسخ کنند تابتوانند بافراغت خاطر ثروتها ومنا بع بیکران این مناطق وسیع وزرخیز رابه‌غارت ببرند وازآن برای تهیهٔ اسلحهٔ خطرناک ووسایل نابودی جهان استفاده نمایند ، ودرین راه هرمقاومت راباوحشیگری تمام‌ختثی نمودند وحتی میتوان گفت که‌یک نسل مکمل‌را ازبین بردند ، طوریکه‌تنها ستالین یازده‌ملیون انسان راکه بخش اعظم آن مسلما نان بودند فقط ازطریق اعدام ازبین برد . . و شمار آنا نیکه ازطریق قتل عام‌ها . ویرانگری ها ،ایجاد گرسنگی وتعذیب‌های غیرانسانی وجنگهای وحشیانه نابود گردیده‌اند ، ازحدافزون است ،واز تصور بیرون . .

وباتأسف شدید روسهای سرخ بالاخره باهداف شوم خود رسیدند وآسیای میانه رامنقاد خود ساختند وآنهمه سرزمینهای وسیع وثروتمند رابه امپراطوری سرخ ملحق نمودند وآفتاب اسلام رادرآنجا — ولو بشکل موقت — خاموش کردند .

وامروز ازبخارا وتاشکند وفرغانه و . . . که‌روزی مهدعلم ودانش وتمدن اسلامی بود وبه سبب کثرت دانشمندان وعلما درآن مناطق ، درین مردم چنین ضرب المثل شده‌بود که «در دیگرجاهاازآسمان به‌زمین نورمی‌برد ودربخارا از زمین به‌آسمان نوربالامی‌شود»

آری ! امروز ازچنین سرز مین‌ها به‌جای نور صدای کفر بلندمی‌شود ودردیار امام‌بخاری سه‌سنسطهای دجال بزرگ تاریخ لنین لعین تدریس می‌گردد . . . امروز بروی‌نقشهٔ سیاسی‌جهان کشوری بنام ترکستان وجود ندارد وبیش ازپنجاه ملیون مسلمان درجهنم کمونزم می‌سوزند ونسل جدید این‌سرزمین محکوم ازتاریخ و فرهنگ وگذشتهٔ پرافتخار خود خبری ندارند وتریاک زهر آگین کمونزم‌اذهان شان را تخدیر نموده است . .

امروز از پنجاه‌ملیون مسلمان آسیای میانه فقط چندتن وآنهم از جواسوس روس به حج فرستاده می شوند . امروز در جمهوری های اسیر آسیا ی میا نه کسی نمیتواند آزادانه‌نماز بخواندو شعایر اسلامی خود را بجا آورد و اگر جواسیس روسی کشف کردند که وی بطور سری عبا دات اسلا می خود را ادا می کند ، آنکه جایش یا پای دار است‌ویازندا نهای و حشتناک کمونزم و یا اردو گاههای کار اجباری وامروز گرگان خون آشام کرملین ثروتهای بیکران ترکستان ر ابه یغما می بر ند و در برابر آن نان بخور نمیری بـه مسلمانان ترکستان و آ نهم د ر مقا بل کا ر ها ی توانفرسا که‌ثمرهاش به‌جیب‌روسهای سرخ می ریزد ، می دهند . . . آری ! بطور مثال روسها صاحب بزر - گترین منبع نفت دنیا هستند و در ردیف کشور هـای صادر کنندهٔ نفت مقام اول را دا را می با شند ، ا ما این دزدان وحشی نفت مذکور را نه از ماسکو بلکه از آذربایجان محکوم بدست می آرند ، وبا نگاهی‌شتابزده

به‌ثروتهای معدنی ترکستان درمی‌یابیم که‌اژد های سرخ بر چه گنجی حلقه زده است :

درین منطقهٔ محکوم جداشده ازپیکر جهان اسلام ٢٠ معدن طلا ، ١٦ معدن نقره ، ٤٦ معدن آهن ، ٣٢ معدن‌سرب ، ٢٤ معدن‌پطرول ، ٧٠ معدن زغال ، ١٣ معدن گوگرد ، ٦٣ معدن سودیم ، وبه تعـداد زیادی از معادن‌یورانیوم‌سیماب ، مس ،قلعی وپلاتین وسا یر مـعد نیات مو جـود است کـه از همهٔ این معادن روسهای کـمونست استفاده مـی کنند وبا استفاده‌از همین‌منابع است که کشنده ترین وو یرانگر- ترین اسـلحه را بمنظور سیطره بر جهان می سازندو از مواد خام همین منابع است کـه جهنم کـمونیزم را به دیپوی بزرگ سلاح تبدیل نـموده اند تا روزی سایر کشورها رانیز مانند کشورمابخا ک وخون‌بکشند وغریزهٔ انسان دشمنی خودرااشباع نمایند .

این بود شمه یی از سر گذشت مسلمانان در آسیای میانه و خدمت کمونیزم به ایشان ! ! !

آیا بعد ازین حقایق تلخ و اینهمه جرایم که لنین و ستالین و همراها ن شان یعنی خدایا ن و باداران‌نجیب گاو بحق اسلام ومسلمین مر تکب شده اندو سلسهٔ این‌درامهٔ‌شوم‌درافغانستان همین‌حالا درجریان است ، بپذیریم که حکومت کمونستی ومزدور نجیب — آنگونه که‌ادعامی‌کند — به‌اسلام ومسلمانان‌خدمت خواهدکردو یالا اقل دربرابر دین ودینداران بی‌تفاوت خواهـد مانـد ودشمنی خـودرا بااسلام یکسوخواهد نهاد ؟ ؟ ! !

یکـچیز مسلم است وآن اینکه‌خدمت نجیب‌گا و ورفقای پرچمی وخلقی اش ازنوع همان خدمتی خواهد بودکه لنین وستا لین یامعبودان نجیب به مسلمانان نمودند و ما نمونه های کوچکی از آنرا تقدیم داشتیم .

ادامه دارد

ای روس !
ای گشته مثل به خونخواری به جهان
وی خصم قسم خوردهٔ نسل انسان
زنهار ! که غرق شط خون خواهی شد
کرده است چو خشم مسلمین را طوفان

رافع نور

توطئهٔ کا جی بی

در ملل متحد به رسوایی کشید

دو تن از اعضاء هیئتیکه بریاست جناب مولوی صاحب محمد نبی «محمدی» بمنظور بدست آوردن کرسی ایکه حق حقه ملت مجاهد و آزاده افغان است به نیویارک تشریف برده بود مورد حمله احمقانه گماشتگان جاهل (کا جی بی) قرار گرفتند. نمایندگان مجاهدین از طرف هیئت عربستان سعودی بهمکاری هیئت پاکستان به ملل متحد دعوت شده بودند. ازینکه وسیلهٔ ترانسپورتی گنجایش همه اعضاً هیئت را نداشت، بناء برادر محترم انجینر صاحب ایشان جان نماینده جمعیت اسلامی افغانستان و برادر محترم عبدالقادر «کریاب» نماینده حزب اسلامی محترم انجنیر صاحب در موتر علیحده از محل سکونت شان بطرف مبنای ملل متحد حرکت کردند. ازدحام عراده جات درشهر نیو یارک موتر حامل این دو برادر را از عراده حامل دیگر برادران جدا ساخت لذا کمی پیشتر از دیگر اعضاء هیئت به عمارت ملل متحد مواصلت نمودند. راننده موتر را در پارک عقبی عمارت توقف داد. برادران محترم ایشان جان و کریاب صاحب از مدخل عقبی عمارت استفاده نمودند. هنگامیکه در زینه های متحرک به منزل سوم رسیدند دو تن دیپلوماتان نام نهاد حکومت مزدور کابل بطرف آنها نزدیک شدند درحالیکه دو تن همراهان دیگر آنها از فاصلهٔ دور نگاه میکردند. آنها میخواستند تا مانع رفتن برادران ما به اطاق شوند که کنفرانس مطبوعاتی در آن دایر میشد. دو نفر کمونستان دیگر نیز بطرف برادران ما در حرکت شدند برخورد در دو مرحله صورت گرفت. در مرحلهٔ اول برادران ما گمان بردند که متجاوزین از جملهٔ محافظین ملل متحد هستند لذا به منزل چهارم عقب نشینی کردند. ولی در مرحله دوم مزدوران کا جی بی شناخته شده بودند.

برادر منصور نطاق پاکستانی که به صفت ترجمان همکاری میکرد نیز با دو برادر ما همراه بود. برادر نامبرده راجع به حمله وحشیانه مزدوران کرملن به راپور تران گفت «بدترین عمل گنگستریزم بود که هرگز تصور کرده نمیتوانستم، هیچکس از یک دیپلومات چنین عملی را آنهم در محوطه ملل متحد توقع کرده نمیتواند» آقای سهیل نفر چهارم را که دیپلومات نبود نادیده گرفته به راپور تران گفت: «سه تن از اعضاء دیپلومات هیئت کابل دو تن از مجاهدین را به مشت زده، تیله کرده از عمارت ملل متحد خارج میساختند و چیغ میزدند که رهزن ها ازینجا خارج شوید کوشش کردم تا آنها را خلاص کنم ولی فکر کردم که شاید مداخلهٔ من وضعیت را بدتر سازد» موقعیکه دو نفر نمایندگان مجاهدین بعد از عقب نشینی از منزل چهارم دوباره بمنزل سوم رجعت کردند تا به اطاق کنفرانس تشریف ببرند؛ درین وقت بود که مورد حمله دوباره کمونست ها قرار گرفتند. ولی این بار نمایندگان مجاهدین میدانستند که حمله کنندگان کمونست های حکومت مزدور کابل هستند. لذا بالایشان صدا کردند: «شما اجنتان کا جی بی، شما مزدوران روس ما بحساب شما خواهیم رسید» دیپلوماتان نام نهاد در جواب گفتند: «احمق ها خارج شوید» زد و خورد طرفین بارسیدن محافظین ملل متحد خاتمه یافت. محافظین طرفین را جدا کردند. در عین حال یکی از همین دیپلوماتان جاهل را پور تران را از دخول باطاق کنفرانس ممانعت میکرد. این برخورد یک روز بعد از آن صورت گرفت که ۱۲۲ مقابل ۲۰ کشور جهان رای دادند تا بیشتر از یکصد هزار عسکر روسیکه حکومت دست نشاندهٔ کابل را بمقابل مجاهدین

در جنگ حمایه‌میکند از افغانستان خارج شوند . گرچه دیپلومان شریر از نشاندادن هویت خود به راپور تران خود داری کردند اما از قول یکنفر مأمور ملل متحد محافظین ملل متحد آنها را قرار ذیل شناخته اند .

ابراهیم «ننگرهاری» سکرتر اول هیئت اعزامی کابل به ملل متحد . علی احمد «جوشان» و محی الدین «تایب»سکرتران‌دوم، هویت که‌و نست، چهارم هنوز روشن نشده است .

به همین روز ، پیشتر از وقوع این برخورد ، رئیس هیئت حکومت دست نشانده روس محمد فرید «ظریف» نزد سکرتر جنرال جاویر پریز دی کیولار

(Javier Peres de Cuellar)

بطریق احتجاج رفته بود تا وی را متقاعد سازد که کنفرانس مطبرعاتی مذکور را لغو نماید .

بنابر قول یکنفر مامور ملل متحد سکرتر جنرال به فرید «ظریف» گفت که «راپور تران اعتمادی ملل متحد حق دارند بدون مداخلهٔ ملل متحد هرنوع کنفراسیرا که خواسته باشند در داخل کاب روم (اطاق کنفرانس) خود دایر کنند . فرید «ظریف»به سکرتر جنرال جاویر پریز دی کیو لار گفت که هیئت حکومت کابل در ممانعت کنفرانس مطبوعاتی مذکور از شرارت کار خواهد گرفت .

محافظین ملل متحد در جواب این سوال که چرا مهمانان را بدرقه نکردند گفتند که او شان از وقت موعود پیشتر مواصات نموده بودند .

کنفرانس را جناب مولوی صاحب با بیانیه رسای خودَ افتتاح نموده گفتند که (ما آمده ایم تا کرسی خود را از دست دزدان و تجاوز گران باز گیریم» .

جناب حضرت صاحب به راپور تران روشن ساخت که حتی خانه صلح‌جهان هم از شرافگنی و فساد ایجنتان و گماشتگان کا جی بی در امان نماند واین خود نشان دهنده آنست که ما برحق هستیم و مجاهدات ما بر حق است.

برادر عبدالقادر کریاب به‌راپور تران گفت که (زوریرا که ایجنتان حکومت، مزدور استعمال کرد نه تنها برای ما نا راحت کننده نیست بلکه مایه افتخار ماست). وی علاوه کرد (اگر بخاطر چارتر ملل متحد نبود برایشان درس خوبی می دادیم، اما صبرما از سببیست که ما بخاطر صلح می جنگیم) .

نمایندگان‌عربستان‌سعودی و پاکستان در احتجاجیه نامه های خویش به ملل متحد خواستند تا کرسی افغانستان به مجاهدین که مستحقین اصلی و حقیقی آن هستند داده شود .

ای مجاهد !

ای مفخر ما و عالم ای رزم آور
وی مظهر جان برکفی در خاور
ای همچو پدر شکسته بتهای زمان
با حربهٔ بی نظیر و بران باور

دفتحی یکن لیکنه

ژباړه ابو عبدالرحمن احمدزی

ددعوت اودعوت کوونکی ترمنځ تنظیمی اړیکی

که په اوسنی پیړی کښې اسلامی حرکت‌مفکوروی‌او توجیهی اړخونو ته پوره پوره توجه کړیده ، خو تنظیمی اړخ یې لاتراوسه پوری لکه چه ښایی هومره د توجه او اهتمام مورد ندی‌گرزیدلی‌که څه‌هم همدغه اړخ د حرکت‌د ملاتیر او د پښتی تیرڅده .

که د تنظیمی محکم ارتباط دنشتوالی‌سره یا هم د دعوت موجودیت او تینگوالی وینوه ، دا په حقیقت کښې لمړی د عقیدی او بیا د هغې اسلامی ورور گلوی اثر دی چه تراوسه پوری یې دمسلمانانو ترمنځ اړیکی تینگ کړیدی.

مونږ نه وایو چه د دعوت او لار ښوونکی ترمنځ د علائقو ایجادول مونږ د عقیدوی او اسلامی ورورولی د اړیکو څخه نیازه کوی، بلکه وایو چه ښایی هره علاقه خپل حدود وساتی اودهغو څخه تجاوز و نکړی . که نه د هرڅه توازن د منځه ځی او اسلامی حرکت‌پخپلو تولو جهازونو کی د تناقضاتو او ګراونو سره مخاسخ کیږی ،او په هر گام کی خندونه ورته را برسیره کیږی .

ښایی د دعوت او لار ښونکی تر منځ علاقه د لمړی ورځی څخه روښانه اوځرگنده وی، هر فرد باید خپل‌مکلفیت‌وپېژنه‌، د دعوت سره علاقه‌، په حرکت کی د ده رول او اغیزمندتوب او دخپلو اعمالو مسؤلیتونه اوداسی نوری‌چاری چی د ده دارتباط او وجیبو شکل تماکی ، ښی وپیژنی .

او دا دی دلته دځینو هغواساسی قواعدو یادونه کوم چه ښایی د هغو له مخی ددعوت اولارښوونکی‌تر منځ په تنظیمی علائق صورت‌ومومی .

۱ – اطاعت اومننه :

اطاعت د هغو سترو عواملو څخه گڼل کیږی چه پخپلو تنظیمی علائقو کښې‌هرحرکت‌ورته اړدی . او هیڅ حرکت نشی کولای چه مطلوبې تنظیمی سویې ته ورسیږی،تر هغو چه‌داطاعت عنصرئی د کمال او پوخوالی حد ته نوی رسیدلی .

په اسلام‌کښې د اطاعت مفهوم خپل ټول قوت او حدود داسلام د عقیدوی او تشریعی اصولو څخه اخیستی دی . نو ځکه دقیادت په وړاندی د مسلمان ورور اطاعت په کلکه ایجابوی چه دخدای (ج) امر ته غاړه‌کښیږدی .

قیادت او رهبری په اسلام‌کی هغه تنفیذی قوه ده چه داسلام د احکامو تطبیق دپاره د اسلامی ژوندانه او اسلامی چاپیریال په بیا

ایجادلوسره زمینه مساعده کړی ـ لکه چه نن ورځ د اسلامی حرکت مقصود هم همدغه شی دی ـ ، او دغه کار بې د کوم شک او تردید څخه دخدای د اوامرو څخه کمل کیږی . نو ځکه دی توکه د رهبری په وړاندی اطاعت په حقیقت کی د خدای اطاعت د ی ، او همدا رنګه نافرمانې او عصیان یې دخدای عصیان بلل کیږی . او دهمدی کبله قرآنکریم خپل پیروان د اطاعت په لور داسی رهبری کوې :

« ای مسلمانانو خدای او پیغمبر او دخپلو آمرانو اطاعت وکړی »

بیا حضرت پیغمبر (ﷺ) دغه مفهوم داسی څرګند وی : « هر چا که زما اطاعت وکړ ، نو دخدای اطاعت ئې کړیدی . او هغه

چاچه زما نافرمانی وکړه نو دخدای نا فرمانې یې کړیده ، او هغه څوک چه دآمر اطاعت کوی زما اطاعت یې کړیدی ، او که څوک دآمر نافرمانی وکړی ، زما نافرمانی ئې کړ یده »

الف ـــ اطاعت دچادپاره؟

پر مسلمان ورور لازمه ده چه ځان د رهبری په وړاندی اطاعت او منني ته چمتو کړي . قائد او رهبر که هر څوک وی ـــ مهمه نه ده ـــ خو ځکه دی شرط چه دشریعت په چوکاټ کی دننه وې . او اسلام هیڅکله دا نه وائې چه دفلانی شخص یا کورنی دی اطاعت وشی ، او د بل شخص یا کورنی دی اطاعت نه کیږی !

همدا رنګه ضرور ده چه اطاعت د نفسی غو ښتنی او شخصی ذوق له مخی توی، بلکه مبادی او اصول بایدپه نظر کی ونیول شی نه ظواهر او شکلیات لکه چه حضرت پیغمبر(ص) فرمایلی دی: واوری او اطاعت وکړی که څه هم پر تاسی بالدی یوحبشی غلام چمسر ئی دمميز د دانی پشانوی مقررشوی‌وی »

او دادی خالد بن ولید(رض) کله چه‌ده ته دلښکرو دمشری څخه د ده د ګوښه کیدو، او پرځای ئی د ابوعبیده‌ابن الجراح دمقرریدو مکتوب راځی، دامر منته کوی‌او داسی وائی: :« قسم پرخدای که امیرالمؤمنین پر ماښځه هم مقرره کړی، زه‌به‌ئی اطاعت او منته کوم»

ب ـــ څه وخت عصیان واجب دی ؟

لکه چه اسلام پر مسلمان ورور باندی دحق په‌لاره کی دقیادت‌اطاعت واجب کړیدی، همدارنګه دباطلی لاری داطاعت څخه ئی ګوښه کړی، بلکه دهغی عصیان او نافرمانی ئی واجبه کړیده. حضرت سیدالکونین فرمایلی دی: « پر هر مسلمان باندی اطاعت واجب‌دی که خوښ وی که ناخوښ خو کله چه‌دخدای په‌نافرمانی امر ورته کیږی، نو هلته بیانه اوریدل شته او نه اطاعت. »

همدانګه حضرت علی فرمائی چی : حضرت پیغمبر (ص)یوه ډله واستوله او دانصارو څخه ئی یو تن ورته مشر وټاکه او امر ئی‌ورته وکړ چه باید دخپل مشر اطاعت او منته وکړی ...(دسفر په وخت‌کی) دوی خپل مشر په‌کوم کار په غوصه کړ، نومورِی مشر ورته وویل: خس او لرګی راټول کړی ! کله چه لرګی راټول شول، نو ئی ورته وویل: اور بل کړی ! اور هم‌بل‌شو. بیا ئی ورته وویل : آیا حضرت پیغمبر(ص) تاسی ته زما د اطاعت امر نه‌ؤ کړی؟ دوی وویل: هو، نو ئی ورته وویل : دی اور ته ننوزئ!

دوی یو بل ته وکتل اوولی ویل: مونږ خو حضرت پیغمبر ته د اور دویری څخه ورغلی یو، دوی په‌همدی‌حال کی ؤ چه ددوی دمشر غصه وغوړیده او اور هم مړشو ... کله چه بیرته راوګرځیدل دغه قصه ئی آنحضرت (ص)ته وکړه. حضرت پیغمبرصلی الله علیه وسلم وفرمایل: که دوی اورته ورننوتلی وای هیڅکله به ورڅخه راوتلی نوای. او بیائی وفرمایل: «دخدای(ج)په نافرمانی کښی اطاعت روادی، بلکه اطاعت په ښه‌کار کښی لازم دی.»

ج ـــ ځان داطاعت‌سره آموخته کړی!

هر مسلمان وروړته لازمه ده چې د قیادت د اوامرو اطاعت او منني ته ځان چمتو کړي او ځان کښې د شیطان وسوسو او د کبر او لویې عواملو ته ځای ورنکړي . ځکه د سرکښو انسانانو رهبري او بیرته راګرځول خورا سخت کار دی .

کبر او لوئي خورا مهلک او ملاماتوونکي مرض دی، او د انسان زړه ته د شیطان د ننوتو دروازه ده . او بالمقابل اطاعت اوتواضع هغه صفتونه دي چه کبرجن او سرکش خلک ورڅخه کرکه کوي او ډیر سخت ورته ښکاریږي

دادی جبله بن أیهم چه سرکش نفس یې نه غوښتل د امیر المؤمنین حضرت عمر امر ته غاړه کښیږدي ، نو نصراني کیږي او اسلام پریږدي ، او پدی توګه هدایت په ګمراهۍ بدلوي . . . ابو عمر شیباني وائي : «کله چه جبله بن ایهم غساني مسلمان شو پداسې حال کښې چه دی د آل جفنة پاچا او مشرؤند حضرت عمر څخه ئې د راتګ اجازه وغوښته ، حضرت عمر اجازه ورکړه او دی د خپلې کورنۍ د پنځو سوو تنو سره راووت او مدینې ته راغی . حضرت عمر د دغه کار څخه ډیر خوښ شو او امر ئې وکړ چه خلک ئې استقبال وکړي کله چه حضرت عمر ته راورسید ، نو حضرت عمر ورته هر کلی ووایه او مهرباني ئې پرې وکړه اوځان ته ئې نژدې کښیناوو ددې څخه وروسته حضرت عمر د حج اراده وکړه او جبله هم ورسره ولاړ . هغه وخت چه ده طواف کاوو ناڅاپه یې لنګ « پرتوګ » د بنی فزاره د کورنۍ د یوه تن د پښې لاندې شو ، او کښته وښوئید . جبله لاس پرې پورته کړ او د یوه ګوزار سره ئې د نوموړي شخص پزه ورماته کړه هغه سړی حضرت عمر ته ورغی او ددې تیري په هکله ئې ورته عرض وکړ . حضرت عمر د جبله پسې سړی واستاوو . کله چه جبله راغی ورته وئې ویل : دا ولې؟ جبله وویل : ای د مؤمنانو مشره ! ده زما لنګ قصداً د پښې لاندې کړ او وئې ښویلوو . که چیرې د کعبې د خونې احترام نوای نو ما به تندې باندې په توره وهلی وای . عمر ورته وویل : ښه شو چه اقرار دې وکړ . نو یا به دا سړی راضي کوې ، او یا به د هغه غچ (قصاص) درڅخه اخلم . جبله وویل : ته پر ما څه کوې ؟ عمر وویل : امر کوم چه ستا پزه هم درماته کړي ، لکه چه تا دغه کار کړیدی . جبله وویل دا څرنګه کیدلای شي پداسې حال کښې چه دوی شهانه او زه پاچا یم ؟ حضرت عمر رضی الله عنه ورته وویل : اسلام ، ته او دی سره یو ځای او یو شان کړي یاست ، او ته پر هغه کوم فضیلت نلرې ، مګر د تقوی او ښه عمل له مخې . جبله وویل : ما ګمان کاوو چه زه به په اسلام کښې د جاهلیت د زمانې څخه لا زیات عزت او مقام څښتن کیږم . حضرت عمر وویل : دا خبرې پرېږده ، که ته دا سړی راضي نکړې دده غچ او انتقام درڅخه اخلم . جبله وویل : خیر نو ، نصراني کیږم! حضرت عمر ورته وویل : که نصراني شې نو سر به دې درغوڅ کړم ، ځکه ته یو ځل مسلمان شوی یې که مرتد شوې ، وژلم دی . کله چه جبله د حضرت عمر جدیت ولید نو وئې ویل زه به نن شپه پدې هکله د ځان سره فکرو کړم . . . کله چه خلک ویده شول جبله د خپل آس او نورو سپرو سره شام ته ، او بیا د هغه ځای څخه قسطنطنیې ته و تښتید او نصراني شو . »

۲ - مسؤولیت

په اسلام کښې مسئولیت دوه اړخه لري : لمړی (خاص مسئولیت) چه په خاصه توګه د ځان او فردي تکالیفو او مسؤلیتونو پورې اړه لري . دوهم (عمومي مسئوولیت) چه د ځان څخه تیریږي او نوروخلکو ټولنې اونړۍ ته ئې لمن پراخیږي . چه دا پخپل چوکاټ کښې ځانته مسؤلیتونه او واجبات لري .

نو وایو چه ښایي دوی ترټولو دمخه دخپلو ځانونو په هکله د پوره امانتدارۍ او بشپړي څارنې څخه کار واخلي ، او دزماني د غوښتنو سره سم ئې داسې وروزي لکه چه ورڅخه هیله کیږي . لوی څښتن تعالی فرمایي :

«قسم پرنفس دانسان، او هغه چا چه دی ئې پیدا کړ ، او بیائې پدی اونیکي وروښوله ، په رښتیا کامیاب شو هغه څوک چه خپل ځان ئې سپیڅلی وساته . او خوارشو هغه څوک چه خپل ځان ئې ناولی او آلوده کړ .»

اوهمدارنګه دوی دخپل انساني ټولني په وړاندي د رسالت خاوندان او دالهي اعتماد مورد ګرزیدلي نمایندګان دي . . . دلته لوی خدای فرمائي : «او همدارنګه موغوره ملت درڅخه جوړ کړ ، ترڅوتاسي پر نورو خلکو شاهدان واوسی او پیغمبر (ص) پرتاسي شاهد وی .»

روایت دی چه : «که څوک د شپې ویده شي او د مسلمانانو په هکله ئې اهتمام او سنجش نوی کړی دی د مسلما نا نو دډلي څخه نه حسابیږی »

اوشک نشته چه دا خورا ستر او لوی مسؤلیتونه دی چه حتی غرونه ئې تحمل نشي کولای ، نوځکه د دی لاری دکار کونکو څخه ډیر زیار او لویې قربانۍ غواړي .

الف - دمسؤولیت په باب ذاتي اوداخلي احساس :

د دی دپاره چه لارښوونکی له داخل او خارج په سویه ځان دمقابلي دپاره چمتوکړی وی ، ښایي چه په خپل ایمان کښي دفولادو څخه کلک وی ، پوهه یې د بحرونو دتل څخه ژوره او صبر او استقامت ئې دشدائدو او مشکلاتو څخه ډیر قوی اوپیاوړی وی . لکه چه لازمه ده داسلام دپاره د هڅي او فعالیت په باب شخصي او ځانګړی مسؤلیت احساس کړی . او د دی مسؤلیت دارتیاؤ د پوره کولو دپاره خپلي قواوي او استعدادونه پکار واچوی . داسی له چه د حرکت له خوا کوم مسؤلیت ور وسپارل شي ، او بیادي هغه تر سره اواجرا کړی .بلکه دی باید دخپل فطری شعور په ژورو کښي د مسؤلیت احساس وروزی ، او په رګونو کښي ئې د مکلفیت رباني درک څپي ووهي .

دی باید درک کړی چه ددغه اسلام په وړاندي مسؤلیتونه او وجیبي لری ، که څه هم دی دکوم جمعیت غړی ، او یا دکوم حرکت عسکر نوی . بلکه ده ته همدومره بس ده چه مسلمان، او دغه دین ته منسوب دی. چه د دغه انتساب له مخي باید شخصاً د خپل دین په وړاندي د وجائبو او مسؤلیتونو احساس وکړی .

اسلامي حرکت پدی ورځو کښي ترټولو زیات هغو عناصرو ته اړدی چه د اسلامي واجباتو په هکله ئې داحساس لمبي پورته کیږی . . . هغه عناصر چه د مسؤلیت احساس ئې ایښي. . . هغه عناصر چه پدی لاره کښي دشپې څو ساعته او د ورځي څو ګړی کار د دوی احساس نشي آراموَلای .

هو، د اسلام په باب د خپلو مسؤ لیتونو په هکله د مسلمانانو د لمړی کاروان احساس همدا ډول ؤ . چه په سختی او آسانی کښي دادوی د ژوندانه او تفکر محور ؤ . . . زید بن ثابت وائی : حضرت پیغمبر ﷺ د احد په ورځ د سعد بن ربیع پسی ولیږلم او راته وئی ویل: «که دی ولید ، نو زما سلام ورته ور‌ورسوه، او بیا ورته ووایه چه ځان دی څرنګه احساس کوی ؟ »

زید وائی چه : زه د مړو په منځ کښي ګرځیدم چه ده ته راورسیدم ګورم چه وروستی سلګی یی دی. اوپه داسی حال کښي چه د تورو ، نیزو او غشو اویا زخمونه ئې خوړلی ؤ ، ما ورته وویل :

ای سعده ! حضرت پیغمبر ﷺ تا ته سلام رالیږلی، او وائی چه ځان دی څه ډول احساس کوی ؟

سعد وویل : پر رسول الله می دی سلام وی . ورته ووایه: دجنت بوی احساس کوم . اوزما قوم انصارو

ته وروایه چه :

تاسی به د خدای په حضور کښې هیڅ ډول عذر ونلرئ ، که دښمن پداسی حال کښې چه تاسی ژوندی یاست ـځان رسول الله ﷺ ته وروسوی اواذیت یې کړی ! همدائی وویل اوسائی علیین ته والوته ، او دغې فانی دنیا سره ئی وداع وکړه.. اناالله واناالیه راجعون!

ب –دحرکت مکلفیت

که مونږ دشخصی احساس ځخه تیر، اودحرکتی مکلفیت چوکاټ ته داخل شو، ویلای شو چه: که مسلمان وړور خپل شخصی احساس دلاسه ورکړی حرکت مکلفیت هم د مثبتی نتیجی اوفعالی اغیزی سبب نشی گرزیدلای.

نو هغه عناصر چه داخلی فطری احساس او هسکه ربانی ولوله ئی په حرکت رانولی امکان نلری چه حرکتی مکلفیت او بشری باعث پر هغوی اغیزه وکړی . اوپردی ډول اشخاصو باندی دحرکت اتکاء او اعتماد د بیرته پاته کیدواوناکامی سبب گرزی او بالآخره خپل ډیر استعدادونه او قواوی په هوا کښې یې گتی دلاسه ورکوی .

که چیری د اسلامی جهاد په هکله د مسؤلیت شخصی احساس د اسلامی شخصیت د خصائصو او دهغو اساسی صفاتو ځخه وګڼو چه لاربښوونکی ورور ئی باید ولری ، همدارنګه باید د حرکتی مکلفیت دقیق التزام ائ پر ځای کول هم د دعوت او دعوت کوونکی تر منځ د تنظیمی علائقو اصلی او جوهری عنصر وبولو . او هر دعـوت کولـنکی ته لازمـه ده چه په تیر بحث کی د یاد شوی اطاعت په چوکاټ کی خپل مربوطه اعمال اجراء او د مهمـو مکلفیتونـو د تنفیذ لپاره ځان چمتو کړی . . .

دلته هغه حادثه را په یادیږی چه د نبوت پـه زمانه کی د اسلامی حرکت د تنظیمی انضباط سویه او د مکلفیتونو د ښی اجراء روښانه ځیره راښیی :

جابر بن عبدالله انصاری وائی مـونږ د حضرت پیغمبر (ص) سره د ذات‌الرقاع غزاء تـه و وتلـو . حضـرت پیغمبـر (ص) د شپې د تیرولو د پاره په یوه ځای کی واړول او وئی فرمایل :

څوک به نن شپه پر مونږ پیره وکړی ؟ نو یو تن مهاجر او یو انصاری چه یو ئی (عمار بن یاسر او بل ئی عباد بن بشر ؤ) ولاړ شول کله چه د دری خولی ته ورسیدل . انصاری مهاجـر ته وویل : کومه برخه د شپې دی خوښه ده چه ستا پر ځای پیره (حراست) وکـړم ؟ لمړی برخه او که وروستی ؟ مهاجر وویل : د شپې لمړی بـرخـه . لـو مهاجر پریووت اوویده شو اوانصاری پورته شو په لمانځه ودرید . . . پدی وخت کښې یو مشرک راغی ، ځرنګه چه وئی لید چه انصاری لمونځ کوی په غشی ئی وویشت او پری ولګید . عباد غشی د ځانه ځخه و ویست او همدا شان ثـابت ولاړ ؤ. بیائی په غشی وویشت ، بیائی غشی وویست او خپل قیام ته ئی دوام ورکړ . او دریم ځلی ئی هـم همدا شان د ځان ځخه غشی وویست بیا ئی رکوع او سجده وکړه او خپل ملګری ئی راویښ کړ او ورته وئی ویل : راپاځه چه زه ولګیدم !

جابروائی چه : عمار بن یاسر را تـوپ کـړل . کله چه لوموړی مشرک دوی دواړه ولیدل ، پوه شو چه دوی زما ځخه خبر شـول ، نو وتښتید .

کله چه مهاجر د خپل انصاری ملګری وینی ولیدلی ، وئی ویل : سبحان‌الله ! ولی دی د لومړی ځل ویشتل کیدو سره سم راویښ نکړم ؟

انصاری ور ته وویل : ما یو سورت لوست او ښه می نه ښلله چه هغه نیمائی پریږدم . خو کله چه پر ما باندی برید پرلپسی دوام وکړ نو رکوع می وکړه او ته می راویښ کړی . . . قسم پر خدای ! کـه نـه ویریدای چه‌دغه کندو به می چـه حضرت پیغمبر یی د ساتنی امر راته کړیدی دلاسه ووزی ، هرومرو به می یانوموړی صورت پای رساوه اویاخو به‌می ځان حق ته سپارلی وای . بقیه در صفحهٔ (۱۶۲)

ترجمه : محمدنسیم فقیری

سیاست از دیدگاه اسلام و مکتب های دیگر

(۳)

اقسام سیاست شرعی :

همانطوریکه قبلاً واضح گردید کلمه « پالتیکس » فقط دربرگیرندۀ امور حکومت می‌باشد ولی کلمۀ عربی « سیاست » هر نوع تدابیر اصلاحی و تادیبی را شامل میگردد ، بنابرین دارای اقسام مختلف می‌باشد و مثلاً می توان آنرا طورذیل تقسیم نمود :

۱ — **سیاست النفس :** تدابیر اصلاح نفس تا که روش و سیرت آدمی اصلاح گردد .

۲ — **سیاست البیت :** تدابیر تنظیم امور خانوادگی با اسلوب و شیوۀ درست و نیکو .

۳ — **سیاسة الوعاظ :** اصلاح امور اجتماعی بوسیلۀ تبلیغ ، نصایح و تعلیم و تربیت .

٤ — **سیاست مدنیه :** ادارۀ امور کشوری و اسلوب حکومت کردن .

۵ — **سیاست الدواب :** تدابیر بکار گیری جانوران و طرق رام ساختن آنان .

امام غزالی « رح » متوفی سال (۵۰۵) هجری قمری در مورد اهمیت و انواع سیاست نوشته است که :

« فن سیاست از جملۀ مهمترین و بزرگترین اعمال اصولی انسان میباشد و در اثر آن میان مردم روحیۀ محبت و اتحاد پدیدار میگردد ، بوسیلۀ آن اصلاح می‌گردند و توسط این فن است که مردم به راهی آشنا میشوند که متضمن سعادت و نجات شان در دنیا و آخرت می‌باشد . »

سیاست دارای درجات چهارگانه می باشد :

۱ — **السیاسة العلیا (اعلی‌ترین و بلند ترین سیاست) :**

سیاست علیا ، سیاست انبیاء علیهم السلام است که توسط آن ظاهر و باطن مردم اصلاح می گردد و به خاص و عام ارتباط می‌گیرد ، نفاذ احکام وقوانین و ادارۀ سالم اجتماع از یکطرف و پیدایش ملکات حسنه و اخلاق فاضله درقلوب مردم در اثر تعلیم و تربیت انبیاء از جانب دیگر ، از فیوضات سیاست علیا می باشد .

۲ - **سیاست الخلفاء والموک (سیاست دولت مردان‌وحکمرانان):**

سیاست زمامداران با آنکه برای همه اعم از خاص و عام بکار گرفته میشود ولی فقط برزندگی ظاهری مردم تطبیق می‌گردد و توان‌نفوذ بر دل‌ها را ندارد (مگر اینکه حکمران متقی

و عادل نیز باشد .)

۳ — سیاست العلماء والفقهاء (سیاست علما و فقها) :

این سیاست بدون بکارگیری قدرت مادی و فقط در اثر تعلیم و تربیت اعمال می گردد ، اینان دارای حیثیت « ولایت عامه » نبوده بلکه شائقان علم و دانش از سیاست آنان استفاده می نمایند و درویشی علما و فقها را برای خویش بهتر از منزلت سلطانی میدانند . در تاریخ اسلام همچو علماء بسیار دیده شده و اکنون نیز وجود دارند که مورد احترام و تکریم مردم قرار داشته و از احکام و هدایات شان بیشتر از احکام سلاطین و حکمروایان اطاعت میشود .

۴— سیاسة الوعاظ (سیاست خطباو واعظان:

اینان بوسیلهٔ وعظ ، نصیحت و ارشاد ، مردم را اصلاح نموده و بر دل های شان حکومت می کنند.

انواع سیاست از دیدگاه اخوان الصفا :

در قرن چهارم هجری ، انجمن اخوان الصفا ، سیاست را بمنحیث یک فن مستقل تدوین نمودند . برخی از نظریات اینان انحرافی نیز بوده است . انجمن اخوان الصفا ، علم سیاست را بخشی از علم اخلاق قلمداد نمودند آنهم بدین علت که شدیداً تحت تأثیر افکار افلاطون قرار داشتند . افلاطون در کتاب های خویش بنام های (جمهوریت) و (قوانین) ضمن مباحث سیاسی از اخلاقیات نیز بحث کرده است . به نظر افلاطون ، سیاست مدار و زمامدار موفق ونمونه کسی می‌تواند باشد که از یکطرف در علم وفلسفه بیشتر ازدیگران وارد باشد و ازجانب دیگر ازناحیهٔ اخلاق و سیرت نیز نسبت بهدیگران پیش‌قدم و شایسته باشد .

در رسالهٔ هفتم رسائل اخوان الصفا ، پنج نوع سیاست قرار ذیل بیان گردیده است :

۱- سیاست انبیاء علیهم السلام:
که مبنی بر اصول مقدس و پاکیزه بوده و راه مصئونیت نفوس انسانی‌را ازگزند افکارونظریات فاسد و انحرافی نشان‌میدهد .

۲ — سیاست زمامداران : این سیاست شریعت‌راصیانت‌می‌نماید، به‌نیکی امر و از بدی نهی می کند قوانین و مجازات شرعی را نافذ مینماید ، از مظالم جلوگیری نموده ، دشمنان را قلع و قمع و نیکوکاران را کمک و مساعدت مینماید . این سیاست انبیاء و خلفاء و زمامداران عادل و نیک سیرت می باشد که در هر مورد با حق و عدالت حکم مینمایند .

۳ — سیاست ملی : این سیاست و حکومت ایست، که زعیم قبیله بر افرادخویش‌دارد و یا مقامات‌عالیرتبه بر اهالی دارند و یاقائد اردو بر لشکریان دارد .

۴- سیاست امورخانواده: این سیاست راهرفرددر امورخانواده خویش‌اعمال می نماید، درین زمنیه تدابیری بکار گرفته میشودکه ادارهٔ منزل بصورت احسن ودر فضای‌صمیمت صورت‌گیرد درحقیقت‌این‌سیاست‌یک سیاست‌فردی و خانوادگی می‌باشد.

۵- سیاست تزکیه نفس : این سیاست به نفس‌واخلاق‌ارتباط‌می‌گیرد، اصولاً باید آنرا محاسبه نفس خواند زیرا انسان همیشه اعمال واقوال و ظاهرو باطن‌خویش‌را توسط آن‌بررسی‌ومحاسبه مینماید .

انواع سیاست ازدیدگاه امام فخرالدین رازی:

۱- سیاست مالکین : سیاستی‌را گویند که مالکین درمورد ملکیت‌های‌خویش دارند،یعنی‌ادارهٔ‌امورملکیت‌ودارائی‌ها

۲- سیاست زمامداران : ادارهٔ امور کشور توسط‌قوت مادی وقدرت‌سیاسی و حل معاملات مردم.

۳- سیاست فرشتگان: انجام وظایف‌در کاینات با حکم الهی وقدرتی که خداوندبه‌ایشان‌داده‌است.

۴- سیاست پادشاه‌پادشاهان: یعنی‌نظام تکوینی خالق کاینات که‌آنرا باقدرت کامله خویش اداره می نماید .

سیاست ازتقاضای فطرت انسانی

خداوندبزرگ درآیه(۱۸۹)سورهٔ

اعراف میفرماید: «هوالذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها »

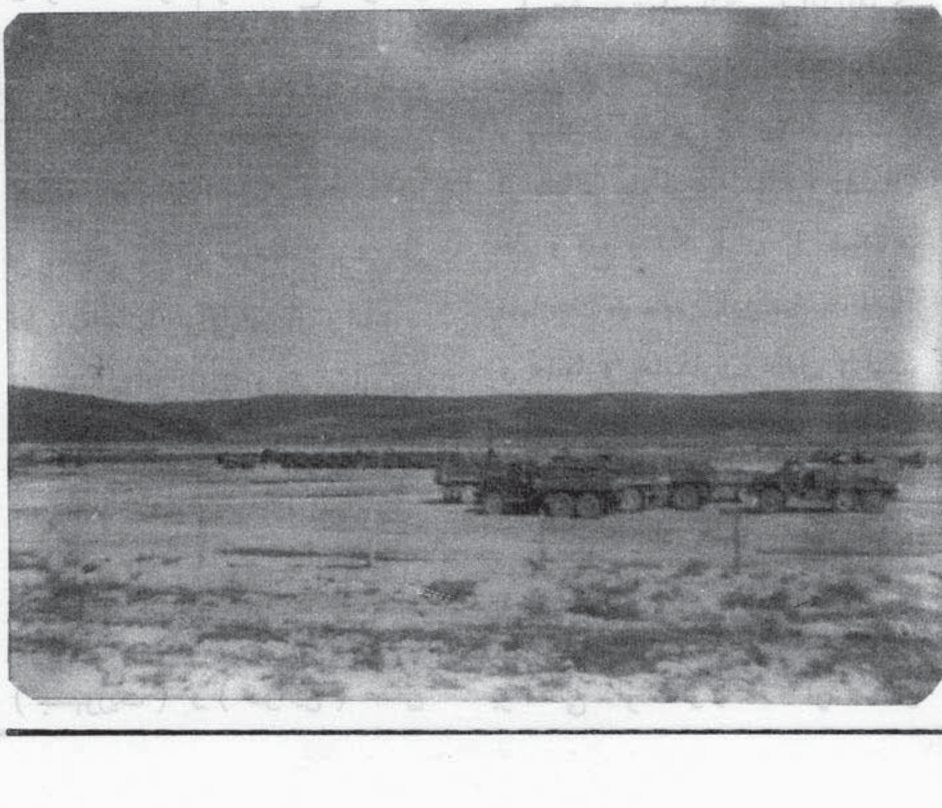
ترجمه: اوست آنکه پیدا کرد شما را از یک شخص وپیدا کرد ازآن یک شخص زنش را تا که آرام گیرد. فقره «لیسکن الیها» به این حقیقت روانی دلالت دارد که زندگی اجتماعی ازتقاضاوخواست جبلی وفطری انسان میباشد. آدم به جنت مسکن گزین ساخته شد که تمام وسایل راحت برای اومهیا بود ولی خداوند بزرگ بنابراینکه فطرت انسانی تحمل تنهائی راندارد، همسر اورااز جنس اوخلق نمود تاهردو درزندگی اجتماعی به راحت وآرامش دست یابند

آدم وحوا سیاست البیت رایعنی سیستم خانواده را بنیان نهادند که فقط مبنی بر تقاضای فطرت انسانی بود ونه قرار داد اجتماعی ویاسلطنت موروثی ویا حکومت دیکتا توری. علاوه بررابطه زناشوئی، رابطه امیر ومامور نیزمیان شان بر قرار بود. همزمان بافرستادن شان بروی زمین ، اصول واحکام و حکومت خانواده به ایشان بیان گردیده بود، همچنان نام و خواص چیزهای زمین نیز به ایشان تعلیم داده شده بود این نخستین حکومت فطری وابتدائی بشر درروی زمین بود وزمانیکه جمعیت انسانها بیشتر شد حکومت های محلی قبیلوی وملی نیز تاسیس گردید. از تحقیق لغوی وصرفی کلمه انسان بر می آید که وجه تسمیه انسان نیزانس ومحبت است که مقابل وحشت وانفرادیت می باشد، فطرت انسان معاشرت است نه منافرت ونظام سیاسی نیز همین انس ومودت وزندگی باهمی را گزینند .

ارسطو که بنام پدرسیاست معروف گر- دیده است این گفته اوبصورت ضرب المثل در آمده است که «انسان حیوان سیاسی و اجتماعی است». او- درباب دهم کتاب «اخلاق» خویش می نویسد: «فلسفه ایکه به امور انسانی ارتباط می گیرد، شکل متکامل آنرا می توان درسیاست در- یافت نمود.» تمام فلاسفه یونان همانند افلاطون و أرسطو، سیاست رافطری میدانستند. امام غزالی چهار نوع فنون را ضرورت فطری آدمی میداند که بدون آن نظام دنیا نمی تواند اداره گردد که یکی ازآن سیاست می باشد.

سیاست راغیر فطری دانستن جهالت است

بعضی باصطلاح متفکرین سیاسی را عقیده برآنست که انسان های دورهٔ ابتدائی تاریخ، فاقد شعور سیاسی و مدنی بوده وبا حکمت واداره آشنائی نداشتند. اینان هرگز برای اثبات مدعای خویش نه شواهد مستند تاریخی را ارائه داشته اند ونه به استناد علائم باستان شناسی این ادعارا به کرسی نشانده اند ونه اصلی ازاصول پذیرفته شده روانشناسی رادرجهت تائید ادعای خویش سندقرارداده اند بلکه این نظر فقط وفقط زاده قیاس وخیالبافی های غیر علمی شان می باشد. این فلاسفه به اصطلاح شهیرونام آور نه تنهااز تاریخ بشری اطلاع درستی ندارند



بلکه ازشناخت نفس‌خویش نیزدرمانده شده‌اندزیرا نفس‌خودشان نیزاجتماعیت را بر انفرادیت‌ترجیح میدهد.

اکنون خلاصه وفشرده‌ٔنظریات سه‌تن ازین فلاسفه نقل میشود :

۱- جان‌لاک: جان‌لاک ادارات‌سیاسی را غیرفطری وزادهٔ قراردادهامیداند به عقیدهٔ او،انسان های دوران اولیه در فضای صمیمیت وکمک متقابله بسر می‌بردند. شعور انسانی وعدالت فطری قانون آن دوران بود ومردم بصورت داوطلبانه وخود بخود ازآن پیروی می‌نمودند ولی بادرنظرداشت خطرات‌احتمالی‌برهم خوردن امنیت‌و بخاطر پایان بخشیدن به‌آن حالت‌عدم ثبات وپیشگیری ازخطرات، ادارات حکومتی‌باقراردادهای‌اجتماعی‌تاسیس گردید تاطبق‌عدالت فطری انسان‌ها عمل نمایند.

۲-روسو: اونیزهمانندلاک‌عقیده‌داشت که‌درعهداولیه حالت« کسی‌راباکسی کاری نباشد»حکمفرما بود ، جنگ و خونریزی وجود نداشت، ضروریات انسانی به سهولت میسر می‌گردید و مالکیت خصوصی بمیان‌نیامده بود به عقیده اودوعنصر به‌این وضع‌طلائی پایان بخشید، یکی کثرت نفوس و دیگری مالکیت‌شخصی. این دوعنصر باعث ایجاد جنگ‌ونزاع‌میان‌انسان‌ها گردید. که‌درنتیجه ازین وضع بستوه آمده‌دست به‌تشکیل ادارات‌حکومتی‌زدند

۳-کارل مارکس: این فیلسوف‌یهودی الاصل را عقیده برآن بود که:

«دولت(وادارات‌سیاسی)آلت کشمکش طبقاتی‌است»دولت‌ازسرمایه‌داران‌حمایت وزحمت کشان را استثمار مینماید درآغاز نه حکومتی‌وجود داشت ونه ملکیت شخصی،نه‌طبقات وجودداشت و نه‌خانواده.

ولی برخلاف گوتلیا«یکی ازفلاسفه بسیار قدیم هندوستان متوفی ۳۰۰ ق‌م» وهابس متوفی ۱۶۷۹م راعقیده برآنست که عهد نخستین، عهد وحشت وبر- بریت وجنگ وجدل بوده است،بناءً نظام سیاسی و حکومت زادهٔ احتیاج بوده ونه تقاضای فطرت.

این دو فیلسوف اخیرالذکردوران اولیه‌تاریخ‌رازشت‌ترین دوران‌زندگی بشر می‌دانند مگر ازنظراسلام وتاریخ عهدنخستین تاریخ‌بشری، عهدتوحید، عدالت، اخوت،ایثار واخلاق فاضله بوده است. انحرافات وزشتی‌ها بعداً درنتیجه‌تغییرشرایط‌ومحیط‌پدیدارگردید که برای اصلاح‌آن درهر عصر انبیاءِ معلمین ومجددین ظهور مینمایند.

در شمار آینده نظرات سیاسی غیر اسلامی شرح خواهدشد.

إن شاء الله



دکتر فتحی عبدالکریم

ترجمه و تصرف : ع ـ ابو طارق

نظام سیاسی در اسلام

پیوسته به گذشته

فرمان روا کیست ؟!

بنیان گزاری «سلطهٔ عامه» را ازنگاه اسلام ، متکی به نصوص قرآنی در محبث گذشته بیان داشتیم و این مطلب واضح گردید که بر اساس احکام همین نصوص قرآنی است که جماعتی از مسلمانان وظیفه میگیرند تا طبق مقررات شرعی به اصدار حکم واوامر شرعی پرداخته ، مردم را بسوی خیر و سعادت بخوانند ، همانطوریکه خداوند می فرماید که: «**ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون**» باین معنی که : و باید از شما مسلمانان برخی خلق را به خیر وصلاح دعوت کنند ومردم را به نیکو کاری امر کرده و از بدکاری نهی کنند وا ینان به حقیقت واسطهٔ هدایت خلق هستند در دوعالم در کمال پیروزبختی ، و رستگاری اند. آیهٔ مبارکهٔ دیگری که از این دسته مردم، فرمان برداری واطاعت را واجب می گرداند ، این هدایت خداوندی است که می فرماید :

«**یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم**» باین معنی که ای اهل ایمان خدا و رسول و فرمان داران را که ازشما اند اطاعت کنید» باین ترتیب سلطهٔ حکم از نگاه اسلام و ایجاب قبول فرمان برداری از این سلطه ثابت می گردد ، سلطهٔ که فرمان برداری و اطاعت از انها، طبق حکم این آیهٔ مبارکه از حقوق آنها پنداشته میشود ، که این قضیه را میتوان از دونگاه متنازع مطالعه کرد .

۱ ـ برخی از دانشمندان تنها خداوند جل جلاله را صاحب سلطه دانسته به امت اسلامی این حق صلاحیت را قایل نیستند .

۲ ـ دانشمندانی که امت اسلامی راصاحب سلطه می پندارند بااین مفهوم که خداوند ، سلطه حکم را به امت اسلامی تفویض فرموده است . دانشمندانی که تنها خداوند را صاحب سلطه درحکم میدانند ، نظریه آنها درین مورد به دو شکل مطالعه شده میتواند .

الف : دستهٔ از دانشمندان باین مفکوره اند که خداوند جل جلاله دارای سلطه عامه بوده واین سلطه را به خلیفه تفویض نموده است ، یعنی

تنها « خلیفه » است که نسبت کسب قدرت از خدا وند دارای سلطه عامه پنداشته میشود وامت اسلامی رادرین سلطه هیچگونه حقی نبوده وفقط وظیفه می‌گیرند تا از اوامر «خلیفه» اطاعت نمایند و از حکم‌اوفرمان برند ، اماتا جائی که دانش ومعلومات من اجازه میدهد ، این مفکوره را جز دوتن از دانشمندان اسلامی تعقیب نکرده اند، که عبارت اند از :

استاد دکتور حسن‌ابراهیم .

استاد علی‌عبدالرزاق .

استاد دکتور حسن ابراهیم می نویسد ، وقتی می بینیم که خلافت عباسی‌ها به نیروی فارسی ها بوجود می‌آید کسانی بودند که شاهی را

The divin Right King

مقام مقدس دانسته کسی را صاحب سلطه میدانستند که تخت شاهی و سلطه درحکم را وارث شناخته می‌شد روی همین‌مفکوره دیده میشود که : « ابی جعفرمنصور » خلیفهٔ عباسی ،به مفکورهٔ اینکه این سلطه از جانب خداوند،برای او داده شده است می‌گوید : من در روی زمین سلطان خداوندم.

استاد علی‌عبدالرزاق می‌نویسد: از دیرزمانی است که در مورد این مطلب که مصدر سلطه، خداوند است یاملت، بین علماء اختلاف نظری وجود داشته است ، ولی از نتیجه ، چنین برمی‌آید که عامهٔ دانشمندان و عامهٔ مسلمانها ،خلیفه.راسایهٔ خدا در زمین‌گفته اند ،روی همین مطلب است که ، ابی جعفر منصور طوری وانمود می‌گرداند که خداوند، سلطهٔ فرمانروائی را برای شخص خلیفه تفویض میدارد ، بایـنصورت این دو نویسنده ، متکی به گفتهٔ‌یکی ازخلفای عباسی ، خلیفه را صاحب سلطه عامه می شناسند ، ولی همانطوریکه دکتور عبدالحمید تلویبی می نویسد :دلیل‌این دودانشمند ، از دائرهٔ گفتار یکتن از خلفاء تجاوز نمی‌کند ، در حالی که بودند شعراء ونویسند گانی که نه فلک را در رکاب قزل ارسلا ن می گذاشتند و برای بدست آوردن مشتی از جیفه دنیا به مداحی می پرداختند و خلیفه را ازطریق مداحی به اوج غرور شهنشاهی میر سانیدند وشاه را سایهٔ خدا درزمین می‌گفتند و در مدح پاد شاه قصائد بلندبالائی به نظم می کشیدند که برای اثبات مطلب نمیتوان مداحی‌و شعر پردازی را دلیل گفت ونتیجه بس مهمی رابر چنین مداحی مرتب دانست .

استاذ عبدالرزاق برای اثبات گفته خود به کتاب « عقدالفرید»اتکاء نمود و به آن کتاب حواله میدهد در حالی که این کتاب نمیتواند برای اثبات قضیه تاریخی و یافقهی مرجع قبول گردد وبالاخیراحکامی‌را براساس روایات او مرتب کرد .

ب : مفکورهٔ دومی موردقبول دستهٔ دیگری از دانشمندان بوده ، آنها مصدر « سلطهٔ‌عامه » ، خداوند رامی شناسند و علاوه می کنند که این سلطه برای حاکم نبوده بلکه ساطه مذکور نیابتاً ازطرف ملت اسلام به‌وی‌تفویض می گردد وخلیفه این سلطه را بحیث نائب مردم بدست می‌گیرد که از جمله این دسته از دانشمندان ، یکی هم استاد دکتور سنهوری بوده وی این مطلب را به یک‌جملهٔ مختصر چنین افاده می کند که : سیا دت در شریعت اسلام خاص برای خداوند بوده که برای ملت اسلام تفویض گردیده است نه برای فردواحدی ،هرچند که فرد مذکور خلیفهٔ مسلمانها باشد ویاهیئت متمایز دیگری ،هرچند که‌هیئت دینی‌پنداشته شود که بااین سلسله استاد ابی‌الاعلی ـ مودودی نیز روی همین مفکوره موافقت نشان داده اظهار میدارد که سیادت ، خاص برای خداوند است ، خداوند شارع بوده و برای دیگری حق تشریع نمیتوان قائل شدهرچند که‌نبی باشد ، مگرانکه از طرف خداوند جل‌جلاله برای‌وی سلطهٔ امرو نهی داده شودوپیغمبر فقط وظیفه داردتابه ابلاغ احکام خداوندی بپردازد،احکامی که بروی‌وحی گردیده است،که به این ترتیب‌سلطه‌تشریعی

و اصدار امری از امور مختص به خداوند است نه دیگری ، که روی این تحلیل حکومت اسلامی ، حکومتی نیست که بنام دموکراسی شناخته شود بلکه حکومتی است که « تیوکراسی» Theocracy یعنی حکومت الهی ـ تیوکراسی، که اسلام اساس گذاشته است و آن حکومتی است که بدست عامۀ مسلمانان بنیان گذاشته میشود نه حکومتی که توسط طائفۀ خاص یامشایخ و سادات بمیان آید که میتوانیم چنین حکومت را بنام (تیوکراسی جمهوری اسلامی) یا (حکومت جمهوری الهی) یاد کرد ، ولی قابل تذکر است که :

۱ ـ طوری که سید ابوالاعلی مودودی حکومت اسلامی را بنام « سیادت » تعبیر کرده ، نمیتوان با آن موافقت کرد ، زیرا کلمه « سیادت » در محیط اسلامی غیر معروف بوده و نمیتوان این کلمهٔ را بجای «خلافت » اسلامی قرار داد و باعث خلط در موضوع گردید .

۲ ـ تفویض « سیادت » بهر فردی از افراد ملت اسلامی ، نه تنها از محدودۀ امکان خارج می گردد بلکه مجبور خواهیم گردید تا نسبت عدم تطبیق این منکوره ، عقب نشینی نموده ، و برخی از افراد اجتماع را ممثل آنها قرار دهیم که باین ترتیب بین گفته اول و دومی ما فرق بارزی دیده میشود که نباید قبول نمایند که این سلطه برای اشخاص چند محدود گردد وگفته شود که همین اشخاص محدود میتوانند ازسلطه الهی نیابت کنند ،از جانب دیگر وقتی باین اشخاص محدود سلطه الهی تفویض گردد وگفته شود که انها بحیث نواب میتوانند سلطه الهی را محل تطبیق قراردهند ،این گفته با آن معنی است که این اشخاص غیر مسئول ودارای صلاحیت بدون مسئولیت اند که باین ترتیب مفکورهٔ ، ازاستبداد پشتیبانی خواهد کرد .

۳ — استاد مودودی درینجا کو شیده اند تا برای نظام اسلامی ، صبغۀ اروپائی دهند واین نظام را طوری جلوه دهند که اقلاً ازنگاه نام ، بانظامهای غربی هم اهنگ و همرنگ باشد هما نطوریکه انها نظامهای خود رابنام ، دیموکراسی، و سوسیالیستی یاد می کنند ، لذا بهتر دیده اند تانظام اسلام بنام نظام « تیوکراسی یا دولت الهی » یاد شود وخوشبینی دشمنان را باین نظام معطوف گرداند .

٤ — ازجانبی‌هم بااستنباط‌استاد مودو دی ازین آیه مبارکه:

«ان‌الحکم الالله‌امر الاتعبدوا إلا اياه »

موافقت نمیتوان کرد ، زیرا دیده‌می‌شود که‌خداوند،سلطه‌امرونهی را برای بندگان خود تفویض فرموده است ، همانطوریکه خداوندمی‌فرماید:

«ولتکن منکم امة یأ مرون بالمعروف وینهون عن‌المنکر »

واین امر خداوند باصرا حت کامل،متوجه همان هیئتی است که خداوند صلاحیت‌امرونهی را به‌آنها محول می گرداند، و گذشته ازان ما را وظیفه میدهد تااز قرارهای این هیئت بحیث‌قوهٔ ملزمه پیروی کنیم، خداوند می فرماید :

« یاایهاالذین امنوا اطیعواالله واطیعواالرسول‌واولی الامرمنکم »

روی‌این امرخداوندی‌آیافرمان برادری از استنباطات اهل‌حل‌وعقد ، اهل‌علم وخبره صحیح نخواهد بود ؟ اینجا است که استنباطات این دسته از دانشمندان‌یکنوع تشویشی رابمیان می‌آورد تاتوجه بیشتری به‌تحلیل این قضیه مبذول گردد .

دوم :ملت صاحب‌سلطه است:

دانشمندانی که ملت «امت» اسلامی راصاحب سلطه دانسته‌اند . نظریهٔ خود را روی این دلایل‌متکی میدانند :

۱ـ شریعت اسلام ،امت اسلامی را چون وحدتی میداند که دارای هویت مستقل بوده ومستقیماً تحت اوامر خداوندی قرار می‌گیرند و به تنفیذ احکام مکلف می‌گردند چنانچه قرآن کریم دربسیاری ایات عموم‌مسلمانان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید :

«یاآیها الذین آمنوا کونوا قواسین بالقسط شهداءلله» باین مفهوم که: ای اهل ایمان نگهدار عدالت با شید وبرای خدا (موافق حکم خدا) شهادت دهید.

و ـ« یاایهاالذین آمنوالاتحرموا طیبات ما احل الله لکم ولا تعتد وا ان الله لایحب المعتدین» یعن ای اهل ایمان حرام مکنید خوردنیها پاکیزه ای راکه خدا برشما حلال کرده است وستم مکنید که خدا ستمکاران را دوست ندارد.

« یاایها لذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی».... باین معنی که: ای اهل ایمان حکم قصاص کشتگان چنین معین گشت.

باین ترتیب آیات بسیار دیگری است که مستقیما همه مسلمانان را مخاطب قرار میدهد وخطاب متوجه همه ملت اسلام می گردد واین حقیقت ثابت میشود که: این امت مسلمان است که مسولیت اقامهٔ دین وشریعت را بحیث وظیفه اسلامی خود متقبل می گردند و خود را مکلف میدانند تا مصالح عامه را مراعات کنندوبالاخیر مصدرسلطهٔ حکم باشند تا بتوانند متحمل مسولیت بزرگتری گردند که عین مطلوبه را این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم موئد واقع می شود وعالم اسلام را افتخار می بخشد

ومی‌فرماید که «لاتجتمع امتی علی ضلالة» یعنی امت من برگمراهی اجتماع نمی ورزند وبا بمعنی دیگر وقتی امت من در امری از امور اجتماع نمودند آن حق، نظر حق بوده وعمل برآن واجب است.

۲ ـ دلیل دیگری برای اثبات نظریه این دسته از دانشمند ان این فرموده خداوند است که:

«ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر وا ولئک هم المفلحون» یعنی: وباید از شما مسلمانان برخی، خلق را به خیر وصلاح دعوت کنند ومردم را به نیکو کاری امر کرده واز بدکاری نهی کنند وهمین ها اند رستگاران» واین فرموده خداوند که

«یاایهاالذین امنوا اطیعوالله واطیعوا الرسول وا ولی الا مرمنکم یعنی ای اهل ایمان خدا ورسول وفرمان‌داران را که از شما اند اطاعت کنید»

دراین دوآیه مبارکه وقتی دقیق گردیدیم ـ واضح می گردد که خطاب نص اولی .متوجه همه امت اسلامی بوده وبه صیغه امر « ولتکن » مخاطب می گردندوامت اسلامی را مکلف می گرداند تا جماعتی رامتولی امور عامه خود گردانند ـ درین آیه مبارکه دیده می شود که کلمه « منکم » برکلمه «امة» برخلاف ترتیب لغوی معروف مقدم ذکر گردیده است که مراد ازان چنین خواهد بود تاتوجه به مصدر این سلطه معطوف گردد که این سلطه جماعت اسلامی است و « امتی » که ازاین جماعت وظیفه داده میشود تاامور عامه راانیابتاً از این جماعت که « سلطه » اصلی است نیابت کنند که این خود دلیلی برآن است که



جماعت اسلامی اصل بوده و مصدر این سلطه پنداشته می‌شود .

درنص دوم کلمه «منکم» که درنص اول ذکر گردیده، تکرار می گردد و چنین گفته نمیشود که «اولی الامر علیکم» که این خود یکبار دیگر خاطر نشان می کرداند که «اولی الامر» سلطه خودرا از امت اسلامی بدست می گیرند و امت اسلامی است که آن‌ها را نیرو می بخشد وتا ئید می نماید.

۳ ـ سومین دلیل آن‌ها طوری است که می گویند. شریعت اسلامی لازم می‌گرداند تا حکام درامور مهم به آرای امت مراجعه کنند وبا آن ها مشوره نمایند که درین مودر این نص قرآنی صراحت کامل دارد که: **فاعف عنهم و استغفر لهم وشاور هم فی الامر** ، یعنی :

و این فرمودهٔ خداوند که : شاورهم فی الامر ، یعنی :

در شریعت اسلامی این یک التزامی است که بدوش حکام افگنده شده‌است تااز کسانی که نیابت می کنند و قدرت سلطه خود را از آنها کسب نموده است به‌استشاره بنشینند ، که این طریقه را خلفای راشدین رضوان الله علیهم ترتیب نموده‌بودند چنانچه خلیفه اول رضی الله عنه بعد از آنکه به مقام خلافت میرسد در یکی ازخطبه های خود می‌گویند :

ای مسلمانان اگر کارها رابوجه نیکرانجام دادم مرایاری کنید و هرگاه ازمن خلافی صورت گرفت مرا راست گردانید .

این خطبه نشان دهندهٔ آنست که مسلمانها حق دارندتاحاکم‌رادر راه‌حق استوار دارند واگر دیدند که ازراه انحراف ورزیده است ویرا در راه‌صحیح راست گردانند.

وقتی این مطلب ثابت گردید که این‌ملت است که صاحب سلطه پنداشته میشود ، سوال‌دیگری مطرح می‌گردد که‌آیاملت‌از این‌حق بصورت مستقیم استفاده کند یاتوسط نمایندگان خود ؟ بدیهی‌است که ملت همه نمیتوانند بصورت‌مجموعی سلطهٔ‌عامه راتمثیل کنند واین‌امر ایجاب‌می کند وکلای‌آنها ممثل‌ملت باشند .

نمایندگان ملت یا اهل حل وعقد:

همانطوریکه گفته شد ، چون ملت بصورت مجموعی نمیتواند ، سلط عامه را تمثیل کند ،برای انجام این وظیفه ضرورت می افتد تا جماعتی که ازان در قانون اساسی مسلمانها به کلمهٔ « امت » یاد گردیده است، بمیان آیند (ولتکن منکم أمة) تا این هیئت براساس حقی که از ملت کسب می کند رشته امور را بدست گیرند که درآیه دیگری از آنها بنام « اولی الامر » یاد شده است ،یعنی **اطیعواالله واطیعواالرسول واولی‌الامر منکم** »و همین ها اند که در فقه اسلامی بنام اهل‌حل‌و عقد یادگردیده است .

اینکه‌اهل‌حل‌وعقدکدام‌اشخاص اند وروی چگونه نظامی‌است که اهل حل و عقد به شکل هیئتی تبارز می کند ؟ درین جا قابل تذکر میدانیم .

اهل حل و عقد :

سوالی که « اهل حل و عقد » کدام اشخاص اند ؟ سوالی است که فقها درین مورد به تفصیل صحبت نکرده اند ، وفقط ازشروطی نام‌برده میشودکه اهل حل وعقد باید دارای آن شروط دیده شوند که این شروط را « ماوردی » علم ، رای ، وحکمت گفته‌است ونسبت‌همین غموض وپیچیدگی‌است که‌برخی‌از فقها اهل حل وعقد رابرامراءمنحصر دانسته‌ودستهٔ‌دیگری علما را باآن منسوب‌میدارند و بعضی دیگر اهل حل و عقد را متشکل از امراء و علما ، میدانند .

آنانی که اهل حل و عقد ، امراء و حکام را دانسته اند ،فکری نکرده اند که‌این نظریه ، مسلمانان را از مبدأ ، شورا دور گردانیده و گامهائی در راه محکوم‌گردانیدن ملت برداشته اند تا همه‌وقت محکوم دست حاکم باشند بهمین ترتیب اطلاق اهل حل و عقد برکسانی که در فقه اسلامی بنام مجتهدین یادگردیده‌اند، شده‌است‌درعصر حاضر کمتربا اشخاصی بر میخوریم که‌نه تنها درعلم لغت علوم کتاب‌و سنت صاحب تالیفاتی نیستندبلکه ازعلوم‌مربوطبه‌شئون عامه

چون ، امور صلح وجنگ زراعت و تجارت ،اداره و سیاست،طب وساینس وامسال آنها محروم اند ،روی همین مطلب است که امام محمد عبده،حکما، علما ،روسای عسکری ، سائیر روسا و زعمای دینی که مردم برای حل احتیاجات ومصالح عامه باآنها مراجعه می کنند از اهل حل وعقد میداند و استاد شلتوت می گوید که اوالامر عبارت از کسانی اند که اهل نظر بوده ودر میان ملت در شئون عامه ، اداره وغیره اموردارای تخصص کامل باشند که باین ترتیب اهل حل و عقد ،به مفهوم عام آن عبارت اند از ممثلین جمیع طبقات مردم .

نظام اهل حل و عقد :

سوال دوم چنین مطرح می گردد : نظام اسلامی ، که بین اهل حل وعقد جمع آورده و میتوان آنهارا شناسائی کنیم ، طوری نیست که دارای قاعده کلی ولایتغیر باشد، بلکه نظام اسلامی ازاین ناحیه محدود و جامد نیست که جواز نداشته باشد تا ازدیگران پیروی کنیم ، زیرا این مسأله ازمسائل تنظیمی است که موافق تغییر زمان و مکان از هم فرق نموده و تغییرپذیر است .

بعضی ها فکری می کند که در عهد خلفای راشدین مفکورهٔ انتخابات در میان نبوده بلکه خلیفه کسانی را که اهل استشاره میدانسته است ، از آنها مشوره گرفته و به نام اهل حل وعقد کسی را نمی شناختند ، در جواب باید گفت که این گونه ظن و گمان از بنیان آن باطل است ،کسانی که دیروز وامروز رابدون در نظر داشت اوضاع محیطی مورد مقایسه قرار میدهند ،اشتباهی است که مرتکب می گردند ، وقتی دین اسلام درمکه مکرمه چون انقلاب دگرگون ساز ، آغاز می گردد ، انقلابی است در برابر شرک وجاهلیت واین ازطبیعت انقلاب هااست ، کسانی را که در رأس انقلاب قرار داشته ، و انقلاب را قیادت می کنند، معاونین ورجال مشوره قرار میدهند ، روی همین اصل کسانی که درانقلاب اسلامی از جمله سابقه داران واصحاب رسول الله ﷺ شناخته می شدند ، همین ها بودند که صحاب مشوره بوده ، در اموری که وحی نازل نگردیده بود باآنها بحیث اشخاص مورد اعتماد استشاره صورت می گرفت ، اماوقتی که پیروان اسلام رو به کثرت نهادند و در برابر آنها قوای شرک وکفر شدت اختیار نمود طبق ایجاب و اقتضای دعوت بازهم رجال ممتاز،نسبت ایثار و خودگذری های آنها و ارز شمندی بصیرت و فراست آنها چون ، ابوبکر ، عمر عثمان ،علی ، عبدالرحمن ابن عوف و ابی عبید . و دیگران رضوان الله علیهم اجمعین که عملاً در راه اسلام خدمت کرده بودند آنها را بمقام انتخاب بحیث ممثلین همه طبقات مسلمانها کشانیده بود که این خود بهترین طریقه انتخاب پنداشته میشود وفرصت را برای کسانی میسر می گرداند تا به مقتضای فطرت از جملهٔ اهل حل و عقد باشند . بهمین ترتیب بعد از زمان هجرت به مدینه منوره کسانی که ببازوی توانای آنها ، دا منهٔ فتوحات اسلامی وسعت اختیار می کند کسانی اند که از جملهٔ زعمای محلی درین اجتماع دارای مقامی پنداشته می شدند و همینها سزا وار آن بودند تا درمجلس شورای نبوی ﷺ بحیث رجال حل و عقد اشتراک ورزند و درجوار عنصر اولی ، بحیث عناصر جدید بنشینند و بحیث عنصری قابل قدر و برازنده در شؤن سیاست و سپاه و دعوت به دین شناخته شوند ، و آنها کسانی بودند که چشم همه مردم بطرف انها می دید و از امور مهم مهاجرین و انصار وارسی می کردند و شهرت بزرگی در علم قرآن و فقه حاصل کرده بودند ومورد اعتماد همگان قرار داشتند. و همینها بودند که بعد از انتقال رسول الله ﷺ به رفیق اعلی اهل حل وعقد را تشکیل میدادند و مسلمانها اصلاً ضرورت حس نمی نمودند تا از طریق بلند کردن اوازهای زنده باد به

انتخاب آنها بپردازند و باری اگر چنین انتخاباتی مورد ضرورت دیده می‌شد، بازهم جزهمین رجال، کسی دیگری نبود که بتوانند در برابر آنها خودنمائی کنند ، به این ترتیب در عهد نبوی ﷺ اهل حل و عقد تبارز کردند و کسانی بودند تا خلفای راشدین از آنها مشوره میخواستند و بعد کسانی با آنها پیوست گردید که اهل برای عضویت این مجلس دیده می شدند و از طریق خدمات خود دارائی شهرت و محبوبیت اجتماعی دیده می شدند و همه امور بامشورهٔ آنها صورت می گرفت .

اهل حل و عقد مقامی را که در عهد خلفای راشدین داشته اند در روشنی مثالی ذکر می کنیم ، ابن قتیبه در مورد بیعت با سیدنا علی بن ابی طالب کرم‌الله وجهه می نویسد : صبحگاهان وقتی مردم همه در مسجد گرد آمده بودند . . . . زبیر رضی الله عنه از جا بر می خیزدو بعد از حمد و ثنامی گوید : ای مردم ! خداوند ، شورا ومشاوره رابرای شما عنایت فرموده وجانشین خواهشات نفسی گردانیده است، مابعد ازمشاوره بهخلافت علی رضی الله عنه رضایت دادیم تا بااو بیعت نمائید، اما درمورد عثمان رضی الله عنه باید گفت که امر او مربوط به خداوند است . . . . درین وقت مردم بخانه علی رضی الله عنه روآورده گفتند: دست خودرا بهماده وما باتو بیعت میکنیم، زیرا ضرورت است ما را امیری باشد وشما سزاوار آن هستید، حضرت امیر رضی الله عنه می فرماید، بیعت حق شما نبوده بلکه اهل شورا واهل بدر میتوانند کسی راکه خواسته باشند ، خلیفه گردانند.

ازاین رویداد چنین برمی‌آید که دراسلام این قاعدهعمومی است کهخلیفه مکلفیت ندارد تابا همه کس به مشوره بپردازد ویا به مشوره همه کس گوش فرانهد، بلکه وی وظیفه خود میداند تادر امور مسلمانهاباکسانی به مشوره بپردازد که مورد اعتماد عامه بوده ومردم به اخلاص وامانت داری و اهلیت وی اعتماد واطمینان داشته باشند، اما اینکه چگونه میتوان اهل حل وعقد راتعین نمود ، بهترین‌طریقه انتخاب این دسته مردم، نفس همان طریقه ایست که مسلمانان در ابتدای اسلام بکار می بردند مورد تائید قرار داد، اما ازآنجائی کههر عصرازخود اقتضاءآتی دارد، ملت میتواند، طریقی راکه برای خود خیر بینند و مطابق روحیهٔ اسلامی دیده شود در مورد انتخاب اهل‌حل وعقد درپیش گیرد ،

واین از امور مباحثه بشمار میرد که؛ میدان چگونگی استفاده را برای انتخاب اهل حل وعقد وسعت‌میدهد ، بشرط انکه ازهر گونه حیلهٔهاووسائل رذیله دور باشد .

فرمودهٔ خداوند که « **ولتکن منکم امة یدعون الی‌الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن‌المنکر و اولئک هم‌المفلحون** » اساسی‌است که علاقه هیئت حل وعقد و ملت مسلمان رااستحکام‌میبخشد، هیئتی که‌نیابتاًازملت مسلمان، امورخیر رابدست‌میگیرند که این نیابتی است شرعی وشریعت‌اسلام اولین شریعتی است که نیابت راقبل از رومانیها اساس میگذارد.

ازجانب دیگرمفکورهٔ «کفایت» که بآن سلسله فرض وواجب کفائی مورد بحث قرار می گیرد در حقیقت مؤید همین گونه نیابت است. کفائت در اسلام روی این اصل قرار دارد که وقتی هرفرد مسلمان نمیتواند در وقت واحد به یک موضوع اشتغال ورزد، وظیفه میگیرند تا هر دستهٔ از ملت مسلمان ، به اعمال وپیشه های مختلفی بپردازند، برخی به تحصیل علم رو آورند و حصهٔ به زراعت و صناعت، طایفهٔ به سیاست واقتصاد و . . . .تادر روشنی این طریقه ملت مسلمان دارای همه علوم و فنون باشند که در روشنی وفرض وواجب کفائی میتوان امامت وسلطه عامه را مطالعه کرد.

نویسنده :
دکتور یوسف قرضاوی

خلل درکجا است؟

ترجمه : ف ـ فاضل

درد دل با نهضت اسلامی

تلاشها وامیدواریها

دردلی که با ملت مسلمان و یا با نهضت اسلامی یادآوری کردیم ، بر خلاف گمان برخی بد اندیشان و خداوندان غرض ، به این معنی نیست که ما نومید باشیم ویا راه ها یکسره برروی ما مسدودشده باشد ، بلکه دلائل زیادی به مستوی ملت مسلمان ومستوی نهضت اسلامی وجوددارد که بما بشارت خیر میدهد ، وما زمانیکه میگوئیم خللی وجوددارد و باید درپس اصلاح آن برآمد وکوتاهی های صورت پذیرفته که باید تلافی شودوریشه یابی این خلل و نقیصه ها وبیان راه های علاج آن ، همه پدیده هائیست که به آینده شگوفان بشارت میدهد ، زیرا آگاهی ودریافت جنبه های نقص ، نخستین گام در راه پیمودن کمال است .

ازجمله نخستین گامهای که در راه علاج درست این نقیصه ها باید برداشت . بایست درمعامله با نهضت اسلامی جانب انصاف را مراعات کنیم

نهضتکه نسب مسلمان تحقق همه آرزو ها وآمالش را بدو وابسته میدانند . یعنی ما با بدخوبیها وعلی الاقل برخی از نتایج ودست آوردهای مفید آنرا بیان کنیم ، طوریکه نقدهای خودرا در موردسیان داشتیم وبرپدیده های منفی انگشت گذاشتیم .

البته دست آوردها وخوبیهای نهضت اسلامی اندک نیست اما قبل از بیان آن لازم است که دلایل آنچه را

که نهضت اسلامی درموردکوتاهی نشان داده وموانعیکه سدراه اوگردیده و نهضت هم به تنهائی اش نمیتواند آنرا مرفوع سازد ، یادآوری نمائیم .

محیط فعالیت نهضت اسلامی :

محیطی که نهضت اسلامی دران فعالیت میکند ، اگربصورت دقیق ارزیابی گردد ، محیطیست که دران اسلام اجازه ندارد حرفش را بصراحت لهجه بیان دارد ، ویا منسوبین آن آزادانه گرد آن جمع گردند ، وشاید برای هرباند ، گروه ومذهبی اجازه داده شود ، چیزی که دارد بگوید وداروندارش را بصحنه کشد ، جز اسلام ودعوت اسلامی ، اما در برخی کشورها به اسلامیکه اجازه تبلیغش را میدهند اسلام سورت شده (موّجه) اسلام حکومتی وبا اسلام اهلی (خانگی) واسلام رام است ، اسلامی که از تمام نیرومندی وزنده بودن تجریدشده ، یعنی ویژگیهای آن از قبیل استعمارستیزی ، استثمارزدائی ومبارزه با ناهمگونیها بکلی از وی سلب گردیده است ، ونهضت درهمچوجو اختناق آور ، خفه کن ، جوظلم واستبداد فعالیت میکند ، درحالیکه بر دست هایش دست بندوبرپاهایش غل وزنجیر است واز هرطرف ، داخل وخارج ، مورد حمله قرارمیگیرد وهرنوع فشار جسمی ، روانی ، فکری ، تبلیغاتی ، اقتصادی وسیاسی را نیزمتحمل می شودهنوز از یک ضربت بحال نیامده که ضربت دیگری براووارد میگردد واز یک محنت نجات نیافته که محنت دیگری

بروی مستولی میگردد ،حتی تلخکامی های نخست را دربرابر تکالیف بعدی فراموش میکنند، وسراسرزندگی اش مملو از رنج وعذاب است ونادرخواهد بودکه روزهای ناچیزراحت وآرامش بسراغ وی بیاید وحالت فرزندان نهضت اسلامی را ازاین نشیده شاعر بزرگ ابوطیب متبنی میتوان دریافت

فصرت اذا اصابتنی سهام
تکسرت النصال علی النصال

رشکم آید از سخندان عرب
آنکه برده گوی سبقت در ادب
گفت چندان تیرخوردم اززمان
از جفای دهر و جور آسمان
کز هجوم تیر دل پنهان شده
درمیان پوشی ازپیکان شده
من رهم ازتیرآسان بعدازین
بشکندپیکان به پیکان بعدازین
" خلیلی "

تجربه ها درهمه کشورهای اسلامی و در همه زمانه ها ثابت کرده است که نهضت اسلامی درصورتی شگوفان میشود که برایش آزادی عمل داده شود ، و در صورت میسرشدن آزادی، فطرتهای سلیم وبی آلایش ، بآن روی آورده وهدایت میگردند ، وراه میافتگان بیشتررا هیاب میشوند .ودرهمچوفضا بسیاری مردم ازمنفی گرائی بسوی مثبت اندیشی وازگوشه نشینی وعزلت به زیست باهمی وازترجیح مصالح فردی به ترجیح مصالح اجتماعی واز مقوله "خودم وجانم" به اندیشه "ملتم وامتم" وازشعار "مُلک رابه مَلِک وخلق رابه خالق واگذار" به شعار اصلاح گرخود ودعوتگر دیگران باش ، رو می آورد .

"ومن احسن قولاممن دعا الی اللهو عمل صالحا وقال اننی من المسلمین سوره فصلت آیه ۳۳" .

پیشروی نهضت :

با وجوداین شرایط سخت وناگوار که نهضت اسلامی درسایه های مرگبار آن فعالیت میکند ، باز هم آنچه را که نهضت بملتهای اسلامی درساحهای فکر ،اندیشه وآگاهی ، سلوک تربیه و جهاد تقدیم داشته ، بویژه بعدازینکه استعمار بکشورهای اسلامی یورش برد، خلافت اسلامی سرنگون شد ، اندیشه استعماری غرب برافکارروشنفکران سایه افگند ونظامهای ملی گرا و لا مبدأ ، زمام رهبری رادرکشورهای اسلامی بدست گرفت فعالیتهای که نهضت اسلامی دربرابراین ارمغانهای شوم انجام داد ازهرحیث قابل شکران است ، وهیچ پژوهشگربا انصافی نمی تواند ادعا کندکه : نهضت اسلامی به رکود مواجه شده ویا برف پیری و ناتوانی بر رویش نشسته ،بلکه نهضت اسلامی با بقای اسلام که همه قوت و نیرومندیهایش را از ان می گیرد هم چنان به نیرومندی اش باقی است .

نهضت اسلامی اگرچه دراقامه دولت اسلامی تاکنون پیروزنشده ، ولی سرو سامان نگرفتن این ماءمول بدین معنی نیست که دوران نهضت اسلامی سپری شده ونقشش راهرطوریکه بود ایفاکرده است واکنون مجال تنفس راندارد ، ناظران غربی ،این دشمنان آشتی ناپذیراسلام عزیزوهمه جنبش های اسلامی ، که نهضت اسلامی رابنام غول ودیو یادمیکنند ، بارها اعلام کرده اندکه : امکان آن میرود ، این غول دربند ، درهرلحظه ای طلسم ها را بازکند ، سحرها رانقش برآب ،وهفت خوانها را درهم نورددوچون نره غولی زنجیرها را پاره کرده ،وخودرا ازهرقید وبندی رهائی بخشد .

بلی ! مستشرق معروف "جب" که راجع به اسلام هم مطالعاتی دارد ، درکتابش (اسلام بکجا متوجه است) میگوید :

نهضتهای اسلامی عادتا با سرعت سرسام آوری روبه ترقی وتکامل اند که اسباب دهشت ما را فراهم کرده است، این نهضتها بصورت ناگهانی و قبل ازاینکه ناظرین نشانه های آنرا در یابند ویا شبهاتی ایجاد شود ، انفجاراتی را می آفرینند ، نهضت اسلامی تنها یک نقیصه دارد وآن وجود رهبری وظهورصلاح الدین دیگراست .

برنارد لویس یک مستشرق دیگر در کتابش که بنام "غرب وخاورمیانه" یاد میشود ، این گفته : دکتورنبیه امین فارس موءرخ مشهورعربی را راجع به اخوان المسلمین نقل میکندکه :

اخوان المسلمین ازبدوتاسیس تا کنون ژرف ترین آرزوهای مسلمانان را ازمراکش تا اندونیزیا تمثیل می کند ، لویس میگوید : یگانه چیزیکه بصورت واضح به همه کس مشهودشده این است که همه نهضتهای بزرگی که خاور میانه را دراواخرنیم قرن بحرکت آورد ، تنها وتنها جنبش اسلامی است که آرزوها واهداف ساکنان این منطقه تمثیل درست وراستین می نمایند ، لیبرالیزم ، فاشیزم ، نشنلیزم ، کمونیزم وسوسیالیزم همه منشاء واصل اروپائی دارند ، اگرچه پیروانشان تلاش زیادبخرج دادندکه این مکتبها را محلی ساخته با شرائط واوضاع خاورمیانه وفق دهند و یا تعدیل کنند ،وتنها وتنها نهضت اسلامی است که ازاحساسات وخواسته های کتله های بشری ومحکوم این منطقه نمایندگی میکند .وعلی الرغم اینکه همه نهضت اسلامی تاکنون شکست خورده اند ،اما بازهم حرف آخرین خود را نگفته اند .

برخی ازدستاوردهای نهضت اسلامی :

نهضت اسلامی به شهادت دوستان و دشمنان پیروزیهای آشکاری را در ساحه های مختلفی بدست آورده است که جز ستیزه جویان وزورگویان احدی را یارای انکار آن نیست وما در ذیل به برخی ازین دستاوردها اشاره می کنیم :

۱- نهضتهای اسلامی بسا از مفاهیم اسلامی راکه عصرهای جمود و رکود، استعمار، تاخت وتازهای بیگانگان وغارتهای فرهنگی بااستفاده از فرصت وخالی بودن میدان دربرخی از مراحل، چهره های پاک واصیل آنها را مسخ کرده بود، وبسا تحصیلکرده ها و روشنفکران مسلمان را به بردگی فکری کشیده بود، اصلاح ودرست کرده است. وکتابخانه اسلامی رادرساحه های مختلف فکری فرهنگی که مسلمان عصر حاضر بآن نیاز داردغنی ساخته است، حتی اینکه درطرزدید بسا نویسندگان غرب زده نیزتاثیرانداخته که اوشان هم بسوی اسلام ونوشتن اثاراسلامی رجوع کرده به این ترتیب نهضت اسلامی یک جریان فکری عظیم وبزرگی رابوجود آورده ودرتوجیه کردن مردم برای زنده کردن میراث کهن اسلامی ونشرآن وتوجه به پژوهشها وتحقیقات موضوعات اسلامی دردانشگاه ها تاثیر عمیق بجاگذاشته است.

ب- نهضت اسلامی احساس افتخار به اسلام رادرقلبهای همه مسلمانها بذر کرده است، طوریکه اوشان، امروز انتساب به اسلام را مایه افتخار خود میدانند (درحالیکه قبلا "برخی تحصیل کرده ها دوری ازقیود وفرامین اسلام را نمونه روشنفکری میدانستند) امروزنهضت اسلامی توانسته است که ملت را به آینده شگوفان اسلام بعد از نومیدی مدید، ویکعمر احساس شکست وذلت که عامل آن تاخت وتازخارجی وطغیان وسرکشی داخلی بود، امیدوار سازد، ونهضت توانسته است آن هاله تقدیس وعظمتیکه پیرامون تمدن غربی رسم شده بودوتمدن غربی را بتی ساخته بودندکه باید پرستش شود همه رادرهم شکسته ومسلمانان را در احساس کمی وشکست روانی در برابر تمدنیکه چشمها راخیره وفکرها راربوده بودآزادکرد. وچون تمدن غربی وقتی بکشورهای ماروآوردکه معراج نیرو مندی وپیشروی اش رامی پیمودوما حضیض ناتوانی وانحطاط خودبسرمی بردیم، بناء نهضت در شکستن این بت تلاش زیادی بخرج داد، و موفق هم شد.

ج- نهضت اسلامی نسلی از مردان و زنان مسلمان رابجامعه تقدیم کرده که ایشان اسلام را بصفت یگانه مرجع درمسائل اعتقادی، عبادی، فکری سلوکی ومبارزاتی خودمیدانندواین نسل درسرتاسرسرزمین پهناور اسلام روبه ازدیادبوده وبرتعدادش افزوده میشود، این نسل هدفش رضای خدا اخلاقش قرآن، قدوه ورهبرش محمد صلی الله علیه وسلم. افکارواحساساتش همه اسلامی است ودرراه این هدف شهدای زیادی رایکی پی دیگر در میدان های جهادومبارزه بر ضد استعمار وصهیونیزم درخارج و ضد طغیان وسرکشی و.... درداخل تقدیم کرده است.

آری! این نسل، نسلیست دردآشنا که تعذیب وشکنجه های طواغیت عصرآنها راآبدیده وپولادین بارآورده وبا وجود محنتها، رنجها وشکنجه های پیاپی که باوسایل مختلف تعذیب صورت گرفت ارادهشان ذلیل نشد، با وجود وسائلیکه آهن ذوب میگردید پیکر مطهراین نسل هدفمندراشکنجه دادند بحدیکه استخوانهایشان رامیده میده وگوشت وپوست شان راقطعه قطعه کردندوبرزندگی برخی خاتمه دادند اما اینهمه جزازدیاد ایمان ونیرو مندی اسلامشان کاردیگری نکرد.

د- نهضت اسلامی درپی این نسل مؤمن، آگاه وفرمانبرداخدا، رأی عامه را نیزجلب کردکه ازاسلام و دعوت او پشتیبانی کرده، همکاری خود را بنا قانون اسلام اعلام میدارند، ازالحاد وفساداخلاقی بیزاری خودراابراز داشته وضدبی حیائی وبی دینی آماده پیکارانداوندا هائیکه خواهان تطبیق شریعت اسلامی، برگشت به احکام اسلامی، تصریح دراکثرقوانین کشور های اسلامی که، اسلام نخستین مصدر قانون است، پذیرش و سر تسلیم فرودآوردن برخی حکام به خواستهای ملتهای مسلمانیکه چنین نداها راسر داده اندنمونه بارزفعالیت نهضت اسلامی است، وماشاهدیم که ملتها یاوراسلام ودشمن بی دینی اندواین داعیه روزبروزبرگستردگیش افزوده میگرددکه حتی احزاب لائیک وسیاسی دیگردرانتخابات پارلمانی میکوشند تااسباب رضائیت نهضت اسلامی را فراهم کنندوباتملق وچاپلوسی اظهار میکنندکه: ماحکم شریعت را قبول داشته وبخاطرتطبیق آن مبارزه می کنیم.

ه- همچنان نهضت اسلامی نقش بزرگ ومهمی رادرپدیدآوردن وخلق آنچه بنام آگاهی وبیداری اسلامی یادمی گردد، درزمان معاصرایفاکرده است که این آگاهی اشخاص بیشماررروشنفکر راعم ازدوشیزگان وجوانان درهمه اکناف جهان اسلام ودربیرون جهان اسلام مثل اروپا، امریکا وخاوردور دربرگرفته ودرجهاداسلامی افغانستان وفلیپین نیزاثرگذاشته است، که نمی توان این بیداری اسلامی را در

تاسیس بانکها وموءسسات اقتصادی اسلامی ونشروپخش کتابهای اسلامی و رکاردیکه دربازارفروخت بجاگذاشته انکارکرد .

نهضت اسلامی با اندیشه علماء ، تکیبائی دعوتگران،پایداری فرزندان فداکاریها وقربانیهای پیروبرنایش توأم باغنای عظیم تاریخی ای که دارد فرصت آنرا مساعدساخت که این آگاهی وبیداری اسلامی خودرا درهمه سطوح ودرمتن ملتها مطرح ساخته و عرض وجودنماید .

آری ! این آگاهی وبیداری در فکر ، عاطفه وسلوک مردم تاثیرگذاشته که ما آثارآنرا درملک پهناورخدا مشاهده کرده ایم ، بناءًا زعدالت و انصاف بدوراست که ما فریادنمائیم : نهضت اسلامی درراستش به ناکامی مواجه شده است ، زیرا رسالت اسلام در یک عمل ودوعمل خلاصه نمیشود ، بلکه هرمسلمانی راکه نهضت به صفوف فشرده خودجذب میکندواورا اززندگی جاهلی وازهامونهای سرگردانی، گمراهی و انحراف بدائره التزام فکری واخلاقی اسلام انتقال میدهد ، یک بردومکسب مهم محسوب شده ونهضت با این کار بخشی ازاهدافش را تحقق یافته می داندهمچنان دست یافتن باین هدف دیگرش نزدیک میکندودرحدیث صحیح واردشده است که :

لأن یهدی الله بک رجلاواحدا خیرلک من حمرالنعم . اگرخداوند ، توسط تو مردی راهدایت کند ،از شترهای سرخ موی هم بتوبهتراست (مخاطب این حدیث علی رضی الله عنه است ، وشتر سرخ موی هم درمیان عربها ازارزش خاصی برخورداربود) .

تلاش بیشتر :

باوجودآنچه ازدست آوردهای نهضت شمردیم ،لازم است که نهضت اسلامی تلاش های خویش را هرچه بیشتر توسعه دهد تانتایج بهتربباردآورده وآرزوهای ملت مسلمان که چشم امیدشان همین نهضت اسلامی است تحقق یابد .

برنهضت اسلامی لازم است که ازمرحله حرف به مرحله عمل قدم گذارد و از بیماری خطرناک حرف بدون عمل که درمیان مسلمانان شیوع یافته خود رانجات دهد ، بیماری خطرناکیکه مانع سیر ،حرکت وپیشروی ما میشود ، وآن اینکه ما برگذشته ها بسیارافسوس می کنیم وسوگواری می گیریم وبرای حال تلاش وکاری نمی کنیم ، وثابت استکه سوگواری مرده را زنده نمیکند و آنچه ازدست رفته آنرا برنمی گرداند مصیبت ما اینجاستکه درمیان ما شکایت کنندگان والم رسیدگان زیاد است اما آنانیکه به تداوی امراض می پردازندوبرزخمها مرهم می نهنداندک اند ، آنانیکه تاریکی رادشنام می دهندزیادانداماکسانیکه شمع ها را بیفروزندکه نوربخشی کنندخیلی اندک است .

بلی ! ناله ازدردها ورنجها زیاد شده وهمه گیر ، هیچکس نماند ،مگراینکه شکایتی کرد ، بناء آنکه ازاوشکایت می کنیم کیست ؟ یا اینکه همهٔ ما ن شکایت داریم وازهمه مان شکایت شده است .



میگویندسخنوری بلیغی روزی مردم را وعظ وارشاد میکردکه ازتاثیرحرفهایش همه گریستند ، بالاخره ازمنبر پایان شدوکتابش رانیافت ، زیراکتابش را شنوندگان به سرقت برده بودند ، او روبه حضارکردوچشم درچشمها یشان دوخت که شایدآثار جنایت را در چهره کدامیک شان مشاهده کندوسارق را شناسائی نماید ، امادیدهمه می گریند ، برایشان گفت : همه تان گریان می کنیدپس کتاب راکه دزدیده است ؟ !

برنهضت اسلامی لازم است که ازدائره شکایتها وملامت زمان قدم بیرون کرده بدائره عمل پاگذارد ، عمل همیشگی ومستمر ، عمل به مستوی اسلام وبه مستوی عصرآنچه دیگران بمکتب و دین خودمیکنند ، عمل بخاطر حال ، بخاطرآینده ، وعمل بخاطر اعمار آینده اسلام وعمل بخاطرحمایه اسلام زهمه تهدیداتیکه متوجه اوست .

ما اگربگوئیم وادعاکنیم که قربانی نقشه های شوم وجهنمی دشمنان اسلام شدیم که ازخارج برضدما طرح می شد ، ومزدوران بیگانه درداخل آنرا عملی میکردند ، وبا این گفتارخود را از حساب خدا ، ملامت مردم ، قضاوت تاریخ ووجدان نجات دهیم ، جزخودفریبی و گول زدن خودچیزدیگری نکرده ایم ، ماتابکی خودراآله دست دشمنان قرار میدهیم تانقشه وطرحهای خودرا بالای ما تجربه کنندوتابکی ما ازپلانهای دشمن برضدخودشکایت کنیم و خود نقشه وطرحی نداشته باشیم ، و چرا در برابرپلانها وطرحهای شان ماطرحی نریزیم ونقشه های شانرابانقشه های خودخنثی نسازیم ، زیرانشایدکوفت آهن راجزبه آهن .

"باقیدارد" .

جمعیت اخوان المسلمین

یك نظر اجمالی بر تاریخ جمعیت تا سال ۱۹۵۲

این جمعیت توسط امام حسن البنا فرزند شیخ احمد یکتن از علمای معروف ساکن اسماعیلیه مصر در ذیقعده ۱۳۴۷ هـ مطابق به مارچ ۱۹۲۸ میلادی تاسیس شد. اولین حلقه موءسس شامل هفت تن بود بدین شرح: (حافظ عبدالحمید احمد مصری، فواد ابراهیم، عبدالرحمن حسب الله، اسماعیل عز، وزکی مغربی، وامام شهید حسن البنا) اینها در منزل امام شهید جمع شده و اولین هسته حرکت اسلامی اخوان المسلمین را پایه گذاری کردند، وبا امام شهید همه بصفت اولین رهبر بیعت کردند. حسن البنا شهید با اراده ٔ قوی و قلب سرشار از ایمان بکار آغاز نمود، در شهرها قصبات وقریه ها میگشت و دعوت را میان مردم پخش میکرد، اخلاق، تواضع وقوت منطق واستدلال او دسته دسته مردم را جذب میکرد او در میان همه گروه ها فعالیت میکرد به دهقانان کارگران سخت توجه داشت پیروان خویش را هدایت میداد که دعوت را در میان این گروه وسعت بخشند تا آن جائیکه میگفت (اکثروا من اصحاب ایدی الخشنه) یعنی تعداد زیادی از پینه دستان را بصفوف خویش ضم سازید. حرکت را بصورت محرمانه ودور از شور وغوغا توسعه میداد ودر ۱۹۳۳ چون از اسماعیلیه به قاهره تبدیل شد دعوت داخل مرحله جدیدی گردید لیکن روش سری بودن تحرکات و فعالیتها بهمان شکل سابق ادامه داشت و با هوشیاری وخاموشی پیش میرفت، ودر آنحال که کسی ملتفت این حرکت نبود در سال ۱۹۳۴ امام شهید طی مقاله ٔ افشاء نمود که حرکت اخوان المسلمین در پنجاه شهر وقصبه ٔ مصر مراکز مختلفی دارد، همچنان مکاتب و موءسسات مختلف تعلیمی وتربیتی برای پسران ودختران در نقاط مختلف تاسیس نموده ودر بعضی این مدارس الحاقیه هائی غرض صنایع دستی از قبیل قالین بافی وغیره تعمیر نموده است.

وازین وقت ببعد حرکت اخوان فعالیت های سیاسی را آغاز نمود واز راه روزنامه ها وجرائد ونامه های سرباز روءسای حکومات وشخصیتهای برجسته را به تطبیق نظام اسلامی دعوت کرد ومحور مطالعات روی این موضوع می چرخید که اوضاع داخلی باید از راه تطبیق نظام اسلامی اصلاح گردد.

ودر سال ۱۳۵۵ هـ مطابق ۱۹۳۷ میلادی نامه سرکشاده عنوانی همه شاهان و روءسای جمهور کشورهای اسلامی و به یکتعداد زیاد از سیاستمداران وعلماء ومفکرین فرستاد واز آنها دعوت کرد که در تطبیق نظام اسلامی سعی ومجاهدت ورزند.

درسال ۱۹۳۸ میلادی نهضت اخوان المسلمین درچهره تکامل یافته ٔ خویش عرض اندام کرد وعناصر اساسی این نهضت اینچنین اعلان شد: این

حرکت یک نهضت سلفی است باین معنی که آرزومند برگشت وتطبیق اسلام به صورتیست که در عهد سلف صالح تطبیق میشد ، یعنی کتاب خدا "ج" و سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پایه اساسی نظام حیاتی مسلمانان را تشکیل دهد وروش سنی است : به این مفهوم که اعضای آن عمل به سنت مطهره را در هرچیز از شروط عمده حرکت خود قرار میدهند وحقیقت تصوفیست به این معنی که اعضای حرکت ایمان دارند که باید خیر پاکی وطهارت نفس وصفائی قلب ، به اساس محبت در راه خدا و اندیشه اسلامی استوار باشد . و سازمان سیاسیست زیرا هدف ازمطالبات جدی آن اصلاح حکومت پالیسی داخلی وسیاست خارجی وتربیه افراد ملت برمبنای عزت وکرامت است .

ویک تیم سپورتیست زیرا در تقویت جسمی افراد خودسعی میکند ویک درسگاه علمیست زیرا مراکز واجتماعات اخوان خود حلقه تعلیمی وتربیتی است . و یک موسسه اقتصادیست چه اسلام خود به رشد بنیه مالی واقتصادی توجه جدی مینماید .

سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ در تاریخ این حرکت از سالهای پر از تحرک ونشاط به شمار میرود ودرطی این سالها تعداد بیشماری از جوانان پوهنتون قاهره وازهر ، کارگران ، دهقانان ، کسبه کاران ، تاجران ، حقوقدانها ، اطبا معلمین، استادان وانجنیران بصفوف آن پیوستند . همزمان با این فعالیت های جمعیت ، چندین صدراعظم یکی بعددیگری درمصر رویکار آمد . انگلیس ها بالای بعضی ازین صدراعظمها فشار میاوردند تا جلوفعالیت اخوان رابگیرد درعهدحسین (سری) باساس فشار سفارت انگلیس حکومت براین جمعیت فشار آورد ، مجلات وجرائد آنها را از قبیل التعارف ، الشعاع و المنار مصادره کرد وطبع کتابها ورسایل شان را ممنوع قرارداد ، اجتماعات شان را غیرقانونی ساخته عده‌ای از زعمای حرکت زندانی وگروه دیگری مورد تعقیب شدید قرارگرفتند ، امادراثر فشار پارلمان ، حکومت وقت تاحدی فشار را برآنها کم ساخت .

درجنگ عمومی دوم وقتیکه مصر علیه المان اعلان جنگ میداد ، اخوان المسلمین ازحکومت مطالبه کرد : که ازین کار منصرف شده شانه ملت مصر را ازبار سنگین این جنگ سبک بسازد ، بعد ازاینکه در ۱۹۴۵م جنگ خاتمه یافت این حرکت وارد شرایط مشکل وپرمحنت شد زیرا درمورد مطالبه حقوق مصر ، قیادت ورهبری حرکت نیرومند وسیل آسای ملی را علیه انگلیس بدوش گرفت وازآنها خواست تا وعده هائیرا که درهنگام جنگ برای ملت مصر داده اند عملی سازند .



در (۱۹۴۶م) ساختن وتنظیم دسته های فدائی جهت مبارزه علیه انگلیس آغاز نموده وپیروان خویش را تربیه عسکری میداد دسته های خود را درمصر و سایرکشورهای عربی بصورت بسیار دقیق تنظیم نمودند ، و دران سال تنها درمصر اعضای کارکن آن به نیم میلیون نفر بالغ میشد ومراکز سازمانی آن درمصر به دوهزار مرکز میرسید در سودان پنجاه مرکز ودرسایر کشورهای عربی ، اسلامی ودرافریقا ، اروپا و امریکا مراکز مختلف اخوان المسلمین به فعالیت آغاز کرد .

بعد ازجنگ عمومی طوریکه ، اشاره کردیم این جمعیت ازحکومت خود مطالبه کرد هرچه زودتر بربساط انگلیس درمصر خاتمه بخشد واگر مطالبه پذیرفته نشود ، باید اعلان جهاد صورت بگیرد ، نقراشی صدراعظم آنوقت مصر یاد داشتی بحکومت انگلیس تقدیم کرد جواب انگلیسها برای اخوان قانع کننده نبود ، لهذا دست به مظاهرات ومیتنگها زده ودرسراسر مصر درشهرها ودهات مردم را علیه انگلیس تحریک کردند ، حکومت وقت استعفا داده ، و حکومت جدید روی کار آمد ، حسن البنا شهید ازاین حکومت باز مطالبه نمود که علیه تسلط اجانب دست بکار شود ، واجازه ندهد خارجیان ملت مسلمان مصر را استثمار کنند ، علیه بیکاری مبارزه کنند ، وبه احوال کارگران رسیدگی نماید ، مباحثات وگفتگو های خود را با انگلیس قطع نموده ، و علیه آن اعلان جهاد دهد وچون حکومت به این شرط علنا" موافقه نمی کرد ، لهذا اسلوب وروش نادرست آن که در جهت مخالف منافع ملت روان بود شدیدا" مورد تقبیح جمعیت قرارگرفت دراینجا بود که بازعده زیادی از رهبران حرکت زندانی شدند ، جرائد شان مصادره گردید حکومت هم استعفا داد ، ونقراشی باردیگر در ۱۹۴۶ میلادی حکومت جدید تشکیل داد و بار دیگر اخوانیها مطالبات ملت مصر را تکرار کردند همزمان با این وضع مسئله جنگ فلسطین بمیان آمد جمعیت اخوان المسلمین اعلان جهاد نمود و بافدا کاری بی نظیری بخاطر طرد یهود

داخل پیکارشده مناطق زیادی را آزاد ساخت وبدینوسیله قوت عسکری ونفوذ اودرمیان ملت های عرب و مسلمان بهمه عیان شددراینجاست که دستهای استعماربکارمی افتدودسیسه هائی علیه آنها طرح، زعماء شان دستگیر شده مجاهدین شان که ازجبهه بر می گردندسرراست داخل زندان روان شده وراه جهادبرروی شان مسدودمیگردد حسن البناء شهیدحکومت را به نتائج وخیم این عمل ملتفت ساخت مگر تاثیری نبخشید .تااینکه در۱۲فبروری ۱۹۴۹ درعهدحکومت ابراهیم عبدالهادی رهبرعظیم اخوان المسلمین امام حسن البناء توسط دسیسهٔ ننگین دولت وبوسیلهٔ مامورین شعبه جنائی ضبط احوالات مصروضابطان خصوصی ملک فاروق به شهادت میرسد .

امام شهیدپیش ازشهادتش وقتیکه یادداشتی به معین ووزیرداخله نوشته و ازاوپرسیدچرادولت این جمعیت را منحل میسازد، معین موصوف در یادداشت جوابیهٔ خویش نوشته بود :سفیر برطانیه ، سفیرفرانسه وقونسل امریکا یادداشتی به نقراشی صدراعظم آنوقت تقدیم کرده وازوجدی خواسته اند که جمعیت اخوان را منحل سازدو این تصمیم خودرابعدازاجتماعی گرفته بودندکه در۶ دسمبر۱۹۴۸م در فاید دایرکرده بودندوالبته این مسئله یک موضوع کاملا طبیعی است که استعمار دشمن آشتی ناپذیرنهضت اسلامی اخوان بوده وبرای سرکوبی آنان از هیچ نوع دسیسهٔ دریغ نکرده و نمی کند

ودرین دسیسهٔ یهود ، گمونیزم بین المللی ودشمنان اخلاق وفضیلت ک، وجوداخوان المسلمین رامانع بزرگی دربرابراطماع شوم خویش می دانند شرکت داشتندامام درقسمتی از یادداشتهای خویش درموردعلل انحلال



جمال عبد الناصر در میان مرحوم حسن الهضیبی دومین مرشد اخوان المسلمین واستاد حامد ابو نصر مرشد فعلی اخوان المسلمین ۰ در عکس شهید عبد القادر عوده وبرخی از اعضای شورای انقلابی مصر نیز دیده میشود

جمعیت ، نوشته بودکه یکی ازعوامل آن مخالفت اخوان با متارکه جنگ عرب و اسرائیل است . وراستی که می بینیم بعدازچندروزمحدودشهادت امام ، متارکه درفلسطین اعلان شده وعساکرعربی ازمواقع ومراکزخویش فرا خوانده میشوندزیرارهبراین جمعیت ومخالف سرسخت این قضیه شهید شده وسایررهبران آن زندانی شده اند .

بهرحال بعدازشهادت امام بازحکومت هائی درمصریکی بعددیگری میایند وازآنجائیکه محبوبیت اخوان درمیان مردم ریشهٔ عمیق داشت مجبور می شوندکه بطرف آنها دست همکاری دراز کنند در۱۹۵۰ حزب سعدبکمک اخوان در انتخابات پیروزشده ونحاس به حیث صدراعظم مقررمیشودواخوانیها آزادی عمل پیداکرده ودرمسیرحوادث نقش فعال خودراادامینمایند واز همین جاست که می بینیم درسال ۱۹۵۱ میلادی آنگاه که اختلافات درمیان مصر وحکومت برطانیه کسب شدت می کند دسته های فدائی اخوان درجنگهای آزادیبخش کانال سویزعلیه انگلیسها بافداکاری خاص می جنگندو حکومت "وفد" باآنها موافقه کردکه سرپرستی همه دسته های فدائی رابه آنهاواگذار شود .

انقلاب ۱۹۵۲ که برهبری جنرال محمد نجیب بوقوع پیوست موردتائیداخوان المسلمین واقع شد ، وحکومت در حالیکه همه احزاب را منحل اعلان کرد، اخوان المسلمین آزادانه فعالیت میکردندوازآنها مطالبه شد که در حکومت سهم بگیرند ، مگر از اینکار معذرت خواسته وعده دادندکه پشتیبانی مستمرخویش راازانقلاب دوام بدهند در۱۹۵۲ مراکزسازمانی جمعیت بر ۱۵۰۰ مرکزمیرسید ، تعداد اصلی اخوان بصورت دقیق معلوم نبودمگر فقط آن اعضائیکه نام شان دردفاتر مرکزی ثبت شده بودبیش ازیک ملیون بودوهزاران عضوکارکن ومخلص این جمعیت بخاطراینکه اعمال شان ازریاء دورباشدترجیح میدادندکه اسمای شان دردفاتررسمی جمعیت ثبت نگردد مگرخودشان شب وروزمصروف کار و فعالیت بودند .

اعضاء اخوان المسلمین در حالیکه دررشته‌های اختصاصی خود مهارت کامل داشته وتوصیه میشدندکه هرعضو بوظیفهٔ محولهٔ خودپابندی داشته کارمسلکی خویش را بمهارت‌انجام دهد

همچنان درتعلیمات اسلامی نیزباید خودرا میرسانیدند، وازاین لحاظ بودکه‌بسا اتفاق می افتاددرمسجدی انسان باخطیبی روبرومیشدکه‌درنماز جمعه‌امامت میکندوخطابه دلنشین ووسعت اطلاعات دینی او شنونده را مجذوب میگرداندوشخص نابلدفکر می کندشایداویکتن ازعلمای بر جسته و

عالم مسلکی باشدوهمینکه‌با اوآشنا میشوددرمی یابدکه‌یاکارگر کدام فابریکه‌است ویا موچی روی بازارویا استادکدام پوهنتون ویاکدام طبیب معروف کدام شفاخانه.

اصول فلسفی حرکت اخوان المسلمین

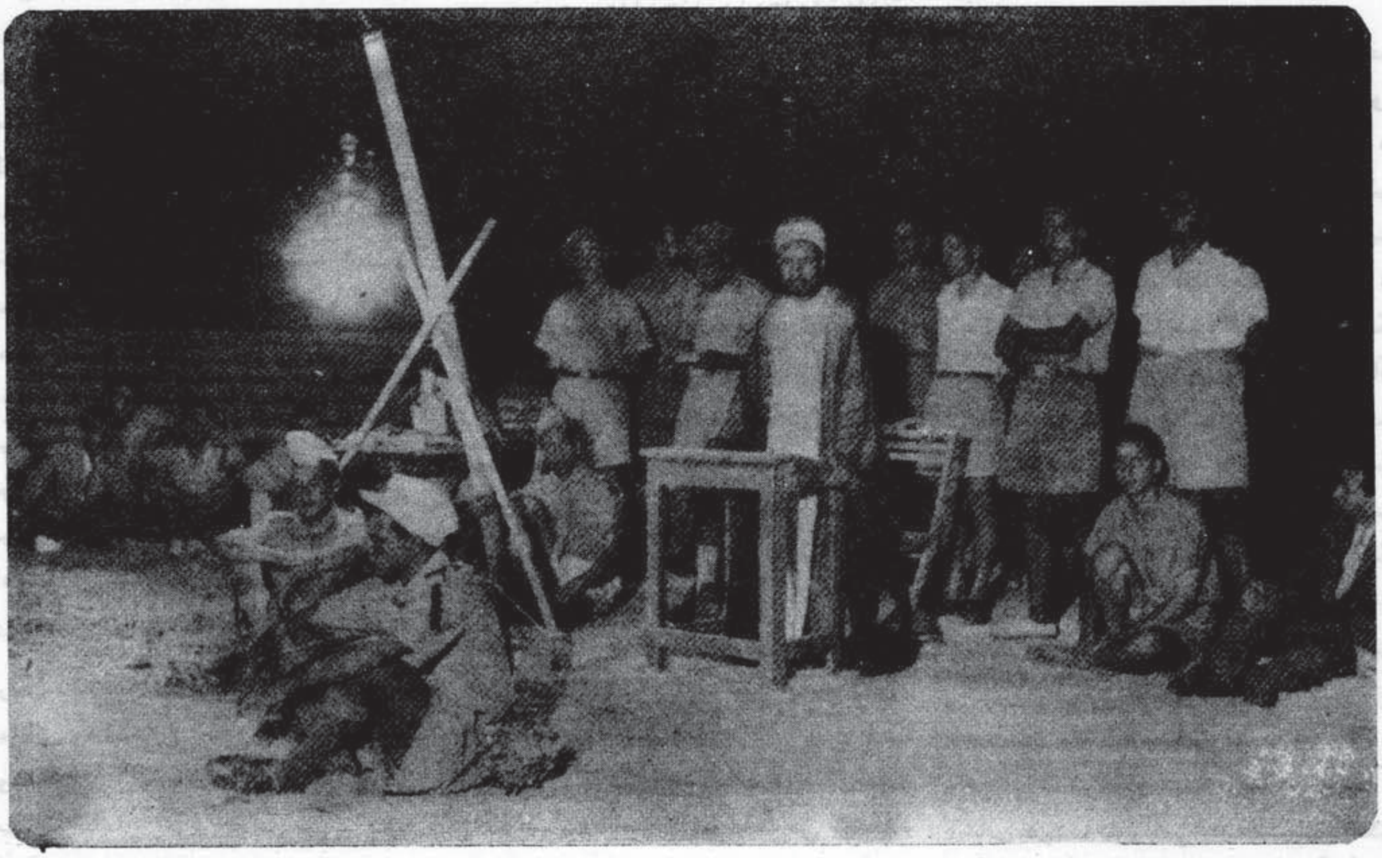
اساسات فلسفی وایدئولوژیکی این حرکت همانا مبارزه بخاطر تطبیق تعالیمْ والای اسلام است، اصول حرکت آنها درغقیده وعمل، از جهان بینی وسیع ومتکامل اسلام منشاء می گیرد، وبصورت خلاصه‌اصول فلسفی‌این حرکت رادرنقاط سه‌گانه‌ذیل میتوان خلاصه کرد.

۱ـ فلسفهٔ روحی.
۲ـ فلسفهٔ اقتصادی.
۳ـ فلسفهٔ اجتماعی.

الف ـ فلسفهٔ روحی :

هدف ازان تربیهٔ صحیح و جدانی ذهنی وعملی اعضاء حرکت است تا از راه‌آن هرعضو، صاحب چنان ضمیر و وجدانی گرددکه‌درهرعملیکه انجام میدهدخدارا شاهدحال خوددانسته و اعمال خویش را باخلوص وصفاء نیت انجام دهدوهرلحظه‌بیاد بازپرس روز آخرت بوده‌وازلحاظ جسمی و ذهنی به پاکی وطهارت فوق العاده‌نایل گردد این مطلب ازاصول بنیادی درفلسفه حرکت اخوان المسلمین به شماررفته وازنظراین جمعیت ازجهات مختلفی موردتوجه‌قرارمی گیرد.

بلی، برای اینکه‌تحول و انقلاب بنیادی اسلامی درجامعه‌بمیان آید بایدعناصرانقلابی و دوران ساز مسلمان ازلحاظ فکری وعملی آماده ساخته‌شوند، خانواده‌ها وملت‌انقلابی بمیان آیند، وازینراه درفش مبارزه اسلامی رادرسراسرجهان به اهتزاز درآورند، آنها عقیده‌دارندکه بنیان گذاری مکتبها، تربیت و رهبری اقوام، رسیدن به‌اهداف و آمال،



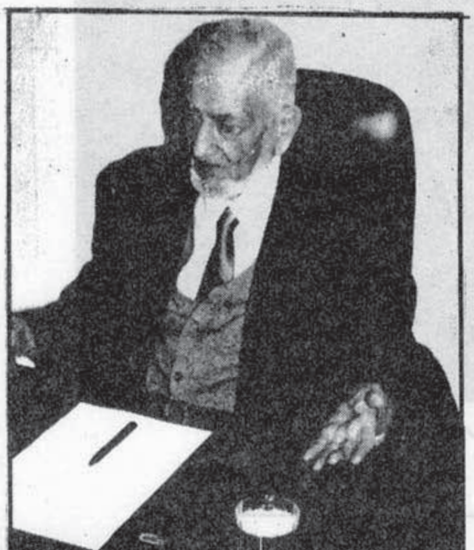
امام حسن البنا شهید موسس جمعیت اخوان المسلمین همراه با جوانان خارندوی جمعیت که در جنگهای فلسطین نقش موثری داشتند .

نیا زمند به نیروی قوی روحیست .
البته این معنی را نمیدهد که اخوانیها اهمیت وتاثیر نیروهای مادی را در پیشرفت وانکشاف جوامع بشری ازیاد برده اند حسن البناء شهید مینویسد عده ئی تصور میکنند که شرقیها بخاطر اینکه بتوانند همگام با ملتهای پیش رفته حرکت کنند وحقوق ازدست رفتهء خودرا بدست آرند نیازمند وسایل مادی ازقبیل پول وسلاح دفاعی و غیره اند این مطلب بجای خود صحت دارد ، مگر مهمتر ازین آنست که مسلمان بایدخود را به نیروی اخلاق عالی وجدان شرافتمند وعظمتهای روحی مسلح گرداند حقوق خودرا بشناسد وبه آن ایمان داشته باشد صاحب تصمیم وارادهء مستقل و قاطع گردد وبخاطر انجام وجیبه و مسئولیت عظیم خویش آمادهء نبرد وپیکار گردد درسطح فرد وجامعه متصف به وفائی گردد که توسط آن اطمینان و اتحاد بمیان آمده بتواند ازین دو راه قوت ونیرومندی حاصل گردد و همچنان بخاطر اینکه علیه فساد وآلودگیها مبارزه پیروزمندانه صورت بگیرد توجه به تربیهء ذهنی وروحی را لازم میدانند وچنانچه میدانیم نابود ساختن فساد وهم آلودگیها که موجودیت واستقلال ملل مسلمان را بمخاطره انداخته از اهداف عمده اخوان المسلمین بود .

امام شهید می نویسد:

ازجملهء مسئولیتهای ما هم یکی این است که علیه سیلاب تباه کن آلودگیهای تمدن مادی غرب به مبارزه برخیزیم آنها ئیکه پهلوهای آلودهء این تمدن را که شهرت پرستی وهوسرانی اساس کارخودقرار داده اند درحقیقت ملتهای مسلمان را از زعامت پیشوای بشریت حضرت محمد (ص) وهدایت قرآن دور میکنند باید آنها دست به مبارزه پیگیرو بی امان زد ، فلسفهء تربیهء روحی ووجدانی اخوان المسلمین روی یک سلسله مبادی استوار است که به صورت اجمال تحت عناوین ذیل خلاصه شده میتوانند :

۱- ربانیت وجامعیت .



۲- روحانیت اجتماعی .

۳- تفکر مثبت و ابتکاری .

۱- ربانیت وجامعیت :

چنانچه قبلا" متذکر شدیم اصول فلسفی حرکت اخوان المسلمین از تعالیم بزرگ اسلام منشاء گرفته پس طبیعتا" اصول اصلاحی این حرکت با یدبر مبنای ربانیت استوار باشد که بوسیلهء آن دلهای مرده زنده گردد احساس و ادراک انسان به سطح برین ومتکامل آن ارتقاء یابد یعنی انسان بطرف خداوند راه پیدا نماید .

امام شهید درقسمت تربیهء روحی ووجدانی اعضاء این جمعیت مطالب ارزندهء نوشته ومخصوصا" دررساله خویش بنام نظام (اسرة) اعضاء مجاهد اخوان المسلمین را موردخطاب قرار داده و آداب وسلوک عمل را برای تربیه آنها شرح میکنند درین رساله شعار جاویدان حصول رضای خدا هدف ما وپیغمبر قائد ورهبر ما قرآن قانون اساسی ما ـ مرگ درراه خدا ازجمله عالیترین آرزوهای ماست را بصورت مفصل شرح می کنند ودرآنجا اصول ده گانه بیعت و قبول عضویت را شرح مینماید وهدف آنها از تعبیر جامعیت وهمه گیری که اساس دیگری اززیربنای فلسفی حرکت آنها را تشکیل میدهد اینست ـ که هدف آنان تطبیق اسلام بمفهوم کامل و شامل آنست یعنی وقتیکه ازحکومت و نظام اسلام حرف زده میشود هدف اینست که نباید اسلام را دریک چوکات محدود و وجهت خاصّ زندگی محصور ساخت چه اسلام برای آن آمده است تا همه شئون زندگی را تنظیم نماید ـ وبرای همیه مشکلات انسانی راه حلی تقدیم کند ـ و این تحلیل اخوان دروقت خود یک تحول عظیمی بوده که درطرز فکر آنعدهء مردم که بنا برالهام ازغربیها دین را از دولت جدا می دانستند .

۲- روحانیت اجتماعی :

اعتقاد به مفهوم جامعیت و شمول جهان بینی اسلامی اخوانیها را وا داشت که روحانیت وعرفان را بمفهوم خلوت درانجمنها یا روحانیت اجتماعی قبول نموده تصوف انعزالی را که انسان را ازاجتماع دورمیسازد نه پذیرند ـ اخوانیها درزندگی شخصی وخیات خصوصی خویش درعبادات ورازونیاز خودها ، مسلک صوفیانه وعارفانه داشتند ما درمتن اجتماع میزیستند ونهضت وجنبش اسلامی وانقلابی خودرا بهمه نواحی زندگی میرسانیدند در حالیکه کارها ومسئولیتهای خود را انجام میدادند ، درهرقدم هدف و آرمان حزبی خودرا درنظرداشته و لحظه ئی ازان غافل نبوده و منافع زندگی را ازدیدگاه آن میدیدند .

حسن البناء شهیدمی نویسد:

"... صلاحیت عضویت این حرکت را
کسانی پیدا میکندکه بهپهلو های
مختلف حرکت احاطهداشتهجان ، مال
وصحت ودولت وبالاخره همهچیز خود را
درراه آن وقف ساختهباشند."

کوتاهسخن اینکهجمعیت اخوان المسلمین
معتقدبودکهعلم تصوف ، علم تربیه
وسلوک انسان بودهواز اسلام بیگانه
نیست ، وکسیکهچنین تربیه را می
گیردباید درمتن اجتماع داخل شود و
بصورت الگوونمونهجامعه را رهبری
کند.

اومیگفت ـ طرق صوفیهکهدرمصرفراوان
اندباید همگی ازانعزال وگوشهگیری
بیرون برآمدهویا علماء ازهرونهضت
های سیاسی اسلامی دست دردست هم
دیگرگذاشتهقیادت ورهبری جامعه را
بدست بگیرندوبدینوسیله امام شهید
تنظیم وتنسیق نیروهای جامعهرا به
خاطر اصلاحات اجتماعی پیشنهاد می
کند.

۳ـ تفکرمثبت وابتکاری :

اخوانیها درموردقضایا ومسائل با
تفکرمثبت وابتکاری می اندیشیدند
توجهشان بهقضایای مهم و اهداف
اساسی دین معطوف بودهودرجزئیات
اختلافی کهعامل رکودآنها شدهاست
توجهخودرا مبذول نمی کردند ، دعوت
آنها عمومی بودهومنسوب به گروه و
طائفهمعین نیست ودرمسائل فرعی
تابع نظرمعین نمی باشند ،وهرنظری
راکهازدیدگاهقرآن مخالف پیدا
کنندبهآن عمل نمی نمایند ـ آنها
اختلافات درمسائل جزئی وفرعی را
یک مسئلهطبیعی وزادهٔ حریت فکرد ر
تعالیم والای اسلام دانستهوازتعصب
وتنگ نظری حمایت نمی کنند ،مبارزه
با منکرات وبدعتها راکهچهرهٔ صاف
درخشان اسلامرا وارونهجلوه میدهدوظیفه
خودمیدانند ،امادرراه اصلاحآن نادرستیها



شهید امام حسن البنا همراه با برخی از اعضای اخوان المسلمین
لحظاتی قبل از انحلال اخوان المسلمین توسط نقراشی.

ازراههای معقول ووسائل مناسب
استفاده میکنند.

اساسنامهومنشورآنها درمورد می
نویسد: جمعیت اخوان یک سازمان
اسلامی جامع وهمهگیراست این جمعیت
درراه رسیدن بهدف بزرگیکه اسلام
بهخاطرآن آمده مبارزهمیکنند و از
جملهاین اهداف کهناحیه روحی و
وجدانی رادربرمی گیردیکی هم این
استکهدعوت قرآنکریم موافق با
روحیهشمول وجامعیت آن دقیقا شرح و
تفسیرشود ، وتفاسیرازاسرائیلیات
پاک گردد ، وبراساس مبادی اصیل
قرآن همهفرق و گروهها گردهم آیند،
ونظریات مختلف ازپراگندگی بطرف
وحدت ویگانگی نزدیک شود.

فلسفه اقتصادی :

اخوانیها اصلاحات اقتصادی را
مطابق باتعالیم والای اسلام تقدیم
نموده ، مسائل تولید ، توزیع و
استهلاک همهرا ازین دیدگاه بررسی
می نمایندآنچهراکهاسلام جرم قرار
دادهازقبیل شراب ، خنزیر ، سود
وغیرهآنها هم آنرامتاع اقتصادی
دانستهتولیدوتداول آنرا نارو امی
دانند.

آنها درباب استهلاک ، بیمه های
اجتماعی رادرمیان افرادکشور ها
مطابق باروحیهاسلامی لازم دانسته و
نظرسیاست اقتصادی مجردرا که به
پروژههای تولیدی اهمیت داده و
پروژههای استهلاکی رابی اهمیت و
مهمل می گذاردنمی پذیرند ،تضمین
اجتماعی برای هرفرددراصطلاحاقتصاد
دانها یک پروژهاستهلاکی بوده باید
چندان بآن توجهنکرد ،اما اخوانیها
کهفلسفهاقتصادی شان از تعالیم
اسلامی ریشهمی گیردمیگویند: (دولت
مکلف است نیازمندیهای اقتصادی
افرادراتاءمین نماید) آنها می
گویند: مگرجای تعجب نیست کهدولت
بحکم اینکهتضمین اجتماعی واقتصادی
یک پروژهٔ استهلاکیست به افرادخود

توجه نکنند در حالیکه قوانین بین المللی حکم میکند اسیران جنگ از لحاظ نان و لباس و مسکن تضمین شوند پس کشوریکه خود را بحکم قوانین بین المللی در برابر اسیران جنگ مسئول میداند، اما رعایای خود را به نام اینکه تضمین نیازمندیهای اقتصادی آنان یک پروژهٔ استهلاکیست، می گذارد که اسیر فقر و مرض شوند و هرگز به حکم عدالت اجتماعی دولتی خیرخواه و تربه دشمنان خود نسبت به رعایای خویش شده نمیتوانند، آنها در جملهٔ اصلاحات اقتصادی در مصر این پیشنهادها را عرضه نموده بودند:

۱- استقلال پولی:

آنها از اینکه کشورشان مصر شامل کتلهٔ استرلینی بوده و پس انداز دولت مربوط به پشتوانهٔ خزانهٔ انگلیس است سخت ناراضی بودند و در این راه به سرحدی مبارزه کردند که مصر را از کتلهٔ استرلین بیرون ساختند، و پس مطالبه کردند که طلا بحیث پشتوانه بانک نوت مصری قرار داده شود و ملی ساختن بانک ملی مصر را خواسته و مطالبه کردند که انگلیسها قرضه های مصر را بپردازند و ازین راه دولت منافع زیادی بدست آورد.

۲- مصری شدن شرکتها:

آنها مطالبه کردند که شرکتهای خارجی باید به اختیار مصریان قرار داده شود، و تا جائیکه امکان دارد سرمایه ملی جای سرمایه اجنبی را بگیرد مؤسسات عام المنفعه، از قبیل شرکتهای برق و آبرسانی، مواصلات داخلی و خارجی باید از تسلط خارجیها بیرون شود، استثمار مواد خام را به دست اجانب بشدت تقبیح کرده و مطالبه مینمودند که همه اینها به اختیار مردم کشور بیفتد.

۳- صنعتی شدن کشورهای اسلامی:

آنها عقیده داشتند کشورشان و همه کشورهای اسلامی باید به انکشاف صنایع بپردازند زیرا صنعتی شدن کشورهای اسلامی او خواسته های مهم اسلام است، آنها میگویند آیا جای تاسف نیست که مسلمانانیکه این آیات قرآن را میخوانند که خداوند ج "از داود علیه السلام به خاطر اینکه یک صنعتگر بود تمجید و ستایش میکند (وألنا له الحدید ان اعمل..) یعنی نرم گردانیدیم برای او آهن را و فرمودیم که از آهن زره بساز و حلقه های زره را باندازه و یک شکل گردان. و مسلمانانیکه این آیه را (وعلمناه صنعة لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم) میخوانند، و با اینهم به فکر ساختن فابریکه اسلحه سازی نمی افتد و این آیه را میخوانند که (ولسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شهر....) و مسخر ساختیم برای سلیمان باد را که سیر اول روز و یکماه راه است و روان ساختیم برای او چشمهٔ مس، و چون مسلمانیکه این آیت را میخواند ما به فکر ساختن کوره ذوب آهن نمیگردد، و از اهمیت بخار در صنایع غافل میماند چنین مسلمانی سخت دچار اشتباه گردیده است.

۴- اصلاح ملکیتها در مصر:

آنهائیکه به این عقیده بودند باید در مورد ملکیتها در مصر اصلاحاتی صورت بگیرد قسمتی از جایداد سرمایه داران بزرگ در مقابل عوض از آنها گرفته شود و ملکیتهای کوچک مورد تشجیع و تشویق دولت قرار گیرد، تا فقراء احساس کنند که دولت آنها را در گوشه نسیان قرار نداده بلکه به احوال آنها رسیدگی میکند، و مطالبه می کردند املاک و زمینهای دولتی فورا در میان دهاقین بی زمین و مردم بی بضاعت عادلانه توزیع شود. حسن البناء شهید این مطلب را در جریدهٔ اخوان المسلمین با شرح و بسط زیادی نوشته و مطالبه کرده بود.

۵- تنظیم مالیات:

آنهائیکه مطالبه میکردند که مالیات و تکسها بصورت درست تنظیم شود.



مرحوم حسن الهضیبی، مرحوم عمر تلمسانی، عبدالحکیم عابدین و خمیس حمیده همراه با جمال عبدالناصر قبل از بازداشتشان.



مرحوم امام حسن الهضیبی بعد از اینکه در اواخر سال ۱۹۵۱م بصفت دومین مرشد اخوان المسلمین تعیین گردید در ریاست یک اجتماع دفتر ارشاد دیده میشود. در تصویر مرشد فعلی اخوان (استاد حامد ابو نصر) وشهید عبد القادر عوده نیز دیده میشوند.

زکات که پیشرفته ترین مالیات در قوانین اقتصادی درباب مالیات بر سرمایه است باید درست تنظیم شود و از رکود سرمایه جلوگیری بعمل آید و مالیات مترقی وضع گردد واز این راه دربالابردن زندگی فقراء کمک صورت بگیرد.

۶- مبارزه با سود خواری.

علیه سودخواری بشدت مبارزه می کردند.

۷- تشویق صنایع کوچک:

آنها می گفتند بخاطر مبارزه بافقر وبیکاری صنایع کوچک و محلی تشویق شود، صابون سازی، عطر سازی و انواع صنایعیکه زنان وکودکان می توانند در آن کار کنند تشویق گردد.

۳- فلسفه اجتماعی:

اصلاحات اجتماعی، هدف اساسی اخوان المسلمین را تشکیل می دهد آنها بخاطر اصلاح فرد وجامعه وحکومتها وملل مبارزه میکنند، فلسفه اجتماعی آنها در عناوین زیر خلاصه میشود:

۱- بنیانگذاری جامعهٔ اسلامی

ب - وطنیت اسلامی

ج - حمایت از نسل انسانی

الف: برای پایه گذاری جامعه اسلامی وجود عوامل واسباب ذیل را ضروری میدانند:

۱- اعلان برادری درمیان مردم.

۲- رشد وانکشاف متوازن زن و مرد و اعلان مساوات درمیان آنها درمورد حقوق انسانی.

۳- تضمین اجتماعی از راه تثبیت حق زندگی، حق کار، صحت، آزادی کسب علم، امنیت برای همه افراد جامعه وچوکات بندی برای منابع کسب وکار یعنی جلوگیری از مکاسب ناروا وغیرقانونی.

۴- کنترول غریزهٔ نفس وجنسی و حل اساسی این دومشکل.

۵- مبارزهٔ شدید علیه شیوع جرائم.

۶- وحدت ویکپارچگی امت حفظ گردد، وهمه اشکال ومظاهر تفرقه واختلاف ریشه کن گردد.

۷- جهاد ومبارزه در راه دفاع، مبادی وارزشهای جاودان اسلامی بر همه افراد امت اجباری گردد.

۸- دولت باید ترجمان وممثل اسلام و حامی آن بوده ودر راه تحقق آرمان بزرگ اسلام قبول مسئولیت نماید، و آرمانها واهداف اسلامی را بهمگان برساند وبخاطر اینکه این آرمانها عملی گردد باید شعائر توسط رهبری دولت عملی گردد، تا مردم به این نظام خوگرفته، وصفائی وجدان وطهارت ضمیر برایشان حاصل گردد، از جمله شعائریکه اخوان المسلمین به آن توصیه میکنند موارد ذیل را نام برده میتوانیم:

۱- لزوم کسب وکار، وتحریم سوال گری.

۲- جهاد ومبارزه وآماده ساختن تجهیزات ووسائل مجاهدین وسرپرستی از اهل وعیال، منافع ومصالح شان درحالت غیاب آنها.

۳- امربالمعروف وتوصیه ورهنمائی به آن.

۴- نهی عن المنکر ومقاطعه با مراکز فساد، ومرتکبین آن.

۵- هرمرد وزن مسلمان باید در رشته های مخصوص خود مهارت علمی وتخصصی پیدا کنند.

۶- خوش معاملگی وتخلق به اخلاق عالیه را هرمسلمان باید وظیفه خود بداند.

۷- درسلامت جسم ومحافظت حواس خویش حریص باشد.

۸- درمیان دولت ورعیت همکاری

متقابل ورعایت واطاعت وجودداشته باشد، براساس همین قواعدوارکان نظام اجتماعی که اخوان المسلمین بآن اعتقادراسخ دارد، میخواهند جامعهٔ مثالی ونمونه اسلامی را پی ریزی کنند، آنها درین راه آماده اند ازپهلوهای مفیدتمدن دیگران نیز استفاده کنند، مگربآن رنگ اسلامی و محیطی میبخشند.

برای رسیدن بچنین جامعه اسلامی چهار مرحله را پیشنهاد میکنند.

۱ـ ساختن فردمسلمان.
۲ـ خانوادهٔ مسلمان.
۳ـ امت اسلامی
۴ـ حکومت اسلامی.

ب: تاءسیس وطنیت وقومیت اسلامی.

اخوان بوطن وزادگاه خویش ارزش قائل بوده ووطن دوستی راجزء تعالیم دینی می شناسندآنها چون سائروطن خواهان، وطنخواه اند، مگربااین تفاوت که حدودوطن درنظرآنان محدود به سرزمین جغرافیائی معین نبوده و به هرجائیکه درانجا مسلمان زیست می کندچون زادگاه خویش بآن علاقه دارند وبآن احترام قائل بوده وبه خاطر دفاع ازان آماده جهادوفداکاری اند باشندگان آنرا برادرواز جمله اهل و اقارب خودمیشمارند.

درینجا بیموردنخواهدبودکه نظرآنها رادرموردااین مسائل بدانیم.

۱ـ قومیت: اخوان بهقومیت خود احترام قایل اندومعتقداندکه این کارمخالف معتقدات آنها نیست چنانچه مینویسد:

مافخرمی کنیم که بهاین وطن اخلاص داریم وبرای ارتقاءآن کارمیکنیم ودرراهخیروبهبودآن جهادمیکنیم، و تازنده ایم چنین خواهیم بود، واین کارنخستین حلقهٔ ازحلقات اهداف وآرمانهای ماست مصرجزءازکشور



استاد حامد ابو النصر

مرشد فعلی اخوان المسلمین

عرب است چون بخاطرمصرکارمیکنیم این کارمایکقدم درراهبیداری واحیاً شرق است اما اخوانیها قومیت را به مفهوم نژادپرستی فاشیزم بشدت رد میکنند. وآنرا ازعادات جاهلیت می خوانند.

۲ـ جامعهٔ عزب: ازجامعهٔ عربی به امیدا ینکه قدمی درراهاتحادعرب بر داشته میشوداستقبال میکنند، وعقیده دارندبدون وحدت کشورهای عربی، اتحادمسلمانان بمیان نمی آید، مگر عربیت درنظرآنان نژادنیست زبان و اسلام است، هرمسلمانیکه عربی حرف میزندعرب است.

۳ـ کتلهٔ شرقی: آنها بهشرق وشرقیها بحکم اینکه مسلمانند، احساسات نشان میدادند، آنها میگفتند باید شرقیها بهشرقی بودهخودافتخاربکنند آنچنانیکه غربیها بهغرب زمین فخر میکنندوآنها برای نجات ملل شرق از یوغ استعمارپیوسته مبارزهمیکردند ناگفتهنماندکهآنها میگویند برای این ما بهشرق افتخارمیکنیمکه غربیها

روش خودراتغیردهندوآنگاهکه آنها دست ازسرما برداشتهوکشورهای ما را بخودماواگذارند، وآماده همکاری و تعاون واحترام متقابل شدند، ماهم این عصبیت راکنارمیگذاریم.

اتحادملل مسلمان ازآرمانهای بزرگ آنان بودهوعقیدهدارند باید نیروی سوم نهروی جهان اسلام دربرابر کمونیزم وکاپیتالیزم تشکیل گردد وبدادملتهای مظلوم درآسیا وافریقا وامریکای لاتین برسد.

ج ـ حمایت ازنسل انسانی:

مفکورهحمایت ازشرق طوریکهدیدیم بخاطرآن بودکهشرقیها مظلوم و اقع شدهاندوچون غربیها دست از روش استعماری خوددربرابرآنها بردارند وآمادههمکاری گردنددیگرازایشان باحرارت استقبال میگردد، و این خودبیانگرآنست کهاخوانیهاباروحیه عالی انسانی خواهان پیوندونزدیکی همهافرادجهان بودهودرمسائل مختلف خودگفتهاندجهانی وانسانی بودن هدف وآرمان بزرگ ماست، آنها می گویند: مسلمانان دربرابر مردم سراسرجهان مسئولیت دارندو باید هدایت وامنیت درهمهجا پخش گردیده وهمهفرزندان آدم درصلح وصفا زیست کنند.

ای مجاهد!
« خلال درهجته »
ای پیشرو زحماسه سازان زمن
وی حارس انقلاب و ناموس وطن
از ضربهٔ مشت آهنینت شده خرد
ستخوان سر و پیکر روس اهرمین

ترجمه از رسائل امام حسن البناء

ترجمهٔ : ع «همتی»

دعوت اسلامی

پیوسته به گذشته

(ز) اسلام و اقتصاد !

ملل مترقی و روبه انکشاف به تنظیم امور اقتصادی هم محتاج اند . حتی‌از جمله مهمترین امور عصر جدید به شمار می رود که اسلام عزیز ازین ناحیه غافل نمانده است بلکه قوانین کلی درین باره وضع نموده ، آیا شما این فرمان رب العزت را درباره حفاظت مال و بیان اهمیت و قیمت آن نشنیده اید که می فرماید :

(ولا توء توا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاماً)و دارائی خود تانرا که خداوند(ج) برای زندگی شما قرار داده به سفیهان مدهید) .

وهمچنان خداوند(ج)راجع به موازنه انفاق و نگاه داری مال و پس انداز می فرماید .

(ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط)انسان نباید طوری باشد که هیچ چیزی به کسی ندهد . یا تمام دارائی خود را بدهد و برای خود هیچ مال نگذارد یعنی از اعتدال کار نگیرد . و باید در هر معامله ، اقتصاد و اعتدال را مراعات نماید . نباید دست را آنقدر بند کند که به گردن بچسپد ونه انقدر کشاده دستی نماید که در نتیجه خودش تهیدست و گدا گردد . ابن کثیر می نویسد (فتعطی فوق طاقتک وتخرج اکثر من دخلک) یعنی بالا تر از طاقت و یا بیش از عایدات خرج کردن هم تحت (ولا تبسطها کل البسط) می اید در حدیث آمده است (ما عال من اقتصد) کسیکه میانه روی کرد محتاج و تنگدست نشد) .

این فرموده رسول اکرم ﷺ طوریکه بحال افراد صدق می کند به حال اجتماع نیز صادق است مثلیکه جای دیگری می فرماید : (نعم المال الصالح للرجل الصالح) یعنی چه نیکوست مال نیک برای مرد نیک .

اسلام به هر معاملهٔ اقتصادی درست مرحبا می گوید و امت را دعوت به تشجیع ان می کند و ابداً سد راه آن واقع نمی شود که تفصیل آن درینجا گنجایش ندارد .

خلاصه اگر برای یک ملت تمام این اوصاف از قبیل امیدواری ، دانش نیرومندی ، بهداشت و اقتصاد حاصل شود بدون شک آن ملت قوی ترین ملت ها است و آینده هم در قلمرو آن ملت خواهد بود بالخصوص وقتیکه از خود پسندی ها طغیان و تجاوزات خود داری کند . و خیر را برای تمام عالم بخواهد .

(ح) نظامهای عمومی اسلام :

چند بخشیکه از نظام اسلامی ذکر شد آن به قسم اختصار بود ، اگر ما زیبائی و خوبی های نظام اسلامی را به تفصیل ذکر کنیم بحث های جامع الاطراف و کتابهای ضخیمی خواهد شد . و لیکن بطور خلاصه از نظام اسلامی

چیزی برای تان عرض می کنم و آن اینکه :

نظام اسلامی چه مربوط فرد باشد وچه مربوط اجتماع وچه مربوط خانواده از روی حکومت با مردم ارتباط مردم با مردم ـ البته نظام اسلام تمام این مطالب را بصورت بسیار درست وصحیح آن جمع نموده است این نظام نظامی

است که مردم هر زمان چه در قدیم وچه در عصر حاضر به مکمل بودن و نافع بودن آن اعتراف دارند . این حکمی است که تاریخ انرا ثابت کرده و در تمام زندگی انسانهائیکه انرا عملی نموده اند ظاهر شده است .

این حکم چندی قبل خاص بود اما فعلا شکل عمومیت را بخود گرفته و تمام دنیا متوجه آن شده است ودرباره آن تحقیقات می کندچنانچه خداوند(ج) می فرماید :

(سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شی شهید)

زود است که بنمائیم ایشان را نشانهای خود را که در آفاق است و در نفسهای ایشان نیز تا روشن شود برای ایشان که او حق است . آیا بسنده نیست پروردگار تو اینکه او بر هر چیز گواه است .

اسلام حامی حقوق اقلیات و ضامن حقوق اجانب است .

امام شهید در دنباله نامه خود به ملوک و امرا می نویسد :

محترما . . .

بعضی از مردم بی خرد گمان می کنند اگر به اسلام عمل شود و آنرا در امور حیاتی خود اساس قراربدهیم این منافی حقوق اقلیات است که در بین مسلمانان زیست میکنند . و وحدت را از تودهها نفی می نماید این یک ضربه محکمی است که در نهضتهای عصر حاضر وارد می سازد . و لیکن حقیقت برعکس می باشد . زیرا اسلام را خداوند حکیم و خبیرطوری وضع نموده که از تمام واقعات مات ها برابر است ملت فعلی باشد یا گذشته و همچنان از واقعات ملت های اینده نیز عالم و با خبر است هیچ دستوری از او صادر نشده که در آن چیزی مستور وجود داشته باشد مگر تمام دساتیر او تعالی صریح و واضح ذکر شده که هیچ احتمال پوشیدگی در آن وجود ندارد . البته این دستورات شامل حمایه اقلیات نیز میباشد .

آیا تقاضای همان مردم از آیهٔ مبارکهٔ که ذکر میشود زیادتر از آنست که دادند فرمان خداوند (ج) : (لا ینها کم الله عن الذین لم یقاتلو کم فی الدین ولم یخرجو کم من دیار کم ان تبرو هم وتقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین)

منع نمی کند شما را خداوند(ج) از آنانیکه جنگ نکرده اند با شما در امر دین و نکشیده اند شما را از خانهای تان ازانکه نیکوئی کنید با ایشان و انصاف کنید در حق ایشان بیشک الله دوست میدارد انصاف کننده گان را . منظور از ایه مبارکه غیر از حمایه اقلیات چیزی دیگری نیست بلکه توصیه می کند که با آنها به نیکوئی و احسان معامله شود .

اسلام خواستار وحدت تمام ملت ها است چنانچه خداوند می فرماید :

(یا ایها الناس ء انا خلقنا کم من ذکر و انثی وجعلنا کم شعوباً وقبائل لتعارفوا .)

ترجمه : ای مردمان هر آینه ما آفریدیم شما را از یکمرد و یک زن و گردانیدیم شما را نژاد ها و قبیله ها تا باهم شناسا شوید .

بعداً وحدت دینی را به شکل عام آن ستوده است و بالای تمام پیروان خود لازم گردانیده که باید به تمام ادیان سماوی ایمان داشته باشند چنانچه میفرماید :

(قولوا امنا بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی وعیسی وما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون فان آمنوا بمثل ما امنتم به فقدا هتدوا وان تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله وهو السمع العلیم. صبغة الله ومن احسن من الله صبغة .)

بگوئید ! ایمان آوردیم بخدا ، و به آنچه برما فرود آمد، وبانچه بر ابراهیم و اسماعیل واسحاق و یعقوب وفرزندان یعقوب فرود آمده و بانچه بموسی و عیسی دادند وبانچه از طرف پروردگار شان بپیامبران دادند بین هیچ یک از آنها تفاوتی قائل نیستیم و بان تسلیم هستیم . پس اگر به مانند آنچه شما ایمان دارید مؤمن شدند راه یافته اند واگر برگشتند در اختلافتند و خداوند ترا از گزند آنان نگاه خواهد داشت و او شنوا و بینا است .

(این وحدت دینی موجود میان تمام رسالتها و تمام پیغمبران است که علامت مخصوص اسلام و سبب امتیاز آن از

دیگر دینها است این‌رنگ و مهر ثابت الهی است : این دین است که وحدت بشری پردامنه و خالی از تعصب‌وحقد و جنس و رنگ در آن است و پیوسته برای فرزندان آدم باقی و برقرار خواهد ماند .)

به تعقیب ان وحدت دینی‌را به شکل خاص آن‌ستوده به شرطیکه در آن افراط و تجاوز و دشمنی نباشد چنانچه خدا(ج) میفرماید :

(انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم واتقوا الله لعلکم ترحمون)

هر آئینه مومنان برادر یکدیگر اند پس اصلاح کنید درمیان‌دو برادر خود و بترسید از خداوند(ج) تابه شما رحم کرده شود .

این است دین اسلام که بنای آن بر اساس عدل و انصاف استوار بوده و امکان ندارد که پیروان آن سبب تمزیق وحدت ملت ها شوند . بلکه به وحدت همیشه صفت تقدس دینی بخشیده است درحالیکه وحدت قبلاًمتکی به قانون بشری بود و نیروی خود را از آن کسب می نمود .

حتی اسلام در حصه مقاطعه و عدم اتصال و ارتباط نیز قوانین را تعیین کرده است چنانچه خداوند(ج)به ارتباط ایات گذشته می فرماید :

(انما ینهکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین واخرجوکم من دیارکم وظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم ومن یتولهم فاولئک هم الظلمون)

هر آئینه خداوند(ج) منع میکند شما را از انانیکه جنگ کردند با شمابردین وکشیدند شما را از خانهای تان و معاونت یکدیگر کردند در اخراج شما از آنکه دوستی کنید با آنها و هرکه دوستی کند با ایشان پس آن جماعه ایشانند ستمگاران .

با چنین ظالمان سلوک‌دوستانه کردن بیشک کار ظلم و گناه شدید است .

این بود موقف اسلام‌در برابر اقلیات غیر مسلمان که بطور واضح و اشکار بیان شد و هیچ اغماض و پوشیدگی در آن باقی نماند .

اما موقف اسلام در برابر اجانب باساس صلح و امنیت است تا وقتیکه آنها به صلح پایدار و مخلص باشند . اما در صورتیکه قلوب شان فاسد شد و جرائم شان از حد گذشت بازهم قران کریم موقف ما را در برابر آنها بیان نموده می فرماید :

(یاایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یالونکم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم وما تخفی صدور هم اکبر . قد بینا لکم الایت ان کنتم تعقلون . هانتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم .

ای کسانیکه ایمان آورده اید مگیرید کسی را دوست نهانی غیر از خود ها که در تباهی کار شما کوتاهی نخواهد کرد و چنان دوست دارند که شما به سختی گرفتار باشید دشمنی از دهانشان اشکار است و آنچه در سینه ها پنهان دارند بزرگتر است . اگر فهم کنید ما ایات را برای شما اشکار کرده ایم .

آگاه شوید شما ای مردم دوست میدارید ایشانرا و ایشان دوست نمی دارند شما را .

مسلمانان غافل از فرمان پروردگار خویش که دشمنان را امین و محرم راز خود قرار ندهند چنین کسان را گاهی بنام کار شناس فنی و زمانی بنام استاد و مربی و هنگامی باسم همپیمان بخودنزدیک می کنند و نیک و بدخود را از انان پوشیده نمی دارند .

مسلمانان‌غافلی از دین‌خویش انجمن‌های دوستی با این دشمنان برپامیکنند و دل و سینه خود را در برابر انان می گشایند . در صورتیکه خداوند(ج) سبحان گفته است:(هانتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم) چه بسیار اتفاق افتاده که از ما نیشهای تلخ سیلی بصورت مانواخته و ما از خواب غفلت بیدار نشده ایم . بار ها دیده ایم کسانی که آنانرا امین خود قرار داده بودیم جاسوسی کرده وبما خیانت ورزیده اند مکرر دیده ایم که مکر و حیلهٔ ایشان لباسهای گوناگون پوشیده و ما را فریب داده است . بد فعات شنیده ایم که اختیار زبانشان را از کف داده و کینه ئی را که دردل دارند و با دوستی مسلمانان خاموش‌نمی شود اشکار ساخته اند . باوجود این باز بهوش نمی ائیم و دشمنان دین را شریک اسرار خویش قرار می دهیم و درد دل را بروی‌آنها با زمی گذاریم کار کم‌کم بجای‌کشیده که در مورد چنین دوستی نا پسند بعقیده خود خیانت می کنیم و در راه خرسندی ایشان از شعائر خود دست برمیداریم و از اینجاست که پاداش مخالفت‌کنندگان با فرمان خدا برمافرو می‌ریزد و پیوسته‌خوار و حقیر و زبون می شویم و آن سختی‌و بدبختی‌وتباهی که دشمنان ماخواستار آنند بما می‌رسد به این اساس اسلام عزیز تمام نواحی

زندگی بشر را بطور دقیق علاج نموده است .

بعض از مردم گمان میکنند که نظام اسلامی در زندگی عصر جدید بین ما و غرب به قطع علاقه امر می نماید و روابط سیاسی که بین ما و آنها وجود دارد بعد از استقرار حکومت اسلامی مختل می شود . این نیز یک گمان غلط و وهم نا درست است .

در نظام اسلام دولتها به تمام معنی دارای حاکمیت ارضی و حقوق سیاسی در صورتیکه بحقوق دیگران تجاوز نکرده باشند میباشند . هرگاه کدام تعهدی بین دو دولت انعقاد میشود اسلام به تمام‌معنا به آن احترام‌دارد تا وقتیکه طرف مقابل آنرا نقض نکند . چنانچه اسلام درحصه محافظه تعهدات و ادای التزامات می فرماید :

(واوفوا بالعهد ان العهد كان مسؤلا)

وفا کنید بعهد هر اینه عهد هست سوال کرده شده .

و همچنان می فرماید :

(الا الذين عاهد تم من المشركين ثم لم ينقصو كم شيئاً ولم يظاهروا عليكم احدا فاتموا اليهم عهد هم الى مدتهم ان الله يحب المتقين).

مگر کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بسته اید و هیچ درحق شما کمی نکردند و برضد شما بیاری هیچ کسی بر نخاستند پس‌پیمان ایشان را تا پایان مدت تمام کنید . هراینه خدا(ج)پرهیز-گاران را دوست دارد .

و نیز خداوند(ج) میفرماید :

(فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم)

پس مادامیکه قیام و ثبات کردند بعهد شما استقامت نمائید بعهد آنها .

یعنی اینکه وفای بعهد با اصطلاح (استقامت) تعبیر شده خود مفهومی دارد چه عهدشکنی خلاف استقامت‌است و ازکجی و انحراف از طریق راست برمیخیزد .

در حصه احترام پناهندگان و حسن همجواری مستاجرین می فرماید :



امام شهید حسن البنا

(وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلم الله ثم ابلغه مامنه)

اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواهد پس اورا پناه ده تا کلام خدارا بشنود و آنگاه وی را بجای امنش برسان .

یعنی بر مسلمانان واجب‌است که‌چون مشرکی با ایشان پناه برد و کاری ازوی بر نیاید و ازاری از او بروز نکند . پناهش دهند و جان و مال و آزادیش را حفظ کنند . و اورا که دور افتاده و ناتوان است با سلام آوردن مجبور نسازند . بلکه کلام خداوند(ج) را برایش تلاوت نمایند تا شاید هدایت شود و توبه کند . این همه کار باید بدون ترساندن واکراه صورت گیرد .

پس از آن بر مسلمانان واجب است که وی را در حمایت خود نگاه دارند تا بجائی برسند که برجان و مال خود مطمئن و به امن باشد . چه گذشت عدالت و مراعات شرافت عقل و ضمیر بیش ازین میتوان تصور کرد ؟ هنوز سر زمینها یی هست که چون کسی مقررات و قوانین زمینی را که بشری وضع کرده و ممکن است درست باشد یا نا درست قبول نداشته باشد . هرگز نمی گذارند در آن سر زمین زندگی‌کند و نا چار باید از آنجا رخت سفر بسته و بجای دیگر هجرت نماید .)

این حکم درحصه مشرکین است پس شما در حصه اهل کتاب چه فکر میکنید .

این قواعد و قوانین است که اسلام وضع نموده و پیروان خود را نیز به متابعت از آن امرمی کند. ما می گوئیم که باید دول غربی نیز در بین خوداین قانون را جاری بسازند زیرا تطبیق آن به خیر همه بشریت می باشد .

اصول نهضت جنبش در شرق وغرب از هم فرق دارد

محترما . . .

از جمله علل اساسی که بعضی از ملل شرق را بـه انحراف از اسلام میکشاند و آنها تقلید غرب را اختیار می نمایند این گمان ایشان درباره نهضت غرب‌و قناعت‌شان به‌حق بودن گمان یاد شده است و آن اینکه‌نهضت در اروپا جز با از بین بردن دین و تخریب مساجد و کلیسا ها آزادی از سلطه پاپ ها و بازداشت‌کردن‌کشیش-ها و کاهنان و محو تمام مظاهر دینی و جدا کردن کلی دین‌از سیاست‌نصیب اهل آن نشده است شما باید

بقیه در صفحهٔ (۱۳۹)

ترجمه و نگارش : عبدالحق عتید

نگاهی به اوضاع کنونی جهان اسلام

کشمیر

موقعیت جغرافیای :

کشمیر یکی از سرزمینهای اسلامی بوده در بخش شمال غرب شبه قارهٔ هند موقعیت دارد که از طرف شمال و شرق به چین ، و غرب به پاکستان ، وجنوب به هند محاط است ، مساحت خاک آن (۲۱۸) هزار کیلومتر مربع بوده که جمعیتی بیش از هفت ملیون نفوس را که ۸۰ فیصد آنها را مسلمانان تشکیل میدهد در خود جای داده است .

دین مقدس اسلام توسط یکتن از داعیان مخلص بنام (بلبل شاه) به این دیار رسیده است ، داعی مذکور یکی از زمامداران آن وقت را به دین اسلام دعوت داد و خداوند نیز سینه اش را برای قبول این آئین مقدس گشود و آنرا پذیرفت ، و بعد از مسلمان شدن نامش را صدرالدین گذاشت ، صدرالدین اولین پادشاهی مسلمان کشمیر است ، و به برکت تلاش وکوشش های پیگیر وی دعوت اسلامی در دل جامعهٔ هندوها و بودائیها راه یافت و شروع به پخش وگسترش نمود ، بعد در سال (۰٤۷هـ) که پادشاهان مغل زمام امور هند را بدست گرفتند این خطه بصفت یک بخش از مناطق تحت فرمان پادشاهان مغل به شمار میرفت و بهمین منوال تا سال (۱۲۲٤هـ) دوام کرد . درهمین سال بود که سیکها از ضعف دولت مغلها در هند استفاده نموده ، و مهراجا (رنجیت سینگ) براین منطقه حمله نموده آنرا از دست حکومت مرکزی مغلها باز ستانند ، و زمانیکه انگلیسیها نفوذ استعماری خود را در سرزمین پهناور هند توسعه بخشیدند کشمیر نیز جزء از مستعمرات انگلیسها در آمده و برسیکها پیروزی یافتند اما (گلاب سینگ) را که نیز قبلاً مسئولیت امارت منطقه را بدوش داشت، در بدل دریافت هفت ونیم ملیون کلدار سالانه از وی ، بمقامش باز گذاشتند .

در سال ۱۳۶۳هـ انگلیسها موافقت نامهٔ (امرتسر) را با وی به امضاء رسانیدند که مطابق به آن حاکمیت منطقهٔ کشمیر ازآن خانوادهٔ گلاب سینگ شد این وضع تا سال ۱۳۶۷ که (هاری سینگ) زمام آنرا بدست داشت دوام کرد ، هاری سینگ که از ۱۳٤٤ زمام اختیار را در دست داشت ، عامل همهٔ بدبختیهای گردیده بود که ملت هند را به تجزیه کشانید .

مسلمانان تا مدت بیش از یک قرن در زیر فرمان حکومت ظالم و مستبد هند بسربرده و از همهٔ حقوق مدنی واجتماعی و سیاسی محروم بودند ، و درنظام عسکری جز افراد محدود از آنها سهم نداشت ، مالیات کمرشکن برآنها لازم و مقرر گردانیده شده، و در اجرای مراسم مذهبی شان آزادی کامل نداشتند ، مساجد و

عبادتگاههای شان توسط هندوهای بت پرست و کافر مورد حملات مکرر و ویران کنندهٔ قرارگرفته بود ، دیگر طاقت و صبر وتحمل این وضع برمسلمانان دشوار و ناممکن شده ، درپی تنظیم وحدت صفوف شان علیه سیکها گردیدند ، و یک جبههٔ واحد و منظم مقاومت ملی را برای خلاصی از مظالم هندوها تشکیل داده ، و دو سازمان نیرومند ، یکی جبههٔ اسلامی به ریاست غلام عباس چودری و دیگری جبههٔ ملی به ریاست شیخ عبدالله ، را بمنظور پیش برد امور جهادی وغلبه برسیکها ، تأسیس نمودند.

تقسیم هند :

موافقت نامهٔ تقسیم سرزمین هند ، میان مسلمانان و هندوها ، و تأسیس دولت پاکستان به امضاء رسید ، زیرا در سرزمین هند ، دو جمعیت که از هرحیث از یکدیگر جدا بودند ، زندگی میکردند ، یکی جمعیت مسلمانان هند ، و دیگری هندوهای بت پرست ، سازش میان این دو ملت از نقطه نظر اعتقادی بهیچ وجه ممکن نبود ، لذا یگانه راه حل میان این دو طائفه ، تقسیم این کشور بد و بخش مستقل و جدا از هم بود ، بطوریکه هر کدام باید دولت مستقل داشته باشند ، طبعاً تحقق چنین امری کار سهل و آسانی نبود ، زیرا مسلمانان در سراسر کشور پهناور هند با جمعیت کثیر شان پراگنده بودند ، از شروط تقسیم آن بود که مناطق که از اغلبیت مسلمان نشین برخوردار است باید با در نظر داشت موقعیت جغرافیای و روابط فرهنگی و کلتوری و زبانی به پاکستان ملحق شود وسایر دیانت ها باید تابع حکومت مرکزی هند باشند ، موافقت نامه روی شروط فوق به امضاء رسید ، هم چنان ولایاتی که در مستعمرهٔ انگلیسها بود باید طبق قاعدهٔ مذکور بیکی ازین دو کشور بپوندد. و برای اجرای موافقت نامه رضایت ساکنین منطقه برای انضمام در نظر گرفته شده بود ، ولی حکومت هند از تنفیذ مواد موافقت نامه در برخی از ولایات سرباز زده و آماده پذیرش این امر نگردید چنانچه از انضمام ولایات (جوناکرق و حیدر آباد به پاکستان) که هر دو از اکثریت مسلمانان برخوردار بود ، خود داری نموده و آنرا ردکرد ، و زمانیکه باشندگان جوناکرق تصمیم خود را مبنی برپیوستن این ولایت به پاکستان اعلان داشتند حکومت هند شدیداً با این تقاضای آنها ، هرچندکه موافق مواد موافقت نامه بود ـ مخالفت نموده ، و به زور متوسل شده این دو ولایت را بدون رضایت اهل آن زیر ادارهٔ حکومت خویش قرارداد .

مطابق دستور تقسیم لازم آن بود تا کشمیر بدون هیچ شک و تردیدی به پاکستان میپیوست ، چون دلائل زیادی وجود داشت که حق پیوستن آنرا به پاکستان تثبیت میکرد ، همان بودکه مردمان جامو وکشمیر تصمیم گرفتند تا منطقه شان به پاکستان وزیر اداره حکومت آن ، ملحق شود روی این منظور پیشنهاد خود را مبنی برانضمام کشمیر به پاکستان در سال ۱۳۶۷هـ تقدیم مهراجا حاکم و زمامدار منطقه نموده و از و خواستند تا به تقاضای آنها جامه عمل بپوشد ، و درپیشنهاد وفیصله نامه آنها آمده بود :

نتایجی که کنفرانس اسلامی در نشست آخرین خود تصویب نموده ازین قرار است که چون ۸۰ فیصد از باشندگان کشمیر مسلمان اند و بسیاری از دریا های بزرگ پنجاب ازین منطقه سرچشمه گرفته و مرز مشترک با پاکستان داشته و از لحاظ زبان و نژاد ، فرهنگ و کلتور ، عقیده و طرز تفکرباهم یکی اند ، لذا با در نظر داشت این خصوصیت ها ، هیچ مانعی در پیوستن جامو وکشمیر به پاکستان ، دیده نمی شود ، بنابرین حتماً باید این دو ولایت جزء حکومت پاکستان قرارگیرد .

زمانیکه مهراجا از تصمیم مسلمانان آگاه شد ، سیاست خدعه و نیرنگ را در پیش گرفت، به این معنی که با مسلمانان ظاهراً سازش کاری نموده و آنها را در مطالبه حقوق شان برحق دالسته و خود را مدافع ملت کشمیر معرفی مینمود ، و از سوی دیگر در خفا همهٔ تلاشهای خود را در جهت تأمین مصالح حکومت مرکزی هند مبذول میداشت ، و در راه پیاده ساختن پلانها و طرحهای

حکومت هند و انگلیس از هیچ نوع همکاری دریغ نمی کرد و بعوض آنکه انضمام کشمیر را به پاکستان اعلان نماید ، کوشید تا وضع را همانطوریکه بود نگهدارد ، بنابرین پاکستان یک سلسله کارهای را که انگلیسها قبلاً در منطقه کشمیر متولی آن بودند ، بعهده گرفته ، وگمان نمود که شاید این قدمهای اولی انضمام و پیوستن کشمیر به پاکستان بوده باشد ، اما مهراجا کوشش میکرد تا توطئه را ترتیب دهد که این تصمیم جامه عمل نپوشد. وکشمیر به پاکستان ملحق نشود.

طرحهای توطئه برضد کشمیر:

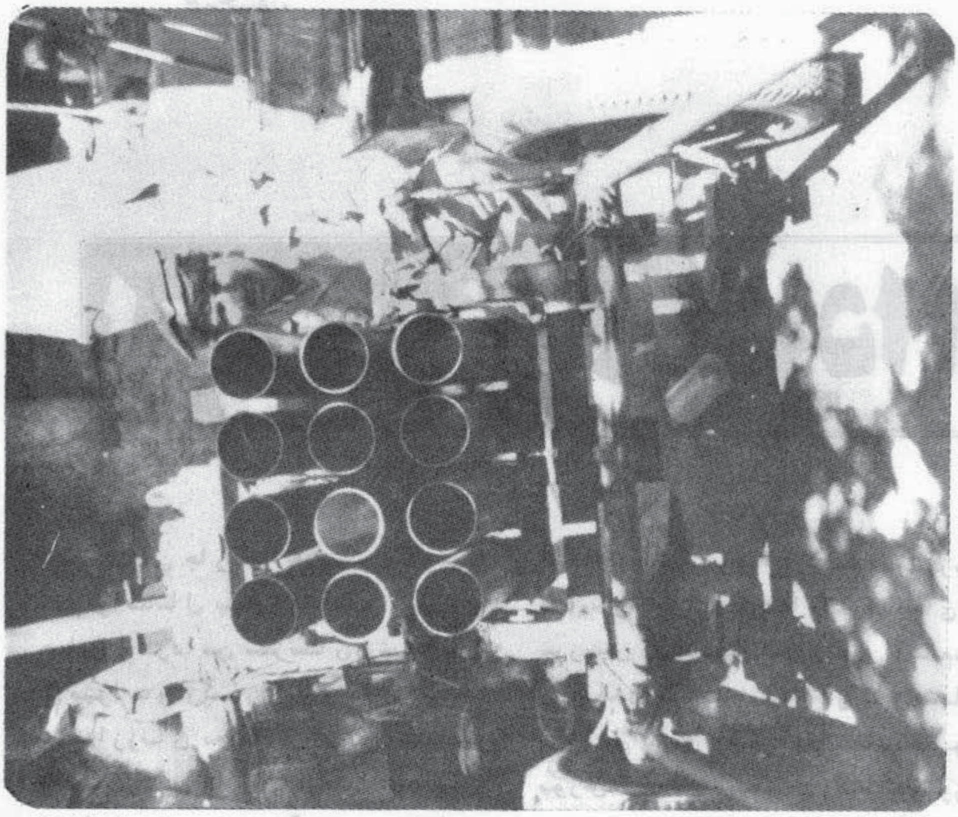
مهراجا دست به اقدام عملی زده مسلمانان را خلع سلاح کرد ، و ارتباط خود را با دسته های تروریست و دهشت افگن هندوها ، بمنظور سرکوبی و قتل و ترور مسلمانان محکم ساخت ، و خودرا یاور و پشتیبان دسته های حافظ صلح معرفی نمود ، تا در سایه آنها برای نابودی هرچه بیشتر قراء و قصبات مسلمانان استفاده کنند ، همان بود که هزاران تن از مردان و زنان و اطفال معصوم و بیدفاع را از تیغ کشیدند ، اموال و دارای شان را چور و غارت نمودند ، و از هرنوع قساوت و بیرحمی در برابر مسلمانان دریغ نکردند ، و آنهائیکه ازدم تیغ شان نجات حاصل نموده بودند مجبور به ترک دیار شان گردیده به پاکستان رانده شدند ، انگلیسها درین قضیه هندوها را برای قمع و نابودی مسلمانان یاری کرده و در قسمت تعیین مرز میان هند و پاکستان جانب هند را رعایت داشتند ، و منطقه (کوردامسبور) که میان دو کشور قرار داشت و اکثریت باشنده‌گان آن مسلمان بودند و هند را به هر دو ولایت جامو و کشمیر وصل می ساخت و به مثابهٔ شاهرگ پاکستان بشمار می رفت ، به هند واگذار شدند ، و ازین راه امکانیات رفت و آمد را به کشمیر آسان بود ، زمانیکه پرده از روی این دسایس شوم برداشته شد ، مسلمانان غیور (بونش) قیام نموده و سلاح بدست گرفتند ، آنها قبلاً نیز از دادن مالیات به مهراجا امتناع ورزیده بودند .

مهراجا کوشش زیادی را بکاربست تا جلوقیام مردم مسلمان را بگیرد ، اما ناکام ماند و دامنه انقلاب وسعت یافت و سرتاسر ولایات جامو وکشمیر را در برگرفت، و درچنین فرصتی بود که مردم بادیه نشین مرزهای شمالی پاکستان نیز بکمک ویاری برادران کشمیری شان شتافته آنها را درپیشبرد انقلاب مساعدت نمودند که در نتیجه ملت کشمیر به پیروزیهای چشمگیر دست یافته و تا حدود پایتخت (سرینجار) رسیدند ، قوای نظامی مهراجا شکست خورد و خود وی راه فرار در پیش گرفت ، مجاهدین کشمیر که مناطق زیادی را از تحت حکومت مهراجا آزاد ساخته بودند ، حکومت تازهٔ را در مناطق آزاد شده بنام (جامو وکشمیر) اعلان نمودند ، همزمان با این اعلان مهراجا علی الرغم معاهده که با پاکستان بسته بود ، از حکومت هند برای سرکوبی انقلابیون خواستار کمک نظامی شد ، کمیتهٔ دفاع هند علی الفور به درخواست وی جوابی مثبت



داده و قوای زمینی و هوائی خویش را برای دفاع و پشتیبانی از وی فرستاد، مهراجا در اثنای فرارش سند انضمام جامو و کشمیر را به هند امضاء نمود که مورد تأئید حکومت هند نیز قرارگرفت. پاکستان شدیداً براین عمل مهراجا انتقادکرد و پیام احتجاجیهٔ به سازمان ملل فرستاد و در ان این عمل را تجاوز صریح و آشکار در حق تعیین سرنوشت ملت کشمیر خواند.

پاکستان چون این مداخلهٔ نظامی و غیر قانونی هند را در منطقهٔ کشمیر مشاهده کرد و دید که قوای هندی بسوی مرزهای پاکستان پیش می آیند دیگر صبر و تحمل را مصلحت ندانسته باوجود نداشتن امکانیات نظامی کاف و انرژی بشری، آمادهٔ دفاع از خود و مناطق همجوارش شده، افرادی را که رضاکارانه آمادهٔ جهاد بودند به آن سوگسیل داشت، و توانستند که بەپیروزی‌های دست یابند. در چنین فرصتی بود که سازمان ملل در موضوع مداخله نموده، و میان طرفین آتش بس را اعلان نمود، مداخله سازمان ملل در مورد حل مسأله کشمیر در ۱۳۶۸ صورت‌گرفت، و بمقتضای حل سازمان ملل هند دوثلث مساحت کشمیر را که تقریباً به ۱۲۴/۵۰۰ کیلومترمربع بالغ میگردد تصاحب نمود، وفیصله های سازمان ملل مبنی برهمه پرسی تحت سرپرستی وی که بکدام یک ازین دو کشوراهالی کشمیر رضایت دارند، صادر



گردید. اما هند بدون چون‌وچرا و در نظر داشت فیصلهٔ سازمان ملل، منطقهٔ را که تحت اشغال خود در آورده بود یکی از ولایات کشور متبوعش خوانده، و حدودی را که آتش بس دران صورت گرفته بود، بصفت مرزهای سیاسی میان دو کشور شناخت. پاکستان به این فیصلهٔ دولت هند مخالفت نموده، و پیهم طالب همه پرسی ملت کشمیر بخاطر احترام بحقوق آنان در تعیین حق سرنوشت شان بود.

اما پاکستان از زمان آتش بس به این طرف بیش از یک ثلث خاک کشمیر را که بخش شمال و غرب کشمیر را در برمی‌گیرد وبنام (کشمیر آزاد) معروف است و مساحهٔ ۸۲/۴۸۳ کیلومتر مربع را در برگرفته است، زیر ادارهٔ حکومت خود گرفته است این بخش از کشمیر بیش از دونیم ملیون نفوس دارد حکومت آن خود مختار بوده و توسط ارتش ملی آن نگهداری می شود، اما ملت کشمیر هنوز در زیربار ظلم و ستم هندیها بسر برده، و قضیه آنها منتظرحل عادلانه است تا خود سرنوشت خود را بدست گیرند.

م-حنیف

امروز بخارا، فردا افغانستان

این عنوان چارکلمهء ودرشت ، درست شصت واندسال پیش درلحظات بسیار حساس : دردامن سبزستان وشبنم‌آجین پامیرات ودرکنار دریای کف بلب پنجه اززبان مجاهدمردی برامد وسر راست درعمق تاریخ دوملت همسایه ومسلمان فرورفت ، آنمردپیشتاز مجاهدین پرتلاش فراحیحون بودکه با ادای این جمله عصاره همه‌پیشتابها و پس منظرهای پرخطردوثلث قرن رارو ی این چارکلمه ریخت وخودبسوی شهادت گام برداشت .

آورده‌اند : آنگاه‌که‌توسعه‌طلبان بلشویک ازمحیط کوچک شان (مسکو) که‌پنجصدمیل مربع رااحتوا می کردبا تمام سازوبرگ آدمکشی بخاک بخارا دست یازیدندوخواستندآن سرزمین علم وثروت راتحت سلطه‌ستم بنیاد و بهره‌کشی خودبگیرند ، مسلمانان سر بکف ومجاهدآن دیارتحت قیادت لقی زادهٔ سوارکاری (ابراهیم بیگ) قیام کردندتاازوطن خود ، دین خود وتاریخ خوددفاع کرده‌باشند ، اما بالمقابل دران مرزوبوم‌وطنفروشانی نیزوجودداشتندکه‌قبلا" درشبکه های جولاهه‌جاسوسی آن گروه‌اخلاق کش و عفت سوز (تزارها) پیچیده‌بودند با دستورشرم آلودباداران شان مانند

دزدان خانگی وچراغ بدست درشهرستانها ، وادیها ، کوه‌ها وکمرگاه‌های آن سرزمین پیشاپیش قشون خون آشام سرخ راه‌بلدی کردند ، بناءً آن سبزچشمان سیاه‌دل بالای اکثرایالات آنکشور یورش بردند ، شکستند ، کشتندوسوزاندندوهمانسانکه مدت هشت سال شده کارستانهای بشرخواروسوزنده رادر کشورعزیزما افغانستان درمیدان عمل گذاشته‌اند ، منابع اسلامی راویران وداراییهای فرهنگی وتاریخی ما را به‌یغمابرده‌انددران بوم وبرنیز اعمال خلاف انسانیت راباهمه‌ابعاد گسترده‌اش پیاده‌کردند .

اماآن رادمردمسلمان (ابراهیم بیگ) بارفقای رزمنده‌اش لحظهٔ دست ازطلب برنمیداشت ولوای پرجلال اسلام رادرزمین نمی گذاشت ومتوالیا ستونهای لشکرسرخ رایکی پی دیگری

شکست ودرپرتورسالت انقلاب اسلامی به‌پیش میرفت ..

چنانچه‌بازورشمشیرایالات شرقی بخارا راازدست قوای ملحدمستردکرد وسرزمینهای نوراتا ، آبکند ، بهاو الدین وغیره‌راازچنگ ایشان نجات داد حتی محاصرهٔ پرقوت شهربخارا را شکست ودشمن راتاماورای کازان راند

بویژه‌آنگاه‌که‌ترکزاددیگری (انور پاشا) بااین لقی زاده‌همگام شد غزای اودرمرحلهٔ رشادت قابل ملاحظه قدم گذاشت وتابش شمشیرایغماگران کرملین راسخت بیتادساخت .بالاخره اوبرآن شدکه‌به‌سرزمین بایسون که‌از بزرگترین ایالات آنسامان بحساب‌می رفت یورش بردوپلان اباطیل مسکو را دران نقطه خنثی سازد .مگرازتقدیرات الهی دریکروزعیداضحی عده‌ازمخلصان لینن وبردگان کرملین باعباوقبای مسلمانی خودرابه‌انورپاشانزدیک ساختندوآنمردنامی را به شهادت رساندندکه‌بااین حادثهٔ دلخراش عالم اسلام لرزیدوبازوی آن مجاهد دلیر (ابراهیم بیگ) قطع-شدو در حالیکه (۲۵) هزارعسکرسرخ اورا در محاصره‌داشتندبایاران نزدیکش توسط سواری اسپ ازدریاآموبساحل کشوربرادران افغانی اش گذشت .

اوکه‌به‌یک کشورمردخیزوسرزمین تاریخ سازان پیاده‌شده‌بودبخود می نازیدویقین داشت که‌بمدد برادران افغانی اش ازین ملک آزادگان سازمان می گیردوبابرادران مجاهدش واپس ازآموعبورمیکندوجهادرا که هنوزشراین کشورش ازگرمی آن در تپش بودزنده میکندومردم خودرا از



ابراهیم بیگ یکتن از فرماندهان قهرمان بخارا

یوغ استثمارگران خدانشناس نجات میدهد، لذا بدوا درکابل جای گرفت وبعدا با مردان جهاددوست و جهاد آشنای کشور افغانی درتماس شد، با سرشناسان پایتخت، بزرگان کوهستان ومردان نامی صفحات شمال کشور نشستنها کردوچون مردمان این سوی آمو راهماهنگ یافت امیدهایش قویتر گردید، اوباخاک افغانی وملت افغان روی همکیشی، همجواری وهماهنگی علاقه خاصی داشت وهرجا بوددشمن روس بود.

چنانچه حینیکه اودروطنش با تلاش پیکیر علیه قشون سرخ مبارزه میکرد شنیدکه بلشویکها درمنطقه (درقد) ساحل آموسوقیات عسکری نموده کشور افغانستان راتهدیدمیکنند همراه پانزده هزارمجاهد آمادگی گرفت که درمورد ازحقوق خاک افغانی وبرادران افغانی اش دفاع کندوهم فرصتیکه درکابل اقامت داشت متصل فرار امان الله خان شنیدکه عده کثیری ازلشکر سرخ بلباس افغانی ازبندرتپه کسیر تحت رهبری سفیرغلام نبی در صفحه مزارشریف داخل شده اندوروسها نقاط شولگره، خلم، سمنگان وحومه مزار شریف رابمباران کرده اندبا سرعت تمام عازم مزارشریف شدامامردم آن نواحی درپرتوفتوای علما به مبارزه دست زده دشمن راازآن صفحات راندند حینیکه اوبه مزارشریف رسیدتنها از عسکرسرخ عدهٔ درمنطقه دره صوف وجود داشتندکه آن مبارزایشانرا ازبین برد.

اما جای تأسف این است که آن سر جلوهٔ مجاهدین بخارا دردامن کشور افغانی نیزازاضرار مخفیانه روسها بر کنار نماندوبایدهم نمی ماند چه: روسیه احساس کرده بودکه اگراین مبارز درجه یک بخارا چندی درآغوش این سر زمین آزادمنشان می پایدوجوانان دلیروسلحشورافغانی با اوهمدست می شوندکاردرا باستخوان خواهندرساند زیراتازه روسها دیده بودندیک مرتبه (۴۰) نفرمجاهدجوان برهبری محمد رحیم آیبکی درخلال انقلاب بخارا به نیت جهاد ازآمودریا گذشته علیه روس به مبارزه پرداخته بودندوبارد وم مرحوم ایشان رئیس باشی (محتسب باشی) مزارشریف باعدهٔ از طلاب علم بنام غزا ازجیحون گذشته مدتها دربخارا وحومه آن بالشکرروس جنگیده بودندچنانچه خودرئیس باشی باچند نفرهمرکابانش درانجا شربت شهادت نوشیدندبناءً روسها احساس میکردندکه تماس ابراهیم بیگ با مردم افغانستان خطربزرگی رابارمی آوردازانرو توسط دستگاه های جاسوسی خود پلان دیگری راروبکارکردندوحکومت وقت افغانستان راکه دران ایام بین دو قدرت (انگلیس وروس) دست وپا می زدوپله ترازورا میدیدوا داشتندتاآن مبارزراستین اسلام راگرفتاروبدست ایشان بسپاردهمان بودکه علیه وی اتهاماتی رابراه انداختندوجوانان دلیرافغانی راازوفاصله دادند، ساحه رابا وتنگ کردندوبالاخره اورا ازمتن دریای پنجه بآن حاشیه شمال عبور دادند. یعنی آن لقی زادراکه مانند ماهی لقه دربحرا حساسات جهادشناوری ومستی میکرد بچنگ آن خرچنگان که دران ساحل منتظربودندسپردندوخیلی شگفت است آن سیه چشم بلندبالاراکه باخنگ خودزنجیرامواج جیحون را شکسته باینسوگذشته بوددرزنجیرپیچیده بدست کبودچشمان ملحددادند.

بناءً اودران لحظات که در دامن بلشویکها انداخته میشدمضمون تمام رویدادها، تلاشها، ایثارها، سازشها امیدها ونا امیدیها را خلاصه کرده گفت:

ا مروزبخا را ، فردا ا فغا نستا ن .

خوا ننده٬ عزیز ! ا گرچه‌تا ریخ ،این
چا پلوس قرنها وغلام حلقه‌بگوش زو ر-
مندا ن ا غلبا ا نحرا فا ت وسیه‌کا ریها
را پرده‌دا ری میکند ،ا ما با فشا رزما ن
ومکا ن گا هی بلاا ختیا رآ نچه‌بدل دا رد
بیرون میریزد .چنا نچه‌هما ن جمله‌چار
کلمه٬ (ا مروزبخا را ،فردا ا فغانستان)
را طی شصت سا ل هضم نتوا نسته‌ا کنو ن
به‌تفصیل بهمگا ن قصه‌میکندوجا ی پا ی
گذرغمها وخا طره‌ها ی تلخ را بهمه‌نشان
میدهد .

ا ما با یدگفت : که‌سپردن‌آن مسلمان
مبا رزبدست کفا رتوسط نا درشاه‌مزدور
وا نداختن آ ن لقی زا ده٬ دل آ گا ه به
دا من ا لحا دگنا هی ا ست بس عظیم و
متعدی، چه : تسلیم دا دن اودرحقیقت

ا ین مقا ل وبا زهم تحت همچوعنوا ن
بلندبا لاکه‌درنگا ه‌ا ول منظره٬ قشنگ
دوکشورهمجوا روهمکیش را نما یش مـی
دهدآ نست که‌پیشگوئی یک مجا هدصافدل
چگونه‌بعدا زگذشت شصت سا ل درمیدا ن
عمل پیا ده‌شده‌وهم تحلیل کنیم کـه
جفا ها ، سیه‌کا ریها ، خیا نتها ، نـا
جوا نمردیها را تا ریخ هرگزنمیتوا نـد
هضم کندویا تا ا بددرتا ریکیها نگـه
بدا رد .ا ما نا گفته‌نبا یدگذا شت که به
ا صطلاح ا هل میزا ن ومنطق بین‌آنرو ز
.خا را وا مروزا فغا نستا ن عموم‌خصو ص
من وجه‌ا ست که‌یک ما ده‌ا جتما عی ود و
ما ده‌ا فترا قی دا رد .ما ده ا جتما عی :
هما نسا نکه‌شصت سا ل قبل هما ن قشون
سرخ خون آ شا م ، با فکرتوسعه‌خوا هی،
خلاف حقوق بشر ،برهبری سردمدا ر ا ن

نیزدرجریا ن ا ست .ا ما یک ماده افتراقی
آ نست که‌درروزگا ربخا را قوا ی محاربوی
روسیه‌با ین پیما نه‌پیشرفته نبـود ،
طیا را ت قسم میگ وجیت ، توپها ا ز
قبیل ها وا ن ومیزا ئیل و . . . ا قسا م
مینها موا دکیمیا وی، ا تومی وغیر ه
دربین تجهیزا ت لشکرسرخ سرا غ نمی
شدوما ده‌دوم ا فترا قی آ نست که د ر
ا نقلاب بخا را را ه‌مجا هدین ا زهر سـو
مسدودبود ، روسها خا ک بخا را را ا زهر
طرف درمحا صره‌دا شتندوطریقی پیـد ا
نبودکه‌مجا هدین درسرزمین دیگـر ی
هجرت کنندوعندا لموقع ا زا نجا نقشه
ها ی جها دی را پیا ده‌نما یندا ما امروز
بروی فرزندا ن ستمدیده ا فغا نی د و
کشور ، همسا یه ، هم‌آ ئین وهمـد ر د
(پا کستا ن وا یرا ن) دروا زه هـا ی

تاریخ هرگزنمیتواند جفاها، سیه‌کاریها،
خیانت‌ها وناجوانمردیهارا هضم کند ویا
تا ابد درتاریکیها نگه بدارد.

تسلیم دا دن کلیدسعا دت بخا را بو د
بدشمنا ن ا سلام وخم کردن لوا ی ا سلام
بودپیش پا ی کفر .زیرا ا گرآ ن یـل
کوبنده‌زنده‌میما ندوا ز سر زمیـن
برا درا ن ا فغا نی ا ش سا زما ن میبافت
روشن بودکه‌روزی با سا زوبرگی ا زآ مو
عبورمیکردوبلشویکا ن متجا وزآ نرو ز
را نا بودمیسا خت وکشورش را دوبا ر ه
آ زا دمینمودحتی ا مروزدرا ن سرزمین
جا ی پا ئی هم نمی یا فتندکه ا ز ا ن
بکشورعزیزما پیا ده‌شوند .
خوا نندهٔ عزیز ! غرض ما ا زنبشتـه

ملحدکرملین بخاک بخا را یورش برد ه
بویرا ن کردن شهرها ، سوختن منا طق
کوفتن منا بع مذهبی،ا زبین برد ن
دا را ئیها ی فرهنگی وبا ستا نی ، د ر
شکنجه‌گرفتن ها ، کشتا رها ، پیا د ه
کردن تعلیما ت کمونیستی درپروگرام
ها ی تعلیمی، زیرتربیه‌گرفتن اطفال
طرح پلان کوپرا تیفی وا صلاح ا را ضی
بشکل کمونیستی ،مسخ نمودن منا بـع
نشرا تی ومحتا ج وگرسنه‌نگه‌دا شتـن
مردم دست زدندا مروزیعنی ا زتا ریخ
۷ ثور ۱۳۵۷ عین آ ن روش درا فغانستان

هجرت را با زگذا شته‌ا ندکه‌همین ا کنون
تقریبا هشت میلیون مها جرا فغا نی در
آ غوش‌شهرها ودرجوزه‌کمپها ی آ ن د و
کشورزیست دا رند . پس ا زین نگاه (دو
ما ده٬ ا فترا قی متذکره) در میـا ن
ا نقلاب شصت سا ل پیش بخا را و ا مروز
ا فغا نستا ن فرق ا ست . وهم ما ا مید
قوی دا ریم که‌با ا ین ا متیـا زا ت
ا نقلابی طوریکه‌مبا رزین سلحشـو ر
ا فغا نی درخلال ا ین هشت سا ل قشون
عصیا نگرومغرور روسیه راکوبیده‌ا ست
ا ین رسا لت را بمردا نگی پیش ببرنـد
وکشورشا نرا ا زپنجه‌خون آ لود آ نهـا
نجا ت دهند . ومن ا لله‌ا لتوفیق

ترجمه - جلال فرهیخته

خاطرات یك سرباز روسی

چشم دید های «پ-ای» دلگی مشر سابق

حق با ید پیروز شود . پس ازترخیص ازخدمت عسکری تصمیم گرفتم حقایقی را دربا ره افغانستان بمردم بگویم من چندروزپیش ازجشنهای ماه نومبر سرباز شدم .ما ، گروپی ازتازه سربازان فقط درایستگاه ریل دانستیم که ما را به اردوگاه آموزشی ای در منطقه تاشکند میبرند . طی تقریبا" یکماه اساسات آموزشی نظامی را به صورت مستعجل فراگرفتیم .سخت خسته می شدیم . صبحگاهان، جمناستیک طاقت فرسا ومسابقات دوش درفواصل زیاد وشبگاهان، نشان زنی ودرس درکلاس. سربازان سابقه (کهنگی) ما را مورد تمسخروا ستهزا قرارمیدادند ، وادار میساختندتا آجزای جنگ افزار را با برس دندان بشوئیم . هرشب باقاشقها برپشت ما میزدند ، پول مانرا می گرفتندومجبورمان میکردندتا قطعه عسکری راخودسرانه ترک کنیم وبرای شان ودکا بخریم .

دراردوگاه آموزشی توجه زیادی به دروس سیاسی میشد .کارکنان سیاسی بما ازوضعیت بغرنج بین المللی و ضرورت آمادگی برای دفاع کشورمان پیوسته سخن میگفتند . در باره وضع افغانستان کمترحرف میزدند .افسران براین تاکیدمینمودندکه قوای ما در افغانستان ازحکومت قانونی ببرک کارمل دربرابرحملات اجیران و متعصبین مذهبی که توسط رهبران امریکا وچین تمویل میشونددفاع می نمایند ، کارکنان سیاسی این رانیز بما میگفتندکه (اتحادجماهیرشوروی) درافغانستان، وجیبهٔ مقدسی را در امردفاع ازصلح ومقابله برضددسایس امپریالیزم وارتجاع جهانی انجام میدهد .

پس ازچندروز ، بعدازآنکه کورس های آموزشی پایان یافت ، تعداد ازماکه اکثریت رادرگروپ تازه سربازان میساختیم به قطعه دیگری انتقال دادند .روزی ازروزها به قطعه ما امراحضارات داده شد .قوماندان قطعه اعلام داشت که ما برای انجام وظیفه مهمی که ازجانب دولت و حزب سپرده شده وآن عبارت ازدفاع ازمردم

افغانستان در برابرمتجاوزین است میرویم .

این رابخاطرنداریم که چگونه واردطیارات ترانسپورتی شدیم و چطوربکابل پروازنمودیم . وجود مرا لرزه فراگرفته بود ، همه چیز برایم غیرمنتظره وغیرمترقبه بود ،درمیدان هوائی کابل فهمیدیم که ما را به رژه نفرستاده اند (وگپ ازچه قرار است) راه پروازونشست طیاره ، تحت مراقبت شدیدقرارداشت . دورادورمیدان را زرهپوشها ودسته های جنگی ، مجهزبا ماشیندارها احاطه کرده بودند .حوالی نیم شب درکامیونها یی که چقوریها و گودهای غیرمنتظره را میگذشت ، ما را به شهرک جنگی ای درنزدیک کابل انتقال دادند .

خدمت عسکری من درافغانستان چنین آغازشد :

هفته های اول، اطراف کابل را گزمه میکردیم .چندین بار بر حسب نوبت ، من هم گزمه کردم .بارها تیر اندازان ماهرنا مرئی برما شلیک کردند .تقریبا" هیچگاهی موفق نمی شدیم آنها را بیابیم .هنگامیکه عابرین مظنون را متوقف می کردیم ، آنگاه قوماندان تولی قوای دولتی افغانستان رااحضارمیکرد .سربازان دولتی با بازداشت شدگان با قساوت تمام رفتارمیکردند: باقنداق تفنگ آنها رالت وکوب میکردند ، با بوت های آهن کوب برگرده های شان

میزدند .ما این را می فهمیدیم که احتما لا" بازداشت شدگان موردشکنجه قرار میگیرند وهرگاه آنها را به بیرون انتقال میدهند، اعدام میشوند اینکه گناه اکثریت بازداشت شدگان چه بود، من درموردتصوری هم نداشتم . معاون سیاسی توضیح میدادکه اکثریت بازداشت شدگان اجیران امریکا وچین اندکه میکوشندفیودالیزم رادوباره به افغانستان بازگردانند .من درین تردیدداشتم ،دشمنهای بازداشت شده لباس درست درتن نداشتند ، لاغر و گرسنه بودند .من اجیران امریکا را چنین نمی پنداشتم .

فقط هنگامیکه گزمه می کردیم توانستم چگونگی زندگی افغان ها را ببینم . من این رافهمیدم که ، پس ازدخول قوای ما به افغانستان ، در کشورقحطی شدید آمده مردم زیادی را دیدم که بکلی ضعیف وخسته بودند به خصوص حالت کودکان رقتبار بود که ازگرسنگی شکمهای شان آماس کرده و البسه مندرس وفرسوده بتن داشتند .

ازیکی ازشناسه هایم که برید من دوم بودوسال دوم رادرافغانستان سپری میکرد پرسیدم که آیا کشور ما درزمینه تهیه موادارتزاقی به باشندگان محلی کمکی میکندیاخیر؟ اوجواب داد: " افغانستان تمام مصارف ما راتا هنگامیکه درینجا هستیم میپردازد آنها (افغانها) مارا ، خوب یا بد بهرحال اعاشه میکنندولی ما آنها را میکشیم ."

دوسربازما راقریب بودکه انبوه مردم دربازار تکه تکه کنند .سخن ازین قراربود:
آنها رافرستاده بودندتا پاکتی را به قطعه دیگری ببرند .راه ازبین بازار میگذشت .سربازان هردوگرسنه بودند تمام هفته به سربازان مکرونی می دادندوآنهم نه به اندازه کافی،همان بودکه آنها تصمیم گرفتندتا دربازار چیزی بخورند .آنان به نزدیک سبد نانی رفتندوازان چندتا نان را برداشتند . پول که هیچ نداشتند،بلی زکجا میکردند .نان فروش فریاد بر آوردوکوشیدتا نانها را پس بگیرد .سربازما شیندار را آماده کردومیل آنرا بطرف سینه مردافغان (نان فروش) راست کرد .

درلحظه ای انبوهی ازمردم جمع شدند .سربازرا بطرف سبدکشیدند وبا هرچه به دست شان می افتاد به لت و کوب آنان آغازکردند .بخت با آنها یشان (سربازان) یاری کردکه درپهلویشان گزمه اردوی افغانستان پیدا شدوآنها راازمصیبت نجات داد .پاکت ،راستش رابگویم ناپدیدشد .قوماندان ما هیچگونه واکنشی دربرابرسربازان شان نداد .معاون سیاسی لکچرسدر گمی را درباره همبستگی برادرانه ایا زحمتکشان افغان خواند .چنان می نمودکه آنچه میگوید قطعا" یقین ندارد من تصورمیکنم که سوانحی ازین قبیل درقطعات ما که درافغانستان مستقر اندزیاد است .من فکرنمیکردم که ما بآن عده ازجرمنها ازفلمهای در باره جنگ بزرگ میهنی (جنگ دوم جهانی) خواهیم ماندکه بدنبال مرغها ومرغابی ها قریه به قریه میگشتند .

زندگی درشهرک جنگی دست کم متشنج بودهرشب ازبیرون آوازفیرها وانفجارات بگوش می آمد . گهگاه هر شب سه چهار بار مراحضارات داده می شد .بطورمستمرازبیخوابی رنج می بردیم . غذای مان خیلی خراب بود گاهی ، هفته ها میگذشت و ما روی کانسورهای گوشت رانمی دیدیم . به ما گفته میشدکه موادخوراکی کفایت نمی کنندواین باین دلیل که دسته های دشمن به ترانسپورت حامل موادغذائی ما حمله میکنند .

شامگاهان، بالاخص درروز های رخصتی ، افسرها همگی بدون استثنا نشه میکردند . (راننده گان ودکا را در بین تایرها احتیاطی (فالتو) از شوروی (روسیه)آورده وهربوطل را به قیمت چهل روبل میفروختند) صبحگاهان یا آنها ازفرط نشه با ما با خشونت رفتار میکردند .بسیاری سربازان ازافسران قطعه خود متنفر بودند .سربازان معتاد به چرس در جا های خلوت شهرک پنهان میشدند و چرس میکشیدند .من درآغاز نمیدانستم که آنها حشیش (چرس) را ازکجا می آوردندوبا زپولی راکه باید در بدل حشیش بپردازند ازکجا میکنند ؟ پسانها پی بردم که ، بعضی ازسربازان خصوصا" سربازان کهنگی اجزای فالتو وحتی اسلحه را ازدیپومی دزدیدند و به افغانها دربدل حشیش ویا هیروئین میفروشندمن درین شک نداشتم که اسلحه ما درنهایت امربدست دشمنان ما می افتدسرقت ودزدی ازدیپوبجائی رسیدکه کا .جی .بی تحقیقات دقیقی انجام داد .جواسیس کا ، جی ، بی تقریبا" تمام افسران وسربازان را موردبازپرس قرارمیدادند .تعداد ی ازسربازان که سال دوم خدمت شان سپری میشدبازداشت نمودند . دو تن افسرا تحت الحفظ به روسیه فرستادند کارمندان کا،جی،بی میگفتندکه آنها رادادگاه درروسیه محاکمه خواهدکرد و هرکدام رابه ده الی پانزده سال حبس محکوم خواهدنمود .

من شنیدم که برخی ازسربازان می کوشنداسلحه دزدی شده را بطورقاچاق به روسیه بفرستند .

قطعه ما تلفات را متحمل میشد . چند قطعه (بلوک روسی) همیشه وسائل

بقیه در صفحه (۱۶۲)

ترجمه: جلال فرهیخته

ترکستان مستعمره

دستاورد های استعماری روسیه تزاری درآسیای میانه درنیمه دوم قرن ۱۹ .

دربن بخش این نوشته به تحقیق و مطالعه پروسهٔ تبدیل شدن ترکستان به مستعمره روسیه می پردازیم . مسأله به سه‌بخش تقسیم میشود:

۱ ـ سلب استقلال‌سیاسی مردم منطقه بااشغال،
۲ ـ مطیع سازی اقتصادی منطقه توسطروسیه ،
۳ ـ جنبش آزادی بخش ملی .

اشغال منطقه

معلومات‌مختصر ی در باره جریان‌اشغال

اشغال‌قسمتی از نواحی این منطقه توسط قشون روس که بعد ها هسته اساسی مستعمر ات‌روسیه را در آسیای میانه تشکیل داد، در فاصله آغاز دههٔ ۹۰ وااواسط دههٔ ۸۰ قرن ۱۹ صورت‌گرفت ،در حالیکه پیشروی روسها به دشتهای قرغزستان بمراتب پیشتر آغاز گردیده بود.

درسال ۱۸۵۰ نیکولای‌اول در جلسه‌فوق‌العاده پی اتصال حدود سایبریارا (که درآن زمان هنوز ثابت نبود) بااصطلاح خط تثبیت شده (سیردریا) تصویب کرد اما این فیصله فقط در سال ۱۸۶٤ هنگامیکه شهر های (اولی آتا)،(چمکنت) وترکستان اشغال‌گردیدند جامهٔ عمل پوشید .

اما تعرض در همینجا پایان‌نیافت . روسها به پیشروی‌ادامه دادند ودر تابستان ۱۸۶۵ م باهجومی تاشکند را اشغال نمودند. در سال ۱۸۶۸ م در نتیجهٔ حمله ای به خان‌نشین بخارا ، سمرقند تصرف شد و ،ردره‌ناحیه‌زرافشان‌زرافشان،تشکیل گردید،درسال ۱۸۷۳ در پی یورشی‌به خیوه ساحل راست سفلای دریای‌آمو به روسیه ملحق شد که‌ازآن (بخش آمو دریا)تاسیس شد.

خانهای قوقند بخارا و خیوه در اثر فشاردسته های آرتش روس وارد معاهده ننگینی با روسیه‌گردیده وبه واسال های (رعایا) (*Vassals*)تزار روس‌مبدل شدند. در وابستگی واسالی تنها خیوه وبخارا ،تا مدتی پا بر جا ماندند. خان نشین قوقند درسالهای ۱۸۷۵ ـ ۱۸۷۶ درنتیجه سرکوبی اغتشاشی‌که علیه‌خدایارخان خان قوقند توسط بخشی از ناراضیان اشرافیون محلی از تابعیت واسال به‌روسیه به سرکرده گی عبدالرحمن آفتابچی قرغز براه انداخته شده بود از جانب روسها از میان برده شد . اشغال ترکمنستان فقط با گرفتن حصار کوشک در ۱۸۸۰ والحاق «آتیک» به ناحیهٔ «آخال تیکن» در ۱۸۸٦ پایان یافت. روسها دربهامره در نیمه اول سالهای ۹۰ قرن ۱۹ مستقر شدند .

تقسیم جهان، روسیه و انگلستان

آنگونه که‌دیدیم ، روسها بطور مستمر و پیگیر وضمناً باآهستگی وعدم سر آسیمگی به پیشروی ادامه می دادند .

«با اظهار تنفر از تصوری که در غرب دربارهٔ نیات استیلا گرانه مادربخش مرکزی آسیا ایجاد وبرانگیخته میشود حکومت ما در زمان حاضر صواب می‌بیند تادر حد امکان ازاعمال هجومی در سر حدات سایبریای مان خود داری کند »

« با چنین پیش بینی برای جناب امپراتور صواب است‌که جناب عالی پیش‌از لغوآمادگی های لشکرکشی به مناطق علیای دریای (چو) دست بکار نشوند . اما برای عملی کردن اقدام علیه (پشپک) فعلاً منتظر امرثانی باشند . » جملات مذکوراز گفتار وزیر جنگ روسیه (سوخازانت) است‌که به جنرال(گرسفور)والی سایبریای غربی در نوامبر ۱۸۵۹ نگاشته بود.

دراینجا همزمان تلاش شدید پیشروی برای حمله بآسیای میانه و هم ترس‌وا کنش از جانب اروپای غربی باهم درمی آمیزند .

و پس از اشغال تاشکند در یکی از اسناد رسمی چنین‌می خوانیم :

حکومت عالی هنوز پیش‌از تسخیر این شهر اخیر (تاشکند ـ پ گ) کاملاً می دانست که هدف مورد نظرش بدست آمده و وزارت امور خارجه با احتیاط و دور اندیشی بتاریخ ۳۱ اکتوبر ۱۸۶٤ خواستار اجازه مقام عالی برای عدم‌گسترش مرزهای ما در آینده و اجتناب از تصرفات بعدی‌دراین منطقه گردید . حتی در نظر بود که تا شکند واپس داده شود گرچه اسباب چینی ها و دسایس خوقندی ها ما را وادار به اشغال این شهر میکرد .

برای‌پایداری‌و استحکام هرچه بیشتر این تصمیم وزارت خارجه بتاریخ ۲۱ نوامبر آن سال خواستار اجازه جناب امپراتور شد تا این تصمیم حکومت را با طلاع اروپا ضمن انتشار نشریه خاص برساند .

به کریژ انوفسکی و الی اورینبورگ خبر داده شده بود :

« حکومت تصمیم‌گرفته است تا شکندرا (بعد از اشغال) شامل حدود امپراتوری نسازد . »

و واقعاً :

جنرال کریژانوفسکی هنگام‌اقامت دراورینبورگ

نمی توانست لیک اللهی لین تخلفات حکومت سابق را درک لکند و شرح نخستین پروگرام سیاسی ع سپتامبر ۱۸۶۵ او کاملاً با مشورتهایی که باو قبل از عزیمتش از جانب وزارت امور خارجه داده شده بود مطابقت داشت .

ولی :

با تأسف در آغاز سال ۱۸۶۶ نظر ها والی اورینبورگ درمورداین کار تغییر یافت، حکومت مدتی را برای ترک تاشکند تعیین ننمود و جنرال چرنیایف اشغال آنرا ادامه می داد . . . .

امابهرشکلی که بود ، حکومت در ۲جون باعدم تمائل (:) به پذیرش تاشکند به تابعیت امپراتوری موافقه مینماید

تقسیم جهان همچنان ادامه داشت . یکی از درندگان که تازه درسی ازجنگی ناموفقانه (جنگ سال های ۵۳ - ۵۵) گرفته ، یعنی روسیه بطور مستمر میکوشید هرچه بیشتر بعمق آسیا پیش برود ، اما در عین حال با خوف و ترس زیادی ناظر رقبای خود - غرب و در قدم اول انگلستان درین تقسیم است ظاهراً چنان می نماید که ایشان خواهان اشغال نیستند اما درضمن مناطق اشغالی رانخت زیر تسلط و کنترول می گیرند. بخاطر ظاهر سازی اعلان میکنند که تصمیم ترک تاشکند را دارند ولی در واقع مدتی رابرای ترک آن تعین نمی کنند وتاشکند دردست روسها باقی میماند .

برای مؤرخین (غربی) درینجا فضای پهناوری وجود دارد تا به تعریف « صلحدوستی ! » روسها بپردازند، برای ما این ها فقط فاکت ها یی است که به رقابت رهزنان ودزدها دلالت میکند. رقیب در پروسه چپاول ازرقابت ومقاومت دیگری میترسد .

مخصوصاً ازانگلستان می ترسیدند چه اخیرالذکر «برپایه دلایلی» (به بیان یکی ازاسناد رسمی) از نزدیک شدن روسها بمرزهای هندنخوف داشت ، و ثانیاً حتی در خود آسیای میانه انگلیسها رقبای تجار روسی بودند .

مادرآسیای میانه پیشروی میتوانیم و باید باین ترتیب قبل ازهمه اولاً یکی از جریانات پروسهٔ مستعمره سازی رادرنیمه دوم سده ۱۹ مورد بررسی قراردهیم . طبعاً در ینجا حسابهایی برسر موضع مفید استراتژیک علیه انگلیس درمیان بوده که م . ن . پاکروفسکی بآن اشاره میکند ؛ اشغال اکثراً برای انجام اشغال های بعدی صورت میگرفت ، اما خود آسیای میانه بازهم برای طبقات حاکم روسیه اهمیت زیادی داشت ، هم بحیث مستعمره وهم بحیث موضوع استثمار .

باستاله دلچسپی روسها بهمنطقه بمثابه مستعمره آینده ، در واقع سیاست استعماری حکومت نیز آغاز میشود . ازینرو آنرامفصل تر بررسی میکنیم .

علایق تجارتی در آستانه اشغال آسیای میانه

درینجا مسأله تجارت مقام اول و اساسی رااحراز مینماید . طبق آمار (نیبولسن) تجارت روسیه باترکستان در نیم دوم قرن ۱۹ دارای حجم آتی است : درطول دهه ۱۸۲۷ — ۱۸۳۷ ، ۵۳/۱۰ ملیارد روبل ودر دهه ۱۸٤۰ — ۱۸۵۰ ، ۷۳/۱۰ ملیارد روبل .

حجم تجارت ، بدین ترتیب ، نه تنها بزرگ و قابل توجه است ، بلکه همچنان در صدی بالای رشد را بطور فوق العاده بدست میدهد . دهه ۱۸٤۰ — ۱۸۵۰ ، صعود ٤/۳٦ در صدی گردش را بمقایسه با دهه ۱۸۲۷ — ۱۸۳۷ نشان میدهد .روسیه هنوز سالها قبل از حملات سالهای ٦۰ که ذکر آن وقت (البته با در نظر داشت شرایط آن عصر و تناسب حجم تجارت خود منطقه) با این منطقه پیوند محکم تجارتی داشت .

اما این رشد مناسبات تجارتی در سالهای ٦۰ یعنی قبل از پیشروی روسها نیز قطع نشد وحتی همزمان با آن (پیشروی روسها) ادامه و تحکیم می یافت . هر گاه ارزش گردشی را از طریق گمرک اورینبورگ در سال ۱۸۵۷ ، ۱۰۰ واحد فرض کنیم در ینصورت ارقام زیرا را از رشد این گردشها بدست خواهیم آورد :

سال	کالا های کماز روسیه بهآسیای میانه صادر شده	کالاهای کماز اسیای میانه به روسیه وارد شده
۱۸۵۷	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
۱۸۵۹	۱۱۳/۳	۱۲۷/۵
۱۸٦۱	۱۳۸/٤	۱٤۱/۸
۱۸٦۳	۱٦۱/٤	۱۲۱/٤
۱۸٦۵	۱۵۱/۰	۱٦٤/۱
۱۸٦۷	۲۱٤/۲	٤۳۹/۳

گردشها با سرعتی زیاد رشد میکرد ، چنانچه گردشهای واردات روسیه تقریباً ٤/٤ مرتبه وصادرات آن ۱٤/۲ مرتبه بالا رفت .

بر علاوه این همه ، درینجا در خور اهمیت است تذکر دهیم که دههٔ مورد مطالعه همچنان یک رشد صعودی خیلی سریع را با مقایسه با دهه ۱۸٤۰- ۱۸۵۰ دارا است. گردش تجارت در سالهای ۱۸۵۷- ۱۸٦۷ بتناسب سالهای ۱۸٤۰—۱۸۵۰ ، ۱۰ مرتبه یعنی باندازه ۹٤٦ درصد بالا رفته است .

در ساحه تجارت ، بدین ترتیب ، ما اولاً شاهد پروسه رشد سریع روابط تجارتی با منطقه هم درزمان پیش از اشغال منطقه و هم در دهه‌یی که نیمه دوم ۵۰ قرن ۱۹ یعنی از زمان جنگ ناموفقانه سواستوپول تا طرحجش عظیمی درین روابط ، تقریباً از سالهای ۵۰ قرن ۱۹ ، یعنی اززمان جنگ ناموفقانه سواستوپول و صلح پاریس می باشیم که صلحی بود ننگین برای روسیه .

هر قدر مناسبات تجارتی بامنطقه انکشاف میکرد بهمان اندازه نیاز به اشغال منطقه و در آوردن آن به متصرفات انحصاری بازرگانان روسی بیشتر میشد.

جنرال رومانوفسکی می نویسد : آنعده از تجار ما که توانسته بودند به بخارا نفوذ کنند ، مانند «ماده ٥— امیر والامقام بهتجارروسی اجازهمیدهد که آنان بروفق میل خود درهر نقطهیی ازشهرهای بخارا میتوانند کاروانسرای داشته باشند تابتوانند اموال خود را انبار نمایند، ضمناً این این کاروان سرایها ازمصئونیت وعدم دستبرد برخوردارانند .»

«ماده٦— امیروالامقا م تعهد میکند که تجا ر روسی وبازر گانان دیگر راباتباع خا ن نشین بخا را ودیگر متصرفات مسلمانان درپرداخت عوارض کاروان وغیره بکلی متساوی سازد، وبعداً هیچگونه باج ازاتباع روسی اخذ نخواهد شد »

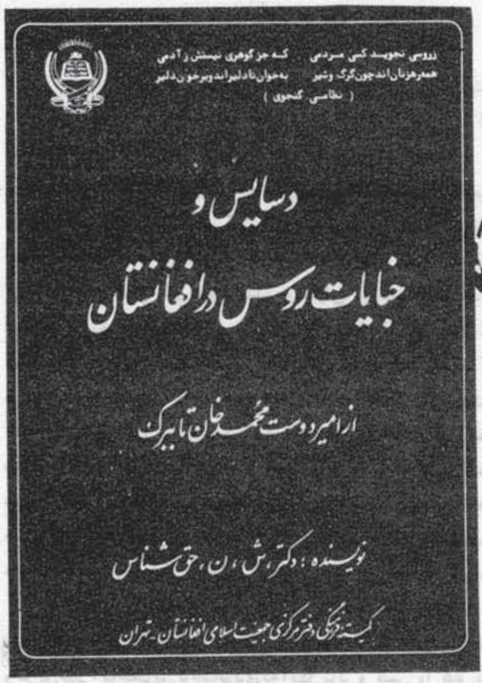
«ماده۷ — امیروالامقام بتمام اتباع روسی صرف نظر ازینکه پیرو چه دین هستند اجازهمیدهد تادر حدود بخارا آزادانه سکنی گزین شوندواموال غیرمنقول داشته باشند درحالیکه تابعیت خودرا از امپراتور کل روسیه حفظخواهند کرد .»

«ماده۸— بررسی هرگونه شکایتی که ناشی از ارتکاب جرم توسط اتباع روسی مستقر در متصرفات بخاراباشد ازجانب جنرال—گورنر ترکستا ن صورت میگیرد، لهذاطرف مقامات بخارا ،حکومت بخارا بایدبا والی ترکستان درارتباط باشد ومجرمین را باو معرفی کند»

این باصطلاح پروگرام — حداکثر تجار روسی است. این پروگرام درقرارداد منعقده ۲۸ فبروری ۱۸٦۸ بابخارا کاملاً عملی گردید وتحقق یافت. خان بخارا توانست که با بعضی ازبندهای پروگرام که درآنها به

بقیه در صفحهٔ (۱٦۳)

دسایس و جنایات روس در افغانستان



فصل پنجم

امیر حبیب الله خان کلکانی مشهور به بچه سقاء

بدانگونه که خوانندگان ارجمند این کتاب می‌دانند، دربارهٔ حبیب‌الله‌کلکانی داستان‌ها و افسانه‌هائی درست کرده‌اند که حقیقت موضوع و چهرهٔ واقعی او در تاریکی پندارها و اتهامات نادرست پنهان مانده است و نگارنده لازم دید تاقبل از صحبت دربارهٔ چگونگی دوران فرمانروائی و روابط حبیب الله خان با روس اندک معلوماتی در بارهٔ او گفته آید تا خواننده ضمن شرح کارنامه‌های او، تصویری از شخصیتش را نیز در ذهن خویش داشته باشد. آری:

* در دوره‌هائی که ما از آن صحبت می‌کنیم فساد اداری وظلم و تاراج گری بحدی عام و جاری بود که حکام وقت بعضا" داره‌ای از دزدان را بنام دزدبگیر موظف می‌ساختند تا خود آنان تحت این نام هستی و دارائی مردم را به غارت ببرند و آنرا تحویل حکام نمایند و پاداش ستانند. براساس چنین رسم و آیین حاکم کوهدامن در زمان امیر امان الله خان به دو نفر از دزدان معروف بنام‌های "افضل" و "آقا" دستور داده بود تا به اینکار متوسل گردند و برای او و خودشان مال و خواسته‌ای فراهم نمایند. این‌دو نفر خانه و سرای‌ها را به یغما می‌بردند و هر روز غوغای تازه‌ای می‌آفریدند. حکومت مرکزی بی‌پرو او غافل از این توطئه‌ها اعلان کرده بود که هرکس این دو رهزن و دزد را زنده بیارد، پنجاه هزار و هرگاه مردهٔ آنان را تحویل دهد سی هزار افغانی در بدل هر یک از آنها جایزه دریافت خواهد داشت و سلاح دزدان نیز از آن کسی خواهد بود که چنین کاری را انجام داده باشد.

از تصادف روزگار حبیب‌الله کلکانی که در آن اوام در قطعه نمونه عسکر بود و پیوسته از شنیدن آزار مردمان توسط این رهزنان رنج می‌برد، غرض گذشتاندن مرخصی عید قربان، از طریق راه قلعه حاجی عازم دهکدهٔ خود(کلکان) می‌شود. در وسط راه ناگاه آوازی او را مخاطب قرار میدهد تا توقف کند. او متوجه می‌شود که دومرد ناشناس از پشت خر سنگی او را صدا می‌زنند. حبیب‌الله می‌گوید از من چه میخواهید؟ آن دو رهزن می‌گویند فقط تفنگت را. حبیب الله می‌گوید این تفنگ مال دولت است و من چیزی ندارم که تاوانش را بدهم. و چون میداند در چه وضعی قرار دارد فورا" خود را عقب می‌کشد و در پشت سنگی موضع می‌گیرد. آن دو نفر باز هم با غرور فریاد می‌کشند که مگر نام ما را نشنیده‌ای من افضلم و این رفیق من (آقا) ! حبیب الله می‌گوید اگر بدانم که افضل و آقا می‌باشید، تفنگ خود را برای‌تان میدهم. دو رهزن مغرور نقاب‌ها رابالامیکشند و از جای‌خویش قدری بلند می‌شوند که بلادرنگ و در مدتی کمتر از یک دقیقه هر دو به ضرب گلوله حبیب الله نقش زمین می‌شوند. عسکر با جرئت و فاتح با احتیاط بسوی آنهامیرود و می‌بینند که هر دو در دم جان سپرده‌اند. تفنگ‌های‌شان را می‌گیرد و با گردنی افراشته به راه خود ادامه مُیدهد. او در طول راه با خود حرف میزند و از مقدار بخشش و تفنگ‌هائی که بدست خواهد آورد بسیار مسرور است. فردا پس از نمازعید حبیب‌الله مشهور به لا لا با پدرش نزد حاکم رفتند و همینکه ماجرا را بیان‌داشت حاکم فورا" برآشفت و دستور داد تا پسر و پدر را بزندان برند و تفنگ‌ها را باز گیرند حاکم از قتل افضل و آقا که به اصطلاح "گاوهای شیری ا ش بودند" به شدت ناآرام و عصبانی بود و از طرفی هم میخواست از فرصت استفاده کرده و قضیه را به نفع خویش وارونه سازد. با این احساس فورا" به وزارت داخله تیلفون زد و بشارت داد که ملا زمان او بعد از مدت‌ها تلاش و کوشش اینک دو نفر دزد معروف را که افضل و آقا نام داشتند بتاریخ نهم ذی‌الحجهٔ الحرام هنگام نماز شام درقلعه حاجی بقتل رسانیده و شخص مشهور به لالارا هم که ازجمله افراد قطعه نمونه‌است و از دزدان حمایت می‌کرده دستگیر نموده‌اند.

پس از یک هفته مکتوبی از وزرات داخله صادر گردید تا به هر یک از آن‌دو نفر که (بقول حاکم) دزدان را کشته‌اند سی‌سی‌هزار افغانی با تفنگ‌های دزدان اعطاء گردد. پول و تفنگ‌ها از آن حاکم شد و مازاد برآن در پاداش این خدمت ترفیع نمود و به جای مهمتری تبدیل‌گردید.

واما حبیب الله و پدرش مدت‌ها در زندان ماندند تا آنکه باغچه گک پدرش را فروختند و رشوه دادند و آنرا آزاد کردند. وخود بعد از چندین ماه اسارت، سرانجام به‌کمک رفقای دهکده‌اش، در شامگاهی تفنگ پیره‌دار را از دستش ربود و از دروازهٔ زندان خارج شد و با خود عهد کرد کەجهت برانداختن نظامی چنان ظالم وفاسد که مظاهرآنرا در زندان بیشتر لمس کرده‌بود، دست بکار شود. به این‌ترتیب عسکری آرام و فرمان‌بردار، شیوهٔ شورش در پیش گرفت و مردم هم که از اوضاع ناخشنود بودند بدور او جمع شدند و در فرجام نظام چندین ساله سلطنتی ازهم فرو ریخت و بقیه‌ماجرا را خود میدانید.

سپاهی بر سریر سلطنت

چنانچه گفته آمد علماء و مشاهیر کوهدامن و کوهستان و کابل، حبیب الله سپاهی بی‌سواد را بر امان الله خان ترجیح دادند او را به لقب خادم دین رسول الله سر افراز گردانیدند و تاج شاهی را بر سرش نهادند.

اما او که جز یک دورهٔ سپاهیگری، از اندوخته و تجارب کافی برخوردار نبود و در اطرافش نیز جز تعداد کمی افراد مجرب و آزموده، وجود نداشت، نتوانست اوضاع آشفته و هیجانی کشور را آرام سازد و چرخ امور اجتماع را بگردش درآورد. گرچه خودش بر شیوه‌های جوانمردان وعیاران پیوسته می‌کوشید تا مردم را از هرنوع اذیت و آزاری در امان دارد، لیکن افرادی که با وی یکجا کمر بسته بودند و اورا در انقلاب یاری داده بودند، بکارهائی دست می‌یازیدند که بدنامی او را فراهم می‌ساخت. و افراد آگاه و چیز فهمی که در اطراف او بودند، نمیتوانستند مانع خودسری های آنان گردند. و شخص حبیب الله هم بپاس آشنائی و همراهی افراد مذکور، نمیخواست ایشان را از خود براند و یا مجازات کند. با همه این احوال هرگاه شکوه و شکایتی به وی میرسید فورا" در حل آن اقدام میکرد. چنانچه چندین نفر از هم لشکریان خود را در اثر شکایت مردم به ضرب گلوله از پا درآورد. معهذا در چنان اوضاع و احوال رسیدگی به این مسایل کار مشکلی بود.

همانطور که گفته آمد شخص خودش با همه کم سوادی و بی تجربگی بحدی بر نفس حاکم و در کارهایش خویشتن دار بود که با وجود دستیابی به ارگ شاهی وخزاین طلا، کوچکترین دست‌بردی به‌آنها نزد و کسی را هم نگذاشت که چشم سوی آنها بگشاید. ولی همین ذخایر و اندوخته‌ها بعد از وی تاراج شد و نشانی هم بر جا نماند.

امیر حبیب‌الله و روابطش با روس و انگلیس

هرگاه بتاریخ درخشان کشور ما نگاهی افکنیم بخوبی معلوم می‌شود که خراسان کهن و پرافتخار پیوسته زادگاه فرزندانی بوده است که در مرور ایام از تمامیت و آزادی‌اش حراست کرده‌اند و درفش جلال و شکوهش را پیوسته برافراشته نگهداشته‌اند. و هیچگاهی پرچم‌دار استعمار و طبل‌نواز استثمار و متجاوزین نبوده‌اند. در تاریخ خراسان وکارنامه‌های خراسانیان و در میان اقشار مختلف اجتماع گروهی جلب نظر میکند که بنام عیاران و جوانمردان یاد میشوند. از آن جمله است یعقوب لیث و ابومسلم خراسانی که بانام وکارروائی‌های‌شان همه آشنائی دارند. مهمترین خصلت این گروه آن بود که در روزهای دشوار و در برابر جباران و ستمگران و کشورگشایان قیام میکردند و به یاری مردم می‌شتافتند و کمترین کسی از ایشان بزرگترین کارهائی انجام میداد که دراینجا مجال بحث آن نیست. حبیب‌الله‌کلکانی هم یکی از جمله عیاران قرن بیستم است که در روزگار بحرانی کشور قیام کرد و به پیروزی رسید. اگر مورخان داخلی و خارجی تحت شرایط خاص و فشار حکومات وقت و با الهام پذیری از تبلیغات و داوری‌های یک جانبه، نسبت‌هائی به وی داده‌اند و افسانه‌هائی درست کرده‌اند، معنی آن ندارد که همه بدی‌ها را در آن خلاصه کنیم و از حقایق چشم بپوشیم. نگارنده را عقیده بر این است که حبیب‌الله اولین کسی است که پایه‌های یک انقلاب مردمی را در افغانستان تهداب‌گذاری کرد و اولین مردی است که نظام منحط قبیله سالاری را در افغانستان منکوب نمود و هرگاه دست روس و انگلیس هر دو برای از بین بردن او کار نمیکرد، روال عادی حکومت او سرانجام بیک حکومت کارآگاه و منور و مردمی انتقال می‌یافت و بتدریج بجائی میرسید که دیگران رسیده‌اند. ولی او در یازدهمین جشن استقلال کشور که در زمان خودش و در دهمزنگ کابل برگزار شده بود، قربانی و ایثار مردم و سهم امیر امان الله را در حصول آزادی ستود وآنان را برای پاسداری‌اش تشویق نمود و گفت: ما باید آماده شویم تابرای انتقال دروازه‌صندل از لندن و آزاد ساختن بخارا خود را عیار سازیم. ونیز عین مطلب یعنی اعاده آزادی بخارا را درمجلس خصوصی به‌سفیرروس گوشزد کرده بود.

این بیانات واخطاریه‌های او هر چند در نگاه اهل غرض و ظاهر بینان، نوعی ساده‌لوحی و بی‌تجربگی سیاسی معلوم میشود، اما در واقع ممثل روحیه آزادمنشی، سلحشوری، وطن دوستی و ترس نداشتن از استعمار و بی ارتباط بودنش به این کشورهاست. چنانچه پس از این بیانات دولت انگلیس فورا" سفیر خویش را فرا میخواند و شاه این کشور در حین افتتاح پارلمان وضع‌افغانستان را مشتبه و غیر معین وانمود می‌سازد و می‌گوید تا وقتیکه یک حکومت همه خواه مردم و مطلوب به وجود نیاید سفیر انگلستان‌به کابل باز نخواهد گشت . از گفتار شاه انگلستان بخوبی پیداست که حبیب‌الله در چشم انگلیس‌ها چون خاری بوده و از آنرو در جستجوی شخصی‌اند که بتواند دستورات لندن را عملی کند. همزمان با این سرو صدا در پارلمان لندن، حبیب‌الاسلام در شماره (۲۵ — ۲۶) سال اول صفحه دوم خود خبری را انتشار میدهد که انگلیس‌ها با محمد نادر خان پیمان بسته‌اند تاوی را در افغانستان بمقام سلطنت برسانند. این خبر را در اسناد و شواهد دیگری‌که در زیر مطالعه می‌کنید تائید می‌کند.

محمد صدیق طرزی که خود سالها در روسیه بوده واکنون در جریان جهاد افغانستان با دولت کابل همکاری دارد و با استفاده از زبان روسی بسیار اسناد محرمانه را دیده است، در رساله‌ای که زیر عنوان "پیر کرم شاه" نوشته و نسخه خطی آنرا بعنوان آقای سعیدی سیرجانی معاون قبلی بنیاد فرهنگ ایران (بتاریخ ۱۲ حمل ۱۳۵۷) غرض چاپ‌کردن فرستاده می‌نویسد که:

"...: وزارت امور خارجه بریتانیا در این مورد تردیدی داشت که آیا امکان دارد مملکت افغانستان در تحت اقتدار یک نفر تاجیک متحد شده بتواند لذا از حالا فکر باید کرد که شخص دیگری بجای آن انتخاب وتعیین شود "

از نوشته ای فوق برمی‌آید که دولت بریتانیا در تعیین‌زمام‌دار برای‌افغانستان وانتخاب افراد جهت فرمانروائی در کشور ما نقش کهن واساسی داشته است. روان شناسی مردم‌افغانستان را بخوبی میدانسته است و باید هم می‌دانست. زیرا سه بار به میهن ما لشکر کشید و سالها در میان مردم‌ما بود. و طبیعتا" باید علیه کسی که ادعای بازگرداندن دروازهٔ صندل و آزادی بخارا را می‌کرد، و بطرفداری از کسانی که وطن و مافیها را در طبق اخلاص به طلایه‌داران استعمار پیشکش‌کردند، داخل اقدامات می‌شد. چنانچه شد و حبیب‌الله کلکانی را پس از نه ماه خلع کردند. و در واقع طرح آزادی بخارا و دروازه صندل بلائی بود که توسط روس و انگلیس بر وی و در نتیجه بر ملت افغانستان نازل گردیدو تا اکنون ادامه دارد.

فصل ششم

محمد نادر شاه خان و روابطش با روس

شرح اینکه محمد نادر شاه خان چگونه به سلطنت رسید و ماجراهائی که در افغانستان اتفاق افتاد دراین‌کتاب موردی ندارد و میخواهیم‌از هدف اصلی که روشن ساختن روابط روس با افغانستان است بدور نشویم. معهذا نگاه مختصری به اوضاع کلی می‌اندازیم و بر می‌گردیم به اینکه در ارتباط با روس‌ها چه کارهائی صورت گرفت.

محمد نادر شاه پس از جلوس بر اریکه قدرت در میزان ۱۳۰۸ برادرش محمد هاشم خان رامامور تشکیل‌کابینه‌ساخت که از آن تاریخ تا سالیان درازی در عهد محمد ظاهر شاه عهده‌دار صدارت بود. حرص و آز، بیرحمی‌ها و قساوت‌های قلبی وظلم‌ها و کارنامه‌های او در حد خود ایجاب نوشتن کتاب جداگانه رامی‌کند کدر اینجا جای آن نیست. ولی خود محمد نادر شاه هم به اساس یک پلان پیش‌بینی شده ومنظم سعی داشت هیچ مرد سیاسی‌و نظامی را که نیروی مردمی داشتند، در افغانستان زنده نگذارد. مخصوصا" مردم کوهدامن وکوهستان را به بهانه‌ها و توطئه‌هائی که هرروز خود و یارانش طرح می‌کردند، بنام‌های دزد و راهزن بیش از حد منکوب نمود. و به اصطلاح سری نگذاشت تاگردن برافرازد. تنها سه هزار نفر از مردم کوهدامن در یک روز و در حضور یکی از نایب‌سالارهای او، بجرم اینکه پسر آن نایب‌سالار در قیام حبیب‌الله کلکانی کشته شده بود، قتل عام شدند.

به هر حال بعد از بقدرت رسیدن محمد نادر خان، روس‌ها فورا" نسبت به اوضاع نابسامان افغانستان و خسارات و خرابی‌هائی که در زمینه بهار آمده بوداظهار همدردی کردند وآمدن اورا فال‌نیک گرفتند. و در مقابل‌محمد نادر خان از همدردی

روس‌ها تشکر کرد و سخن از روابط حسن همجواری و حفظ آزادی در میان آورد. همزمان بـا ایـن اظهارات و تعارفات، سفیر روس اعتماد نامه‌اش را به دربار کابل تقدیم نمود و روابط عادی برقرار گردید. در چنان احوال توسط روس‌ها و یا حکومت

کابل شایعاتی پخش گردید که بریتانیا میخواهد یک منطقه حایلی را بین تاجیکستان و افغانستان به‌وجود آورد و ابراهیم بیگ را به حکومت آن تعیین کند. این شایعات دستاویزی بود که بر اساس آن محمد نادر شاه، برادر خود شاه محمود خان را با یک قوای مجهز عسکری از طریق کوتل خاواک برای برون راندن ابراهیم بیگ ازخاک افغانستان فرستاد و در نتیجه جنگ‌های شدیدی در کنار دریای پنج بوقوع پیوست و ابراهیم بیگ با قوایش شکست‌خورد و ناگزیر از همان طریق به داخل خاک‌روسیه عقب نشینی و فـرار کردند که خسارات زیادی برا افراد او وارد آمد و سرانجـام خودش نیز بدست بلشویکها افتاد و بقتل رسید. و به این ترتیب نهضت‌مسلمانان آسیای مرکزی علیـه روس که از زمان امان الله خان تا آنروز، از داخل افغانستان نیـز تقویت و رهبری می‌شد و ابراهیم بیگ در راس آن قرار داشت، بکلی از هم پاشید. و بزرگترین خدمتی بود که به سود روس‌ها انجام یافت.

بدنبال این حادثه که برای روس‌ها بسیار مهم و با ارزش بود، رابطه‌ها بهم نزدیکتر شد و بتاریخ ۲۶ سرطـان ۱۳۱۰ هجری معاهدهٔ بیطرفی و عدم تجـاوز بین روس و افغانستان (۲۴ جون ۱۹۳۱) توسط فیض محمدخان وزیر خارجه و سفیر روس در کابل به امضاء رسید. در فقرهٔ سوم این قرارداد تذکر رفته بود که کشورهای ثالث مجاز نخواهند بود از خاک طرفین بقصد یکی از این دو کشور سلاح صادر کنند. و این ماده بخاطر آن گنجانیده شده بود که روس‌ها هنوز هم از انگلیس ها بیمناک بودند. (جریدهٔ اصلاح ۲۷ سرطان ۱۳۱۰ شماره ۹۶ سال دوم صفحه ۲).

در ثور ۱۳۱۱ هـ = ۲۴ اپریـل ۱۹۳۲ موافقت نامه پستی و تیلگرافی در ۱۴ ماده بیـن کابل و مسکو به امضاء رسید و بدنبال آن در ۲۶ سنبله همان سال = ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۲ موافقت‌نامه دیگری با روس عقد گردید که بر اساس آن کمیساران سرحدی روس در شش حوزهٔ شمال کشور شروع به‌فعالیت کردند و در واقع شش دروازهٔ جاسوسی بر روی روس‌ها گشوده شد که اثرات آن در دوره‌های بعدی کاملاً آشکار بود. (جریدهٔ اصلاح سال چهارم شماره ۳۸ــ۲۷ سنبله ۱۳۱۱ هـ).

محمد نادرشاه برای تبرئه خود از نزدیکی با لندن، باب مراوده را با روس‌ها بـاز کرده بود و فکر می‌کرد این روش توازن و تعادل سیاسی را با روس و انگلیس برقرار خواهد ساخت. و روس‌ها از این فرصت استفاده کرده به کارهای خود مطابق نقشه‌های پیش‌بینی شده ادامه دادند. و اما شخص محمد نادرشاه بتاریخ ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ هـ = ۸ نوامبر ۱۹۳۳ م ساعـت ۳ بعد از ظهر حین معاینه طلاب معارف و اعطای جوایز به ایشان، تـوسط یکی از شاگردان مکتب بنام عبدالخالق به قتـل رسید. و شاه محمودخان بحیث وزیر حربیه در همان روز وفاداری اردوی افغانستان را به محمد ظاهرشاه، به صفت وارث و جانشین او، اعلام کرد.

و اینـک پیش از آنکه وارد بحث در دورهٔ محمد ظاهرشاه شویم، نمونه‌هائی از نقشه‌های شـوم روس و نحـوهٔ فعالیت‌های جاسوسی‌اش را در افغانستان بازگـو می‌کنیم.

نمونه‌ای از نقشه‌های استعماری روس

هنگامی که حبیب‌اللـه کلکانی زمـام امور را در دست گرفت و امان الله فرار کرد عده‌ای از افغان‌ها بشمول عبدالحسین عزیز، عبدالهادی داوی، فیض محمدخان ناصـری و احمدجان نوید بران شدند تا دست بکار شده و برای برانداختن نظـام حبیب‌الله و جلوگیری از هرج و مرج و به قول خودشان نجات افغانستان از استعمار انگلیســ از همسایهٔ شمالی افغانستان یعنی روس که فکر می‌کردند از دوستان امان‌الله است تقاضای کمک کردند و در مذاکراتی که در سرحدات روسیه با نماینده آن کشور انجام دادند، روس ها به درخواست ایشان پاسخ مثبت داده و این شرایط را لازمه قرارداد همکاری خود پیشنهاد کردند که بعد از نجات افغانستان باید عملی شود:

۱ ــ افغانستان باید با روس قراردادهای بزرگ اقتصادی را عقد کند.

۲ ــ بـه روسیه اجازه داده شود که جهت دریافت منابع طبیعی و نفـت در افغانستان به سر وی و حفریات اقدام کند.

۳ ــ افغانستان با روس قراردادهای نظامی ببندند و از روسیه افسران و مهمات ارتشی دریافت نماید. تحت شرایطی که خود آنها پیشنهاد کنند.

۴ ــ جهت فعالیت‌های روسیه زمینه مساعد گردد تا وی بتواند از سر حدات افغانستان عبور کرده و به بحیرهٔ هند نزدیک شود.

اما این شرایط روس‌ها از طرف هیئت افغانی جنایت تلقی شده و از قبول آن خودداری کردند و ترجیح دادند که مبارزه علیه انگلیس در سرزمین تحت کنترول آن بمراتب آسانتـر از شرایط روس است. ملاحظه می‌کنید که هدف بنیادی و اساسـی روس‌ها در ایـن پیشنهـاد و مذاکره به خوبی پیداست و این همان آرمانی است کـه روس ها آنرا در زمان محمدظاهرشاه و توسط محمد داود برآورده ساختند.

نمونهٔ دیگر

بعد از آمدن محمـد نادرخان بکابل دسته‌ای از افغان‌های با احساس بشمول فیض‌محمدخان ناصری تحت رهنمائی عبدالرحمن خان لودین که ریاست بلدیه‌کابل را دراختیار داشت، بار دیگر قصد کردند تا محمد نادرخان را از سلطنت براندازند و زمینه را برای بازگشت امیر امان الله خان آماده سازند.

برای این منظور توسط یکی از خانم‌های روسی که با افغانی ازدواج کرده بود زمینهٔ مذاکره و ملاقات را با سفیر روس در کابل فراهم کردند و روزی در نزدیکی‌های قرغه باهی مذاکره نمودند. در ملاقات اول مسئله طرح گردید و جنبه تعارفی داشت. و در ملاقات دوم سفیر روس وعده داد که مبلغ یکهزار پوند روسی و اسلحه جهت سرنگونی محمدنادر شاه در اختیار آنان قرار خواهد داد مشروط بر اینکه همـان شرایط قبلی روس که در زمان حبیب‌الله کلکانی پیشنهاد گردیده بود پذیرفته شود. و برای دقت و ارزیابی پذیرش این شرایط موضوع به جلسه دیگر موکول شد. و در سومیـن ملاقات باز هم پیشنهادات روس از طرف هیئت افغانی رد گردید و آنـرا نوعی خیانت و وطن فروشی انگاشتند.



جریانات بالا و شرایط روس‌ها که بیانگر نیات پلید ونقشه‌های شوم و شیطانی این کشور در افغانستان است ، گواه آشکاری است که روس‌ها یک لحظه هم از دست زدن به دسیسه و اعمال استعماری در کشور ما فارغ نبوده‌اند و دستیابی به منابع طبیعی افغانستان و راه یابی به آبهای گرم جنوب جزء مهم و اساسی سیاست مسکو بوده است . و برای رسیدن به این هدف دایما" در کمین بوده‌اند که روزنه و بهانه‌ای دریافت نمایند و پلان‌های خویش را از تصور و خیال بمرحله عمل پیاده کنند وحقا که اینکار را با موفقیت و مهارت انجام دادند .

نمونه‌هائی از شبکه‌های جاسوسی روس

روس‌ها پس از اشغال ملیت‌های مسلمان آنسوی آمو و نزدیک شدن بمرزهای افغانستان شبکه‌های جاسوسی و تخریبی خویش را در کشور ما گسترش دادند و سعی کردند ازاینطریق مردم واجتماع ما را شناسائی نمایند و بر اساس آن نحوه کارهای بعدی خود را عیار سازند . مهمترین چیزی که روس‌ها از شبکه‌های خویش آرزو داشتند این بود که :

۱ ــ ذهنیت مردم افغانستان را نسبت به اشغال بخارا تغییر دهند .

۲ ــ نهضت‌ها و جنبش‌هائی که در باره مسئله بخارا و اسلام می‌اندیشیدند شناسائی و خنثی سازند .

۳ ــ با تبلیغ علیه انگلستان و خرابی‌های این کشور در افغانستان ، اذهان مردم را از جنایات واعمال ضد انسانی روس بدور نگه دارند .

۴ ــ چهره‌هائی بانفوذ و انعطاف پذیر را تشخیص و تطمیع نمایند .

۵ ــ قدرت دفاعی افغانستان را شناسائی و درک کنند .



۶ ــ با انجام دادن اعمال منافی با اسلام و تحت نام اسلام ، ضعف عقیده و ایمان را در میان مردم ببار آورند .

۷ ــ جریانات و گزارشات روزمره را به روسیه مخابره کنند .

۸ ــ افراد و اشخاصی را دریابند که با روس‌ها همکاری نمایند .

لذا گماشتگان اطلاعاتی روس در چهره‌های متفاوت و در لباس و کردار افرادی که طرف توجه مردم عام در آن ایام بود ، خود رامی‌آراستند و در گوشو کنار کشور ما به انجام وظایف‌شان مشغول می‌شدند . ساده دلی و خوشباوری مردم چانس نفوذ جاسوسان روس را در حلقه‌های اجتماعی و سیاسی مساعد کرده بود و هیچکس در هیچ جا نمی‌پرسید که‌چنان افراد مشکوک و ناشناخته چه کسانی‌اند واز کجا آمده‌اند ؟.

یکی از این افراد بنام "سینه" سالها در افغانستان اقامت داشت و با مهارت و استعدادی که در عوام فریبی داشت توانسته بود حتی مامورین ملکی و نظامی را درحلقه ارادتمندان خود در آورد . واین امر اشتباه مقامات را برانگیخت و مجبور شدند تا حجره وی را بازجوئی نمایند که در نتیجه این کار تعدادی آسناد وپول وآله مخابره از وی بدست افتاد . در تحقیقاتی که از وی بعمل آمد به صراحت‌بیان داشت که‌او در راس هفت نفری قرار داشته است که به همین منظور وارد افغانستان شده‌اند و مشغول بکاراند . از آن میان حسب معلومات موصوف سه نفر از همکارانش گرفتار گردید وچهارنفرآن فرار کردند . وی با رفقایش به کابل فرستاده شد و معلوم نگردید که با چه سرنوشتی مواجه شدند .

شخص دیگری از همین شبکه سالها در کابل می‌زیست . مهارت او در این بود که در سردترین ایام زمستان جاکت‌های مجهز با بطری به تن می‌کرد و آله مخابره را در آن تعبیه می‌نمود و بر بالای آنها چپن سفیدی که از گردن تا ناخن پایش‌را می‌پوشانید ، فرا می‌کشید و هر شامگاه کنار دریای کابل و در جوار شاه‌دوشمشیره می‌استاد و با آب دریا زمزمه می‌کرد . بنابراین مردم اورا بنام "پیرکفن پوش" مسمی کرده و معتقد بودند که از حال و قالی خالی نیست . سرانجام بر وی مشتبه شدند واو را با آلات مخابره دستگیر کردند و یک هفته بعد در کابل شایع شد که وی درزندان خودکشی کرده است . اما دگر وال دوست محمد خان پنجشیری بنقل از افراد نزدیک به مقامات حاکم گفت که جاسوس مذکور را در اثر فشار روس‌ها رها کردند .

در سال ۱۳۰۹ زمانی که عبدالرحیم خان نایب‌سالار حکمران هرات بود ،مدیر اخبار اتفاق اسلام را غرض خریداری حروف طباعتی به تاشکند فرستادند . وی یکنیم ماه در آنجا بماند و پس از اینکه برگشت تعدادی از جوانان را بدور خود جمع‌کرده و به تبلیغات کمونیستی پرداخت . در تیر ماه همانسال رساله‌ای را چاپ و توزیع کرد که در آن خدمات حکومت کمونیستی و ظلم پادشاه بخارا منعکس شده بود . علمای دینی و مردم مسلمان هرات از این عمل سخت برآشفتند و شبانگاه درداخل شهر و در مقابل کدام‌های عسکری در حالی که مدیر مذکور با رفقایش از دعوت‌باز گشته بود او را مورد حمله قرار دادند که در نتیجه دو نفر از رفقای اومقتول‌وشخص مدیر اخبار مجروح گردیدند . وقتیکه نائب سالار در بیمارستان به عیادت او می‌رود وجویای قضیه می‌شود ، خانم وی می‌گوید که در خانه ما چند صندوقی وجود داشت که‌نمیدانم در بین آنها چه‌بود . اما شب چند نفری بخانه ما آمدند و تعدادی از آن صندوق‌ها را با خود بردند و فردا این واقعه اتفاق افتاد . وقتیکه بقیه صندوق‌ها را به‌دستور عبدالرحیم خان نایب سالار تفتیش می‌کنند ، در بین آنها کتابهائی را می‌یابند که همه در باره‌کمونیزم و برضد اسلام بود .مرکز وی را به کابل‌خواست و بحیث مدیرانیس مقرر گردید . کمی بعدتر اوراق و اسنادی که از خانه او بدست آمده بود بمرکز فرستاده شد و همینکه محمد هاشم خان صدراعظم از قضیه آگاه‌شد فورا" او را زندانی کردند و مدت پنجسال در زندان بماند .

به همین ترتیب دربسا از نقاط کشور دستگاه استخباراتی روس‌ها کشف و نابود می‌شد . ولی بجای یکی ده نفر دیگر وارد می‌گردیدند و بهاینکار ادامه می‌دادند . وکارشان بجائی کشید که جوانان تحصیل کرده و آگاه را به اینکار استخدام کردند و آشکارا و بی پرده در میهن ما فعالیت می‌کردند . چنانچه دیپلومات‌های روس جز این وظیفه‌ای ندارند و ما مشاهده می‌کنیم که در هر ماه یکی از آنها از دول‌مختلف اخراج میشوند . و اصولا" در نظام کمونیزم جز جاسوسی و ریاکاری فضیلتی وجود ندارد .

دکتر حقشناس

مسخ کننده گان تاریخ چه کسانی اند؟

> آنانیکه حق میگویند و حق می اندیشند یا افرادی که حقائق و عقاید را به سود خود تعبیر، توجیه و تحریف می نمایند؟؟

خوانند گان عزیز! در این اواخر مجلهٔ «شفق» نشریهٔ حزب اسلامی، بر کتاب (دسایس و جنایات روس در افغانستان) انگشت نهاده وبقول خود شان آنرا نقد کرده است.

گرچه چندین صفحه و شماره را به این موضوع اختصاص داده اند، اما از آغاز تا انجام جز حرافی و سفسطه یک جمله، یک عبارت و یک سطر هم نمیتوان یافت که ارزش ضیاع وقت و خواندن و پاسخ گفتن را داشته باشد. و بحق باید گفت که من در همهٔ عمر نوشتهٔ را به این بی مایگی، ضعف سویه و ابتذال در هیچ نشریهٔ نخوانده ام.

ایشان برای پر کردن صفحات مجلهٔ خویش یک سلسله موضوعات وجملات وعبارات مختلف ومتضادوناهمگونی راازاینجا وآنجابه عاریت گرفته وهمه را بهم پینه زده اند. تاخواننده گمان برد که آقایون درنوشتن و حرف زدن و چیز فهمیدن هم دست کم از دیگران ندارند. ولی ازانجا که مایه و ابزار و مدارکی برای گفتنی های خود ندارند، سعی کرده اند تا از طریق کج اندیشی هاوکج بحثی های غیر علمی وبی مورد، و در ورای الفاظ ومهملات واقعیت ها وحقایق تاریخی وعینی جامعه افغانستان را انکارکنند و یا همه را به نفع خویش مسخ و تحریف نمایند. وبنابرین اگر تمام صفحات مجلهٔ مذکور از آغاز تاانجام مرور شود، همهٔ آن پر گوئی ها و حرافی‌ها فقط دریک جمله ویک‌هدف خلاصه می‌شود وآن اینکه: درتاریخ افغانستان در گذشته و حال «جز ناشرین مجلهٔ شفق، کسی نبوده نیست و نخواهد بود!!» فاعتبروا یا اولی الابصار.

بر اساس این قصد و روش و در چوکات این خود پرستی، غرض ورزی وشخص گرائی، قبل ازهرچیز برعقل وفهم ودرک و باور جهانیان می خندند که چرا اینگونه کتابها را که به نفع ناشرین مجلهٔ شفق نیست وبر ضد روس نوشته شده، میخوانند و در کتاب خانه های خود آنرا نگاهداری می کنند این آقایون هرگز

توجه نکرده اند که مردم دراندیشه و فهم و درک مسایل و ا ر ز ش و ارزیابی کتابها ونوشته ها ، ازآزادی فکر و رای و عقیده و تشخیص و قضاوت برخوردار اند. ومعیارداوری آنان در چوکات اندیشه های متحجر حزبی و تعصبات گروهی ا نحصا ر نشده است . چه کتابها ، نوشته ها ونشریه هائی اند که جزدرزبالەدانی ها ، راهی بجایی نبرده اند . ممکن است بازورگاهی بتوان برخشک وتر فرمان راند ، اماقلب واندیشهٔ آدمی و احساس و عواطف آنرا نمیتوا ن تسخیر کرد !!!

راست عرض کنم میل نداشتم جزخنده وخاموشی دربرابر مجلهٔشفق عکس العمل نشان دهم. زیرا اینکار راهم برای خودوهم برای خوانندگان عزیز ، بیفایده و ضیاع وقت میدانم. و لی بکمال تأسف و از جهت آنکه باوجود مشخص بودن وبی ارزش بودن باشد وهمه بدانند که این گلسته های خوان نخوت وخود خواهی وحسدچه گلی به آب داده اند ، اینک نوشته مجله مذکور را ازآغازتاانجام به ترتیب واختصار پاسخ می دهم . واما بدلیل آنکه ممکن است مجله مذکوردراختیار همگان نبا شد و بعضاً از متن آن بی اطلاع باشند ، لاز م دید یم تا آنرا فقره بەفقره نقل کرده بعداً آنرا بررسی نمائیم . لهذا از همه هموطنان خو د صمیمانه خواهش می کنم تا با همه گرفتاری هائی که دارند ، فقط بخاطر شناخت درک عقده ها وعقیده هاوبرای تشخیص حقایق ، واقعیت ها و خود خواهی ها ، نقد مجله شفق را درباره کتاب «دسایس وجنایات روس» وعرایض نگارنده را بدقت مطالعه فرمایند وهردو را بامتن کتاب وحقا یقی که اکثراً از آن آگا هند ، با هم تطبیق کنند تامعلوم گردد که حق کدام است وباطل کدام ؟ وبدانند که :

همنواهستیم و در عین حال از این برا درا ن محترم خود صمیما نه می پرسیم که : کدا م جای از کتا ب «دسایس وجنایات روس درافغانستان» واهی وتخیلی است ؟ ؟ کار نامه ها وجنایات مشهود ، ملموس و آشکا ر کرملن ؟ بەوجود آمدن خلق وپرچم وچاکری شان بەروس ؟ ؟ سایرافراد واحزاب ؟ غفلت وسازش های مسوولین وقت ؟ بی عدالتی ها ، تضاد ها،حق تلفی ها ، بی فرهنگی ها ، تبعیض وتعصب ؟ ؟ قربانی دادن ومبارزات یک تعدادعلماء وروحانیون وحلقه های مسلمان درارتباط باعوا مل بالا و بی دینی ؟ ؟ مجادله وپیکار علمی وقلمی یک تعداد افراد خبیر، مسلمان ووطن دوست ؟ کدام یک ؟ ؟ ؟

می نویسند که : «یکی ازمهم ترین معیار های تاریخ نویسی موضع دقیق ومشخص فکر ی مورخ بو د ه است» و « مورخی کـه میخواهـد برحال

ممکن است بازور گوئی بتوان برخشک و تر فرمان راند ، اما قلب و اندیشهٔ آدمی و احساس و عواطف آنرا نمیتوان تسخیر کرد ! ! !

حرفهای مجله مذکو ر در ذهن بعضی از خوانندگان بی خبر از ماجراخلشه ای وارد نیاید ، وهم بر ا ی اینکه نحوهٔ تفکر ، بینش سیا سی ، بصیرت اسلا می ، نیت قلبی آگاهی علمی معلومات تاریخی وصافی الضمیرناشر ین آن، برهموطنان ما روشن تر گر دیده

مادرچه خیالیم وفلک درچه خیال ! !

آری ! نشر یهٔ حـز ب اسـلا مـی می نویسد که :

«اغلباً تحقیق تخیلی وواهی نسبت به جریانات تاریخ بویژه جنبش ها ی فکری واجتماعی امربس خطرناک ثابت شده است» ماهم به این حرفهای شان

محکومیت یک ملت اسیر و استعمار زده گواهی دهد از همه اول باید بینش عمیقا استعمار زده ای را داشته با شد » من به ناشرین مجلهٔ «شفق» می گویم اگر منظورشان از « موضع دقیق ومشخص فکری» پیروی ازمشی فکری وروش و پندار ایشان باشد

مسلما نگارنده دران صف نیست و نخواهد بود . و هرگاه مقصود از « موضع دقیق و مشخص فکری » شناخت افکار ، عقیده و نحوهٔ اندیشه وسیر و ثبات فکری افراد واشخاص باشد ، درینصورت آنچه در زندگی میتوانم ادعا کنم ، همان ثبات عقیدوی و روش فکری مشخص من است و در افغانستان وبخصوص در چندین دهه اخیر ، همه کس ، همه چهره ها ، همه عقاید وافکار ، درحد خودش شناخته شده است وتمام حقایق و جریانات روشن میباشد و مردم میدانند ! !

استعمار زده، راهی ندارد!!وبحمدالله که من استعمار زده نیستم !! می گویند : «مادر نظرنداریم تاکار آنانی را که نام تاریخ وواقعه نگاری به انجام رسانده اند کاملاً نفی کنیم.» میگوییم :اگر میتوانستید واستنادی برای گفتن می داشتید ، مضایقه نمی کردید . شاید در مقام وکیل مدافع قرار گرفتن کار ساده ای باشد ولی ارائه دلایل وبراهین مستند وعلمی که لازمهٔ ثبوت دعواست کار سهل وآسانی نیست ! !

ناشرین مجله«شفق»میخواهند درچهرهٔ پاسداران صدیق مرزهای جنبش ازچهره هائی مانند انجنیرحبیب الرحمن

شک یا ترور می شدند ویا به انواع اتهام وافتراء واکاذیب علیهشان جبهه گیری می شد.

ناشرین مجلهٔ «شفق»اگربخواهند یا نخواهند ، موازنه های فکری من وایشان ودیگران همه معلوم است،و آنچه در بعد جهاد فعلی افغانستان انجام می شود ، بخاطر یک لقمه نان وتجارت نیست روزی رسان وروزی ستان خداست

وهر آنکه غیر ازین می اندیشد ازنظر اسلام شرک است. وهرگاه چنین باشد ومساعی همه آنانی که درراه جهاد مشغول بکار اند، بخاطر لقمه نانی تعبیرشود ، در آنصورت ناشرین مجله شفق برهمه کس سبقت دارند .

در مجله شفق آمده است که :

«مورخی که میخواهد بر حال محکومیت یک ملت اسیر و استعمار زده گواهی دهد از همه اول باید بینش عمیقاً استعمار زده ای را داشته باشد»

و اما این فلسفهٔ سیاسی مجلهٔ « شفق » که : « مورخ باید بینش عمیقا استعمار زده داشته باشد » از همان حرفهای خنده داریست که باهیچ علم ومنطق وآگاهی ونظریات سیاسی جور در نمی آید . زیرا بینش استعمار زده ، جز راه وروش استعمار بر طریق دیگر نمیرود، جز بامنافع استعمار نمی اندیشد وآن درک ودرایت وقضاوت وآزاد اندیشی که خاصهٔ انسان های آزاد ولازمهٔ مبارزه وحق جوئی وحق نگریست، درحریم اندیشه وتفکر افراد

شهید مولوی حبیب الرحمن شهید سیف الدین نصرت یارشهید و دکتر عمر شهید نام ببرند وبزعم خود شان از خون آنان پاسداری نمایند. ولی باید بهاین آقایون بگویم که این جوانان عزیز ومبارز وصد ها جوان همسنگرایشان ،متعلق بملت افغانستان جنبش اسلامی افغانستان وتاریخ افغانستان هستند. وتاریخ بذات خود حرمت آنان را پاس میدارد. امااگر همین افراد اکنون زنده می بودند ودر قطار دیگران دعوی قدامت و زعامت و رهبری می کردند بدون

همچنان نوشتن مسایل افغانستان، جنایات روس ومشکلات جهاد تجارت نیست. تجارت به سرنوشت مردم بازی کردن، حقایق را تحریف نمودن، بدبختی یک ملت را بخاطر منافع خویش نادیده انگاشتن ودر هرمرحله ای برنگی درآمدن، می باشد اگر گفتن حقایق، خیانتها وافشای جنایات روس وایادی اش، تجارت محسوب شود، من بهاین تجارت ادامه میدهم. چه خوش است که انسان باخون جگر وعصارهٔ دماغ خود، تجارت کند ونه با خون مردم!!!

من ازناشرین محترم مجلهٔ «شفق»، میپرسم!

آیاآنانیکه از سیه کاری ها وجنایات روس در افغانستان پرده بر میدارندو حقایق و جریانات را بدون تعصب و تنگ نظری وتحجر فکری وباشیوه‌های علمی ومنطقی واسلامی ارزیابی می کنند ساختن کلمات و مفاهیم ، ذهن مردم را مغشوش سازند ،خود راباذی میدهند ورنه عقلا میدانند که منظور ازجمله «کشور های مسلمان و پیشرفته» یک عبارت واحد است . یعنی کشورهائی که مسلمان و پیشرفته اند . ومسلماً در داخل وخارج از ساحه مدرسه و فاکولته اتفاق می افتاد ،چنین مفکوره ای بصورت تدریجی و طبیعی القاء می شد ، و این حقیقت توجیه‌وتعبیر نمی خواهد !

بینش استعمار زده جز راه و روش استعمار بر طریق دیگر نمی رود، جز بـا منافع استعمار نمی اندیشد ، و آن درک و درایت و قضاوت و آزاد اندیشی که خاصهٔ انسان‌های آزاد و لازمهٔ مبارزه و حق جوئی و حق نگریست در حریم اندیشه و تفکر افراد استعمار زده راهی ندارد ! ! و بحمد الله که من استعمار زده نیستم

جعل کار اند ؟ ویا آنانیکه می خواهند با زور پول و کلاشینکوف روی حقایق پرده‌بکشندوبرای خود تاریخ میسازند؟؟ کدام یک ؟ ؟

من از خوانندگان ارجمند تقاضامی کنم که فصل ١٦ کتاب جنایات روس» را به دقت مرور کنند و بگویند که بین پار اگراف صفحه «٣٠» وصفحه «٣٣١» آن که ناشرین مجلهٔ «شفق» آنرا متضاد میخوانند ، چه تضاد وتناقضی وجود دارد ؟

حقایق ، عبارات و جملات را تحریف و مسخ کردن وآنهارا مطابق فهم ومنافع خود توجیه نمودن، خود راحقیر کردن و رسوا ساختن است.

عبارت از :«کشورهای اسلامی و پیشرفته » که نگارنده درکتاب‌خود تذکر داده است ، دو عنصرجداگانه نیست . و آنانیکه میخواهند بامقلوب دران ایام کشورهای مصر وعراق در دنیای اسلام از لحاظ ثقافت‌وفرهنگ اسلامی ،نسبت به‌بسیاری‌از‌کشورهای دیگر اسلامی ، پیشرفته محسوب‌می-شدند . نظارت بر امور مدرسهٔ ابو حنیفه و فاکولته شرعیات ، هر گز بدان‌معنی و مفهوم نیست که‌بر استادان مصری وعراقی هم‌بایستی‌دولت‌نظارت‌میکرد! و اصولاً این‌طرزتحلیل ناشرین«شفق»

با آنچه من در باب نظارت دولت‌بر فاکولته و مدرسهٔ مذکور ، نوشته‌ام هرگز بهم ربطی ندارد .

همچنان‌القاء شدن افکارنهضت اخوان‌المسلمین در میان دانشجویان و محصلان مفهوم آنرا نداشت که استادان مذکوراین‌اندیشه‌رابحیث‌یک مضمون ، به شاگردان درس میدادند بلکه در اثر تماس ، مفاهمه وصحبت هائی که درفرصت‌های‌مناسب‌وفراغت

خوانندگان‌ارجمندی که‌کتاب «دسایس‌روس» رادر افغانستان خوانده اندحتماً بیاد دارند که در فصل شانزدهم کتاب مذکور،جنبش‌اسلامی افغانستان (علی رغم‌ادعای‌نشریه‌حزب اسلامی) مرهون خدمات استادان مصری ویا بقول ناشرین مجلهٔ«شفق» عربستان سعودی، فرانسه وجمهوری المان وانمود نشده است . بلکه‌درسر آغاز همین فصل «١٦» صفحه«٣٢٨» کتاب‌مذکور نوشته ایم که :

«از حدودنیمهٔ‌دوم‌قرن سیزدهم اسلامی وپس از قرن‌هارکود ، یک جنبش اصلاحی در جهان‌اسلام‌پدیدار گشت که اثرات آن در افغانستان، ایران ، هند ، سوریه ، مصر ولبنان‌را فراگرفت . عده‌ای طرفدارنظام‌اسلامی بر شیوهٔ خلفای عباسی بودند وبعضاً جمهوری‌اسلامی‌می خواستندوافرادی

هم استقرار حکومت الهی‌را در کشور های‌مسلمان‌موجب‌رستگاری مسلمانان وخیرو مصلحت بشری می دانستند.

اندرین میان شخصی که پیش ازهمه دردهای‌مسلمین‌راباواقع‌بینی خاص‌باز-گوئی مینمود ومی‌خواست دراندیشه و نظام زندگی مسلمانان رستا خیزی بوجود آرد ، سید جمال‌الدین افغانی بود . و به جرئت میتوان گفت که نهضت های اصلاحی صد سالهٔ اخیر در جهان اسلام ناشی از افکار علمی وانقلابی اوست . . »

اینکه ناشرین مجله «شفق» شیر راقیر می‌نامند ودرچوکات‌محدوده های خودی و غرض و تعصب ، جملات و عبارات بسیار صریح‌وروشن را تاریک و سیاه می بینند و یاعمداً آنها را مسخ میکنند ، کاریست که خجلت آن، جز برخودشان ،برشخص دیگری عاید نمیشود .

دوره های تاریخ نیز تماس گرفته ومی‌نویسند که :

« مردم افغانستان پس زانکه دین‌مقدس اسلام رابحیث بزرگترین دستور خداوند (ج) وعالی ترین راه فطرت پذیر فتند کاخ جدید حیات خویش را برخرابه های‌مدنیت‌بودائی وتمدن زردشتی اعمار ساختند وبا سلحشوری واستواری در راه گسترش دین مبین اسلام ، سنت های‌محکمی رآبجای‌گذاشتندومراکز عمدهٔ فرهنگ اسلامی را از آسیای میانه تاهند به وجود آوردند و عرفای زیادی را درسینه چنین دانشکده های اسلامی پرورش می‌دادند وبدین سان فرهنگ اسلامی را به عقول وقلوب مردمان خراسان زمین می‌رسا نیدند »

من از ناشرین مجله « شفق » می پرسم که : اولا این حرف‌هاچه ربطی به موضوع مورد بحث دارد . زیرا آنچه مادراین زمینه ازآن بحث

حتماً اینقدر مید انستند که فرهنگ وعلوم اسلامی ازهند به « عقول وقلوب مردم خراسان » نرسیده ، بلکه سرزمین هند بااینکه اعراب بار بار بهآنجا رفتند وفتوحات کردند ، تازمان سلطهٔ غز نویان وحتی تازمان تأسیس امپراطوری مغل درآن قاره ، هنوزهم مهد شرک وبت‌پرستی بود . واکثر مردم آن اگر روزی ازترس فاتحین مسلمان ، به اسلام تظاهر می کردند روز دیگروپس ازخروج فاتحین ، به کیش قبلی خود برمی گشتند . بنابر این وبرعکس اظهارات مجله «شفق» حوزه‌های علمیه خراسان بودند که فرهنگ ومعارف اسلامی دران‌ها رشد وپرورش‌می یافت ، وازانجا به قارهٔ هند وسایر کشورهای همجوار انتقال داده می‌شد .

ثالثا: این گفتهٔ نشریهٔ حزب اسلامی که :

« اما علی رغم مقاومت های

فرهنگ اسلامی از خراسان به هند رفته است نه از هند به خراسان .

ناشرین مجله «شفق» برای اینکه به داشتن‌معلومات‌وتاریخ‌شناسی‌وفضیلت‌هم چهره آرائی کرده باشند و آنرا برخ مردم بکشند ، ضمن سائر موضوعات بی ربط شان ، در صفحهٔ «٤٣» شمارهٔ دهم ثور ۱۳٦٥ نشریهٔ موصوف به

کرده ایم ، مربوط به جریان صدسال اخیر است ونه‌قرنها قبل .

ثانیا : اگر این برادران ما تاریخ اسلام وگسترش علوم وفنون ومعارف اسلامی را در افغانستان‌وهند وآسیای میانه ، مطالعه می کردند

بسی زیاد مسلمانان افغانستان نه‌تنها چپاولگران بی فرهنگ اجنبی، مانند مغلان ، چنگیزی وانگر یزان کاخ عظمت اسلامی افغانان رامورد هجوم قرارمی‌دادند .. » ازهمان حرفهای خشک ، بی‌روح ، بی حس و جنون آمیزیست که باواقعیت های تاریخی

و حقایق علمی هرگز وهرگز وفق نمیکند . البته چنگیز وانگریز ازاین ویرانگری ها کردند . امااگر تاریخ برای تاریخ‌وبیان‌حقایق بکاررودوتنگ نظری وتقلید بی محتوادران راه‌نداشته باشد،بایددورهٔ‌درخشان‌امپراطوری‌مغول در هند و افغانستان و آسیای میانه که‌بوسیله ظهیرالدین‌محمد بابر تأسیس گردید و تاسال ۱۸۵۷ میلادی ادامه داشت ، از این حکم استثنا می شد ، زیرا این امپراطوری عظیم یکی از دوره های تجدید عظمت اسلامی و درخشندگی فرهنگ و ثقافت آن در تاریخ محسوب می شود که انکار از آن حکم خفاش و خورشید را دارد و منکرین آن میتوانند اسناد و شواهد این حقیقت تاریخی رادر کتابخانه‌ها موزیم ها ، در رصدخانه ها ، در رواق های مساجد ومنابر کشورهای هند ، افغانستان ، پاکستان وآسیای میانه بخوبی مطالعه ومشاهده کنند .
اگر منظور از «کاخ عظمت اسلامی افغانان» اسلام بمفهوم وسیع کلمه باشد ، مغلانی که‌ازآنها یاد کردیم ، آنرا ویران نکرده اند وهرگاه مقصود چیز دیگری باشد خودمیدانند وضمیر شان .

اینکه می‌گویند : «این‌جنبش‌ها از زمان ابومسلم خراسانی تابه امروز هم آهنگ بانیازمندی های جامعه افغانی وبرمبنای نصوص قرآن کریم نضج‌یافته است» دونکته قابل توجه رابخاطر می‌آورد .

اول اینکه این گفتار شان بایکی دوپراگراف بالاتر نوشتهٔ آنان باهم تضاد دارد وبرمضحکهٔ آن می افزاید زیرا که قیام ابومسلم در اواخرعهد اموی‌ها ، واوایل دورهٔ عباسی ها صورت گرفته وازان به بعد بقول خودمتفکرین مجلهٔ«شفق»در اثر حملات‌چنگیز وانگریز فتوری در نهضت ها وجنبش های اسلامی به‌وجود آمده است .

دودیگر آنکه قیام ابومسلم ازنظر علمی وتاریخی یک‌قیام سیاسی است ونه یک نهضت اسلامی از تیپ این وآن .

جنبش جوانان مسلما ن . . .

در تاریخ نهضتی که ازآن در کتاب خودبحث کرده‌ایم و ناشرین مجلهٔ شفق نسبت به آن ناخوشنودمی باشند ، نامها وعناوینی از قبیل : نهضت‌جوانان‌مسلمان ، جنبش‌جوانان مسلمان ، سازمان جوانان مسلما ن و جوانان‌مسلمان ، همه در واقع یک مفهوم داشته و به معنی کدام حزب وگروه مستقل و مجزانیست . بلکه به همان حلقه ای اطلاق می‌شد که توسط‌هسته اصلی و مرکزی نهضت یعنی استاد شهید پوهاندغلام‌محمدنیازی و سایر همکاران و همفکران وی در پوهنتون به وجودآمده بود . که‌دران نه تنها پنج‌نفر بلکه ده‌ها محصل و مسلمان جوان از فاکولته هاولیسه های مختلف و حتی خارج از ساحه معارف اشتراک داشتند . وتمام‌برنامه ها وکارهای ایشان از طرف شورای اجرائیه ، رهبری ، ترتیب ، رهنمائی و هدایت می‌شد . ونگارنده‌ضمن‌ستایش از سهم‌گیری وفعالیت های‌آن‌جوانان در مبارزه علیه کمونیزم وکمونست‌ها در افغانستان ،در پاورقی صفحه۳۳۲ کتاب خود تذکرداده بودم که‌نامها و فعالیت های استادان و محصلانی را که دران جنبش‌سهم موثر و فعال داشتند ، در رساله دیگری به تفصیل خواهم‌نوشت . و این به خاطری بود که واقعاًباید زندگی و کارنامه های هریک از این استادان‌ارجمندوجوانان عزیزورهروان راه‌حق ، دقیقاًوبصورت صحیح جمع آوری می گردید و چنین کاری مستلزم وقت بیرد وفرصت و امکانات .

امااز‌آنجا که ناشرین‌مجله‌شفق و سایر رفقای شان در یک تلاش بی ثمروعجولانه ، در پاکستان ، آلمان افغانستان وسایرکشورها، سعی‌میورزند تا بازور گوئی و تحریف حقایق همهٔ آن فعالیت‌ها وکارنامه‌ها را در وجودیک‌گروه‌ویایک‌نفرخلاصه کنند وچنان وانمایند که : بانیان نهضت جوانان‌مسلمان درافغانستان ، پنج‌نفر

محصل بود که چهارنفر آن شهیدشده وهمین یکی با قیست وبس . بنابر این باتوسل بیک سلسله تبلیغات و وثیقه سازی‌ها ونیز حمله وهتاکی به این و آن، چهرهٔ حق بجانب بخود می‌گیرند و فکرمی کنند همه هم باورمی کنند.

در حالی که هیچ دلیل وبرهان وحجتی هم دربرابر ادعا واظهارات بلندبالای خود ندارند . ومردم بخصوص استادان وجوانانی که دران ایام در پوهنتون بودند ، اکثراً زنده اند و از جریان بطور دقیق وکافی اطلاع دارند .

مابه این آزمندان جاهو قدرت محترمانه تذکرمی‌دهیم که بارکج هیچگاه بمنزل نمی رسد وکج اندیشی وکج فکری وکج کلاهی ، هرچند در سایهٔ زور وقدرت وتحت نام اسلام صورت گیرد ، فرجام مطلوبی نخواهد داشت ! !

بندهٔ الله هم ، چنانکه بسیاری از دست اندرکاران جهاد ، خود میدانند ، للهالحمد نه مداحم ونه مدح نویس مداحی و شعار نویسی خاصهٔ کسانیست که مجنون وار نقش قدم های افرادی هما نند خودرا دنبال می کنند وبعضاً تاحد پرستش در این راه مبالغه مینمایند . باید آقایون بدانند که ازسواد سیاسی تالاف زدن وعمل کاری بسیار فاصله هاست و از اسلام راستین تااستبداد فکری وتقلید و هرزه گوئی ، مرحله‌هامیباشد .

ناشرین مجله شفق به سلسله حرفهای بی محتوای خودمی گویند : به آقای حق شناس باید یاد آوری کرد که بسیاری اشیاراً میتوان از بازارهای جهان ومراکزعلمی بین المللی به سیر، گز ، کیلو وتعداد بدست آورد . امانمیتوان جنبش عقیده وی یک ملت رابه سیرو گزوتعداد خریداری کرد که ظهوروبروزجنبش‌ها براساس ایدیولوژی معین در رحم هر جامعه به پختگی وکمال خودمیرسند .

من به ناشرین مجله شفق یاد آوری می کنم که : اگربنابگفتهٔ ایشان امکان خرید اشیا از مراکز علمی بین المللی فراهم می‌بود، آقایون آنرا نیز در ، انحصار خود در می آوردند وحتی به مثقال وذره وسانتی هم اگر میسرمی‌شد آنرا می‌خریدند و برسینه ودوش خود تعلیق می کردند. چنانچه میخواهند درتاریخچه نهضت اسلامی افغانستان ، اینکار را تجربه کنند و باپول وزور جای پائی بخود درست نمایند . اگر ظهور وبروز جنبش ها را براساس ایدیولوژی معین هم ارزیابی کنیم ،چنانکه اینکاررا کرده ایم بازهم حق قدامت واستحقاق ازآن دیگران است. ازآنانی که سالها قبل ازشما ازطریق مدارس ،مساجد وبوسیله قلم وقدم وارشاد مردم ، دراین راه گام برداشتند ، زندانها دیدند ، شکنجه شدند ، تبعید گردیدند حقوق مدنی واجتماعی شان سلب گر دید و تا امروز هم اکثراً اولاد های‌شان رنج آن را لمس می کنند ودرعسرت بسر می‌برند . ونگارنده نمونه های این افرادرا در کتاب خویش اجمالاً تذکر داده ام وهستند بسیار کسانی که هنوز هم ازانهایادی نشده‌است واگر خدا خواست اینکار را می کنیم.

شرایط ظهور و بروز جنبش ها عمدتاً درهر کشوری فرق می کند وتاجائی که موضوع به افغانستان ارتباط دارد ، این موضوع در کتاب « دسایس روس » کاملاً بصورت واضح بررسی ومشخص شده است .

اینکه می گوئیم این نهضت ها و جنبش ها در فضای مساعدی که پس از تجدید قانون اساسی در سال ۱۳۴۳ به شکل سازمان یافته تبارز کردند ، یک حقیقت عینی وعلمی است که از آفتاب هم روشن تراست ومعلوم نیست کجایش ایراد دارد وچه کسی میتوانست قبل ازآن ودر زمان صدارت محمد داؤد ،نام حزب و سازمانی را بسر خود بگذارد ؟ وچه گروهی جرئت داشت که به خیابان ها براید ودست به تظاهرات بزند ویادر ساحه پوهنتون ومعارف اظهار موجودیت کند چنانکه بعداز دههٔ قانون اساسی وآن فضای نسبتاً مساعد، باز هم بساط این حرکت ها در افغانستان برچیده

بمناسبت میلاد فرخنده حضرت محمد (ص)
و عرض حال ملت افغان ببارگاه رسالت

ای وجودت رحمة للعلمین   پیشوای اولین و آخرین
از شکوهت سرنگون لات ومنات   روز میلاد تو میلاد حیات
شرح هستی معنی پیغام تو   دعوت حق اول و انجام تو
آبرو و عزت و شان و جلال   اقتدار و شوکت و قدر و کمال
راستی و صلح و اخلاص و وفا   دوستی و مهر و انصاف و وفا
رحمت و دلسوزی و دلپروری   شفقت و غمخواری و پیغمبری
مکتبت آئینه دنیا و دین   خاتم پیغام ختم مرسلین
سید کل خواجه هر دوسرا   مقتدای انبیاء و اولیاء
ای ظهورت آرزوی زندگی   بیتو نبود آبروی زندگی
ای فروغ چشم صبح ازل   ای طلوع آفتاب بی مثل
آفتاب زندگی در سایه ات   از زمین تا آسمان پیرایه ات
سرور و سردار و فخر عالمی   اعتبار دودمان آدمی
قیصر و کسر ابخاک انداختی   تا جهان آدمیت ساختی
منزل معراج تو عرش برین   قاصد پیغام تو روح الامین
ای منور دیده عالم زتو   ای مکرم دوده آدم زتو
حاصل امید چشم روز گار   آخرین پیرایه لیل و نهار
روشنی دیده انسانیت   رهگشای جاده روحانیت
ماجرا ها برسر آدم چه بود   چهره آشفته عالم چه بود
زینت بت خانه از خشت حرم   در دل محراب ها جای صنم
حریت افتاده از بام بلند   حق پسندی شیوه نا ارجمند
گردن انسان و طوق بردگی   خانه انصاف ویران کردگی
ابن آدم خود شکار وخود پرست   هرنفس به حرمت انسان شکست
مظهر حق پیکر لات و منات   نقش باطل جای گیر صالحات
خلقت زن مایه شرمندگی   فاقد و محروم حق زندگی
خون این بیچاره برمردان مباح   خود اسیر جنگ اما بی سلاح
همچو کالا در خرید ودر فروش   رخ کبود از سلی واما خموش
بردن و در باختن اند رقمار   یک زن بیچاره را چندین بار
تو نهادی تاج عزت برسرش   جامه پاک کرامت در برش
باز جوی ظالم و مظلوم نه   داد خواه حاکم و محکوم نه

کزادن دختر چه بود آن روزگار
عدل و تقوا از میان برخاسته
خانه حق خانه اصنام بود
عالم انسانیت برگشته حال
اجتماع وسلطه ارباب ها
دی تو اموخت انسان پروری
خود یتیم و خسروگردون قباب
بیسواد و امی و طفل یتیم
آفتاب حق در خشیدن گرفت
معرفت از فیض تو تعمیم شد
در پیامت قلدر و ارباب نیست
غمگسار امتان سردار کل
مقتدای اصفیاء رحمت پیام
توقبای دیده افلا کیان
گوهر دریای وحدت توستی
آفتابی در سماوات وجود
مکتب ازاد گی ائین تو
تازه از سیمای تو روی جهان
ضد اسم چاکری دین تو است
ای فلاح عالمی منظور تو
محو شد افسانه های قلدری
روشن از تو لا بلا روز گار
دل بحال آدمیت سوختی
ای سرم قربانی خاک درت
آمده بالای ما روز دگر
مومنان بامومنان اندر ستیز
بهر قتل یکدیگر بسته کمر
خود که دستور اخوت داده ای
در نظر دعوای وحدت می کنیم
حرف می گویم از دستور تو
پرکنیم از گفتگو اوراق را

ن لکه ازننگ و عار
 صحنه ها آراسته
ندیشه ها اوهام بود
نطه درسقوط ودر زوال
شکسته و غولاب ها
برداشت رسم قلدری
صاحب ام الکتاب
 شرک و ظلمانی مقیم
کیان تاییدن گرفت
صاحب تعظیم شد
درسینه محراب نیست
 انبیاء شاه رسل
رز جزا خیر الانام
ندر جهان خاکیان
 ملک و ملت توستی
و آئینه بود و نبود
شرط نخست دین تو
 معنای تودینای جان
عنوان آئین تو است
اوید در نشتور تو
ی بت پرستی بتگری
 میثاق تا روز شمار
حق تا ابد افروختی
ستادم میان لشکرت
رمان جانسوز دگر
 سنگدل وحدت گریز
چیست یا خیر البشر
رمان وحدت داده ای
ان اخوت می کنیم
یداریم بر نور تو
 ریم این میثاق را

ایکه دلسوزی به احوال بشر — کن نگه برحال ما باردگر
هم بدشمن داخل جنگیم ما — هم زدست دوست دل تنگیم ما
هم بداندشش جهت ازیک خداست — هم محمد را بگوید پیشواست
بازخود بی عهد و پیمانی کند — ای بسا خلقی که قربانی کند
پخته گردد تاکه یک دیگ هوس — شوله ریز از نهاد چند کس
یکطرف پیکار ما با دشمن است — یکطرف جور برادر کردن است
تا بدست آید تمنای دلی — می فزاید مشکلی برمشکلی
انقدر بی وحدتی ها روشن است — که سلاح ما بدست دشمن است
قصه های بوذر و سلمان کنیم — یاد عهد عمر و عثمان کنیم
گاه از صدیق اکبر گفته ایم — گاه از اراء حیدر گفته ایم
هم لوای توست بالای سرش — هم کتاب توست اندر سنگرش
عهد و پیمانش فراموشش شود — غافل از آواز حق گوشش شود
یکطرف توپ است وبمب وانفلاق — یکطرف آواز انداز نفاق
سینه ها بشکاف تیر افراف — وای ازین درد جگرسوز نفاق
این بلا گردیده دامنگیر ما — سوخته جان جوان و پیر ما
در نظر افزون و افزودیم ما — در عمل باق و کمبودیم ما
عرض ما خون است واشک وماتم است — ناله های جانگد از پیهم است
بردرت بار فغان آورده ایم — سوز دل اشک روان آورده ایم
عاشق جان بر کف ائن تو — رهسپار با وفای دین تو
حیف اگر قربانی باطل شود — نذر بی معنای آب وگل شود
مرگ مطلق حق هر زنده است — معنی خون وشهادت دیگر است
درشهادت بندمرا عشق خدا است — جزشهادت هرچه باشدمدعا است
مرگ عاشق چیست آغاز حیات — عشق بیزار است از خوف ممات
مرگ احساسات وعادت دیگراست — نشه جام شهادت دیکر است
مذهب عاشق اسیر رنگ نیست — عاشقا نراجزشهادت جنگ نیست
حیف باشد ریختنن جای دگر — خون سر بازتو پای دگر
مدعاطاق است اینجاجفت نیست — بردن فیض شهادت مفت نیست
توکه رحمت از برای عالمی — زخم این بی وحدتی را مرهمی

مصطفی و مجتبی امید کل
چاره ما چیست یا خیر الرسل

شد .

اینکه روس ها کودتا کردند وبعدآخود به‌افغانستان لشکر کشیدند ومردم قیام کرد وکار افرادی بالا گرفت ، نباید به حساب استحقاق و استبداد و سوابق گروه بخصوصی محاسبه شود وبرای آن « تز های » فلسفی خلق گردد !!

در بخش دوم نشریه «شفق» یعنی شماره های یازدهم ودوازدهم سال ۱۳۶۰ باز هم به ادامه‌حرافی ها و تعابیر بی مفهوم وجمله‌پردازی های ناآگاهانه خود کلاً میخواهند دونکته را بزعم خود شان نقد کنند وآن اینکه : انگیزه‌ظهورنهضت«ملی» و« جنبش اسلامی» در افغانستان یکسان قضاوت شده است .

اصولاً واز نظر علمی و عینی این عبارت : « بعد از انفاذ قانون اساسی درسال ۱۳۴۳ هجری‌واعلام دیموکراسی در کشور ،جنبش های علمی وضد کمونستی بشکل سازمان یافته و اصولی براه افتاد» که‌نگارنده آنرا در کتاب خود نوشته است ماهیت آن جنبش ها را بخوبی واضح وروشن می سازد وهر گاه‌بحث‌وجدال برپایه های علم ومنطق ولی غرض استوار می بود ، ناشرین«مجله‌شفق » حداقل این را درک می کردند که کلمه « ملی وضد کمونستی » منافی با « جنبش اسلامی»نیست ! دراسلام سمن معیار است ونه حرف و حرافی ورنه چه بسا جنبش هاوسازمان هائی وجوددارند که از کلمه «اسلام» در پهلوی نام خود بحیث یک روپوش استفاده می کنند ولی در عمل کار هائی انجام میدهند که با اسلام و تعالیم قلسی آن منافات دارد .

متأ سفانه گاهی اوقات، غرض حسادت واحساسات خشک‌وعجولا نه بصیرت وآگاهی آدمی را ازبین‌میبرد وآنچه می‌گوید وقضاوت می کند همه واهی، پوچ، بی‌معنی‌وغیر علمی میباشد . و از همین‌جاست که‌ناشرین مجله شفق بصورت ناخودآگاه ومکرر ازشرایط ظهور و بروز جنبش ها و پیوند شان باایدیولو ژی های خاص حرف میزنند وادعا می کنند که : « حق شناس عوامل بروز وظهورهمه جنبش ها وسازمان‌ها را یکسان تلقی مینمایند » وقصداً ازاین‌حقیقت‌اغماض مینماید که بیان « سیریک نهضت وصحبت از مساعد بودن زمینه تبارز برای آن ویا امثال آن ، با علل و عواملی که باعث به وجود آمدن نهضت ها و جنبش هامی شود،بکلی با هم متفاوت اند ودو موضوع کاملاً جدا از هم می باشند .وهرگاه‌به علل ومعلولی هم که‌باعث بروز و ظهور جنبش ها در یک‌جامعه می شودنظر اندازیم ،جنبش های فکری وعقیدوی واجتماعی مردمان دریک جامعه ،از نظر علمی‌زاده‌علت‌هاومعلول‌هائی اند که همه زنجیر وار باهم گره خورده اند ، در همدگر مزج‌میباشند وابعاد آنها باهم پیوند دارد. وهمه‌این‌پدیده ها و عوامل بحیث عقده هائی دربطن جامعه بارور می شوند و در عمق‌آن رشد می یابند

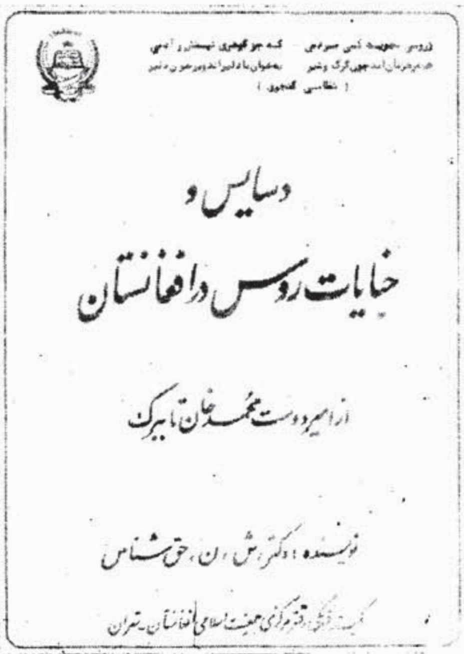
و هیچ جامعه شناس و لابراتواری هم‌نمیتواند ، عوامل مذکور را در مراحل‌پیدایش و شکل یابی آن ، از هم تفکیک کند و برای هر یک از جنبش‌های همزمان و مرادف ، علل و عوامل مشخص خلق نماید . ولی همینکه زمینه حرکت و عکس‌العمل در جامعه مساعد ،یگردد ، این عقده ها باز می شود و گروههای مختلف اجتماع از آن همه عوامل هر یک برنگی و عنوانی استفاده می کنند .

جریانات سیاسی و اجتماعی افغانستان هم نمیتوانند از این قواعد مستثنی باشد . وبنا بر این نگارنده هم در کتاب خویش ضمن بر رسی عواملی که جامعه افغانستان را به قهقرا کشیده بود ، بر این موضوع توجه داشته و بقدر کافی در زمینه روشنی افگنده است و نیز بقول ناشرین مجله شفق « ویژگی » های جنبش هائی که بعد از سال ۱۳۴۳ تبارز کردند ، همه بصورت جامع تذکرداده شده است . وحتی اهداف و مرام هر یک را هم به اجمال

توضیح داده ایم . لهذا ظهور وبروز جنبش های اجتماعی ، تحت عناوین مختلف ویا گروهها و افراد مختلف تضادی با این فورمول علمی ندارد و بقول خود شما « عصارهٔ عقیدتی و عملی مبارزات همهٔ مبارزین مسلمان تاریخ افغان‌ها بوده که در اواخر دههٔ چهل به پختگی رسید . »

اینکه چند جنبش در یکوقت ظهور می کند ، چیز قابل تعجب نیست ! و اینکه هر یک نامی را بخود اختصاص میدهد ، بازهم‌سوالی ندارد! اینکه«جبهه ملی» «دیموکرات مترقی» کهیخ ، فیضانبی و سائر افراد وگروهها درجامعه ، درمعارف و پوهنتون و در میان جوانان و استادان نفوذ داشتند ، باآن نهضتی که پوهاند نیازی شهیدبنام «جمعیت اسلامی افغانستان » در پوهنتون‌پایه گذاری کرد و بعضی از جوانان محصل و استادان را بدورخود جمع نمود ، با هم مانع و تضادی ندارد !! ساحهٔ معارف وپوهنتون و جامعه افغانستان بسیار وسیع بود و هریک از افراد جامعه ، درحزب و گروهی که فکر می کردند میتوانند مصدر کاری‌شوند عضویت‌حاصل می‌کردند من نمیدانم کجای این موضوع قابل بحث وانتقاداست که آقایون‌صفحات مجله را از آن آگنده اند ؟

نکته مهم ، اساسی و قابل تذکر،این است که نحوهٔ تفکر، بینش سیاسی ، برداشت ، تحلیل ، جهان بینی و حتی شناخت ازاسلام وارزش های آن ، درافراد و گروههایکسان نیست . حتی در درک مفاهیم قرآن و اسلام شناسی هم تفاوت هائی‌بین شان وجود دارد . چنانچه هریک از علما و مفسرین گرامی و عالیقدر اسلام ، قرآنکریم را به گونه ای تفسیر کرده اند . و اینکار به معنی


دسایس و
خیانات روس درافغانستان
از امیردوست محمدخان تا ببرک
نویسنده : دکتر ش . ن . حق شناس
کمیته فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی افغانستان - تهران

آن نیست که‌آنان درعقیده بایکدیگر اختلاف داشته باشند . بلکه همانطور که عرض شد ، نحوهٔ بینش میزان معلومات ، اندوخته های علمی و بطور کلی ، شیوهٔ کار و تفکر شان با هم فرق می کند . و این کاملاً طبیعی می باشد .

یک مثال سادهٔ دیگر: به بینید جهاد افغانستان در حرکت و هدف تفاوتی نداشت همه برای جهاد مقابله با روس دفاع از عقیده وایمان وحمایه از نوامیس و شرف و آزادی قیام کردند . زمان هم تفاوتی نداشت . « ویژگی ها » وعلل و معلول هم معین و مشخص بود «سنن الهی » هم تحقق یافته بود و همه‌آنچه عرض شد مردم رابسوی یکهدف واحدرهبری می کرد . ولی دیدیم که با وجود این همه وجوه مشترک ، دسته بندی های مختلف به وجود آمد و هر یک به خود القاب وعناوین جداگانه‌ای برگزیدند و کلمه «اسلام» را هم به آن‌ضمیمه کردند و بعداً هم دیدیم که چه کردند و چه نه‌کردند !!

آری دوستان ! مباحث اجتماعی وعقیدتی وسیاسی رانمیتوان با تعصب وسیه اندیشی تحلیل و ارز یابی کرد و هر قدر هم در این طریق سعی و مبالغه گردد خسرانش نصیب کسانی است که به آن‌دست می یازند .

ناشرین مجله شفق باید بدانند که من نه مدح گویم و نه شعار نویس ، این شیوه خاصهٔ کسانی می باشد که اسلام و حقایق و تاریخ‌را فقط بخاطرخشنودی شخص بخصوصی توجیه ، تعبیر ، تحریف و دیگرگون می کنند و حیثیت طوطیانی را دارند که‌هرچه برای شان دکته شد آنرا تقلید مینمایند .

قصد نگارنده از نوشتن کتاب «دسایس وجنایات روس درافغانستان»

بیان یک سلسله جریانات و حقایقی بود که تقریباً از صد سال به‌اینطرف در کشور ما اتفاق افتاده بود ومن نا گزیر بودم ضمن سائر حقایق و جریانات ، نه بصورت « ماهرانه » بلکه بحیث یک واقعیت تاریخی در جریان های سیاسی اخیر کشور ، از « جبهه ملی» «دیموکراتیکمترقی » از کهوځ از « فیضانی » و از سایر افراد و گروهائی که در آن ایام در برابر شیوع کمونیزم و الحاد ، علماً و عملاً مبارزه می کردند ، یاد کنم چنانکه ازاحزاب و گروههای دیگرنیز یاد کردهام . و متأسفم که از آن گذشتهها به اجمال یادشده است وحق مطلب نا گفته مانده . آن گذشتههائی که همان گروهها و افراد دیگر و بطور کلی اکثریت ملت افغانستان با کمونست هاعملاً دست و گریبان بودند و در راه خدمت به اسلام ونجات وطن از گمرهی و نفوذ استعمار قربانی می دادند و به انواع دسایس و توطئه سرکوب می گردیدند ولی از ناشرین مجلهٔ شفق و اینها که برای وراثت نهضتها قبالهسازی می کنند ، هنوز خبری در جامعه نبود ! !

اینکه در نگاه ناشرین مجلهشفق همهچیز سیاه جلوه می کند وبرهر کس و هرگروهی بنابر غریزهٔ طبعی خود اتهام می بندند و نسبت ها می دهند کاریست که یک انسان مهذب ویک مسلمان عقیدهمند و خدا شناس از آن اجتناب می کند . و باید توجه داشته باشند که دیگر این حربه ها بسیار کهنه ، بسیار زنگ زده و بی اعتبار شدهاست . و هر حرف و اتهام ونسبتی که به دیگران بدهید ، حرفها و پاسخ های بالمثل و شبیه و مستند دریافت خواهید کرد ! !

مسایل چندین دههٔ اخیر در کشور ، چیز پوشیده و مرموز نیست همه چیز ، همه حقایق ، همهچهره ها و هر آنچه بود و هست ، در ذهن و حافظهٔ مردم باقیست و خود درزمینه داوری بفرمایند .

عرض مدعا

بهتر آن بودکه ناشرین مجلهٔ شفق نه برای خود دردسر میدادند و نه باعث ضیاع وقت دیگران می شدند و از همان آغاز مدعای اصلی شان را می گفتند . زیرا از هر راهی که بیایند و به هر نحوی که حرف بزنند مردم می فهمند ، ولذا به این همه حرفهای بیهوده و اضافی ، نیازی نبود .

ایشان می نویسند که :

« نویسنده در صفحهٔ ۳۳۲ اثر خود جنبش اسلامی کشور را بنام « جمعیت اسلامی » نامیده است . اگرچه حق‌شناس نتوانستهاند تا حافظهٔ لازم را حفظ دارد و در صفحهٔ ۳۳۸ وسایر بخش های اثرش‌همین جنبش را بنام جوانان مسلمان یاد می کند اما به آن هم برای اثبات نامگذاری خود ، جز ارادت‌خاص ذهنی‌اش‌نسبت به اسم جمعیت اسلامی کوچک ترین سند قابل اعتباری ارا ئه نداشته است . »

اولاً : خوانندگان عزیز توجه دارند که نگارنده هم در متن کتاب و هم در این مقاله توضیح داده ام که‌نام‌بردن‌ازنهضت‌جوانان یاسازمان جوانان و یا جوانان مسلمان و امثال آن درفصل شانزدهم کتاب « دسایس وجنایات روس» بمعنی کدام حزب و گروهخاص و مستقل نیست ، بلکه جزء اعضای همان جنبشی می باشد که یک تعداد استادان ارجمند به سر کردگی شهید نیازی رئیس وقت فاکولتهٔ شرعیات آنرا بنیان گذاری کردند . وچون‌درصفحه۳۳۲ کتاب مذکور ، این مطلب صراحتاً تذکر داده شده است ، لهذا هیچ‌حرفی برای کج بحثی و نهضت سازی وجود ندارد . موجودیت یکحرکت بابنیان گذاری و بابنیان گذاران و هسته آن ، فرقها دارد .

ثانیاً : ناشرین مجلهٔ شفق باید بخاطر داشته باشند که من بندهٔ خدا هستم و شیفته حقیقت و ارادتمند حق گوئی، و نه ازحزب‌و جمعیت و امثال

آن . و : « مرد مومن جز خدا را بنده‌نیست » و به همین دلیل است که با کمال امانت داری و به حیث یک مسلمان ، از کسی که خودش قربانی این‌هدف شده و سال ها پیش به شهادت رسیده است ، یاد می کنم و از حق او که بنیان‌گذار هسته جنبش اسلامی « جمعیت » در جریان دهه   در پوهنتون بود ، دفاع می نمایم . در حالی که جز اخوت اسلامی ، هیچگونه ارتباطی هم با او ندارم .

ثالثاً : از آن جریان تا کنون زمان زیادی‌نگذشته تا به کتابخانه‌ها وموزیم ها می رفتیم و سند قابل قبول برای مجله شفق فراهم می کردیم . بزرگترین سند ، موثق ترین و معتمد ترین گواه و شاهد و برهان و دلیل ، حضرات استادان و جوانانی اند که در آن ایام در پوهنتون محصل بودند و در جنبش شرکت‌داشتند . شمابرای ادعا و وثیقه سازی خود چه سند قابل اعتباری دارید ؟ ؟

اینهم عقب صفحه‌و حرفهای دیگر

نشریه حزب اسلامی درحالی که سر فصل سخنان‌خودرا ، فصل شانزدهم کتاب «دسایس‌وجنایات‌روس» قرارداده بودوتا اینجا جسته وگریخته در همان محور میچرخید ، دفعتاً بیاد حرفهای دیگری می‌افتد ومی نویسد که:

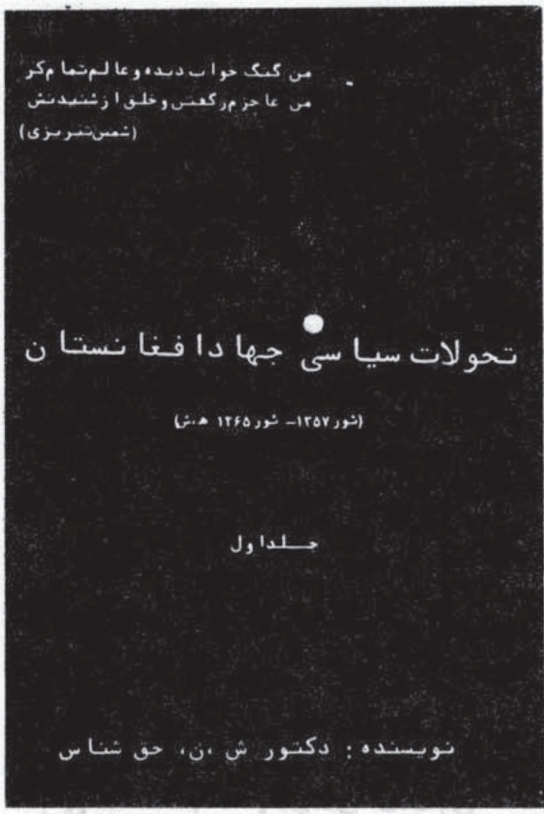
« آقای حقشناس باید بداند که مبارزه با دسایس کمونستی وپلانهای استعماری شوروی جزء برنامه کلی جنبش جوانان مسلمان افغانستان بشمار می رفت ومقابله با امپریالیزم شوروی مانند وظیفه ای بود که‌باید دربرابر نیرنگها وبرنامه‌های استعماری امپریالیزم‌امریکا وشرکایش به انجام می‌رسید بدین‌معنی که‌این‌تنها استعمار شوروی و نوکران شان نبودند که یاری مستقیم سلطنت ، ملت مظلوم افغانستان رامورد شکنجه وآزار قرار می داد ، بلکه پلان‌های استعماری ایالات متحدهٔ‌امریکا وسایر کشورهانیز بافرستادن وتجهیز نوکران‌شان هکذا باپیش کشیدن»پروژه‌های‌اقتصادی»یکی ازعوامل دیگر رنج‌ملت‌ما بشمارمی - رفتند کـه ایجاد پروژهٔ وادی هلمند توسط امریکائی‌ها «تااگر وقت یاری میکرد بـا بنـدر گوادر در بلوچستان توصل می دادند وپایگاه های نظامی میساختند» تاسیس و فعـالیت پـروژهٔ انکشاف پکتیا توسط جمهوری فدرالی آلمان که همه‌ذخایر پنهانی کوههای پکتیا رابرهنه ساختند وغارت‌کردند . ایجاد پروژهٔ آبیـاری پروان تـوسط جمهوری خلق‌چین که بهترین زمینه برای تسریع فعـالیت های سیاسی و اقتصادی تامرزهای چین پنداشته می شد ، نمونه‌های بارز اینگونه عملیات استعماری دنیای‌غرب بوده‌اند وجنبش جوانان مسلمان نیز در جنب مبارزهٔ شدید علیه الحاد کمونستی ، همهٔ فعالیت‌های ضد اسلامی وضد افغانی غرب‌را برملا ساخته وشدیداً محکوم می کردند. البته‌جنبش‌اسلامی‌افغانستان تاامروز نیز دردهائی راکه از ستون پنجمی«غرب‌زده ها وحلقه‌های مربوط بـه سلطنت » در راه سرکوبی جنبش جوانان مسلمان متحمل گردیده انـد احساس مینمایند .»

والله‌راست عـرض‌کنم ، ایـن ادعا واین‌منطق واین بصیرت وایـن بینش و این عقل ورای و فکر و این استدلال واین تحلیل واین‌فهم واین قضاوت‌واین‌عربده واین‌نیروواین‌شعور واین‌آگاهی‌واین‌طرزتلقی رامن‌ندانستم ویقین‌دارم که این سواد سیاسی برای هموطنان ماهم ، چیز تـازه و عجیبی خواهدبود وبه رازهای نهفته ای پی خواهندبرد که‌درآن‌وقت آنرا نه‌می - شنیدند ونه‌می دیدند. مردم‌افغانستان ازپروژهٔ‌زراعتی آبیاری وبرق‌درهلمنـد بوسیله‌امریکائی‌ها ، ازپروژهٔ آبیاری پروان‌توسط چینائی‌ها وازپروژهٔ پکتیا بوسیله‌آلمانی‌ها ،خبرداشتند ونگارنده هم به سلسله سایر وقایع و جریانات کشور از این‌پروژه‌ها وچگونگی آنها درکتاب‌خود ، یادکرده‌ام واما از پروژهٔ‌پایگاه‌نظامی‌امریکا درافغانستان ازاینکه پروژهٔ‌آبیاری پروان بهترین

زمینهٔ تسریع فعالیت های سیاسی واقتصادی تامرزهای چین پنداشته می شد و نیز از غارت ذخایر پنهانی کوه‌های پکتیا بوسیله المان‌ها واینکه چه نوع ذخایری بود وچگونه بغارت برده شد، اصلاً کسی اطلاع ندارد. وکاش ناشرین مجله شفق، شواهد و اسنادی هم ارائه می دادند تامردم از افشای این رازهای نهفته آگاه می شدندوازدانش‌واندوخته‌سیاسی‌آنان استفاده می‌نمودند!!

هم چنان ملت افغانستان و بطور کلی متخصصان سیاست‌واقتصاد هم ازاین فورمول جدید اقتصادی ناشرین مجله شفق که: «پروژه های اقتصادی یکی‌ازعوامل رنج ملت ها بشمار می‌رود ، چیزی نمیدانند!!

آنچه مردم افغانستان میدانند وبخاطر دارند وشاید هم‌نویسندهٔ‌مجله شفق، خود بیاد داشته باشد، این است که پرچمی ها وخلقی ها وبطور کلی روس، چنانچه امروز ادعا میکند که امریکاوچین‌وپاکستان‌درافغانستان می‌جنگند وبدین ترتیب میخواهدحمله وجنایات خودرا درکشور ما توجیه فرمایند، دران ایام نیز تحت شعارها وتبلیغات مشابهی سعی میکردند موجودیت پروژه‌ها ومتخصصان سایر کشورها را در افغانستان، اژدهای شش سرنشان‌دهند وخود بااین نیرنگ ها ودرسایهٔ همین شعارها، پروژه‌های استعماری خویش رایکی بعد دیگر بر



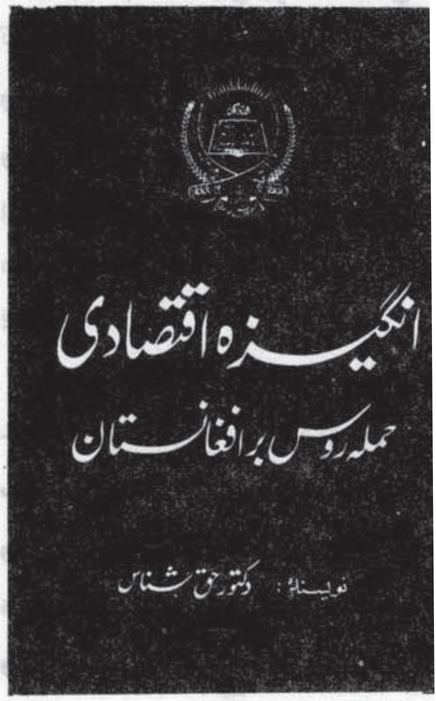
اثر جدید داکتر حق شناس در انتظار نقد ! ! !

حکومت وقت بقبولانند و اذهان عامه را به جهات دیگری معطوف دارند . ورنه هرپروژهٔ اقتصادی را علماً نمیتوان عامل بدبختی ملت ها بحساب آورد . و کشوری مانند افغانستان به هیچ وجه نمیتوانست دروازه‌هایش رابروی جهان وجهانیان ببندد وخود به‌تنهائی وبادست‌خالی به حیات‌خود ادامه‌دهد .

به همین ترتیب ، من ندانستم که منظور این آقایون ازغرب‌زده ها وحلقه‌های مربوط به سلطنت چه کسانی اند؟ اگرهدف شان ازافراد واحزابی باشد که دران وقت برضد بی عدالتی‌ها، تبعیض‌ها، استعمار و استثمار و الحاد می جنگیدند، نگارنده درکتاب‌خود، ماهیت ومرام‌هر یک‌را توضیح داده و فکر نمی‌کنم ابهامی دران وجود داشته باشد و مردم افغانستان هم از آنهمه جریانات آگاهند. وهر گاه برسنت همیشگی وبرروش گروهی و طبیعی خود، برهمه مردم افغانستان تاپه زنند، این مربوط به خود شان است.

ولی چنانکه قبلاً تذکررفت، اینگونه اتهامات، نسبت دادن‌ها وبرچسپ‌زدن های غیر منطقی وغیر مسوولانه، جز اینکه، خفتش به خود شان برگردد فایده‌ای نخواهد داشت وازهمه مهمتر که ازاین جهان پهلوانان و ناشرین مجله شفق دران روزگار خبری نبود و این همه لاف وگزاف و ادعای موجودیت، باآنچه واقعاً در کشور جریان داشت، صدق نمیکند.

معهذا میخواهم به ناشرین مجله‌شفق‌محترمانه‌بگویم که اگر واقعاً به‌مفهوم غرب زدگی پی‌برده‌اند،اگر واقعاً از غرب نفرت دارید، اگر واقعاً ار المان و چین و امریکا نا خشنود هستید و این کشورها را بحیث غارتگران بثروت های افغانستان و به صفت ممالک استعماری و استثمار کننده می شناسید و آنان رادرپهلوی روس‌ها قرار میدهید، پس چرا هر روز با سفارت خانه های شان‌در اسلام آباد







نمونهٔ ازکتب داکتر حق شناس برعلیه روس



آمد وشد دارید ؟ چرا از آنها پول و جنس میگیرید؟ چرا به‌این کشورها مسافرت می‌کنید؟ و چرا به این کشورها نماینده و محصل و هیات میفرستید ؟ و چرا در کشورها دفترها باز کرده اید ؟ وچرا وچر های دیگر ؟ فعلاً به همین یک حرف اکتفا می شود . و هر گاه خواسته باشید تفصیلاتش را هم تقدیم می کنم ! !

بلی خوانندهٔ عزیز! حالا با شما یکجابر میگردیم به‌مطلب دیگری که نشریهٔ حزب اسلامی به آن تماس گرفته است و باز هم از شما توقع دارم که لطفاً توجه کنید تا از این همه گهرهای معرفت که ناشرین مجله شفق برشته کشیده اند ، بی بهره نمائید . آقایون می نویسند : که« بهترست خاطرنشان سازیم که اگر آقای حق شناس و خواننده های گرامی مرزبندی های فکری و سیاسی کنونی میان احزاب را عمیقاً مطالعه فرمایند به نظر اینجانب تکتیک هویت جنبش اسلامی در دههٔ چهل به آسانی تعین خواهد شد . در نتیجه باید گفت که انگیزه و هدف جوانان مسلمان کاملاً مغایر با آنچه بوده که آقای حق شناس به آن اشاره نموده اند.» رهبری جنبش را نیز سخاوت می کنند » .

یکی از ویژگی های مهم که اصولاً دین مقدس اسلام دارای آن است و باید رهبری حرکت های اسلامی عقیدتی و اجتماعی مردمان را نیز بر مبنی آن مورد ارزیابی قرار داد همانا معیارهای (نبوت، امامت یا خلافت» می باشند که از طرف دانشمندان فقها و علمای اسلام مورد بحث و بررسی عمیق قرار گرفته اند

و ضروری به نظر می آید تا آقای حق شناس نیز بخاطر زعامت جنبش اسلامی در کشور آنرا بحیث ملاک « پژوهش‌ها » وقضاوت های خود بکار می بردند . زیرا مسئله امامت و خلافت پیچیده‌ترین رشته و عمده ترین بحث ایدیولوژی اسلام‌را تشکیل میدهد . مهمتران در بارهٔ

یک رانندهٔ موتر دلایلی را ارائه کرد که مثلاً این آقای راننده پنج سال کلینر بود ده سال شاگرد میخانیک باقیمانده وده سال هم سابقه رانندگی دارد ، لهذا وی را رانندهٔ درجه اول باید بحساب آورد . اما رهبری امت و ملت ها را بر شاخص دیگری که تبلور عقیدوتی و عملی تاریخ بوده باشد شناسائی باید کرد . « البته بررسی مساله امامت و خلافت از حوصلهٔ این مبحث خارج است »

واینک پاسخ حرف حرف شان که میخوانید ! !

۱ ـ تاجایی که اکثریت ملت مسلمان افغانستان از جریان اطلاع دارند و نگارنده در کتاب خود به اجمال از آن سخن زده ام ، تسلط یافتن نظام بی خدائی وکمونیزم در افغانستان، لشکر کشی و جنایت روس در افغانستان وسلب آزادی‌های انسانی و عقیدوی اساسی ترین ومهم‌ترین انگیزه ای بود که مردم مارابه قیام واداشت و احزاب مختلف اسلامی، هریک در حدخود رهبری‌آنان رابه عهده گرفتند و حصول آزادی ، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و درفرجام استقرار یک‌حکومت اسلامی، هدف مشترک کلیه احزاب اسلامی است که هم اکنون برای بدست آوردن آن سعی وتلاش دارند.

۲ـ من در کتاب خویش آنجا که از هدف و انگیزه های نهضت اسلامی افغانستان دردهه چهل صحبت کرده ام ، نوشته‌ام که :

«بوجودآوردن یک نظام کاملا اسلامی وجلوگیری از خطرات حتمی کمونیزم وفساد وبی‌خدائی که هستی وآزادی جامعه‌را تهدید میکرد، هدف اساسی نهضت مذکور را احتوا می نمود . ودرنهایت خواهان اجتماعی بود که‌ازهرلحاظ ایده‌آل باشدومردم مابتوانند باحفظ سنن ومعتقدات واسلام راستین ، کاروان‌مدنیت رانیز همراهی کنند و ازفرآورده های دانش‌وفنون جدید ، عاری ازسرخوردگی و لغزش ودرچوکات روحیه و موازین اسلامی استفاده نمایند . »

اینکه‌ناشرین مجله‌شفق میگویند: «انگیزه وهدف‌جنبش جوانان مسلمان کاملا مغایر آنچه‌بوده که آقای حق‌شناس به‌آن اشاره‌نموده‌اند. »معمائیست که جزخود شان کسی نمیداند.زیرا ما ازاهداف نهضتی یادکرده‌ایم که «جوانان مسلمان» یکی از حلقه های تشکیلاتی آن محسوب می‌شد ومرام وهدفش کاملا روشن ومشخص بود . و اصولا یک نظام اسلامی یاجنبش اسلامی ، غیر از آنچه در بالا تذکر داده شد ، چه هدفی میتواند داشته باشد ؟؟

۳ـ دربارهٔ «نبوت ، امامت و خلافت» که ناشرین مجله شفق آنرا مطرح کرده‌اند ، من وهموطنان ما وسایر مسلمانان جهان به این عقیده هستیم که قرآن کریم آخرین کتاب وحضرت محمد مصطفی ﷺ خاتم انبیاست. ودیگر جای بحثی برآن وجود ندارد . معهذا آقایون بایدهمینقدر می‌دانستند که «نبوت» ، کسبی، نیست ، بلکه «موهبت»است . یعنی هربندهٔ مخلص راکه خداوند شایسته رهبری وسیادت امت‌ها دانسته‌است ، وی را بهچنین امری مامورگردانیده وضمن صحایف وکتب ، بوسیلهٔ وحی نیز ، آنان را ارشاد و رهنمایی فرموده تا درهمین ماموریت الهی‌هم ، خودسری وخود رأیی ولغزش راه‌نیابد . ومعجزاتی‌هم به ایشان ارزانی داشته است تابحیث یک سندغیر انکار برمنکرین عرضه نمایند .

همچنان‌موضوع «امامت‌وخلافت» یکی ازمسایلی‌اند که درکتب حدیث، عقاید وفقه ، بصورت مفصل در بارهٔ آنها بحث‌شده است : و نگارنده در کتاب خود کسی رابه اینکار کاندید نکرده

ام تاشرایط آنرا«ملاک پژوهش ها و قضاوت‌های » خودقرار مـی دادم . اصلااین‌موضوع بامحتویات‌وجریاناتی که درکتاب«دسایس وجنایات روس درافغانستان» گنجانیده شده است‌هیچ ربطی ندارد . (به بین ده کجا ودرختـسان کجـا) .

٤ـ‌مرزبندی های فکری و سیاسی که امروز بین احزاب وجود دارد (وناشرین‌مجلهٔ شفق آنرا عنوان‌کرده اند) اصولا و در عمق زادهٔ یـک سلسله اسباب‌وعوامل متعددومختلفی اند که هرگاه عصارهو متن همه بدقت ارزیابی و خلاصه شود، به این‌نتیجه میرسیم که در شرایط‌فعلی افغانستان ودر جریان جهاد چنین وضعی فـقـط وفقط زادهٔ خود خواهی‌ها، جاه طلبی ها،ریاست‌جویی‌ها،بی‌تجربگی‌ها ، هوس های خام.و وسوسه هائی میباشدکه مردم مسلمان افغانستان طعم تلـخ آنرا هرروز دردفتر ها و سنگـر هـا می‌چشندعاقبت هم‌معلوم‌نیست‌که‌کار بکجاخواهدکشید؟واین‌واقعیت‌هیچگونه ارتباطی‌با«هویت»جنبش‌اسلامی‌دردهه چهل ندارد .

٥ ـ من در پاسخ ناشرین مجله شفق می گویم که : «مارهبری جنبش را به کسی سخاوت نمی کنیم‌و در این اندیشه وسوداهم نیستیم و هرگز نیازی هم به این کار نـداریم ! ! سخاوت مندان کـسانی اند کـه د ر پهلوی دیـگر سخـاوت هـای خود میخواهند از هیچ وثیقه‌درست کنند ولی فراموش کرده اند که حقایق‌را نمیتوان بازور گویی از بین برد و جریانات تاریخی را نمی شود به‌نفع خود تحریف کرد ! ! زیرا افراد و عناصری که در مسیر این حرکت تاریخی قرار داشته اند ، اکثرآزنده اندو تایک نسل‌دیگر هم‌گل خشک خود خواهی و ادعا بر دیوار تاریـخ نمی چسپد.

٦ ـ قسمت اخیر پاراگراف این مبحث از مجله شفق که پس از سلسله حرفهای پیش‌پا افتاده‌میگوید : « ... اما رهبری امت وملـت هـا را بر شاخص دیگری که تبلور عقیدتی و عملی‌تاریخ بوده باشد شناسائی‌باید کرد .»

باز هم‌ازهمان تضاد گوئی های بی مفهوم وخنده آ وراست وبایستی ازاین آقایون پرسید که تبلورعقیدتی وعملی تاریخ چیست؟؟ وچرا میخواهید بااین نوع حرفهای گنگ وتقلیدی، ادعای خودرا لفافه بندی کنید؟

خوانندگان عزیز حتماً توجه دارند که این آقایون درچند سطر بالاتر میگویند که: ((رهبری حرکت های اسلامی، عقیدتی واجتماعی را که هما نا «نبوت، امامت، یاخلافت» می‌باشد باید برمبنای اصول وارزش های دین‌اسلام ارزیابی‌کرد.)) ولی دراخیر همین نوشته شان میگویندکه: «اما رهبری امت وملت هارا برشاخص دیگری که تبلور عقیدتی وعملی تاریخ بوده باشد، شناسائی باید کرد . ». ومعلوم نیست کدام یک از این دو نزد شان صحت دارد؟ وکدام یک‌را اصل قرار میدهند؟

بهر حال! هرگاه موضوع رهبری دریک جامعه اسلامی ودربین امتهای مسلما ن‌مطرح باشد،دران‌صورت آرای مردم‌وشرایطی‌که‌لازمهٔ‌این‌مقام‌است‌درنظر گرفته میشود. و آن‌شرایط وخصوصیات درکتب حدیث وفقه مفصلاً توضیح و وتوصیف گردیده است. وجملاتی از قبیل « شناسائی رهبری ملت ها بر شاخص تبلور عقیدتی وعملی تاریخ» دراین مورد وازنظر اسلام پوچ وبی معنی میباشد.

بیدلیلی وهذیان

مسلمانان ! بازهم توجه شمارا به‌نوشته مجله شفق که اینک درذیل آنرا نقل وارزیابی میکنم، معطوف میدارم. لطفا بخوانید که خواندنی وآموختنی است!!

آری! نشریهٔ حزب اسلامی در ادامهٔ گفتاری که دربالا یادآورشدیم مینویسد : «امابطور خلاصه ، آگاهی تقوا، امانت وعدالت مهمترین معیار ها وعمده‌ترین شاخص های زعامت جوامع‌اسلامی اند که باید بطوردقیق

وهمه جانبه دررابطه مساله رهبری مطرح گردد. لهذا نخست ازهمه ضروریست تا نویسنده ومورخی که ماموریت بررسی رهبری جنبش های فکری مسلمانان رابعهده دارند، اقلاً از اصطلاحات ودائره های همچو تقوا امانت وعدالت آگاهی کافی وهمه جانبه داشته باشد که متأسفانه آقای حق‌شناس درزیر عنوان رهبری نهضت مندرج صفحه ۳۳۳ اثرش به اینگونه معیار ها واساساً به مساله رهبری در اسلام اشاره نموده ومحض کافی دانسته اند تابنویسند که:

((خوشبختانه‌رهبری نهضت را افرادی به عهده داشتند که درمتن فرهنگ اسلامی پرورش یافته بودند وقرآن وسنت‌ومعارف اسلام رابه‌خوبی میدانستند. ایشان درآن هنگام این توانائی راداشتند تاتشخیص دهند که چه‌راهی راانتخاب کنند،چگونه‌حرکت نمایند وباچه چیزهائی برخورد صورت گیردو بالاخره آقای حق‌شناس رهبری اسلامی یک ملت باستانی رابامدح کافی برشانهٔ استادان عزیز پوهنتون، «که‌نمیدانم آیا آن استادان محترم هم‌حاضرمیشدند تا این تحفهٔ‌حق‌شناس رادرهمان زمان بپذیرند یاخیر؟» می اندازند وسرانجام بزعم آقای حقشناس هیهات ! : نگذا شتند که میدیدی!! به عقیدهٔ ماآین تنها آگاهی نبوده که‌باکسب آن ویاهم باسروری چند روزی درفلان دانشگاه وفلان مرکز اسلامی که آقای حقشناس آنرا متن فرهنگ اسلام دانسته افرادی را به رهبری وزعامت اسلامی درجوامع بشری برسانند. هستند کسانی که بخش بزرگ ازعمر خویش رادر مراکز عمدهٔ تربیت اسلامی همچون دانشگاه الازهر، دانشگاه قاهره وسایر مراکز سپری نموده اند، اماسرانجام نه‌تنها رهبری اسلامی جامع رابدست نگرفته اند، حتی درنوکری ابر قدرت ها و حلقه های استکباری جان داده اند. ضیاءالدین ایشان باباخان رئیس اسبق ادارهٔ مسلمانان آسیای میانه اتحاد شوروی که دارای اسناد تحصیلی ازدانشگاه لازهر مصر بود یاهم دکتر سعید افغانی سابق‌رئیس شئون اسلامی رژیم کمونستی کابل، سلیمان لایق وزیر کنونی مرزها درکابینهٔ مزدور و نظام‌الدین تهذیب رئیس ستره محکمه کمونستی که از پوهنځی شرعیات پوهنتون کابل فارغ گردیده اند مثال هائی بوده که اکثریت افراد جامعهٔ ماباآن آشنائی کافی دارند.))

خوانندگان عزیز!

اجازه بدهید تاقبل ازبررسی و پاسخ دهی به حرفهای مضحک وبی مایه وخجلت آوری که دربالا نقل گردید، نخست قسمت مختصری از آنچه من درهمین رابطه درکتاب خود نوشته ام، آنرا بشما نقل کنم. زیرا نشریهٔ حزب اسلامی حتی متن نوشته‌های دیگران را هم مسخ می‌کند وآنرا ازنیمه‌قطع مینماید تاذهن خوانندگان را مغشوش سازند. آنچه من درکتاب خود ودرهمین رابطه نوشته ام این است که :

« خوشبختانه رهبری نهضت را افرادی به عهده داشتند که در متن فرهنگ اسلامی پرورش‌یافته‌بودند وقرآن‌وسنت‌ومعارف اسلامی رابخوبی میدانستند. ایشان دران هنگام این توانائی راداشتند تاتشخیص دهند که چه راهی ر انتخاب کنند ، چگونه حرکت نمایند وباچه چیز هابرخورد صورت گیرد . مرحوم شهید پوهاند نیازی باجمعی از همفکران خویش چون استادربانی ، استادتوانا ، استاد سیاف‌وبعضی‌ازاستادان محترم‌دیگر که اسامی شان دراختیارمن نیست‌نهضت را اساس و بنیاد نهاده بودند وآنرا رهبری می کردند ، از جهان بینی فلسفهٔ اخلاقی ، سیاسی ، اجتماعی ومعنوی اسلام کاملاً آگاه بودند ومیتوانستند عهدهٔ شان رابه نیکی انجام دهند وهرگاه به همان منوال ادامه می یافت‌ودست ستمگران‌داخلی واستعمار خارجی وحوادث بعدی در ماهیت نهضت خللی وارد نمیکرد واشتراک مساعی جایش را به دوئی و خود خواهی نمی گذاشت ، بدون شک یکی ازپرنفوذ ترین ونیرو مند

ترین نهضت جهانی می‌شدومیتوانست ملت افغانستان را که همه مسلمان اند دریک صف‌واحد بسیج کند . » صفحه ۳۳۳ کتاب . اینک که متن اصلی نوشتهٔ نگارنده راملاحظه کردید ومیتوانید آنرا بانقل قولی که مجله شفق بعمل آورده مقایسه کنید ،منطق ودانش وفهم وفراست اسلامی وانسانی ناشرین آنرا از آغاز و به ترتیب محاسبه وارزیابی می کنیم :

۱ ـ چنانچه ملاحظ میفرمائید مجله شفق درآغازنوشته خود ، اگاهی ورسم ودستوراتی اند که باید ازقرآن وسنت نبوی (ص)وفرهنگ ومعارف اسلامی آموخت .

۲ ـ چنانچه متن کتاب را مطالعه کردید ، نگارنده حین معرفی رهبری جنبش اسلامی در پوهنتون ازجامع ازهر وقاهره ویاجای دیگری نام نبرده ام واصولاً عبارت : « متن فرهنگی » با «مراکز فرهنگی » بسیار فرق دارد .

وبفرض اینکه عبارت مذکور را برمذاق ناشرین مجله شفق ، تعبیر به ضرر خود شان تمام می شود هرجا حرفی ازدولی وخود خواهی وریاست جوئی درمیان آمد ، فوراًبه خودمی گیرند وعصبانی میشوندوآنگاه است که تمیز نیک وبد آزذهن وفکر شان فرار می کند و هرچه میگویند هذیان است . چنانچه تعدادی از استادان راکه بعضاًدررامخداو اسلام جام شهادت نوشیده اند وبسیاری ازآنان همین اکنون عملاً وبصورت موثر درسطح رهبری وسنگر جهاد قرار دارند ، بایک تعداد ملحدینی ازقبیل

تایک نسل دیگر هم گل خشک خود خواهی وادعا بر دیوار تاریخ نمی چسپد .

تقوی،امانت وعدالت رامهمترین معیار ها وعمده ترین شاخص های زعامت جوامع اسلامی می‌دانند (گرچه در هرجا معیار های مختلف ومتضا دی مطرح میسازند) .

گرچه من دراین قسمت از گفته های خودنه حرفی اززعامت جوامع اسلامی درمیان آورده ام ونه بهاصطلاح ایشان از « واژه » های تقوی وامانت وعدالت ، دراین رابطه تذکری داده ام . معهذ ا این حرف خوبیست وباید چنین باشد ولی فراموش نباید کرد که در جوامع اسلامی ، این ارزش‌ها ومعیارها بهزور وپول فراهم نمی‌شود اینهامفاهیم،قوانین ارزش‌هاوبالاخره راه کنیم ، در اینصورت بازهم این امریک حقیقت مسلم میباشد که ، تقوا امانت وعدالت ، ازجملهٔ مفاهیم ارزش ها ، قوانین واصول واخلاق و راه وروشی‌اند که آنرا باید ازقرآن وسنت فراگرفت . واین آموزش هم الزاماً ایجاب‌می کندتا مدرسه‌ومسجد ودانشگاه ومربی ومعلمی باشد .

مشکل کار این است که این آقایون اصلاً هدفی دارند که برای بیان آن مجبوراند . یک سلسلهمقدمه چینی کنند .

ولی چون‌پای استدلال شان بی تمکین است و نگرش شان بی پایه وغرض‌آلود،بناء هرچه میگویند ضیاءالدین بابا خان وسعید افغانی ولایق وتهذیب ، پهلوی هم قرار می دهند . وبدین ترتیب‌وبزعم خود میخواهند ، اثرات قرآن وسنت ومعارف وفرهنگ‌اسلامی رادررهبری نهضت های اسلامی انکار کنند (نعوذبالله) . وحتی ازخون وارواح شهدائی چون پوهاند نیازی هم‌عرق شرم و حیایی برجبین این مد عیان « پاسداری ازخون شهداء » نقش نه می بندد .

۳ ـ همه میدانیم کههمردیف ساختن ویاتشبیه ونسبت داد ن‌مسلمین بامشرکین ، از نظر قرآ نکریم و احادیث‌نبوی ، کفراست.ومعلوم‌نیست

افرادی که بنام مسلمان وتحت شعار های اسلامی ، عمداً به چنین عملی جسارت می کنند ، چگونه مسلمانانی اند ؟ ؟

حقیقت این است که نویسندهٔ مقاله مجله شفق ، از قرآن و اسلام بحیث یک شعار استفاده می کند واز معانی واحکام وتعالیم و دستورات آن بی خبراست . ورنه هیچگاه بهچنین حکم و قضاوتی که اصلاً نابخشید نیست زبان وقلم رانمی آلود ، وبدون شک ازاین آیه های قرآنکریم دردل و دماغش فروغی می بود و می فهمید که :

من یشأالله یضلله ومن یشأیجعله علی صراط مستقیم . الانعام آیه ۳۹ قرآن کریم »

«فان الله یضل من یشآء و یهدی من یشآء فلا تذهب نفسک علیهم حسرات انّ الله علیم بمایصنعون .سورهٔ فاطره آیه ۸ قرآن کریم »

ازهمین جاست که اهمیت دانش وفرهنگ اسلامی وارزش فهم ودرایت درزعامت و رهبری ودرامور عامه و وروزمرهٔ سیاسی واجتماعی ، دراسلام مشخص می شود . ومعانی ومفاهیمی که نگارنده رهبری نهضت را به دانستن فرهنگ ومعارف اسلامی وپرورش شان درمتن « فرهنگ اسلامی» ستوده بودم، بخوبی واضح میگردد زیرا اگر

آنان بجای ناشرین مجله شفق می بودند چنین حکمی نمی کردند و چنین نسبت هائی نمیدادند . ومی فهمیدند که قرآن وسنت وسیرهٔ اسلام ، هتک حرمت پدیگران راجواز نمیدهدومسلم ومشرک رادرکنارهم قرار دادن گناهیست که درجه و پاداش آن معلوم است .

مجله شفق در تداوم گفته های خودمی نویسد که: « امامسئلهای که درپهلوی شناخت وآگاهی نسبت به اندیشهٔ هرجنبشی برای سرآغازجنبش های فکری واجتماعی مردمان ضرور به نظر می رسد پیوند های تاریخی و عملی حیات مجاهدان اند که از خطوط ویژهٔ تکامل تاریخ(حق وباطل) نشئت می کنندودرکرهٔ داغ تقوامقاومت میبا بند وبه پختگی میرسند .»

خوانندگان عزیزحتماتوجه دارند که آقایون درپار گراف بالا سرآغاز جنبش های فکری واجتماعی را بصورت شعوری یاغیر شعوری درسه نقطه مشخص کرده اند ، پیوند های تاریخی ، حیات عملی مجاهدان ، تقوا و مقاومت . واین یک تمهیداست برای چند سطربعد که میخواهند اصل ادعا را پیشکش کنند وشماهم مطالعه خواهید کرد.

تا جائی که به همه معلوم است و حتماً کتاب را خوانده اید ، نگارنده ضمن بیان سایر وقایع جریانات

بر مسایل اجتماعی و فکری نیز از همان آغاز توجه داشته و همهچیز ولو به اختصار هم گفته شده است . وحین برسی جریانات عینی دههٔ چهل ، از افراد و اشخاصی چون مرحوم کهیخ مرحوم فیضانی ، احزاب وگروههای دیگر و از همه مهمتر هسته گزاری جنبش اسلامی به صورت منظم و علمی در پوهنتون کابل که بو سیله پوهاند نیازی وسایر استادان صورت گرفت ، دقیقاً صحبت کردهام . وهرگاه این ادعای ناشرین مجله شفق را که می گویند بعد از سال ۱۳٤۸ وارد این جریانات شده اند ، در حساب آریم ، باز هم به اساس همین ادعای خودشان ، آقایون قبل از سال ۱۳٤۸ ، اصلاً نقش وموجودیتی در جنبش های فکری و عقیدتی مردم افغانستان نداشته اند . و هنوزایشان در صنوف ۸ و ۹ بودهاندکه حرکت های اجتماعی و سیاسی و عقیده وی براه افتاده بودند و در آن میان « جنبش مشخص اسلامی پوهنتون » و سایر حلقه ها نیز شروع بکار کرده بودندو شواهد عملی مبارزات گروهها و جنبش ها در جراید ، مجلات روزنامهها ، تظاهرات وجریان روزمرهٔ کشور ، انعکاس می یافت .

بنابراین، ازلحاظ پیوند تاریخی و عملی هم ، ظاهراً « و نه در عالم ارواح » آنانی که سالها قبل شروع کرده بودند و اکثریت مردم کشور

از مبارزات آشکار و مستند آنان آگاهی دارند ، نسبت به کسانی که چندین سال بعد وارد پوهنتون شدند و فقط در مظاهرات شرکت می کردند (باحفظ احترام)سبقت دارند .

ازلحاظ جهاد ، تقوا و مقاومت نیز افرادی که دراین راه به شهادت رسیدند ویا بعضاً هنوز زنده و دست اندرکار جهاد اند ، هر یک در حد خود مزیت های داشتند و دارند که درینجا لازم نمی بینیم سخن بدرازا کشد ! ! !

بهر صورت ، نوشته مجله شفق از آنجاکه توأم با عصبانیت و خود نگری وتعصب و تضادگوئی استوار

سخنان وزیر کشور جمهوری دموکراتیك افغانستان

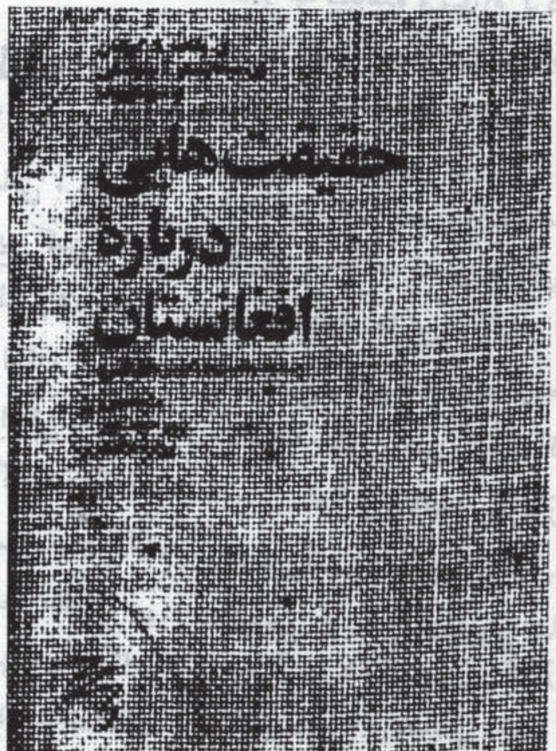
مدرك‌های انکارناپذیری، گواه برآنند که حفیظ‌اله‌امین و دستیارانش، مزدوران مستقیم نیروهای امپریالیستی دشمن افغانستان، و عاملان سیا بوده‌اند. سندهایی که ما به‌دست آورده‌ایم، حاکی از آن است که امین، به‌دستور سیا، با رجاله‌های ضد انقلابی، که دز پاکستان کمین کرده‌اند، وارد ساخت و پاخت شده و در اندیشهٔ آن بود که باهم‌کاری سران حزب ارتجاعی «حزب اسلامی افغانستان»، در ۲۹ دسامبر ۱۹۷۹، یك کودتا انجام دهد. همهٔ رهبران شرافتمند و فداکار و همهٔ فعالین مؤمن به‌حزب را بکشند و در کشور، دیکتاتوری فردی برقرار کنند.

امین، بلافاصله بعد از قتل شریرانهٔ نورمحمدتره‌کی، بنیان‌گذار جمهوری دموکراتیك خلق افغانستان و نخستین رییس دولت آزاد، فعالانه‌ترآغازبه‌برقراری وتوسعهٔ تماس، با ضد انقلاب داخلی و خارجی کرد. در اواخر سپتامبر ۱۹۷۹، مامور مخفی امین، با گلبودین حکمت‌یار، یکی از سران «حزب اسلامی‌افغانستان» که در پاکستان به‌سرمی‌برد، ملاقاتی پنهانی داشت و در جریان آن، توافق‌هایی در زمینهٔ «قطع متقابل جنگ و امکان همکاری»، حاصل شد. در همان زمان، برادر بزرگتر امین، عبداله، شروع به‌اظهارنظرهای‌هرچه‌بیشتر وفعال‌تری کرد که باید «انقلاب بازی را تمام کرد و پست‌های بالای حزبی و دولتی را به‌قوم و خویش‌ها و آدم‌های مطمئن سپرد». سیای امریکا نظر داده بود که «رژیم حفیظ‌اله‌امین، با توجه به‌حرکت داخلی آن، کاملا جواب‌گوی منافع درازمدت ایالات متحدهٔ امریکا است».

در ۴ اکتبر سال ۱۹۷۹، حفیظ‌اله‌امین و هم‌دستانش، مجلس مشاوره‌ای تشکیل دادند، که در آن شرایط «اتحاد» با «حزب اسلامی افغانستان»، مورد مذاکره و تایید قرار گرفت و نقشهٔ مشترك تهیهٔ مقدمات کودتای دولتی، بررسی شد. در این جلسه، تصمیم گرفته شده بود که بلافاصله پس از انجام کودتا، باید همهٔ شعارهای انقلاب آوریل، کنار گذاشته شود، حزب دموکراتیك خلق‌افغانستان منحل شود و در کوتاه مدت، برنامهٔ سرکوبی رهبران و فعالان حزب، تهیه و اجرا شود. در «دولت جدید افغانستان»، امین جاسوس سیا، رییس جمهور، گلبودین حکمت‌یار ضدانقلابی، نخست‌وزیر و م یعقوب، وزیر دفاع می‌شدند. همچنین درنظر گرفته شده بود که دوتن از اقوام امین ــ برادر او عبداله و برادرزاده‌اش اسداله، در ترکیب دولت باشند و م. اقبال، ن. سوما، آ. جلیلی «وزیر طلاعات و فرهنگ سابق»، ه. و. کتاوازی و س.د. صحرائی هم جزو

۹۳

برگی از کتاب : «حقیقت ها یی در بارهٔ افغانستان» که از سرا پای آن دشمنی با اسلام و جهاد می بارد ، این کتاب توسط سه تن از روسها نبشته شده و دو تن از ایرانیان آنرا به فارسی ترجمه کرده اند ، و در سال ۱۳۵۹ یعنی پنج سال قبل از کتاب «جنایات روس در افغانستان» در ایران نشر و پخش شده است ، اما برادران ما بدان توجهی نفر موده و در مقابل چند ماه خود را در نقد کتاب «جنایات روس در افغانستان» مصروف نگهداشتند ! ! !



این کتاب چرا نقد و یارد نمی شود ؟ ! !

است ، و از شیوه های علمی پیرایه ای ندارد ، حرفهای چند فقره قبل خودرا ، خود رد می‌کند و می‌نویسد که :

« البته طبیعی است که براه انداختن مبارزات اجتماعی و فکری مردم نیازمند دانش و اندیشیدن بوده و آنانی که یک جریان همه جانبه فکری و اجتماعی را براه می اندازند ناگزیر باید درک کنند که چگونه حرکت کنند و با چه چیزهائی برخورد صورت گیرد. تصادفی نیست آنانی که عوامل بدبختی ها و مفاسد اجتماعی را بر مبنی جهان بینی ویژه ای تجزیه و تحلیل مینمایند ،میتوانند تا راه آینده و چگونگی حرکت شان راتعیین وتشخیص دهند . البته انتخاب راه ، چگونگی حرکت و تعیین چیزهای قابل برخورد جزء بینش کلی نسبت به عقیده و تاریخ محسوب می‌شوند که یک جنبش فکری و اجتماعی بر بنیاد آن سرمی افرازد و در آینده نیزجنبش بر همان بینش معین به تکامل میرسد .

ملاحظه می کنید که ناشرین مجله شفق در گفتار های قبلی خود ،از نقش دانش و اندوخته و مایهٔ علمی در رهبری صریحاً انکار کرده و چون استدلال علمی و برهان منطقی در برابر حرفهای خود نداشتند گزافه گوئی میکردند . و اینک که باز هم حرفی برای گفتن و به کرسی نشاندن ادعای خود ندارند ، ناچار آن حرفها را می پذیرند و میخواهند از آن بحیث یک مقدمه و بسودادعای خود استفاده کنند . اما این نکته را از یاد برده اند که درک پدیده‌ها ناهنجاری‌ها ، بدبختی ها ، مفاسد نابسامانیها ، دردها و اتفاقات و حوادث و عوامل آن در یک کشور و تجزیه و تحلیل آنها بر مبانی علمی و جهان بینی و گام برداشتن در جهت از اله و اصلاح آن ، باز هم مستلزم مهارت‌های علمی ، تجربه و شناخت کافی می باشد . و کار یک متخصص هیچگاه از افرادی که تازه راه و رسم راه رفتن می آموزند وفاقد اند وخته و تجربه لازم اند ، ساخته نیست .

دعوی زعامت ومطلب اصلی

آنچه تااینجا خواندید ،در واقع همه حرفهائی بود اضافی ، سفسطه بی مورد و وقت ضایع کن که ناشرین مجله شفق فقط برای صفحه پرکردن و مقدمه چینی از ان استفاده می کردند . و مطلب اصلی را که باید در همان آغاز می گفتند وتکلیف خود و دیگران را روشن مینمودند اینک در اخیر و بدین نحو مطرح می کنند که‌میخوانیدآقایون‌می‌نویسند که :

«به بینیم نهضت جوانان مسلمان چه راهی را انتخاب کرده بودند چگونه حرکت می کردند ، با چه چیزها بر خورد نمودند و اکنون وارث حقیقی آن راه و آن حرکت و آن نحوهٔ بر خوردها کی هااند ؟ مسلماً جنبش جوانان مسلمان بر مبنی دین مقدس اسلام بحیث مهم ترین ایدیو لوژی ، جاویدانه ترین دستور رهبری جوامع بشری و بزرگترین معیار شناخت جهان و انسان حرکت شان را آغاز کردند و با سلحشوری ایمان و عدم سازش یا قدرت های استعماری « حتی مبهم » نظام های طاغوتی ، حلقه های مزدور شیطانی علم مبارزه را به پیش کشیدند و با همهٔ انوع استعمار ، استحمار ،استحقار بی عدالتی های اقتصادی ، مفاسد اجتماعی ، نظام مستبد سلطنتی چاکران ضد میهنی شرق و غرب عملاً به مجاهده و مبارزه پرداختند و امروز نیز ما نمیخواهیم قضاوت کنیم بلکه خواننده های عزیزو هم میهنان محروم ما وارثین بر حق جنبش و زعامت آنرا مشخص سازند که ۸ سال جهاد مسلحانه بسی تجاربی را به ملت بیچارهٔ ما ارزانی کرده است . »

در پاسخ به این قسمت از حرفهای « مجله شفق » می گوئیم که :

اولاً : چنانچه پیش از این و بار بار گفتیم ، در جریان فعالیت های گروهی و حزبی وجنبش هائی که عملاً در دههٔ چهل تبارز کرد نهضت جدا و مستقلی بنام« نهضت جوانان مسلمان» وجود نداشت . بلکه این همان نام و حلقه‌ای بود که بوسیله مؤسسین نهضت یاجنبش

اسلامی « پوهاند نیازی و دیگران » به وجود آمد و تمام فعالیت‌ها و برنامه های آن از طرف شورای اجرائیه هسته مرکزی « جمعیت » طرح و ترتیب می شد و در مرحلهٔ تطبیق قرار می گرفت. و پس از آنکه استاد نیازی گرفتار و و زندانی شد ، هسته اولی کار خود را در هجرت و در پاکستان دنبال نمود که درجایش از آن بحث خواهیم کرد . کسانی که لاف میزنند و ادعا دارند که با شرق و غرب پنجه نرم می کردند ، و نظام های استعماری و طاغوتی و سلطنتی را بزانو در آورده بودند ، معلوم نیست (خارج از حلقه جنبش اصلی) در کجا بودند ؟ و با این همه زور وتوانائی وموجودیت چطور اجازه دادند که نخست محمداود و سپس ترکی و روس ها قدرت را در افغانستان ، از آن خود کنند و مردم ما را به این سیه روزی بکشانند ؟؟

ثانیاً : ناشرین مجله شفق باید بدانند که پدیده های تاریخی و اجتماعی وعقیدتی دریک کشور و در میان یک ملت ، از جنس کالا و زر و خانه و باغ نیست که کسی دعوی وراثت کند و برای تثبیت استحقاق خود قباله بکشد . این مسایلی است که با زندگی ملت هادر مسیر تاریخ وجود داشته وبه پیش میرود. و همانطور که مبدأو مقطعی برای آن نمیتوان مشخص کرد ، کسی وگروهی را هم نمیتوان بصورت مجرد وارث آن نامید . فقط تاریخ وجامعه است که میراث فرهنگی سیاسی ، اجتماعی وعقیدتی جامعه را درسینه خویش حفظ می کنند وآنرا از نسلی به نسلی انتقال مید هند ! !

بفرض اینکه معیار های عملی وتاریخی را هم کنار نهیم ومطابق به روش ناشرین مجله شفق ، موضوع را در یک مقطع معینی از زمان ودریک چوکات خاص و استثنائی بررسی کنیم در آن صورت باز هم مساله وارث ووراثت جز یک شعار بی محتوا مفهومی ندارد . زیرا نهضتی که از آن بحث می کنیم ، متعلق به پنج نفر و ده نفر نبود ، بلکه کتلهٔ عظیمی را احتوا می کرد که از ساحه پوهنتون و معارف تاعمق اجتماع وسعت داشت. وچنانچه امروزاکثریت ملت افغانستان در سنگر های جهاد می جنگند ، در ان ایام نیز قسمت اعظم مردم به نحوی درین مبارزه سهیم بودند . بنابراین وارث حقیقی آن راه و حرکت و مبارزه در واقع صد ها جوان و پیرموسن و مبارزی بودند و هستند که اکثریت شان درسلول های زندان و یادرمعرکه های رویا روئی با جلادان روسی و ایادی اش، شهید شده اند و یا هنوز زنده اند و درسنگر های جهاد با روس ها می جنگند و یا بعضاً تا اکنون نیز درسیه چاه ها بسر می برند و بیاد کسی هم نمی آیند . ودر نتیجه بایدگفت که وارثین واقعی نهضت وپاسداران آن ، عامه مردم مسلمان افغانستان است و نه شخص وگروه خاصی . وهرگاه مساله را به حساب ادعای ناشرین مجله شفق ، در یک چوکات بازهم محدود تر ومشخص تر ارزیابی کنیم ، در انصورت نیز وارثین نهضت، بانیان آن هستند ونه مدعیان آن .

ثالثاً : درجهاد مسلحانه ای هم که مدت ۸ سال دوام داشت ودارد ، اکثریت ملت افغانستان عملاً سهم دارند . وثبات ومقاومتی که تااکنون صورت گرفته حاصل مجموعی تلاش مردم است وبا توجه به این حقیقت که روشنتر از آفتاب است هیچکس نمیتواند بادادن شعار ،تبلیغ وشعار نویسی ، جریانات و حقایق تاریخی مبارزات وقربانی یک ملت را به نفع خود وگروه خود ،تحریف ویا مسخ کند ولقش عامه مردم را در وجود یکی دونفر ویااین گروه وآن گروه خلاصه نماید . اینکار نه با جریانات و پدیده های عینی افغانستان درچند سال اخیر وفق می کند ونه با زورگوئی میتوان آنرا بر مردم تحمیل کرد ! !

رابعاً : آنانی که به خاطر خوشنودی خدا ، انجام تکلیف شرعی وبدست آوردن آزادی کشوربادشمن

می جنگند ، هنوز از سودای زعامت رنج نمی برند ومیدانند که این موضوع از مسائل بعدی و متعلق به ملت افغانستان است . ایشان در اثر تجاربی که درآین مدت اندوخته اند ، کاملاً درک کرده اند که زعیم سازی ودعوی زعامت درشرایط فعلی افغانستان ، عظیم ترین مصیبت وفتنه ایست که جهاد رادر نفس خودش ضربه میزند وبهر رنگی که تبارزکند با سیر طبیعی و قدسی آن . منافات دارد . آری ! آنان بخاطر یکهدف والاتر ومقدس تر که عبارت‌ازنجات اسلام از چنگال کفر وآزادی وطن است ، جهاد می کنند و نه برای زعامت ! !

خلاصه: و متأسفانه این برادران ما در تاریکی یک وسواس عجیبی از خود خواهی ، جاه طلبی و ریاست جویی سعی می ورزند ، همه چیز همه حقایق و تمام مردم را نفی کنند. و به همین دلیل است که در پهنای کیهان و هستی ، جز خود کسی را نه می بینند . اگر شاعری در جهاد سهم گرفت و مردم از ان استقبال کرد ، به این آتایون گران تمام میشود .

اگر نویسنده ای کتابی نوشت و مورد توجه مردم واقع شد ، ایشان فوراً در برابرش جبهه گیری میکنند . اگر مجاهدی از طریق مبارزه وجهاد مسلحانه در سنگر ، مورد تحسین هموطنان ما قرار گرفت ، اینها علیه آن دست به تبلیغ وتخریب می‌زنند. حتی اگر از کسی در دور ترین دور تاریخ هم به نیکی یاد شود اینها عکس‌العمل نشان میدهند . و هر گاه ازجهاد ومجاهد و اسلام وسر نوشت افغانستان صحبت درمیان آید علم انحصار می افرازند و جزخود کسی را در حساب نمی‌آرند . هر آنکه در صف ایشان قرارگیرد با همه معایب ، زیباست . و هر کسی که خارج از این محدوده باشد ، هر که باشد و هر چه باشد ، زشت و نامطلوب است .

و خلاصه چنان می اندیشند که نه در گذشته و نه امروز ونه در فردا ، کسی جز آنان ، در افغانستان وجود نداشته ، ندارد ، و نخواهد داشت. وچنین طرز تفکرو بینش ازنظر علمی و تجارب عینی ، جز بیماری روانی چیزی نمیتواند باشد . خداوند بر همهٔ ما رحمت ، عنایت و هدایت نصیب کناد ! !

« باقی دارد »

شهرت طلبی

تلاش و سعی و کوشش بهر شهرت
کمال دانش و فرزانگی نیست
بخود بالیدن و نازیدن و فخر
دلیل غیرت و مردانگی نیست

«پیغام»

سید رسول

ستالین در یالتا

همانطوریکه آلمان نازی خطر جدی وفوری برای قدرتهای استعماری اروپا بشمار می‌آمد ،جاپان تهدید بزرگی برای ایالات متحده ومنافع آن دراقیانوس کبیر بود لذا بزانو در آوردن آن برای ایالات متحده حیاتی جلوه می نمود ولی حمله قطعی در صحنه اقیانوس کبیر مستلزم ائتلاف عدهٔ بسیاری سرباز بود لذا روزولت مصمم شد که پای روسیه را وارد معرکه کند . باآنکه حکومت ایالات متحده ارسال سلاح ومهمات زیادی به روسیه را عهده دار شد مشروط بر اینکه یک ارتش زره پوش روسی از دریا چه بایکال بسوی پیکنگ وتین تفین اعزام شود تا راه سپاهیان جاپان را در منچوری قطع نماید اماستالین با درک اهمیت ستراتیژیک کشورش خواست دربرابر این همکاری امتیاز قابل ملاحظه بدست آرد . آن‌عبارت از تسلط بربالکان که‌یکی از آرزوهای دیرینه تزارها بود . چون کنفرانس مسکو به‌ناکامی‌منجر ونیات‌استعماری روسیه فاش شد ، اعتماد قبلی‌دوغول استعماری روس وایالات متحده ازبین رفت همه می دانستند که روسیه به اروپای شرقی اهمیت زیاد می دهد و حاضر نیست بدون این امتیاز ،جنگ جهانی را کاملاً پایان بخشد .

روزولت مترصد بود که بهر قیمت پای روسیه را در جنگ علیه جاپان بمیان آرد . وچون ستالین به هیچوجه حاضر نشد به(کبک)برود لذا مصمم گردید که شخصاً بروسیه مسافرت کند . روی این زمینه قرار شد در فبروری ۱۹٤۵ (سه دولت بزرگ دنیا) دریالتا ، واقع درکریمیا یک بار دیگر دور هم جمع شوند تا تصمیم مشترک شان در ادامه امور وهمچنین نظریه مشترک شان درامور پس ازجنگ تعیین و تثبیت شود .

یالتا شهری است قدیمی ، مخصوص استحمام و ازبقایای‌دوران تزار ها . در نمایندگان روسیه و انگلستان و ایالات متحده در قصور قدیمی‌تزار ها که هریک بیست کیلو متر بایکدیگر فاصله داشتند مستقر شدند .مهمترین هیئت‌نمایندگی متعلق به ایالات متحده‌بود. هیئت نمایندگی انگلستان در تحت ریاست چرچیل وایدن بود ونمایندگی روسیه‌راستالین ومولوتف هدایت می نمودند .

روس درکمال‌صراحت وروشنی می دانستند چه میخواهند .ستالین‌قبل از همه چیز میخواست مسئله آلمان حل و فصل شود . به نظرستالین فقط سه دولت بزرگ حق داشتند دراین باب اظهار نظر نمایند . آراء ملل کوچک درنظرش وزن‌وارزش نداشت تقسیم شبه جزیره بالکان‌در کنفراس مسکوباچرچیل‌وپیشنهادش‌به‌انگلستان در احداث پایگاههای‌دریائی درکلیه

ممالک دنیای غربی به ثبوت می رساند که نظر روس ها نسبت به ممالک کوچک این بود که جملگی را در مناطق (نفوذ سه دولت بزرگ شامل سازد) نظر ستالین راجع به دول کوچک البته شامل آلمان ، از تجزیه وهمچنین فرانسه نیز میشد .

درمسئله که سه زمامدار بزرگ کاملاً نظر موافق داشتند،لزوم تجزیه آلمان بود کمیسیون مشترک سه دولت مامور شد که فورمول تسلیم را که از شکست آلمان باید بوی تحمیل نمود وهمچنین تجزیه کشور را تهیه وآماده نمایند . در موضوع تجزیه آلمان بااصرارچرچیل با لاخره موافقت شد که موضوع مجدداً دریک کمیته اروپائی با حضور فرانسه مطرح و تصمیم نهائی اتخاذ شود.درصورتیکه در موضوع غرامات جنگ اتفاق نظر حاصل نشده به یک سلسله مباحثات طولانی منجر گردید . نماینده روسیه اصرار داشت که رقم غرامات ۲۰ ملیارد دالر تعیین شود که پنجاه درصد آن به روسیه و ۳۰ درصدبه انگلستان و ۲۰ درصد برای سایر دول متفق تعلق بگیرد . قسمتی از این مبلغ از دارائی ملی کشور و بقیه در ظرف ده سال پرداخت شود . ستالین در موضع استیفاً از ثروت ملی میخواست ۸۰ درصد کل کارخانجات راتصاحب نموده ، سطح تولیدات صنعتی را به ۲۰ در صد ، یعنی حدود قبل از جنگ تنزل دهد .

پس از مذاکرات طولانی ما با لاخره در یک موضوع توافق نظر حاصل شد . بدین معنی که (استفاده ا ز کار گران و ارباب حرف آلمانی به عنوان جبران خسارات و پرداخت) غرامات مورد موافقت قرار گرفت . یعنی همان روشی که آلمان نسبت به ممالک مغلوب بکار می برد . ستالین نسبت به آلمانها کینه و انتقام جوئی نا محدودی ابراز می داشت و دربرابر واقعیت پیمان روس آلمان از خود دفاع نموده می گفت : اگر قرار مونیخ در بین نمی بود، روسیه هرگز حاضر نمی شد با آلمانها پیمان منعقد نماید . تقصیر ا ز آلمانها است که میخواستند هتلر را بهر نحو شده بدون اندک توجه به روسیه واستعلام نظرش با دادن تعویضات مهم،آرام و راضی نگهدارد . اظهار این قبیل حقایق از طرفین ، پرده ا ز روی بسیاری از خطاهای گذشته را بر میداشت و مذاکرات را پیچیده و معضل می ساخت .

موضوع دیگری که مایه تشتت آراء (سه بزرگ دنیا) می شد، حکومت یوگوسلاوی بود . ایالات متحده و انگلستان با لاخره حاضر شدند مقدرات کشور را به تیتو واگذار نمایند ولی میکوشیدند لااقل صورت ظاهر مسئله را نجات دهند .

ولی چون مسئله پولند مطرح شد ، محیط مذاکرات بکلی مغشوش ودچار بن بست شد . چرچل و روزولت خواستار یک پولند آزاد و حاکم بر مقدرات خویش بودند (!) ولی ستالین میگفت که آلمان درظرف سی سال دو بار پولند را بهانه قرار داده بکشور روسیه تاخت و مترصد بود که این دروازه حمله را با استقرار یک حکومت (دوست ودست نشانده) روسیه ، مسدود نمایند . روی این اصل روی حکومت لوبلین اصرار ورزیده از ورود پولندی های مقیم لندن امتناع می ورزید . در صورتیکه چرچیل و روزولت سازش دو دستگاه حکومت را ضروری دانسته پا فشاری میکردند اما با الاخره مانند موضوع یوگوسلاوی ناچار تسلیم اراده ستالین گردیدند ، منتها برای حفظ ظاهر قرار شد حکومت لوبلین در وارسا مستقر شود دولت را با مشارکت اعضاء دولت لندن تشکیل دهد و همچنین قرار شد انتخابات عمومی وسری آزاد در ظرف [illegible] ماه انجام پذیرد . این انتخابات ۲۳ ماه بعد در محیط وحشت و تحت فشار پس از تصفیه دامنه دار (حزب دهقان) انجام شد .

ستالین علاوه بر این ، مترصد بود که سرحدات شرقی پولند را از خط (کورزن) عقب زده ، ایالات

اوکراین، بیلو روسی را که از پولند به موجب عهد نامه (ریگا) بخود ملحق نموده بود ، سپس بگیرد . در عوض از اراضی پروسی شرقی و ماوراء آن ، به پولند ملحق شود. چون چرچیل سوال کرد که تکلیف شش ملیون آلمانی پروس شرقی چه خواهد شد، ستالین اظهار کرد که باید آنها را کوچ داد. ستالین درموضوع مشکلات بزرگی که کوچ شش ملیون نفر ایجاد میکرد پاسخ داد:ازاین بابت نگرانی نداشته باشید هرکجا که سر بازان روسی وارد شوند ، خود آنها پا به فرار می نهند. بالاخره نظریه ستالین دراین مورد نیز پذیرفته شد.

بطور کلی مسئله پولند یک نمونه بود از اروپای (نجات یافته) در واقع خط مشی ستالین که اساس مذاکرات وتصمیمات سه کشوربزرگ بود بدین نحو خلاصه می‌شد : در همه ممالک باید رؤسای سیاسی زمام کشور را بدست بگیرند که عملاً وارد مبارزه علیه مهاجمین هتلری گردیده و از طرف سه دولت مقتدر وبزرگ حمایت و تقویت شوند.

مفهوم این تصمیم کلی وعمومی درخط مشی بود که ستالین به‌پولند در پیش گرفت وتوفیق یافت وحاصل و نتیجه آن این شد که عملاً کلیه کشور ها در منطقه نفوذ دول بزرگ قرار گرفته وحکومت های دست نشانده را انتخاب نمایند . مفهوم این سیاست این بود که قاره اروپا عملاً در تحت حمایت دول بزرگ درآید.

بالاخره پس ازمباحثات طولانی (سه بزرگ روزگار) موافقت نمودند اعلامیه مشترک راجع به (اروپای نجات یافته !) انشاء نمایند که یکی از مدارک مهم تاریخ است که دول بزرگ پس از پایان جنگ انتشار داده اند . در آغاز این اعلامیه خاطرنشان شده است : هم آهنگی سیاست های سه قدرت بزرگ ورفتار مشترک شان در برابر مسائل سیاسی و اقتصادی اروپای آزادشده(!) برطبق دیموکراتیک

سپس سه نماینده دول بزرگ اظهار میدارند: ارادهٔ سه دولت بزرگ متفقاً بر این قرار گرفته است که در دوران موقت تعادل ناپایدار دراروپای نجات یافته ، سیاست سه کشور خود را طوری هم آهنگ سازند که بتوانند به مللی که از زیر بار رقیت آلمان نازی خارج شده اند یامللی که سابقاً جز و اقمار محور قرارگرفته بودند کمک رسانده ومسایل سیاسی واقتصادی فردی را ازطریق دیموکراتیک حل وفصل نمایند.

استقر ارنظم دراروپا واحیای زندگانی اقتصادی ملی، باید ازراههای صورت بگیرد که به ملل آزاد شده فرصت دهد ، آخرین آثار نازیزم وفاشیزم را ازبین برده و به میل وارادهٔ خود ،سازمانهای دیموکراتیک برای کشور های خود برگزینند .این همان اصلی است که درمنشوراتلانتیک بآن اشاره شده ومفهوم اصلی اش این است که هر ملتی ذی حق است نوع حکومتی که ما یل است برگزیند و به حیات خود ادامه داده و حقوق و آزادی کشور های که در نتیجه مهاجمین پایمال شده بود،دوباره بدست آورند..

سه دولت مشترکاً به مللی که دراروپا نجات یافته وهمچنین به کشور های که درتحت رقیت محور درآمد بودند کمک رسانده وچنانچه مناسب بدانند.

الف : از نظر استقر ارصلح در داخل کشور .

ب : ازنظر کمک به افرادی که گرفتار فقر وعسرت هستند .

ج : به منظور ایجاد حکومت موقتی که بحدا کثر ازعناصر دیموکراتیک مردم تشکیل شده و به محض امکان،ازطریق انتخابات آزاد مبدل به حکومت های شود که بروفق آزاد مرام مردم کشور باشد .

د :درآ نجاکه ضرورت ایجاب کند اقدام بدا نتخابات آزاد بشود ، کمک وهمراهی بنمایند ..... سه‌دولت با سایر ممالک متفق وهمچنین سایر حکومت های که موقتاً زمام امور را دراروپا دردست دارند راجع به‌مسائلی که مستیقماً مور داحتیاج ملل مذکور است مشورت خواهند نمود.....وچون برطبق آراء سه دولت شروط لازم در

کشور های اروپائی که آزاد شده(!) یا جز وهمکاران قدیمی محور دراروپا قرار داشتند ایجاب نمود که چنین عملی صورت بگیرد ، سه دولت بلا درنگ به مشوره‌پرداخته وتصمیمات که لازم بدانند دراجرای تعهدات مشترک که در این اعلامیه مندرج است،اتخاذخواهدنمود....مابدینوسیله یک باردیگر اعلام میداریم که‌مؤمن ومعتقد بمنشور اتلانتیک‌بوده ومصمم هستیم با کمک ومشارکت سایرملل صلح طلب، نظام جهانی قانونی که هدفش صلح‌وتامین‌آزادی وبرخورداری نژاد انسان ازنعمت های حیاتی است برقرارسازیم ......

سه‌قدرت جهانی درحین اعلام این بیانیه اظهار امیدواری می‌نمایند که جمهوری موقت فرانسه بتواند در اجرای‌منویات مذکور باآنها همکاری نمایند....

بدین نحو مشاهده میشود که سه‌قدرت جهانی ازراه‌استقرار اجباری حکومت های موقت دیموکراتیک دست بدست هم‌داده وسایر ملل را تابع اراده ومیل خود نموده اند. جوانه تسلط روسیه‌پس از پایان‌جنگ براروپای شرقی درین اعلامیه بخوبی مشهود است . بعداً از این اعلامیه دولت روسیه میتوانست درهر مورد شخصاًبه محض‌اینکه اراده‌میکرد بدون مشورت سایر دول بزرگ، اصل حکومت دیموکراتیک رابه‌میل خود ونفع خویش تغیرداده وحکومت دیموکراتیک‌به‌تفسیرشخصی‌در کشور های اقمار برقرار ساخته عملا در تحت تسلط خود درآورد.

نظراصلی آمریکا در کنفرانس یالتا این بود که‌بهر نحوی شده پای روسیه‌راعلیه جاپان واردمیدان معرکه سازد.این موضوع دریک‌جلسه محرمانه وسری که درآن فقط ستالین، روزولت مولوتف، هاریمن‌ودو منشی مشارکت داشتند،مطرح شد. نکته مهم‌این‌است که‌درهمین آوان‌بم‌اتمی‌حاضر ومهیای عمل بودولی باوجود این ، روزولت باساده لوحی عجیبی مبادرت‌به چنین اقدام حیرت انگیزی نموده باقیمت بسیارگزاف، مشارکت روس هارا در جنگ مطالبه نمود. در صورتیکه به هیچوجه چنین ضرورتی درین نبود. این‌سست‌اراده‌گی آمریکائی‌ها درمقابله باامپراتوری درحال توسعه روس‌ناشی ازضعف مردم وافکار عامه مردم بود که‌منافع‌آنی وفردی شانرا نسبت به هرچیز ترجیح میدادند.

ستالین بادرک‌این‌ضرورت ذهنی آمریکائی‌ها دریافت که‌دورجبهه شرق بااندک تلفات وهمکاری میتواند منافع زیادی بدست آرد لذا شروط خود را اظهار داشت. تمام جزیره ساخالین، کلیه جزائر کوریل واقع بین کاپی‌تکا تاشمال جاپان، استرداد حقوق روس ها که‌درنتیجه‌جنگ‌وپیروزی‌جاپانی ها در ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ ازدست داده‌بودند. یعنی‌بین المللی ساختن بندر (دایرن) باحق اولیت به روس ها ، اجاره پورت آر تور به عنوان پایگاه دریائی، وا گذاری کلیه راه آهنهای مشرق چین و منچوری جنوبی به یک شرکت مختلطه روسی وچینی با حق اولیت روس ها در منچورستان . علا وه بر این ستالین اصرار داشت که‌چان کای چک اطرافیان خود را از اشخاص جدید بر گزیده و با روس ها (احساسات دوستانه) داشته باشد .

این امتیازاتی بود که تزارها به امید بدست آوردن آن در سال ۱۹۰۵ م به شرق دور لشکر کشیدند اما نشنلزم جاپانی باقوت عجیبی با آن مقابله نموده روس هارا شکست داد . این واقعه اثر بسیار عمیق بر نشنلزم آسیائی و مبارزات ضد اروپائی گذاشت و دورهٔ جدیدی در تاریخ روابط استعماری اروپا بازشد. اما روزولت با عدم درک تاریخی امتیازاتی سخاوتمندانه آنچه را که تزار ها بدست نیاورده بودند ، به کمونست ها داد .

دعاوی ستالین نه تنها علناً و شدیداً با حق حاکمیت چین که متفق آمریکائی ها بود منافات کامل داشت ، بلکه علی‌رغم منشور اتلانتیک نیز بود معذالک روزولت کلیه دعاوی روسیه ستالینی را پذیرفت . جز واگذاری ناوهای جنگی که ستالین قبل ازورود به‌جنگ مطالبه می نمود

ستالین پس از این موفقیت درخشان که حکومت چین ملی‌رابکلی دربن بست قرار می داد ، به موضوع کوریا پر داخت . روزولت و ستالین موافقت کردند که کوریا را بدون اینکه تحت اشغال نظامی در آیند ، در تحت اداره دو کمیسر آمریکائی و روسی قرار دهند . ولی هردو دولت تعهد خودرا نقض نمود کوریا را اشغال نظامی نمودند.

زاهدی احمدزی

دگاوندی حقــوق

اللەتعالی فرمایلی دی„ الجار الجُنُب والصاحب بالجنب ...„ گاوندی لەهفەچاخخەعبارت دی چی لە یوبل سرەخنگ پەخنگ اونژدی هستوگنە کوی داخوجوتەخبرەدەچی، د بشری تمدن بنست دبشری غروترمنغ لە یو سرەدمرستی ، ملاترا ودوستی دگدعمل پراساس ولارا وقائم دی، حُکەپەعومی توگەبشری وگری یودبل مرستی تە اړتیالری ، دمثال پەډول کەپوورِی وی اوبل مورنوپرشتمن باندی لازمە دەچی لەخپلوخوړوخخەیوخەبرخە وړی تەورکړی ، کەیونا روغەوی پرهغەبل لازمەدەچی دخپل وس پەاندازەد هغە پەدرمل کولوکی لاس وکړی،کە یوه تە مصیبت ورسیږی نوپربل باندی پە اخلاقی توگەلازمەدەچی لەهغە سرە پە مصیبت کبنی دگدون څرگندونەوکړی ، همدارازدبل پت ، ناموس او شرف تە پەدرنەوگوری ، دبل گتی لە خپلو گتی وخخەقربان نکړی اوداسی نور.

مگردبشری ټولنی چەټولنیزە پر تلەدپورتنیوحقوقوپەهکلەگاونډ ی یعنی هفەوگړی چی خنگ پەخنگ دیوال پەیوەکوڅه ، یوەکلی، یوەښار ، او پەیوەهیوا دکبنی سرەاوسیږی، درجە پە درجەلازمیږی، دگاونډی حقوق دبشری ټولنوپەگردومعنیومذاهبوا ومسلکونو کبنی پەنظرکښی نیولی شوی دی او پە الهی اوآسمانی مذاهبوکښی خاص ارزښت ورکړای شوی دی، اوبیاد اسلام پەسپیڅلی دین کبنی چەدگاوندی حقوقوتەکوم مقام ورکړای شوې دی هغەپەبل هیڅ آسمانی اوغیرآسمانی مذاهبوکښی بیخی نشته ، حُکەچی پدغە بشرپال اوجهان جوړوۍ نکی دین بیا بیا دگاونډی حقوقوداۍ کولوحکم کړی دی ان تردی چی دکونینوسردارمحمد رسول اللەصلی اللەعلیەوسلم‌فرمایلی دی„ مازال جبریل یوصینی بالجار حتی ظننت انەسیورثە „ یعنی حضرت جبریل ماتەدگاونډی پرحقوقوڅیگار کوی تردی چی ماگمان وکړچی پمیراث کبنی بەشریک شی .

دگاونډی حقوق زښت دیردی خو مونږئی دموضوع لەغوښتنی سرەسم پە لنډەتوگەیوخودلتەبیانوو:

١ـ خپل گاوندی تەبەهیڅ ډول زیان نەرسوی څکەچی رسول الله صلی الله علیەوسلم فرمایلی دی : „ لایدخل الجنةمن لایا من جارەبوائقە „ یعنی هغەخوک بەجنت تەدننەنشی چی گاونډی ئی دزیانونولەرسولوخخەپەامن نوی.

٢ـ کەچیری دچاگاوندی وږی وی اویا کتغ نەلری نوپردەلازم دی چی هغە تەیی ورولیږی څکەچی ، نبی علیە الصلوەوالسلام فرمایلی دی :

„لیس المومن الذی یشبع وجارە جائع„ یعنی هغەشخص کامل مؤمن ندی چی دی موړوی مگردده‌گاونډ ی وږی وی .

٣ـ دگاونډی لەکورخخەبەغلەنە کوی کەڅەهم دمسلمانان لەپارەلەهرچا څخەغلەکول حرام دی مگرلەگاونډ ی څخەغلاکول دنوروپەپرتلەزیاتەگناه لری .

٤ـ دگاونډی دپت اوناموس عزت بە کوی اودهغەلەمیرمن سرەبە زنا نە کوی کەڅەهم زناکول دمومن لپارە مطلق حرام اوکبیرەگناەده مگر د گاونډی لەښځی سرەزناکول دنوروپە پرتلەزیاتەاولس چندەگناه لری .

څکەپەیوحدیث شریف کی دی چی یوځل نبی صلی اللەعلیەوسلم لە خپلو صحابەوۍ څخەپوښتنەوکړەچی تاسی زناڅرنگەعمل گنی ؟ صحابەوۍ ورتە وویل : زناخواللەتعالی اودهغە رسول حرامەکړی دە .حضرت رسول اکرم صلی اللەعلیەوسلم ورتەوفرمایل„ و لان یزنی الرجل بعشرنسوة ، ایسر علیەمن ان یزنی بامرأةجارە „ یعنی کەچیری یوشخص لەلسوښځوسرەزناکړی دغەگناەپرهغەباندی لەدی څخە دیر کمەدەچی دخپل گاوندی لەښځی سرە زناوکړی. بیائی صحابەوۍ تەوویل چی ، غلاڅرنگەعمل دی ؟ هغوی ورتە وویل : غلا خوحرامەده .اللەتعالی

او دغه رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام کړی دی، حضرت رسول اکرم (ص) ورته وفرمایل: «لان یسرق من عشرة اهل ابیات ایسر علیه من ان یسرق من بیت جاره» که یو شخص د لسو کورونو له خاوندانو څخه غلا وکړي نو ګناه ئې پر ده باندې له دې څخه ډیره کمه ده چې د ګاونډي له کور څخه غلا وکړي.

۵- پر ګاونډي باندې د دروغو شاهدي کول ستره ګناه ده که څه هم پر دروغو شاهدي کول د کبیره ګناهونو له جملې څخه ده مګر پخپل ګاونډي باندې د نورو په تناسب زیاته لویه ګناه ده.

۶- که چیرې پر ګاونډي باندې مصیبت وي نو پر ده لازمه ده چې ور سره غم شریک

۷- د ګاونډي چغلي او غیبت به نه کوي که څه هم دغه دواړه په مطلق ډول حرام دي مګر د ګاونډي په هکله داسې کول ډیرې سترې ګناوې دي.

۸- د داسې اعمالو او اقوالو له مباشرت څخه به ځان ساتي چې د ګاونډي د تکلیف بواعث ګرځیږي.

۹- د ګاونډي د کهول د کورینو اسرار و پلټنه به نه کوي او که ورته معلوم وي هغه به بل چا ته نه افشا کوي په دې شرط که د اسلام او اسلامي ټولنې په خلاف نه وي.

۱۰- که ګاونډي په یوه کار او سي کښې مشوره ورڅخه وغواړي نو نیکه او ګټوره مشوره به ورکوي او که د مشورې ځرګندول ئې د ګاونډي په زیان وي نو بل چا ته به ئې نه وائي.

۱۱- د ګاونډي توب حدود: له امام حسن رضي الله عنه څخه پوښتنه وکړای شوه چې د ګاونډي توب حدود کوم او څه دي؟ هغه په ځواب کې ورته وویل: «اربعین دارا امامه، واربعین خلفه واربعین عن یمینه واربعین عن یساره» یعني څلویښت کورونه د مخې پلو ته، څلویښت کورونه د شا پلو ته، څلویښت کورونه ښي پلو ته او څلویښت کورونه کین پلو ته د ګاونډي توب حدود دي.

او په دوی کښې د مرستې او ګاونډي توب پالنې لومړی حقدار هغه څوک دی چې دروازه ئې له ټولو څخه زیاته نژدې او جوخته وي. ځکه چې، حضرت عایشې رضي الله عنها ویلي دي: ما یو ځل رسول الله صلی الله علیه وسلم ته عرض وکړ چې، ای د الله تعالی رسوله زما دوه کورونه ګاونډیان دي په دوی دواړو کښې زما د سوغات کوم یو لومړی حق لري؟ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم راته وفرمایل «الی اقربهما منک بابا» یعني هغه چا ته ئې ورکړه چې تا ته ئې د کور دروازه زیاته نژدې وي.

د عقیدې له نظره او د خپلوۍ په اساس د ګاونډي توب وړاندې والی:

لکه څرنګه چې په پیل کې وویل شو، ګاونډي چې هرڅوک او د هرې عقیدې خښتن وي د اړتیا په صورت کښې د مرستې وړ دي مګر ائمه او فقهاوو د دوی په منځ کښې مراتب ټاکلي دي او ویلي ئې دي لومړی هغه ګاونډی حقدار دی چې مسلمان او په خپلوۍ کښې ورته نژدې وي، په دویمه درجه کښې مسلمان، په دریمه کښې اهل کتاب او په څلورمه درجه کښې مشرک د مرستې مستحق دی مګر د ضررونو او زیانونو په مخنیوي کښې ټول سره برابر دي.

په پای کښې د تائید په توګه یادونه کوو هر مومن ته په کار دي چې د ګاونډي له زیان رسونې ځان ژغورنه وکړي، ځکه چې خپل ګاونډي د ژبې او لاس له زیان رسونې څخه محفوظ ساتل له ګردو نفلي عباداتو څخه د الله تعالی په حضور کښې غوره عمل دی لکه چې له حضرت ابو هریره رضي الله عنه څخه روایت دی ویلي دي: یو ځل رسول الله صلی الله علیه وسلم ته وویل شو ای د الله تعالی رسوله! فلانۍ ښځه د شپې تمامه شپه ذکر او عبادت کوي او د ورځې روژه نیسي او خیراتونه او صدقې ورکوي مګر خپلو ګاونډیانو ته په ژبه ضرر او تکلیف رسوي. «دا څرنګه ده؟» رسول الله صلی الله علیه وسلم ورته وفرمایل: «لا خیر فیها هي من اهل النار» یعني د دې پورتني اعمال دې ته هیڅ ګټه نه رسوي او دغه ښځه د دوزخیانو له ډلې څخه ده، بیا صحابه وو رضوان الله علیهم اجمعین وویل: فلانۍ ښځه خپل فرض لمونځونه کوي او په اخلاص سره صدقه او خیرات کوي او هیچا ته هم زیان او تکلیف نه رسوي. د دې په هکله څه حکم دی؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم ورته وفرمایل: «هي من اهل الجنة» یعني دغه موصوفه ښځه جنتي ده.

د ګاونډي د حقوقو په هکله د اسلام د مقدس دین پورتنۍ لارښوونې، احکام او هدایت پر دې باندې دلالت کوي چې د بشري ټولنې په تهذیب او مدني ګرځولو او د اجتماعي حقوقو په تامین کښې دغه مبارک او جهان جوړوونکی دین له نورو ټولو مسلکونو، مذهبونو او دیانو څخه ممتاز او تعمیري جامع قانون لري او په هر ډګر کښې بشریت نیکمرغه، پرمختګ او داسې سجایاو او خصلتونو ته دعوت او رهبري کوي چې د هغو په توښه د ټولنې د هر غړي، عزة النفس، فردي آزادي، بشري ودیعت کړای شوې کرامت، هوساینه او سوکالي خوندي پاتې کیدلی او د دغو اسلامي خویونو د موجودیت په صورت کښې په انسان کې لاهوتي ځواک پر ناسوتي قوت باندې غالبیږي او یا لږترلږه مساوات ورپه کښې رادرومي، پر حیواني قواوو ملکوتي عناصر په وړتیا مومي او سوکه سوکه طاغوتي پروسونه منفعل، مضمحل او په پای کې د فنائیت پړاو ته رسیږي، همدغو مزایاوو له په نظر کې نیولو سره اسلام انسان ته د کریمه خویونو په ترلاسه کولو ټینګار کوي څو د وحشت له سپیرو او مهیبو بیدیا څخه ووځي او د الفت، صمیمیت او نوراني روحانیت په جنت کښې میشته شي.

والله ولي التوفیق.

ترجمه: ناصر الدین «جمال»

خالد رضی الله عنه در صحنه جهاد

جهاد سرتاسری علیه فتنه ارتداد

اقدامات نظامی ودفاعی ای که حضرت ابوبکر رضی الله عنه تا حال انجام داده بودهمه بمنظور حفظ امنیت دولت اسلامی بود، که این هدف بطورنیک واحسن انجام پذیرفت امیرالموٴمنین بمنظورجلوگیری از فتنهٔ ارتداد که درسراسرسرزمین عرب ریشه یافته بودونیزبخاطرسرکوبی رؤسای آنعده قبایلیکه خودمختاری خودرا اعلان کرده بودنددست به کار شده تصمیم گرفت تا دشمنان متعدد اسلام را دریک زمان سرکوب سازد.

درمنطقهٔ "بطاح" مالک بن نویره، در "بزاخه" طلیحه، در "بنوتغلب" سجاح ودر "یمامه" مسلیمه الکذاب که دعوی نبوت نموده بود، آماده پیکار با مسلمانان بودند، علاوه ازان درشرق وغرب درمناطق "عمان"، "بحرین" "حضرموت" وهمچنان درعلاقات شمالی وجنوبی یمن فتنهٔ ارتداد باتندی گسترش یافته بود، ابوبکرصدیق رضی الله عنه بخاطرخاموش کردن این آشوب یازده لشکرآماده نموده سرپرستی آنها را به یازده تن ازقهرمانان مسلمان تفویض وهمه را بهجهات مختلف به تفصیل ذیل ماموریت داد:

عکرمه بن ابوجهل را در "یمامه" غرض پیکار ومقابله با مسلیمهٔ الکذاب اعزام داشته دستورداد که قبل ازآغاز جنگ بایست منتظرآمدن "شرحبیل" باشدوقتی اوآمدطبق هدایات جدید شروع بکارکنند.

شرحبیل رضی الله عنه بن حسنه را به خاطرسرکوبی "بنوکنده" مامور داشته دستورداد که نخست در "یمامه" به کمک عکرمه بشتابدوبعدازفراغت ازانجا جانب "حضرموت" حرکت کند.

مهاجربن امیه را جانب صنعا بسرکوبی "اسود" پیامبردروغین تعین نمود.

عرفجه بن هرشمه وحذیفه بن الحصین را بطرف "عمان" و "مهره" اعزام داشته دستورداد که هردووبعدازفراغت با هم یکجا شده وظایف خویش را به پیش ببرند طوریکه امارت "عمان" بعهده "حذیفه" وامارت "مهره" بدوش "عرفجه" باشد.

علاء بن حضرمی را مامورساخت تا به بحرین حرکت کند.

سویدبن مقرن چنین دستوریافت تا به یمن با اهل تهامه تصفیه حساب کند.

عمروبن عاص به گوشمالی "بنوقضاعه" که بعدازبرگشت "اسامه رضی الله عنه" بمدینه دوباره منحرف شده بودند، مامورگردید.

طریقه بن حاجرمامورشدتا به قبایل "هوازن" و "بنوسلیم" که درشرق مدینه واقع اند، درس عبرت دهد.

خالدبن سعیدجهت سرکوبی ومطیع ساختن قبایل مقیم درسرحدات شام، اعزام گردید.

ازاینکه درفتنه ارتداد مسئله مهم واساسی همانا سرکوبی مدعیان دروغین نبوت بود، لذا ایجاب قهرمانی را می کردکه علاوه ازداشتن غیرت وشجاعت و ایمان کامل صلاحیت تام مقابله با دشمن را درصورت درگیری نیزداراباشدبنابرین اساس حضرت امیرالموٴمنین رضی الله عنه بمنظوررفع این مشکل خالدبن ولیدرضی الله عنه راانتخاب کرد.

خالددرجنگ با طلیحه

طلیحه بن خویلدازقبیله بنی اسد بود، وازناحیه ریاست کهانتش، در بین قبیله شهرت ومقامی راحائز گردیدوازلحاظ غیب دانی وپیشگوئی

حالات مستقبل نیز مشهور بود، طلیحه با حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم عداوت قبلی داشته و از زیان رسانی به مسلمین و در مضیقه و تنگنا قرار دادن آنها لحظهٔ هم فروگذاشت نمیکرد.

هنگامیکه مسلمانان در جنگ احد به شکست مواجه شدند طلیحه آنگاه با استفاده از موقع بعد از تلاشهای زیاد لشکری را تهیه و تنظیم نموده پلان حمله بر مدینه را طرح ریزی کرد، اما لحظاتی که اقدامات او تحت اکمال بود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از این حرکت خصمانه اش اطلاع یافته لشکری را بخاطر نقش بر آب ساختن پلانهای وی اعزام نمود، مجاهدین اسلام همه برق آسا به راه افتاده با یک حمله ناگهانی قوای او را درهم کوفتند و جاه و جلال طلیحه یکبارگی بخاک برابر شد. ومسلمین با اموال زیاد غنیمتی واپس به مدینه برگشتند و طلیحه تا مدتها جرأت نکرد تا در برابر مسلمین سر بردارد. بار دوم طلیحه جهت فرونشانی عقده اش در جنگ خندق دست بکار شد، او به تقاضای مشرکین مکه و یهودی ها، گروپی را تحت قیادت خود تنظیم بخشیده با آنهائی که مدینه را بمحاصره درآورده بودند با نهایت جوش و خروش پیوست، مگر این مرتبه هم مانند سایر کفار ناکام و نامراد برگشت.

طلیحه مکرراً" در جنگ خیبر بحمایت از یهودها بر مسلمانان حمله ور گردیده اما از شکستهای پی درپی و متوالی اش کاملاً" مأیوس گردیده واپس برگشت.

بعد از فتح مکه قبیلهٔ "بنواسد" همانند سایر قبایل عربی گروپی را سیاستاً" بجهت قبول اسلام به مدینه فرستاد و همه افراد قبیله تسلیم اسلام شدند، طلیحه نیز ظاهراً" دعوت اسلام را قبول نمود، اما در آوانیکه حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در بستر بیماری افتاده بود طلیحه ادعای نبوت نموده قبیله اش را دعوت کرد که درنتیجه عده زیادی از آنها دعوتش را لبیک گفتند. بر علاوه از افراد قبیله اش چند گروه یهودی نیز به حمایت وی پیوستند.

طلیحه وقتی از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اطلاع یافت فعالیت هایش را سریعتر ساخته افراد بیشتری از قبیله بنواسد بخاطر تخصیص نبوت بقبیله خودشان به نبوت وی تسلیم شدند. هنگامیکه فتنه ارتداد در سر زمین عرب به جنبش آمد نبوت طلیحه رونق بیشتری کسب کرده تحدی نیرو گرفت که توانست حضرت "ضرار بن ازور" رضی الله عنه را که به زور بازو در آنجا تسلط یافته بود مجبور کرد تا ترک منطقه کند.

طلیحه بخاطر جلب هرچه بیشتر توجه مردم به مسائل مذهبی تحدید نظر نموده تغیراتی در مسائل مذهبی بوجود آورد که از جمله این تغییر قابل یادآوریست که اعلام داشت: خداوند دوست ندارد که بندگانش در برابر او حرکات ناموزون نمایند، نهایت خم شوند و چهره شانرا به زمین بسایند لذا عبادت تنها در حالت ایستاده انجام گیرد.

جادوی طلیحه کارگر افتاد. "بنواسد کاملاً" پیرو او شدند،" بنوغطفان" و" بنوطی" که باهم دوستی و روابط دیرینه داشتند نیز به حلقهٔ ارادت او پیوستند. "عیینه بن حصین" سردار دلیر" بنوفزاره" که شاخه قوی بنو غطفان بحساب میرود، حیثیت دست راست طلیحه را گرفت، عیینه گرچه به طلیحه اعتقاد نداشت اما با وجود آنهم که بیشتر از همه حامی او گردید بدین علت بود که او میگفت: نزد من از اطاعت و پیروی پیغمبر قریشی اطاعت نبی ای که حلیف قبیلهٔ ماست بهتر است و حالا که محمد هم وفات کرده و پیغمبر حلیف قبیله من که زنده است پس چرا از او پیروی نکنم؟!

طلیحه بعد از آنکه قوت و نیروی بهتر و قناعت بخشی کسب کرد آماده پیکار با مسلمانان شد. از اینجا در مدینه حضرت خالد رضی الله عنه همراه با لشکری که شامل چهار هزار نفر بود جانب" بزاخه" روانه گردید. قبیله "طی" که حامی" طلیحه" بود، سردار آن "عدی" شخص موءمن و پرهیزگاری بود، حضرت ابوبکر رضی الله عنه خالد رضی الله عنه را هدایت داده بود که قبل از آنکه به" بزاخه" یورش ببرد نخست به طرف قبیله "طی" رفته از "عدی" دیدار نماید تا که "عدی" افراد قبیله اش را به اسلام دوباره دعوت کند و نیز هدایت داد که درصورتی با ایشان داخل پیکار گردد که آنها به کفر خود اصرار ورزند، "عدی" رضی الله عنه بعد از مشوره با خالد رضی الله عنه اهل قبیله اش را بطرف حق دعوت نمود، وقتی ایشان از قبول آن انکار کردند "عدی" رضی الله ایشان را تنبیه نمود که: "اگر راه راست را اختیار نمیکنند اینک خالد با لشکرش جهت سرزنش شما عنقریب رسیدنیست و حالا اختیار با شماست که کدام یک "تباهی یا آبادی" هریک را که میخواهید انتخاب کنید. افراد قبیله "طی" با شنیدن این سخن راضی به اطاعت شدند. اما سه روز مهلت را بخاطری درخواست کردند که تا آن عده افرادی را که از قبیلهٔ شان بکمک طلیحه در" بزاخه" رفته بود، واپس بطلبند. "عدی" رضی الله عنه نزد خالد رضی الله عنه آمد و قضیه را حکایت کرده گفت که: اگر طلیحه اطلاع یابد که قبیله" طی"

ازحمایت او دست بردار شده‌اند افرادی که از این قبیله نزد او رفته همه را به اساس معاهدهٔ که قبلاً" صورت گرفته به شمشیر خواهد زد. ازینرو آنها سه روز مهلت خواستند. خالد رضی الله عنه بعد از آنکه به درخانه دشمن رسیده بود. فطرتاً" نمیتوانست منتظر بماند، اما او بدین مصلحت که از طرفی عمل بمشوره "عدی" صورت گیرد و از طرفی هم، نیروی طلیحه کاهش یافته و بقوت و نیروی مسلمین افزایش صورت گیرد، قبول نمود تا طبق مشوره "عدی" عمل نموده منتظر بمانند.

بناء یک گروپ از افراد "بنوطی" ظاهرا" بعنوان کمک افزایشی جانب "بزاخه" رهسپار گردید، و خالد با استفاده از این فراغت قصد توبیخ قبیلهٔ دیگری را نمود که در فاصله نزدیک واقع در "انسر" بود. "عدی" رضی الله عنه باز هم به خالد رضی الله عنه گفت: به جای اینکه به آنها حمله ورشوی بهتر است مرا چندروز مهلت ده تا آنها را به راه راست دعوت نمایم. شاید خداوند ایشان را توفیق هدایت عطا کند.

خالد رضی الله عنه باز هم مشوره او را قبول نمود، حضرت "عدی" رضی الله عنه بآنجا رفت و اهل آن قبیله را تبلیغ نمود، ایشان نه تنها دوباره حاضر بقبول اسلام شدند بلکه سپاه یکهزار نفری را نیز خدمت خالد فرستادند، در خلال این مدت آنهائیکه از "بنوطی" به کمپ طلیحه جهت واپس آوردن افراد قبیله شان رفته بودند نیز بعد از مؤفقیت با پنجصد نفر از "بزاخه" به مجاهدین خالد رضی الله عنه پیوستند

حالا ارتش اسلام رهسپار "بزاخه" میشوند. خالد رضی الله عنه جهت کسب معلومات از دشمن "عکاشه" بن "الحصین" و "ثابت بن اقرم" را پیشاپیش مجاهدین فرستاد ایشان با "جبال" برادر طلیحه روبرو شده جبال را بهلاکت میرسانند، طلیحه بزودی ازین واقعه اطلاع یافته بدانجا رسید و هردو فرستاده خالد را بشهادت رساند، وقتی خالد رضی الله عنه بمحل حادثه رسید و اجساد بخون غنودهٔ بی گور و کفن دو افسر دلیر اردویش را مشاهده کرد بیش از حد خشمگین گردید.

در اواخر ماه جمادی الثانی سنه یازدهم هجری سپاه خالد رضی الله عنه و هواخواهان طلیحه در میدان "بزاخه" باهم درگیر شدند، در قلب لشکر طلیحه عیینه با هفتصد نفر جنگجویش نمودار بود، او قیادت کل سپاه را نیز بعهده داشت در آغاز جنگ، حضرت خالد رضی الله عنه با تدبیر خاص شدیدا بر دشمن حمله ور شد، قبیله "بنوفرازه" با اعتماد تام در برابر ایستادگی نموده و تا لحظه ها بمقاومت پرداخت، اما تاب حملات پرخشم و غضب خالد را نیاورده آهسته آهسته از صحنه پا کشیدند، طلیحه در عقب سنگر در یک خیمه‌ای سرگرم نیایش و مراقبه بود، با تظاهر براینکه او پیغام خدا را ذریعهٔ جبریل انتظار میکشد. عیینه در میدان جنگ احساس ناتوانی نموده نزد طلیحه رفت و از او پرسید جبریل آمده یا نه؟! طلیحه پاسخ داد: تا حال نیامده. اندکی بعد عیینه حالت لشکر را خطرناک دانسته باردوم جهت کسب معلومات از آمدن جبریل نزد طلیحه رفت اما همان پاسخ قبلی را دوباره دریافت که: او هنوز نیامده!. بار سوم عیینه وقتی نزد طلیحه رفت که لشکر مسلمانان حملات خویش را تشدید بخشیده قوای مرتدین را عقب می راندند. این بار طلیحه در جواب گفت که: "ان لک رحا کرحاه و حدیثا لاتنساه" یعنی برای تو همان است "مرادجنگ" که به مسلمانان بود و تو نتیجهٔ این جنگ را فراموش نخواهی کرد".

عیینه با شنیدن این جواب بمیدان آمد و افراد "بنوفرازه" را صدا داد که این شخص کاذب است و شما از جنگ دست بردارید، "بنوفرازه" از صف جدا گردید. از مشاهده این وضع یک گروپ دیگر مرتدین نیز از میدان فرار نموده بدور ایستادند. و سایر گروه‌ها سلاح را بر زمین گذاشته اعلان مسلمانی کردند.

طلیحه وقتی متوجه شد که عیینه با گروپش روبفرار نهاده است از او پرسید که: تو کجا میروی ؟؟ او در جواب گفت: جنگ ما خاتمه یافت حالا تو به جبریل بگو که تا خود با مسلمانان بجنگد !!

طلیحه همراه با زنش به سواری اسپ به شام فرار کرد، خالد رضی الله عنه "بنوفرازه" را تعقیب نموده در وادی احزاب آنها را دریافت. عیینه با سپاه خالد رضی الله عنه دست بمقابله برداما در کمترین فرصت بشکست مواجه گردیده خودش بدست مجاهدین دستگیر شد. سپس حضرت خالد رضی الله عنه او را خدمت حضرت امیرالمؤمنین فرستاد.

بعد از گذشت مدتی طلیحه وقتی اطلاع یافت که قبیله "بنواسد" دوباره اسلام آورده‌اند، او نیز مسلمان شد. او در عهد خلافت حضرت ابوبکر و عهد عمر رضی الله عنهما بمدینه آمد اما آنها هیچ توجهی به او نکردند. تا آنکه طلیحه در جنگ علیه ایران خدمات قابل وصفی انجام داده و بعد از آن در جنگ قادسیه و جنگ "نهاوند" نیز شهکاریهای قابل قدری او خودنشان داد که اخیرا" در جنگ "نهاوند" به درجهٔ شهادت نیز نایل آمد.

ادامه دارد

پیوسته بگذشته

عبدالحق امیری

حقیقت جهاد در اسلام

فضیلت جهادفی سبیل الله :

این همان جهادی است که‌از فضائل آن صفحات قرآن‌مجیدمشحون بوده ، چنانچه درجایی‌ازآن ذکرشده:

«یاایهاالذین‌آمنوا هل‌ادلکم‌علی تجارة‌تنجیکم من عذاب‌الیم تومنون با لله‌ورسوله و تجاهدون فی‌سبیل‌الله باموالکم‌و انفسکم ذالکم خیرلکم ان‌کنتم تعلمون»(الصف - ۱۰ - ۱۱)

(ای مومنین ! آیا حاضرید تا شما را به تجارتی سوق دهم که از عذاب الیم وجانکاه نجاتتان بخشد؟ وآن اینست که بخداوند ورسولش ایمان آوردمو در راه او بامال‌وجان خود جهاد‌کنید ، این برای شمابهتر است ، اگر بدانید . » مجاهدین را چنین توصیف فرموده :

« ان‌الله یحب الذین یقاتلون‌فی سبیله صفاًکانهم بنیان‌مرصوص» الصف ٤

« خداوند«ج» باکسانی عشق‌ومحبت میورزدکه در طریق اویک صف‌واحد چون دیوار پولادین می‌رزمندوعظمت وشکوه آنرا اینگونه بیان میفرماید :

اجعلتم سقایة الحاج و عمارةالمسجد الحرام کمن امن بالله والیوم‌الاخر وجاهد فی سبیل‌الله لا یستون‌عندالله والله لایهدی القوم الظالمین : الذین آمنواوهاجرو او جاهدوا فی‌سبیل‌الله باموا لهم وانفسهم‌اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون.

(التو به) ۹ ۱۹-۲۰

(آیا شما آب دادن حاجیان وجاروب کردن مسجد حرام‌راباکارآنها مقایسه می‌کنیدکه بخداوند وروز حشرایمان داشته و در راه خالق می جنگند ؟ حال آنکه نزدخدا(ج) برابر نیستند ، چه اینکه او تعالی ظالمانرا هدا یت نمیکند . آنهائیکه نور ایمان درقلب شان تابید و مومن شدند . و بخاطر رضای آفریدگار شان خانه و هستی را گذاشته و آهنگ هجرت کردند ، با مال و جان خود در راه خداوند(ج) به جنگ برخاسته اند که نزد الله پاک مقام رفیعی داشته ، و ایشان‌در حقیقت پیروز خواهند بود . »

پس این‌همان جنگ‌حق‌پرستانه ایست‌که بیداری یک شب آن‌برابر به‌هزار شب عبادت‌وایستادشدن در میدان آن ، بهترازشصت روز عبادت و نمازگذاری در خانه بوده و آتش دوزخ‌به چشم همیشه بیدار او، حرام خوانده شده است که درراه آن‌باقدم های‌غبار آلود ، بخاطر انجام فریضه ایکه از جانب خداوند ش باو داده شده، گام‌بر میدارد . خداوند آنها پرا که در گوشه‌ای آرامیده و با شنیدن صدای حق، بی‌تفاوت میمانند،بالحن شدیدی چنین می گوید :

«قل ان کان آباء کم و ابناء کم واخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و واموال اقترفتموها و تجارة تخشون کساد ها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین» (توبه ۲۴)

« ای پیغمبر ! به آنها گوشزد کن که اگر با شماپدر ،فرزند،برادر زنان و اقارب تان ودولت و ثروتیکه اندوخته اید ، و تجارتیکه ازکم بها شدن آن در هراسیدو از خانه هائیکه مورد پسند شماست ، عزیزتروگرامی تر از خدا(ج) ورسول (ص) اووجهاد در راه او باشد ، پس انتظار بکشید تا که خداوند (ج) کارش را به اکمال برساند .ویقین داشته باشید که خداوند فاسقان را هدایت نخواهد کرد .

ابعاد فضیلت جهاد :

بدقت کامل و دیدهٔ باریک بین دقیق شوید، که چرا ازجهاد فی سبیل الله ، همچوتوصیف و تمجید بعمل آمده است؟ و چرا مجاهدین راکراراً نوید پیروزی ورفعت داده، و بر عکس آنهائیرا که ازین امر اجتناب نموده الد شایستهٔ مجازات میداند ؟

در جواب باین سوالات ،بار دیگر سری به آیاتیکه حکم جهاددر آنها ذکر گردیده ، بزنید ، فضیلت جهادو زشتی اجتناب از آن درج است درین آیات ، هیچگاهی معنی پیروزی، درحصول مال ، دولت ملک سلطنت بیان نشده است .طوریکه (کرشن جی) به«ارجن» گفته بود که : «اگرتو در جنگ (مهابهارت) موفق به در آیی ، سلطنت و اختیارات جهان باتو خواهد بود . »

اماقرآن هرگزبه چنین جنگی که اهدافشومی را دربرداشته باشد ،نه تنها اشاره‌ای نکرده ، بلکه آنراقاطعانه رد می کند و برخلاف بندگان نیکوکارش را دعوت به آن میدهد تا هر جاکه ظلمی رامی بینند ظالم را بکوبند ، وهر نقطه ایراکه فساد دامن گسترده است بخاطر برقرار کردن عدل الهی که در بر گیرندهٔ سعادت مردم است. به نبرد پرداخته تا ریشه های این سرطان خبیثه (فسادوفتنه) راازاعماق زمین بیرون آرند. سقایهٔ حاج و عماره مسجد حرام که ازبزرگترین منابع پیداوار عرب بوده، وما یحتاج زندگی اکثر آنها،ازین مدرک تأمین میشد باوجود آنهم هجرت وجهاد را افضل و بهتردانسته و در بدل آن سوای اعظم درجةعندالله ذکردیگری بعمل نیامده است .

در جای دیگرفارمولای تجارت را تدریس نموده که به‌گمان اغلب، ذکر مال و ثروت است،بمجرد خواندن حقایق بر ملا می شود که باید جان و مال را در راه رضای خداوند (ج) نثار نموده تا در عوض از عذاب دردناک ، نجات حاصل شود.

از طرف دیگر آنهائیرا که از جنگ اعراض نموده و محبت زن و فرزند ،مال وثروت وسایر نعمات مادی نگذاشته است که علیه ظلم واستبداد بجنگند ، شدیداً مورد ، سرزنش قرار داده است . در حالیکه هم تحصیل ملک ومال و دارایی از طریق جنگ میسر است و هم استمرار تجارت به بهترین اسلوب آن .واز جانب دیگر عمارات باشکوهی از اقوام مفتوح ، نیز نصیب ایشان خواهد شد .

پس وقتی که غایه وهدف اصلی این جهاد ، اندوختن ثروت و کشور کشایی نیست آخر ازین همه قتل و کشتار خداوند(ج) راچه حاصل خواهد بود که اودربدل آن درجات عالی ومقام ارزشمندی را وعده میدهد ؟ بالاخره درینگونه وظایف خطیر، چگونه رازی وچسان اسراری نهفته است که گام های متین وغبارآلود رامورد الطاف و تفقد کبریایی اش قرارداده ودرآن چه نوع موفقیتی مضمراست که به رزمندگان این جنگ خشن وفاقد لذت، به دفعات متواتر ، **اولئک هم الفائزون** ، گفته است ؟ جواب آن همانا آیهٔ مبارکه **لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض والا تفعلوه تکن فتنة فی الارض وفساد کبیر** خواهدبود .

خداوند (ج) هرگز خواهان آن نیست که درزمینش فساد وفتنه رایج،

وبندگان مظلوم ومستضعف او ، درآتش اینگونه بلیات اجتماعی بسوزنند ، همچنان اوتعالی نمیخواهد که سیه کاری و بدبختی ، ظلم و استبداد و قتل و غارت ، بر پهنهٔ هستی سایه گسترده، شرافت و کرامت انسانی بندگانش، مورد تجاوز و تعدی قرار گیرد . پس گروهیکه بدون خواهش معاوضه ای (اندوختن مال و دارایی و کسب افتخار و . . .) صرف بخاطر رضا و خشنودی پروردگار می رزمند ، تا عدل و انصاف را

برویرانه های خیانت و رذالت که زائیده‌ی فساد و فتنهٔ حاکم است ، اعمار نمایند و درین راه از جان و مال ، محبت زن و فرزند ، برادر و پدر و عیش و عشرت در زندگی می گذرند ، بیشتر از آنها ، چه کسانی میتوانند مورد الطاف و مهربانی خداوندج قرار گیرند ؟ و آغوش مهربار عروس کامرانی ، بجزء ایشان ، به استقبال چگونه اشخاصی باز خواهد شد ؟

فضیلت جهاد فی سبیل‌الله در آنست که بعد از ایمان بخداوند ج متعال ، بزرگترین وعالیترین مقام را در اعمال انسانی دار است اگر با دیدهٔ باریک عمیق شویم ، آشکار خواهد شد که این عمل شریف ، روح تمام فضائیل و مکارم اخلاق است این همت والایی انسانی که

ظلم و ستم را در هیچ صورت و در هیچ مکانی نپذیرفته ، و در قیام علیه آن از هر نوع قربانی و ایثار دریغ نمی ورزد . بدیهی است که این اصل مهم و حیاتی ، عالیترین و ارزشمند ترین همت و روح شرافت بشری بوده ، همواره راه پیروزی در زندگی عملی، همین باب خواهد بود. کسیکه بدی را بخاطر دیگران تحمل می کند ، بالاخره همین ضعف اخلاقی اورا وا میدارد ، تا ظلم و بدی را ، نیز بر خویشتن روا دارد یقیناً ذلتی نزول می یابد که خداوندج آنرا به غضب خود تعبیر نموده است .

« ضربت علیهم الذلة والمسكنة و باءوا بغضب من الله »

با نیل باین مقام خوار و ذلیل در آدمی هچگونه شرافت و انسانیت باقی نخواهد ماند و در چنان مغاک هولناکی سقوط خواهد کرد ، که خروج از آن بس دشوار است . برعکس آنکه صاحب نیروی اخلاقی بوده و

زشتی رابه محض اینکه به کیفیتش پی میبرد ، درمقابله باآن پاخواسته وبرای جلوگیری ازشیوع آن ، مجاهدت می ورزد ، چنین شخص بایست معاوضه از دنیارا نفی کرده ، چه او با این عملش به اثبات رسانده که هدفی جزء خدمت به بشریت نداشته ، آنچه را که خالقش امر نموده ، طبق این دستور نجاتبخش عمل ، وازهیچ مشکلی نمی هراسد .

آیهٔ شریفه معرف شخصیت والای اینگونه بندگان نیک کردار اوتعالی است :

« ان الارض یرثها عبادی الصالحون » « وارث زمین ، بندگان نیک کردار من الله» وازین نتیجه میگیریم که **اولئک هم الفائزون**

تنها موفقیت اخروی مراد نبوده، بلکه حقیقتاً پیروزی دنیا آنهایی راست که از اغراض نفسانی مبراء بوده وخاص برای خداونجات بندگان مظلوم او جهاد می کنند .

اهمیت جهاد درنظام تمدن :

بعد ازاینکه مفهوم حقیقت جهاد روشن شد ، فهم این مسله نهایت سهل بوده که این اصل مهم وحیاتی ، در جهت احیای اقوام وملل ، چه رولی را بازی کرده ودراصلاح نظام تمدن، تاچه حدضروری خواهدبود ؟ اگر درصفحه گیتی چنان نیروی سراغ شود که بتواند علیه هرگونه مظالم ومفاسداجتماعی، سنگرگیری نموده واین مبارزه پیگیر راتداوم بخشد ، تاطاغیان و سرکشان به تابعیت ازحدودشان مجبور سازد ، درنظام تمدن چنین ثباتی که امروز به مشاهده میرسد و جوامع انسانی را به طبقات وردههای مختلفی چون ظالم ومظلوم ، آقا وبرده و حاکم و محکوم تقسیم بندی نموده و اعتدال هستی اجتماعی را برهم زده است بزرگترین خدمت ارج مقامی بوده ، چه این گروه ، در راه رسیدن به چنین آرمان

وامیال بشری، همه لذات ونعمات زندگی را پشت سر گذاشته اند، که درینصورت هرگز نه خواری و ذلتی را میتوان دیدونه این مرز بندیهای نامقدس را سراغی خواهد بود .

امادر مقابل قومی که اگرقادر به حفظ وصیانت حق نبوده،وروح ایثار وقربانی که اسلام به آن توجهٔ خاصی مبذول داشته است ، در ایشان مرده باشد هیچگاهی سعادت باچنان مردمی نه تنها همراه و همسفرنیست ، بلکه زند گی آنها در حقیقت بدتر ازمرگ بوده ، زیرا ایشان تاهنوز ندانسته اند که مراد از زند گی چیست ؟

برای فهم این اسرار مرموز ، خداوندقهار وحکیم ، بدفعات متواتر ، در ارشادات شان ، پرده از روی این حقایق برداشته اند آنهائیکه درجهاد علیه بدی ها وزشتی، هاحصه نیگیرند وباتسلطفساد برجامعه ، بی تفاوت بوده واحساس مسؤلیت نمی نمایند، خداوند(ج) این قومرا در ردیف ظالم قرارداده و دروازه های رحمتش را بروی آنها خواهدبست . ایزد متعال آنهارامثال آورده میفرماید

«الم یاتیهم نبأالذین من قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم واصحب مدین والمؤتفکت اتتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون . والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر»
(التوبه ۷۰-۷۱)

«آیا مردم سرنوشت قومی راکه قبل ازآنها بودند ، نمیدانند (قوم نوح عاد ، ثمود ، ابراهیم واصحاب مدین موتفکات)پیغمبران را با آیات مبینه جهت رهنمایی ایشان ، فرستادیم ، مگرخداوند(ج) به آنها ظلم روانداشت بلکه ایشان بودند کهظلم را برخود رواداشتند مؤمنین ومؤمنات همکار و مددگار یکدیگر بوده ، امربه نیکی ونهی ازمنکر می کنند . »

درینجا تظلم پسندی اقوام گذشته را ، «لنفس خود» بیان نموده ، همچنان صفات واوصاف نیک اصحاب ایمان راستین را تصریح مینماید که بایکدیگر معاونت وهمکاری داشته ، مردم رابه نیکی دعوت وازبدیها منع میکردند .

مراد ازاینگونه اظهارات روشن آنست که اقوام معدوم شونده ، حکم اقامه نیکی وخوبی ودورکردن ظلم و بدی راپشت سرگذاشتند این ظلم آنها بود که بالاخره خودشان راتباه وبرباد کردند . درجایی دیگری ضعف وبزدلی وعقب نشینی بنی اسرائیل رابیان نموده فرمود که : موسی (ع) بشارتیرا که خداوند(ج) به بندگانش ، دربدل جهاد داده به قومش رساند وگفت :« درزمین پاک ومقدس خدا(ج) که طور میراث بشما گذاشته ، داخل شوید و هرگز پشت نکنید ، چه اینکه معترضین ، سر انجام همیشه ذلیل وحقیر بوده اند» اما چونکه ترس ووحشت ، برمردم کاری گردیده بود ، گفتند :

«یاموسی ! ان فیها قوما جبارین. وانا لن ندخلها حتی یخرجوا منها فان یخرجوا منها فانا داخلون »(مایده ۲۲)

« ای موسی ! در آنزمین قوم نیرومند ومقتدری است که مارا هرگز توان دخول ، درآن نیست ، مگر آنکه آنها از آنجا اخراج شوند .آری ! اگر ایشان خارج شوند ، داخل شدن ما حتمی خواهدبود .»

دوتن از جونمردان مصلح این قوم که خداوند(ج) به ایشان نوید پاداش نیکوداد ، به مردم گفتند کهشما بدون خوف وهراس داخل شوید ، غلبه باشماست ، اگر مومن هستید ، همیشه توکل برخدا را ، درهرانجام هرکار شعار خویش قراردهید ، مگر این قوم مرعوب وضعیف النفس که به ذلت وخواری عادت کرده وتوان شجاعت وپایمردی رادرخودنمی دیدند، گفتند :

«یاموسی : انا لن ندخلها ابداً مادامواقیها فاذهب انت وربک فقاتلا اناهنا قاعدون »(المائدة — ۲۴)

« ای موسی ! تاآنگاه که آن مردم ، درآنجا موجوداند ، داخل شده نمیتوانیم ، پس شما همراه باخدایتان ، علیه آنها بجنگید و ما را بحال مان وگذارید.»این بی همتی ایشان سبب شد، تاخداوند (ج) برآنهادرغضب شده، و

ارادهٔ الهی برین صورت گرفت که چهل سال تمام درروی زمین پریشان وپراگنده بگردند وسرپناهی هم نصیب شان نشود .

«قال فانها محرمة علیهم اربعین سنةیتیهون فی الارض» (المایدة — ۲۶)

«خداوند(ج) فرمود :(زمینی را که درحق ایشان نوشته شده ، تا چهل سال برآنها حرام است،حال آنها درروی زمین ، دربدر ولالهان میگردند . » درجایی دیگری راجع به‌محبت مال ونفس، ترس وبزدلی که بنی اسرائیل بدان داشته ، وبر ایشان مستولی بود ، جهاد فی سبیل الله راترک گفته ،میفرماید :

« الم‌ترالی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذرالموت فقال لهم‌الله موتوا ثم احیاهم ان الله لذوفضل علی الناس ولاکن اکثر الناس لایشکرون» (البقره ۲۴۳)

« آیاشما ندیدید آنها ئیراکه از خوف مرگ وطن مألوف شان راترک گفته ، حالانکه تعداد شان به هزاران نفرمیرسید ، و بهمین حکم موت بالایشان صادرو سپس حیات یافتند ، حقیقت آنست که خداوند(ج) به‌بندگان خود نهایت رحیم ومهربان بوده ، مگر این مردم شکر اوتعالی رابجا نمی آورند . «الله (ج) مسلمانان رابه قتال امرنموده، چنین ارشادمی نماید:

«وقاتلوا فی سبیل الله و اعلموا ان الله سمیع علیم.» (بقره — ۲۴۴)

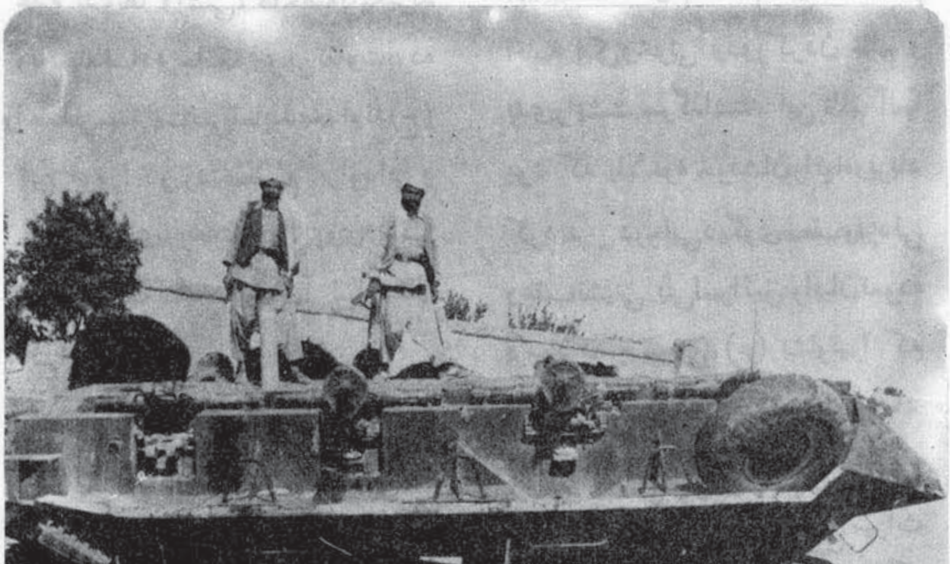
« در راه خدا (ج) به‌پیکار برخیزید وبدانید که اوتعالی علیم وشنواست .) بعد ازآن گروهی ازبنی اسرائیل را مثال آورده میفرماید :

«الم ترالی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذقالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا ومالنا الانقاتل فی سبیل الله وقداخرجنا من دیارنا وابناء نا فلما کتب علیهم القتال تولوا الاقلیلا منهم والله علیم بالظلمین» (البقره — ۲۴۶)

« آیاشما اوضاع واحوال سران بنی سرائیل راندیدید، آنهائیکه بعد ازموسی(ع) ، به‌پیغمبر آخرالزمان خود گفتند ، برای ما پادشاه ویاامیری را مقرر کن ، تا که ما در راه خداوند(ج) پیکار نمائیم ، پیغمبر به ایشان گفت، ازشما بعید نیست که اگربالای تان جهاد فرض شود ، انکار می کنید ، آنها گفتند ، که ماچگونه نمی‌جنگم؟ حالانکه ازوطن‌مان ،مهاجر وازاولاد خویش دورشدیم .

اماهمینکه به‌جنگ‌مأمور شدند بجزعده ای اندکی تماماً اباورزیدند ، خداوند ظالمین را نیک می شناسد. »

ازاینگونه وقایع، بمراتب تذکار رفته ، چه قیام برای بقای نیکی ، ضروری ترین اصل ، بهترین قربانی روح است وحینکه این روح ازقومی خارج میشود ، بزودی همچه تمام مغلوب‌زشتی هاشده ، همه سرگردان وآواره ، راهی صحرای تفتیدهٔ جنون خواهند گردید.



ع - عتید

به جوانان غیور و همیشه درسنگر

جهاد یگانه راه نجات و رستگاری است :

ای مبارزین راه حق ! وای سنگرداران راستین اسلام !

ای کسانیکه با خون پاک تان این کره سیاه خاک را زینت بخشیده اید وشرف وعزت را در صفحهٔ تاریخ پر افتخار بزرگان و گذشتگان تان ثابت نگهداشته اید بیائید لحظهٔ در پای منبر قرآن بنشینیم تا از چشمهٔ زلال رهنمود های آن جرعه کشیم ،جائیکه میفرماید :

«یاایها الذین آمنوا مالکم اذاقیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض أرضیتم بالحیاة الدنیا من الاخرة فمتاع الحیاة الدنیا فی الاخرة الاقلیل.

ای مومنان شما را چه شده است اگر گفته میشود به شما بیرون آئید در راه خدا گران شده میل می کنید بسوی زمین آیا رضامند شدید به زندگانی دنیا عوض آخرت پس نیست متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی .

ازینجا مسئولیت فرد مسلمان در برابر حمایت ودفاع از آئینش روشن گردیده وباید به هرقیمت که میشود ازین دین دفاع کندوالابه سرنوشت سیاه ذلت بار دنیا و عذاب دردناک خداوند در روز رستاخیزروبرو خواهد شد.

ای برادر مجاهد ! این حقیقت را نباید لحظهٔ از ذهن واندیشه ات دور کنی که خداوند هیچگاه نیازمند جهاد و تلاش و کوشش نیست،و این مائیم که به فضل ورحمت وثواب و نعمت او محتاجیم ، و باید همه توجه و عنایت خودرا در جهت حصول رضای او مبذول داریم تا مستحق رحمت او گردیم

ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین

کسیکه جهاد می کند ،برای نجات نفس خودش جهاد می کند زیرا به تحقیق خداوندازبندگان خویش بی نیاز است .خداوند قدرت این را دارد که دشمنان خود را بدون جهاد ما سر کوب نمایدودین خویش را به همهٔ ادیان حاکم سازد ، اما دنیا جای ابتلا و امتحان است

«ولویشاء الله لانتصر منهم ولکن لیبلو بعضکم ببعض» «ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلو أخبارکم» امحسبتم أن تدخلوا الجنة ولمایعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین.

اگر خداوند بخواهد بر آنها پیروز خواهد شد ، اما تاامتحان کند بعضی شما را با بعضی - ،وهر آئینه می آزمائیم شما را تا ممتازگردانیم مجاهدین شما را (از غیر) وثابت قدمان را (از غیر ثابت قدم) .

برادران مجاهد ! هیچگاه از ناحیهٔ کثرت وساز وبرگ جنگی دشمن اندیشه را بدل راه ندهید چون خداوند یار و مدد گاه مؤمنین راستین است که بافرستادن لشکر غیبی اش به‌آنهایاری میدهد ودشمنان شان‌را سرکوب‌می‌سازد.

«ولله‌جنودالسماوات‌والارض»

والله‌راست لشکر های آسمان وزمین

ودر جای دیگری فرموده است:

«اذ یوحی ربک الی الملائکة‌انی معکم فثبتو الذین آمنوا سألقی فی قلوب الذین کفروا الرعب .»

آنگاه که‌حکم می فرستاد پروردگار تو بسوی فرشتگان‌بدرستیکه من باشمایم پس‌استوار سازید دلهای مومنان را (زود)می‌افگنیم در دلهای کافران ترس‌را .

ونیز فرموده است ان‌ینصرکم الله فلاغالب‌لکم .

اگرخداوند برشماپیروزی بخشد پس‌هیچکس برشما غالب نخواهد شد. لذا وظیفه برادرمجاهد بایدادامهٔ راهی باشد که خداوند برایش‌ترسیم نموده ونبایدبه‌این‌سووآن سو تهمت شود، نتیجه، وپایان کار بدست‌خدا خواهدبود چون‌همهٔ امردرکف قدرت اوجادارد. بنابرین‌وجیبه هرفرد مجاهد است که‌دست بدست‌برادرخودگذارد

و صف جهادرا باتشکیل وحدت واخلاص بی‌نظیر خویش مستحکم سازندو چون یک قدرت شکست ناپذیر دربرابر صف کفر والحادتبارز کنند.

ودران‌حالت است که نصرت ویاری خداوند رادر میان صفوف‌متحدمتعهد خویش در خواهند یافت زیرا خود فرموده است : «ان‌الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کأنهم بنیان مرصوص » مجاهد یکه به چنین یک اصلی ایمان ویقین کامل دارد حتماً نصرت ویاری خداوند را در خواهد یافت.چون آیهٔ مذکور حالت مؤمنان مهاجرانصا ر را باز گومی کندکه آنها در برابر یکدیگر سخت ایثار و گذشت داشتد و صدق‌وبرادری‌واقعی آنها بود که بنیاد کفر و شرک‌را یکسره از میان بر داشت وتوحید و خدا پرستی راجای گزین آن ساخت. وبرای شیطان ودشمنان‌خدا ، وهوا وهوس‌نفسانی، لحظهٔ‌فرصت مده که در میان تو و برادر دینی ات درز وفاصله‌ایجاد کنند چون این‌امرآغاز بد بختی مرد مسلمان و بهره کشی دشمنان اسلام است ،وتو خود بیش از دیگران بکوش که به هدا یات قرآن ور همنود های پیامبر گرامی عمل کنی ، وهوشدار که لحظهٔ در سنگر ودر همه حال یاد خداازربانت فوت نگردد ، چون دستور خداوند است که :

«یاایهاالذین آمنوا اذالقیتم فئة فاثبتواواذکروالله کثیرالعلکم تفلحون»

ای مومنان چون روبرو شوید باگروهی پس ثابت باشید ویاد کنید خدارا بسیار تاشما رستگار شوید .

وبه این ترتیب می یابیم که قرآن کریم ما را در جهاد مان قدم بقدم رهنمائی می کند ومی آموزاند که‌بهر وسیله ممکن باید خود را از عوامل اختلاف ودرگیری‌ذات البینی که مورد پسند خدا و خلق اولیست دورداشته‌واجتناب کنیم تا به ناحق در ریختاندن خون برادر مسلمان خویش شریک نشویم ، چون عذاب درد ناک آتش دوزخ به سراغ چنین شخص که ارزشی برای خون‌مسلمان قائل نیست ، خواهد رسید

« ومن‌یقتل مومنامتعمد افجزاؤه جهنم خالدا فیها !

کسیکه مسلمانی را از روی قصد بکشد پس جزاء او آتش دوزخ است ودران جا همیشه خواهد بود .

لذابرتوای برادر مجاهد فرض است که‌ازوقوع درچنین فتنه‌هاو اخذ موقفهای‌سلبی که‌خاصه منافقین است پرهیزی ، و در هیچ صورت آر زوی رویا روئی دشمن رانکن ، اما چون برخلاف‌آرزویت بادستهٔ کافران روبرو شوی باثبات و استقامت درسر کوبی آنها ودفاع از اسلام دلیرانه پیکار نما ویقین کامل داشته باشی که به یکی از دو نیکی خواهی رسید یا پیروزی‌یا شهادت .

پیامبر ﷺ فرمودءاست !

لاتتمنوالقاء العدو و لکن اذا لقیتموه‌فاثبتوا واعلموا ان الجنة تحت ظلال‌السیوف .

په ژوندانه کی دایمان نقش

د تیرګمی لړکښی

پاك خدای وجود

«هوالذي يسيركم فى البر والبحرحتى اذا كنتم فى الفلك وجرين بهم بريح طيبة وفرحوابهـا جـاء تهاريج عاطف وجاءهم انموج من كل مكان وظنوا انهم احيط بهم دعوالى مخلصين له الدين لئن انجيتنا من هذه لنكونن من الشاكرين» .

خدای پاك هغه ذات دی چی ستاسی پـه وچه ، او بحر ، سمندر کی روانـوی تردی چه ستاسو په بیړیو کی یاستی ، او هغه له خپلو سپرلیو سره په نرم باد روانی وی ، او دوی په هغه باندی خوښن او خوشحاله وی ، او یو ناڅاپـه ، په هغو بانـدی تند باد راوالوځی ، او له هری خوا د څپو او موجوتو ، پی بهیر شی ، او دوی پـه دې پوه شی چی له هـری خوابي محاصره کـړی ، «دلتـه دی» چی دوی په داسی حال کی چیخاص د خدای عبادت کوی «او خپـل معبودان ئی تری هیروی » له خـدای پاک څخه داسی غوښتنه کـوی چة : که چیر ته مونږ له دې څخه «له دی مشکل څخه» خلاص کړی او نجات را کـړی ، هرومرو بـه مونږ د شاکرینو له جملی څخه شو» .

دا فطرت هغه وخت خپل ځان راښکاره کوی چی انسان د دې کائناتو د سرچینی او تدبیر کونکی په هکله له غوښتنی سره یو ناڅاپه مخامخ شی ، په دی معنی چی له انسان څخه پوښتنه وشی چی د دی لوی جهان منځ ته راوړونکی څوک دی ، هغه د خپـل فطرت په مقتضاد اوسه نه لری چـی ونـه وايي چی « الله » دی ، بلکه حتمايي وايي :

«ولئن سألتهـم مـن خلق السموات والارض وسخرالشمس والقمرليقولن الله».

که چیرتـه له دوی څخه و پوښتنـی چی د آسمانونو او ځمکی، پیدا کونکی او خـالق څوک دی ؟ او لمر او سپوږمی چـا مسخره کـړی ؟ هرومرو بـه دوی ووايي : چه «خدای» .

«قل من يرزقكم من السماء والارض؟ ام من يملك السمع والابصار؟ ومن يخرج الحى من الميت ويخرج الميت من الحى ومن يدبر الامر فسيقولون «الله» قل افلا تتقون فذلك الله ربكم الحق فماذا بعد الحق الا الضلال فأنى تصرفون» .

ووايه ! څوک له آسمانه او ځمکی څخه روزي درکـوي ؟ آيـا څوک د غوږ او سترګـو څښتن دی ؟ او څوک دی چـی ژوندی له مړي څخه راوباسي، او مړی له ژوی څخه را پیدا کړی ؟ ، او هغه څوک دی چه کارونـه سمبال کـړی ؟ نو زردی چی هغوی ووايي : «خدای» نوته ورته ووایه ! چی ولی نه‌ویریږی ! ، نو هغه ذات چـی دارنګه صفتونـــه لری ، خدای دی ، د ستاسو پروردګار دی چه چی حق دی ، نو له رښتیا او حق څخه

خوا ، بل څه شی دی، بی له ، بی‌لاری څخه ، نو ستاسی کومه خوا اړول کیږی»

قرآن‌کریم د انسانی تاریخ په شهادت، د خلاصون او نجات‌بیږی‌په خدای باندی ایمان او د هغه به استازو باندی باور او ایمان گڼي ، او په خدای پاک باندی ایمان نه درلودل ، او استازو تـه‌ئی دروغجن وئیل ، د بدمرغی او هلاکت نښانه بولی، لکه څرنگه چی د نوح علیه السلام په هکله چی وایي :

«فکذبوه فانجیناه والذین معه ـ فی الفلك واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا انهم کانوا قوماً عمین» .

نو هغه‌یی «نوح علیه السلام» دروغجن وگڼـه ، نو ما هغه ته نجات ورکړ ، او هغو اشخاصوته چی له ده سره په‌کشتی او بیړی کی ؤ ، او هغه‌کسان می غرق کړل چی څما د قدرت نښانوته‌یی دروغ ویلی ، ربښتیا چی دوی یو ړولد قوم ؤ .

او د هود علیه السلام پـه باب کی داسی وایي :

فأنجیناه والذین معه برحمة منا وقطعنا دابرالذین کذبوا بآیاتنا وما کانوا مؤمنین»

نو هغه ته «هود علیه السلام» اوهغه اشخاصو ته می نجات ورکـړ چی له ده سره ؤ ، په هغه رحمت سره چی زمونږ له خـوا څخه ؤ او له بیخه مو وایستل هغه‌کسان چی زمونږ د قدرت نښانی یی دروغ گڼـلی ، او دوی بـاور کونـکی او مؤمنان نه ؤ .

د صالح علیه السلام او د هغه د قوم په هکله داسی وایي :

«فتلك بیوتهم خاویة بما ظلموا ان فی ذلك لآیـة لقوم یعلمون . وانجینـا الذین آمنوا وکانوا یتقون» .

نو دغه دی د دوی کوټی چی خرابی پرتی دي، د خپل ظلم له‌کبله ، هرومرو په دې کی د هغه قوم لپاره چی پوهیږی «څما د قدرت» نښانـه ده ، و نجات می ورکړ ، هغوکسانوته چی ایمان‌یی راوړ ، او دوی متقیان ؤ .

په همدی ډول د ټولـو پیغمبرانو په هکله پـه داسی حـال کی چی محمد ﷺ مخاطبوی داسی وایي :

«ولقـد ارسلنـا مـن قبلك رسلاً الی قـومهم فجاءوهـم بالبینـات فانتقمنـا من الذین اجـرموا وکان حقا علینـا نصـر المؤمنین» .

ما له ستـا څخه مخوا استـازی خپلـو قومونو تـه ورولیږل نو هغـوی تـه یی روښانـه نښانی راوړې ، «اما هغـو باور پری ونه‌کړ» نو ما له هغه‌کسانو څخه چی سرېی غروه غچ او انتقام واخیست، او په مونږ باندې د مؤمنانو مرسته او کمک لازمه وه .

خدای پاک یو دی : خدای پاک یو خدای دی چی شریک نه لری ، او نه په صفاتو ، ذات ، او افعالو کی‌یی سیال شته ، او نه هیڅ څیز د هغه په څیردی :

« قـل هوالله احـد ، الله الصمد ، لم یلد ولم یولد ، ولم یکن له‌کفواً احد».

ووایه ! ، هغه خدای یو دی ، خدای بی نیازه دی نه څه تیری زیږیدلی او نه له څه شی څخه زیږیدلی دی ، او هیڅ څوک د ده سیال نه دی .

والهکم اله واحد لا اله الا هوالرحمن الرحیم» .

د ستاسو خدای ، یو خـدای دی له هغـه څخه پرتـه بل هیڅ کـوم بـرحق نشته ، او هغه زیات مهربانـه او ډیر ، با رحم دی .

ټول هغه نظم، او یو رنگی ، او ابداع چی په کائناتو کی شته ، پـه دې باندې دلالت‌کوی چـی د دوی تنظیمونکی او ترتیبونکی او منځ ته راوړونکی ـ یودی، ځـکه چی‌که چیرته د دی مالوی کائناتو ترشـا ، له یو تدبیر کونکی عقل څخه زیات ، وجـود درلودای ، او یا د هغه پـه تدبیر او تنظیم کی څو لاسونـو کار کولی، دکائناتو را اوسنی‌نظام هرومرو، گډوډیـده ، او د طبیعت قـوانینـو او نوامیسو، یو تربله ټکر خواه لکه څرنگه چی قرآن‌کریم وایي :

«لوکان فیهما الهة الا الله لفسدتا . فسبحان الله رب العرش عما یصفون» .

که چیرته پـه آسمانونـو او ځمکه کی له خـدای پاک څخه پرتـه ، ډیـر نور خدایان وای هرومرو به آسمان او ځمکه گډوډ ، شوی وای، نو پاکي دی د هغه خدای لپاره چی د عرش پروردگار دی ، له هغه ادعاگانو څخه چی دوی‌یی‌کوي.

« ما اتخذ الله من ولـد وما کان معه من اله ، اذاً لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون» .

نه دي ـ نیولی خدای «هیڅ څوک» په څوی توب او هیڅ کوم بل خدای «هغه سره» په الوهیت کې شریک نه دی، «که چیرته داسې وای» هرومرو، هرخدای خپل پیدا کړی مخلوق ترلاسه، کاوه، او هرومرو، څینې په څینې نورو غلبه کوله ، «له داسې افتراګانو څخه چې دوي یې کوی خدای پاک، منزه دی»

خدای پاک په خپل ربوبیت کې یو او واحد دی ، هغه د آسمانونو ، ځمکې ، د هغو شیانو په ځمکه او آسمان کې دي پروردګار دی ، ټول څیزونه یې لومړی پیدا کړل، او هغه یې بیا په ټاکلې اندازې او منظم فرمواونو ، منظم ، او ترتیب کړل، او هر څیزته ئې ځانګړی شخصیت او طبیعت او څېره او صورت ورکړ ، او بیایې له خپل فطرت او طبیعت سره سم لاربنونه ورته وکړه ، او د ده له مخلوقاتو څخه هیڅ څیز او هیڅ څوک دا دعوی نشي کولی چې دی خالق یا رازق دی ، او د ځمکې په سر، او د آسمانونو دیوې دری، تدبیریې په لاس کې دی ، دا هیله هیڅ چا ته نه ښایي ، او نه د دې کار له عهدې څخه څوک وتلی شي .

همدارنګه خدای پاک په خپل الوهیت کې یو او یکتادی ، له هغه څخه پرته نور هیڅ شي او هیڅ څوک د عبادت ورنه دی ، او له هغه غیر نور له هیڅ چا څخه ویره ، ډار، هیله او توقع روانه دی ، هیڅ ویره نشته ، مګر له هغه څخه ، او له هغه غیر هیڅ چا ته ، سرټیټونه روانه ده ، او یې د هغه له رحمت څخه نورو ته تمه بنه نه ده ، و یوازې په هغه باندې ډاډه کیدل ښایي، او د هغه له احکامو غیر نور هیڅ څیز ته انقیاد نشته .

د انسانانو او بشریت ټول افراد ـــ انبیأ دی که پیغمبران او اولیاء ، سلاطین که زمامداران ـــ د هغه بنده‌ګان دی ، هغوی داسې کومه وسه نه لری چې ځانونو ته ګټه واړوی یا ضرر ورته ورسوی او خپله مرینه او ژوند ، بیرته را ژوندی کیدل ، یې په خپل اختیار اووسه کې نه دی .

که چیرته څوک له هغو څخه کوم تن په خدائي نیسی ، او په خشوع او زاری ، خپل سر ورته ټیټوی ، هغه ته له خپلې اندازې څخه زیات قایل شوی او د هغه قدر او منزلهٔ ئې ډیره لوړه کړی او د خپل ځان قدر او حیثیت یې راټیټ کړی دی .

له همدې سببه ټولو خلکو ته عموماً او اهل کتابوته په ځانګړی توګه د اسلام بلنه په دې ډول وه :

«قل یا أهل الکتاب تعالسوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الا نعبد الا الله ولا نشرك بـه شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله» .

ووایه ! ای اهل کتابو ! هغې کلمې ته رایشي چې زمونږ په منځ او د ستاسو په منځ کې برابره او په یو څیر ده «هغه دا چې» له خدای څخه پرته د نور چا عبادت ونه کړو ، او نه له هغه کوم څیز شریک وګڼو ، او څینې له مونږ څخه څینې نور ، له خدای پاک څخه ، پروردګاران ونه ګڼو .

د محمد (ﷺ) په هکله ، د اسلام د پیغمبر په حیث، قرآن کریم یې له دی چې «رسول قد خلت من قبله الرسول» د خدای یو استازی دی چې له ده څخه مخوا نوراستازی هم تیرشوی، همدارنګه خپله پیغمبر ﷺ د ځان په هکله یې له دی چې دی «عبدالله ورسوله» د خدای بنده او استازی دی نورڅه نه دی ویلی.

ټول پیغمبران د قرآن له نظره ، زمونږ په انسانان وُ ، چې خدای هغوی خلکو ته د خپلو احکامو د رسولو ، او رسالت د چارو د سرته رسولو په منظور غوره کړی وُ، څو یوری دوی خلک د خدای عبادت او د هغه توحید ته راوبولی ، له دی د هر پیغمبر خپل قوم ته لومړنی خبره داوه چې « یا قوم اعبد الله مالکم من اله غیره» .

ای قومه ! د خدای عبادت وکړی ، ستاسې له هغه څخه پرته کوم بل خدای نه لری .

او په دې باره کې قرآن کریم داسې وایي : «ولقد بعثنا فی کل أمة رسولاً ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت» .

هرومرو ما په هرټولګی یو پیغمبر ورلیږلی ، «په دې خبری چې» د خدای عبادت وکړی، او له بتانو څخه ځانونه لری وساتی» .

« وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحي اليه انه لا اله الا انا فاعبدون» .

له ستا څخه بخوا مې هيڅ استازی نه دی ورلیږلی ، مګر دا چې هغه ته مې وحی کوله چې له ما څخه پرته بل هیڅ کوم خدای چې د عبادت وړ وی نشته .

دا به ډیره روښانه ګمراهي او بې لاری وی چې که څوک داسی افترا وکړی چې د دی پیغمبرانو له ډلی څخه کوم تن ، خلک د ځان پالنی ، تقدیس او عبادت ته رابللی دی څکه چې :

«وما کان لبشر أن یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله ولکن ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون، ولا یأمرکم ان تتخذوا الملائکه والنبیین ارباباً أیأمرکم بالکفر بعد اذ أنتم مسلمون» ؟

هیڅ بشر ته نه ښایي چې خدای پاك ورکړی کتاب او حکمت ، او پیغمبری، او بیا خلکوته ووایي چې له خدای پاك پرته ځما بندګان شی! خو هغه داسی وایي چې « له خدای سره پـه علم او عملی ک» شی ، له دی کبله چې ستاسی د کتاب تعلیم کـوی ! ، او له دی امله تاسی درس ورکوی ! او تاسی ته داسی امر نه کوي، چې پرښتی او پیغمبران په خدائي ونیسی ، آیا ستاسو تـه په کفر امر کوی ، له هغی وروسته چې مسلمان یاستی ؟

له همدی ځایه اسلامی عقیده په دی **لویه کلمه کی را لنډیږی او خلاصه کیږی هغه کلمه چې د مسلمانانو پـه منځ کی**

د «توحید» په کلمی ، د «اخلاص» پـه کلمی ، د «تقوی» په کلمی، مشهوره ده او هغه لـه دی کلمی څخه عبارت دی چه «لا اله الا الله» .

د «لا الـه الا الله» کلی د یو لـړی اوښتون مانا درلـوده ، دا کلمه د ټولو مستبدینو او ظالمانو پـه ضد د انقلاب اعلان ؤ ، هغه انقلاب چې له خـدای پاک څخه پرته نور د ټولو دروغژنو او ځمکنی خدایانو — که ونه وه یا تیګه، انسان و او که حیوان — پـه ضد پیل شو.

د «لا الـه الا الله» کلمه د انسان او طبیعت له عبودیت څخه د انسان د آزادی جهانی غبر اونداء وه او په همدی ډول ، له هغو ټولـو کسانو چې خـدای مخلوقات دی، د انسان د حریت اوازوه.

د «لا اله الا الله» کلمه د داسی نوي نظام سرلیک او عنوان وه چې کوم حکیم یا فیلسوف له مغـزو څخه‌ي سرچینه نه وه نیـولی ، بلکه هغـه د داسی خـدای نظام و چې ټول پخونـــه هغه ته اړول کیږی، او ټول زړونه د هغه له حکمت څخه پرته بل هیڅ خیزته منقاد نه دی، اوبې د هغه له قـدرت څخه نـور هیڅ چا ته تضرع نه کوی ،

د «لا اله الا الله» کلمه د نوی ټولنی د منځ ته راتګ زیری وه؛، داسی ټولنه چې له نورو ټولنو څخه‌ي توپیردرلود، او د یوی سالمی عقیدی او انسانی نظام پـه درلودلو سره له نورو ټولنو څخه ممتازه وه د جاهلیت د زمانی زمامدارانو او مستبدینو د «لا اله الا الله» کلمـه د خپـل ظلم ، تجاوز او تیری او د خپلـو ظالمانه تختونو د له منځ تګ، او بیوزلو، کمـزور ، خواراتـو ، سره د مرستی ، وسیله ، پـه حیث د یو لـوی خطر پـه



توګه احساس او ګڼله ، له دی کبله‌یي ، په خپل ټول قدرت اووسی د هغې د مخالفت لپاره قیام وکړ ، وهیڅ ډول وسه‌یي په دی باره کی ونه شپموله ، او د بریالیتوب ټولی لاری یې پې وتړلی او مؤمنان به‌یي د خدای له لاری ایسارول اوکږی لاری ته به‌یي سیخول ،

د انسانانو او بشریت په منځ کی ډیر لوی مصیبت دادی چې د هغو له جملی څخه ځینو عملاً خپل ځانونه خدایان ګڼی او یا دا چه د هغوی ولس ، هغوی د ځمکی په سر ، خدایان یا نیمایي ، خدایان ثلث د خدایانو منلی او زیات ورته منقاد وی ، او تری ویریږی ، او هغوی ته رکوع ، سجده ، کوی او په قطعی توګه ورته تابع دی .

خو د توحید عقیدی ، انسانانو او خلکو او مؤمنانو ته حرمت او کرامت وربښلی ، او آبرو ، عزت نفس، یې ورپه برخه کړی ، له دی کبله انسان د هغو په نظره نشی کولی چې خدای ، یا نیمائی خدای ، یا ثلث د خدای یا د خدای ځوی شی ، یا داسی کوم محل شی چې خدای په هغه کی حلول کړی وی .

له دی امله د مؤمنانو په منځ کی انسان ، انسان ته سجده نه کوی ، ټیټ نه ورته کیږی ، او د هغه په مخ کی ځمکه نه مچوکوی ، او دا د وروړګلوی او انسانی حقیقی اخوت اساس دی ، او د ریښتیانی آزادی او واقعي حریت بنسټ دی ، او د بشریت د حقه کرامت او حرمت ، اصل دی .

ځکه چې د عابد او معبود ، پالونکی او پالل شوی په منځ کی وروړګلوی او اخوت نشی متصور کیدای او په همدی ډول انسان د خدای یا د خدایي مدعیانو په وړاندی کومه آزادی نه لری . او همدارنګه هغه کسان به څه کرامت ولری چې د خپل ځان په څیر مخلوق ته سجده او رکوع کوی او یا له خدای پاک څخه پرته هغوی خپل خدایان ګڼی او بی پایه حاکمیت ، ته‌یی تسلیمیږی .

ابو موسی اشعری رضی الله عنه وایي: مونږ د نجاشی «د حبشی پادشاه» مجلس ته ورسیدو چې هغه په خپل مجلس کی ناست و ، او عمرو بن العاص یې ښي خواته او عمارة یې کیڼ خواته او مسیحی پایان او راهبانو یې ګرد چار پېر پلتی وهلی او ناست و ،

عمرو ابن العاص ــ په داسی حال کی دوی د مکی د مشرکو قریشو استازی و ــ نجاشي‌ته وویل : دوی تا ته سجده نه کوی . کله چې مونږ د هغه مجلس ته ورنزدی کید راهبانو او پایانو په ډیر تلاش ، زمونږ په لوری منډی راوهلی او را څغاښتل ، او راته ویلی یې چې «پادشاه ته سجده وکړی !» په دی وخت کی جعفر بن ابي طالب «مهاجرینو یو مګری» هغوی ته وویل «مونږ له خدای څخه پرته نور چا ته سجده نکوو» .

سره له دی چې ربړول شوی او جلا وطنه و، او مسافر، پناه وړونکی ، و او په عین وخت کی د دی پادشاه په او امان کی و ، هغوی نه غوښتل چې یوه ثانیه ، اوکړی ، له توحید څخه سترګی پټی کړی ، او تری تیر شي او له خدای پاک څخه پرته بل چا ته سجده وکړی ، او جعفر طیار رضی الله عنه ، داسی یوه تاریخي خبره وکړه چې د هر مسلمان لپاره شعار وګرزیده هغه دا چې : مونږ له خدای څخه پرته نور چا ته سجده نه‌کوو» .





عرض نیاز

بحضور

رحمت للعلمین (ص)

از محمد شریف «پیغام»

یا محمد (ص) ای فروغ جاویدان — فخر عالم خواجه کون و مکان

قبله آمال عالم کوی تو — «ترک و تاجیک و عرب هند وی تو»

ریختی از نو اساس زندگی — تا پسندت شدت جهان بردگی

کیش پاکت رونق ادیان شکست — گنج فقرت شوکت شاهان شکست

مرحبا ! ای هادی نوع بشر — از ظهورت یافت عالم زیب و فر

زنده کردی افتخار آدمی — شد فزون عز و وقار آدمی

شمع بزم حریت افروختی — «بنده گان را خواجگی آموختی»

شرک و بدعت از جهان برداشتی — رایت دین مبین افراشتی

سیدا ! ای شافع روز جزا — عرصهٔ جولان گه ات عرش خدا (ج)

مهر تو قوت دل صاحب دلان — حب تو سرمایه جان و جهان

ای که هستی رحمة للعلمین — پیشوای انبیاء و مرسلین

دستگیرم شو که من بیچاره ام — لاله سان گشته دل صد پاره ام

در دم سیل بلا افتاده ایم — نقد هستی را به غارت داده ایم

میهنم در آتش بی داد سوخت — مصحفم را پرچمی الحاد سوخت

دهریت رسم جنون آغاز کرد — نغمه لادینیت را ساز کرد

خلق و پرچم فتنه ها انگیختند — آبروی قوم بیضا ریختند

خلق و پرچم نوکر خرس کهن — «ننگ اسلام ننگ دین ننگ وطن

در کنام حق پرستان ، تم است — درد آلام و مصیبت پیهم است

پیکر غرقه بخون مومنان — پایمال تانک های ملحدان

فقر و محرومی یتیمان نژند — ناله پیران زار و مستمند

جره بازان در فضای اختناق — بلبلان آواره دشت فراق

سینه چاک و خانه ویرانیم ما — از وطن دور و پریشانیم ما

استانت کشته تیغ خسان — بینوا و مستمند و خسته جان

خاکسان در اوج استغناستند — مست جام و باده و میناستند

هر رذیل بی ادب سرمست ناز — زاغ گشته جانشینی چرغ و باز

بد سگالان را مقام کروفر — حسرتا ! زان جانیان بدگهر

امتانت غیر را فرمان نبرد — آب حیوان از کف دونان نخورد

امتانت بهر حق بر خواستند — در جهان مردانه صف آراستند

زلده کردند غزوه بدر و حنین — از تبار حیدر اند و از حسین

امتانت صفدر و خیبر کشاست
فاتح و پیروز از لطف خداست

جلال فرهیخته

گیرسلاحت بدوش سوی مصف شوروان

آی مجاهد جوان ! نخبهٔ افغانستان مفتخر آریان داده برزم امتحان
آمده در میهنت لشکر کفر زمان
گیر سلاحت بدوش سوی مصف شوروان
میشنوای باخدا ! مرد نبرد آزما سربکف و جان فدا مام وطن را ندا :
فرصت رزم و جهاد آمده ای قهرمان
گیر سلاحت بدوش سوی مصف شوروان
خیز بپا ، شد سحر دیده گشاونگر کرده شجر باحجر ذکر خداوند سر
خیز وضوکن توهم بهر نماز ای جوان
گیر سلاحت بدوش سوی مصف شوروان
فاتح میدان جنگ حافظ ناموس وننگ قاتل روس‌وفرنگ سخت سری‌همچوسنگ
ای به شهامت شهیر درهمه جادر جهان
گیر سلاحت بدوش سوی مصف شوروان
نعرهٔ تکبیرتو هیبت‌آژیرتو صولت و تاثیرتو فکرت و تدبیر تو
حربه برنده ات در مصف بی امان
گیر سلاحت بدوش سوی مصف شوروان
تابه ره حق روی کامگری و قوی هان تونگردی‌غوی تاکه موفق شوی
برجلو قلب ده روح و ملک را مکان
گیر سلاحت بدوش سوی مصف شوروان
میهن آبای تو مأمن زیبای تو گلشن و گلهای تو زادگه و جای تو
گشته به گلخن بدل از بم و بمبار دمان
گیر سلاحت بدوش سوی مصف شوروان
کرده چوعزم فرار وارث پتروتزار روس‌جنایت شعار از مصف کارزار
ضربهٔ محکم زنش تانه برد زنده ، جان
گیر سلاحت بدوش سوی مصف شوروان
خیز بپا بایقین همرهٔ عزم متین تاز به خصم مبین گیرز روسیه کین
هست ترا در مصاف خالق توستعان
گیر سلاحت بدوش سوی مصف شوروان

در گلزمین شعر و ادب

دو دیوانه

دومار

شصت و هفت چنگ و غبار است خدا خیر کند
دل ما سخت فکار است خدا خیر کند
روسیه در مکر است و فساد و تز وپر
امریکه حادثه کار است خدا خیر کند
نوع "میگ هفده" وهم "راکت پرچنک" نگر
این همه خلق شکار است خدا خیر کند
از "اس اس بیست" و "کروزش" چه دهم شرح خواص
به تبهکاری عیار است خدا خیر کند
وز "تی پنجاه ودو" درقاره خطرها ست عیان
قاره دربین شرار است خدا خیر کند
دهر در فکر زپیدایش " سو بیست و هفت "
لیکن چه منظوروچه کار است خداخیرکند
پایکاه چکوسلواک و لهستان نکرید
قوهٔ سرخ وتزار است خدا خیر کند
چون سیه پرده گرفتند فضا تا به زمین
روز روشن شب تار است خدا خیرکند
یکی در غرب دکان دارد و دیگر در شرق
سر راه همه خار است خدا خیر کند
تکیه با این دو جهان خوار روانیست روا
هر دوشیطان ومکار است خدا خیرکند
هر کجا دوستی روسیه و امریکا
برگلو حلقه دار است خدا خیر کند
این دوطاغوت دو جلاد دو شداد هنوز
درپس پرده دویار است خدا خیر کند
این دو خون ریز دو خون خواردوقصاب دودزد
وین دودیوانه دومار است خداخیرکند
حق پرستان به تو حید گرائید همه
غافل ازکیفیت عار است خدا خیرکند
نیست پوشیده همان نکته که اسلام عزیز
درجهان قافله دار است خدا خیر کند
بشکند دبد به تو کرملین و سفید
دین ما راست شعار است خدا خیر کند
همچوموسی به عصا دست بدار ای "سودا "
قوم فرعون چو مار است خداخیرکند

از « سودا »

«عصمت قانع»

که زه ځلمی شوم



زه ماشوم وم، زما کمکی زړه‌له انسانی عطوفت او خوږی مینی ډکه ډک ؤ مانفرت او خصومت نه‌پیژانده. زه ماشوم وم ، ما په خپل کمکی زړګی کښی د خپل ځپلی او کوټلی تولنی لپاره ډیر رنګین او لونګین ارمانونه ساتلی ؤ .

زما جهان د ښکلا او رنګینو جهان ؤ زماماحول ټول‌ښایسته ؤ زما چاپیریال د بډری باغ ارم ؤ ، ما د خپلوځپلو او کوټلو هیواد والو د پاره د ډیرو ښو هیلو په لرلو سره د ځلمیتوب په ارمان د ورکتوب نازنینی شیبی د ماضی ګردشونو ته سپارلی او د ځلمی سباؤن په هیله می د ښکلو او ښایسته ارزوګانو سره مشغولا درلوده مادخپل ویرجن تاتوبی د مظلوم انسان دزړه بوږنونکی حالت د بدلون دپاره‌ډیری هیلی او ارزوګانی درلودی .

زما د خوار او وروسته پاتی هیواد د کفر او استعمار د پرله پسی یرغلونو په وجه د انسان لپاره په‌یوه سوځونکی جهنم بدل شوی ؤ . ما په خپل مظلوم چاپیریال کښی هره ورځ د زرهاؤ بی‌وزلو انسانانو زړه لړزونکی کوکی او چیغی اوریدی ما به هره ورځ په خپل مظلوم ماحول کښی په زرهاؤ لوڅ لپړ انسانان لیدل زما د هیواد انسان مظلوم ؤ ، زه د مظلوم چاپیریال ظلم ځپلی محصول وم .

ما ویل که زه ځلمی شوم نوپه خپل ځوان ځواک به له خپل چم او ګاونډ څخه د ظلم او استبداد تور تغر په ټولیدو کړم اوله خپلوځوالو متو څخه به د مظلوم انسان د خوشحالی په خاطر د کار او زیار په ډګر کښی خولی تویوم .

هو ، زماپه کمکی زړګی کښی ارمان هم ځای درلود چی د یوځوان جیالوجست په توګه به د خپلو دنګو غرونو د طبیعی‌غنا څخه ډک لړمونډ وطن د سمسور تیا په خاطر ځیړم ما ویل زما ځلمی قوت به زما د هیواد د مظلوم انسان د نیکمرغی د مقدس هدف په لاره کښی له رنګونو سره امتزاج موسی ښکلا او حسن ته زما په ښکلی هیواد کښی تداوم اوبقا ورکوی . خواوس ، زما دارمانونو نازنینه‌دنیاګی تالاوالاده .

اوس زما درنګینو او لونګینو ارمانونو په پسرلی دخزان سړی سیلی را الوتی‌دی .

دسرو یرغلګرو خونړی یرغل زما ښکلی ارمانونه زما د مظلومو هیوادوالو په وینو ولمبول .

داتوم دعصر مسلکی او جانی بشر وژونکو زما هیواد د ناپالم په تنور تبدیل کړ ، زه اوس ځلمی یم ، ددی پرځای چی د خپل هیواد د سمسورتیا په‌خاطر دکار په ډګر کښی خولی توی کړم .

د جنګ په ډګر کښی وینی تویوم .

زما له متو څخه اوس د خولو پر ځای وینی څڅیږی .

زه اوس یو ځوان جیالوجست نه یم .

زه د غرونو صخری ځیرومخو د هیواد ددفاع سنګر تری جوړوم ، زه اوس مجاهد یم .

زما په لاس کښی اوس د کار دابزارو په ځای وسله‌ده .

نوای‌مسلکی‌حرفه‌یی بدماشانو. ای‌دسولی‌او استقلال دروغجنو مدعیانو .

ای دوبړ لرلی بشریت د آزاد ژوند دښمنانو .

زما د مظلومو ارمانونو دنیاګی مو ولی ورانه کړه ؟

زما مظلوم ارمانونه موځله زما دهیواد والو په وینو ولمبول .

زما هیوادموولی‌دباروتو په‌تنور بدل کړ ؟

ولی ؟

سوله داسی وی ـ دوستی داسی وی ؟



سرود

کودک این کشوریم ـ معتکف سنگریم
پیرو قرآن و دین ـ تابع پیغمبر یم

تاکه بتن جان بود ـ جان‌همه‌قربان‌بود   اینهه آرمان بود ـ در رهٔ دین چاکریم
میهن ماسنگر است‌ـ سنگر نام آور است   خاک شهید پرور ـ نسل قوی پیکریم
در صف پیکار و جنگ ـ باهمه فرعونیان   همچو عصای کلیم بی سر وپا اژدریم

کودک این کشوریم ـ معتکف سنگریم
پیرو قرآن و دین ـ تابع پیغمبریم

غیرت و مردانگی ـ زادهٔ ایمان ماست   عزت و آزاده گی ـ لایق عنوان ماست
خصلت رزمنده‌گی ـ ارث نیاکان ماست   وعده فتح و ظفر ـ ذکر بقرآن ماست
تاکه بود جان بتن ـ دررهٔ دین و وطن   کشتن وکشته شدن مقصد و آرمان‌ماست

کودک این کشوریم ـ معتکف سنگریم
پیرو قرآن و دین ـ تابع پیغمبر یم

ضربت شمشیر ما ـ لرزه باعداء فگند   حکمت و تدبیر ما شور بدنیا فگند
طاق کریملن شکست ـ لرزه بمسکوفتاد   برژنف روس را ـ یکسره از پا فگند
سلسله کار ما ـ هیبت پیکار ما   غلغله در محضر ـ عالم بالا فگند

کودک این کشور یم ـ معتکف سنگریم
پیرو قران و دین ـ تابع پیغمبریم

باغ و گلستان ما ـ گوشه زندان بود   نغمهٔ جانسور ما ـ داد یتیمان بود
کاخ و قصور همه ـ گوشه ویرانه ها   منزل و ماوای ما ـ کلبهٔ ویران بود
زینت دیوار و در ـ خون شهیدان پاک   مونس و غمخوار ما ـ دیدهٔ گریان بود
«قلب پریشان بود»

کودک این کشوریم ـ معتکف سنگریم
پیرو قرآن و دین ـ تابع پیغمبریم

دشمن خونخوار ما ـ غیرت افغان ببین   جرئت و مردانگی ـ قوت ایمان به بین
ما همه چون شرزه‌شیر درصف پیکارو رزم   حملهٔ شیرانه را درصف میدان به بین
ارتش وسر باز تو ـ کشته و مردار شد   عاقبت خویش را خوار و پریشان به بین

کودک این کشوریم ـ معتکف سنگریم
پیرو قران و دین ـ تابع پیغمبریم

لاله صحراء

تو ای لاله چه دیدی در دل خاک — که سرتا پای غرق خون دمیدی
چرا داغ است اندر سینهٔ تو — مگر آن سینه های چاک دیدی
مگر دیدی به زیر پردهٔ خاک — وجود طفلکان تیر خورده
شهید کودکی دیدی که آنجا — که خون خود بجای شیر خورده
زن و مرد و جوان و پیر دیدی — که آنجا خفته آغشته بخونند
مگر دیدی شهیدان وطن را — که قربانی تیغ آزمونند
چه بود ای لاله اندر منزل خاک — که چشم توبیادش خون چکان است
بخاموشی زنی فریاد خونین — که آنجا کاروان خون روان است
برون تا آمدی خون گریه داری — مگر دیدی تو آن خونین کفن ها
شهیدان وطن آنجا فتاده — گذشتی از بر زخمی بدن ها
لباس سبز داری عارض سرخ — مگر دیدی عروس نا امیدی
حنا بر دست و رخسارش پر از خون — سپرده جان به پهلوی شهیدی
چه دیدی در دل این خاک آیا — که از جای نگه خون می فشانی
گداز سینهٔ غم ناک خود را — برنگ داغ بیرون می فشانی
مگر دیدی که خون نوجوانان — بگر می میرود تا سینهٔ خاک
گذشتی از بر گلگون کفن ها — دمیدی دیده پر خون و غمناک
سرا پای وجودت شعله ریز است — به احوال که میسوزد دل تو
مگر از سینهٔ داغ آشنائی — بود گرمی داغ حاصل تو
بدیدی سوخته اعضای انسان — که طاق سینه ات ما وای داغ است
توئی آئینهٔ خون شهیدان — که رنگین از رخت صحرا و باغ است

عبدالحی (شبگیر)



عبدالرشید

مناجات

خدایه وچی کړی ته جرړی د فساد
لمن توله کړی نړی نه د الحاد
په کفارو د نفاق مرض حاکم کړی
مومنانو کی پیدا کړی اتحاد
د اسلام توغ مور پانده په وطن کړی
مستحکم کړی د اسلام بیخ و بنیاد
غازیان تول په یوه عزم کړی خاونده
له هرات څخه نیولی ترشمشاد
د روسانو لښکر تار مار کړی ربه
مجاهد ته بری ورکړی پر میرصاد
تول دښمن مو شرمنده خوار و ذلیل کړی
خوږ وطن مولویه خدایه کړی آزاد
قربانی مو کړی منظور پخپل درگی
په دربارکی دی قبول کړی زموږ جهاد

من کیستم؟

من شهیدم به گل لاله فروخفته تنم
کشته راه حق و عاشق دین و وطنم

مرگ من فخر من و زندگی جاوید است
خون من طرح اگر ریخت برنگ چمنم

کیستم من ، که به پیمان وفای یاران
خفته در سینهٔ این خاک کنون بیکفنم

پاسدار وطن است پیکر صد پارهٔ من
هوش کن سرو من زار نگردد وطنم



من که سر درۀ اسلام و شرف باخته ام
یاد من میکند هر گل که دمداز دمنم

تربت و ملت و دین در نظرم شیرین است
من هما ںٓ عاشق شیدای وطن کوهکنم

آرزوی دگرم نیست عزیزان هرگز
مگذارید تهی سنگر دشمن شکنم

عبدالبصیر عشرت

شهید تمنا

استاد خلیلی

ای آرز و ی گمشده دنیای کیستی
وی خونگرفته دل به تمنا ی کیستی

در خو ن تپیده گمشده آواره ای دلم
از خویشتن رمیده به سودا ی کیستی

جان داده ام بظلمت شبها ی زندگی
ای کوکب امید شب آرای کیستی

عقل ترا بگوش تو بنها ده روزگا ر
ای ساده لوح طوطی گو یای کیستی

کشتی مرگ حاضر و شام غروب عمر
کو آنکه گویدت پی ایما ن کیستی

ای آر زوی سنگ شده از فشار دهر
لوح مزار خاطر شیدای کیستی

شب گفت اشک بامژۀ خو نفشان من
ای خار هر زه منتظر پای کیستی

گوهر شناس ای مۀ گویای من چنین
د ر انتظار طبع گهر ز ای کیستی

از : ذ بیغم

سنگر آزادگی

جنبشی را رهبری خلق مسلمان کرد باز
حیرت افزا انقلابی قوم افغان کرد باز

تازه شد بار دگر حماسۀ دور کهن
مدعی انگشت حیرت را بدندان کرد باز

چون شکست قاطع چنگیزیان و انگلیس
اولش خرسان قطبی را هراسان کرد باز

نعرۀ جان بر کفان ، سنگر آزاد گی
لرزه بر اندام استکبار و عصیان کرد باز

ملت آزاده تسلیم اسارت کی شود
خشم این آزادگان است اینکه طوفان کرد باز

نازم این فرزند جانبازی که در نقش پدر
زنده خط افتخارات نیاکان کرد باز

شش جهت ای رو شنی بخشای حریت نگر
دشمنان سر برون از یک گریبان کرد باز

گفتگو در ار تباط قضیۀ افغانستان
"گر بچوف" "جانی وسردو دبریکان" کرد باز

"ذبیغم" ابنای دلیر و سلحشور این وطن
کشور خودرا به خون خود گلستان کرد باز

نعت شریف

دا ستا له رویه دا دنیا شوله روښانه نبيؐ
په الله گرانه نبيؐ
له تا قربان شم

توري تیاري د وحشت ○ توري تیاري د حیرت ○ توري تیاري د ذلت۔
ده پر سخت ستم و په بشر باندې هر آنسه نبيؐ
په الله گرانه نبيؐ
له تا قربان شم

تورتم په تا شو رڼا ○ جهان په تا شو رڼا ○ ځمکه اسمان شو رڼا
قرآن پر تا دی نازل شوی قدردانه نبيؐ
په الله گرانه نبيؐ
له تا قربان شم

ستا د همت په توره ○ ستا د قوت په توره ○ ستا د غیرت په توره
کفر اسلام راوړ له هرې خوا جانانه نبيؐ
په الله گرانه نبيؐ
له تا قربان شم

بنه آزادي شوه ددین ○ بنه آبادي شوه ددین ○ بنه آرامي په یقین
وو دعوتونه لور په لور ستا په فرمانه نبيؐ
په الله گرانه نبيؐ
له تا قربان شم

غمگین، رنځور دی له غم۔ ○ زخم ناسور دی له غم۔ ○ په هر ضرور دی له غم
یو نظر رحم پر ما وکړه یم پریشانه نبيؐ
په الله گرانه نبيؐ
له تا قربان شم

خون

اگر طوفان نماید اینقدر خون
ندانم تا کجا گیرد دگر خون
بود بر ملت ما تحفهٔ عید
بدامان شب و جیب سحر خون
نشد سیر آب چشم روسیان هیچ
مکیدند از رگ جان بشر خون
حذر از اختلاف ای اهل توحید
چکد از نوک این تیغ دو سر خون
جهانسوزان و خونریزان آفاق
برند کشتی خود همواره بر خون
زبان کاران بیکدیگر نگویند
ایا ظالم بریز آهسته تر خون
نه تنها مادر بیچاره کشتند
که دختر نیز غلتیده است در خون
پدر را پیش چشم آرند ناگاه
بریزانند از حلق پسر خون
که هر سو بینند لاله گون است
نمی آید بجز پیش نظر خون
چه باشد حال آن ملت که دارد
پیام و قاصد و خط و خبر خون
بود فرهنگ آزادی ما را
سکون و ضمه و زیر و زبر خون
دل زخمی بود از مرغ (شبگیر)
که ریزد از دم این نوحه گر خون

چرخ نیلی

هنوز این چرخ نیلی کج خرام است
هنوز این کاروان دور از مقام است
ز کار بی نظام او چه گویم
تو می دانی که ملت بی امام است

علامه «اقبال»

دعوت...

بدانید این مفکوره اگر در ملل غربی تطابق پیدا کند. به هیچ صورت مطابقت آن بالای ملل اسلامی صحت ندارد. زیرا طبیعت تعالیم اسلامی غیر طبیعتی است که در تعالیم دینهای دیگر دیده می شود. و قدرت رجال دین در نظام اسلام محدود و محصور درچوکات قانونی است که از طرف خداوند(ج) و پیغمبرش نازل شده است و رجال دین تنها آنرا تطبیق میکنند و بس. آنها

مالک تغییر اوضاع و دگرگونی نظامها نیستند. زیرا قواعد اساس درنظام اسلام باوجود گذشت قرنها همیشه خواستار ترقی و تعالی بوده اهمیت علم را بازگو کرده و از علماء واقعی حمایه مینماید. و آنچه در آنجا (یعنی غرب بوده است) روا نیست درینجا یعنی کشورهای اسلامی واقع شود این مبحث بزرگی است که درباره کتابهای زیاد نوشته و وضع شده است البته وظیفه مادر این رساله اشاره مختصر از باب تذکر بر محو همچو اشتباهات است و ما به این یقین کامل داریم که هر شخص بانصاف درین قاعده با ما همفکر وهم نظر می باشد.

بناء برای ما جائز نیست که این مفکوره غلط تقلید غرب را منحیث یک قاعده در نهضت جدید خود قرار بدهیم نهضتیکه از همه اولتر جامع خلق فاضل علم بسیار وقوه هائیکه برای رفاه مردم است، میباشد. این چیزیست که اسلام به آن امر فرموده است...

ادامه دارد.

صبر...

پرسید این چیست گفتم یک قرص نان پختم دل آرام نمی گرفت تا پارچه از آنرا بشما نیاورم، درجواب گفت این اولین خوردنیست که پدرت بعد از سه روز دریافته است.

ابوهریره میگوید: روزی به دیدار پیامبر رفتم دیدم نشسته نماز می خواند سوال کردم چه شده یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: ازگرسنگی توان ایستادن ندارم، گریستم فرمود: ابوهریره گریه مکن اگرانسان درراه خدا گرسنه میماند سختی عذاب آخرت برایش نمی رسد.

ابوسعید روایت میکند روزی بدیدار

پیامبر آمدم شدید تب داشت گفتم تا چه حد حرارت تب تان شدت دارد؟ فرمود اینچنین آفتها برما سخت می گذرد وپاداش ما هم دوبرابر است، سپس از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدم: سخترین بلا وآفت بالای چه کسی نازل میشود: جوبداد: پیامبران سپس علماء وآنگاه نیکوکاران.

واکنون که ملت موءمن ما به پیروزی ازراه ورسم پیامبر گرامی خویش علم جهاد را برافراشته وعلیه جباران خون آشام روسی میرزمد، به پیروی از سنت پیشوای عظیم خویش به صبر واستقامت نیازمند است، زیرا مشکلات این نبرد فیصله کن را جز موءمنان صابر دیگران نمیتوانند تحمل کنند.

مصاحبه



متن مصاحبهٔ استاد غلام محمد « آرین پور» امیر جبهات جهادی کشم با خبرنگار کمیته سیاسی جمعیت اسلامی افغانستان که بتاریخ دهم سنبله ۱۳۶۵ خورشیدی برابر با اول سپتمبر ۱۹۸۶م در مقر فرماندهی اش صورت پذیرفته است ادارهٔ مجله « میثاق خون » غرض آگاهی بیشتر خوانندگان گرامی ز افکار فرماندهان جهاد ، آنرا ذیلاً تقدیم میکند.

وحدت ما بهترین استنگر است

س : آمر صاحب آرین پور ــ شما آمر عمومی جبهات کشم هستید ــ و اولین سوالیکه بخاطر انسان میگذرد اینست ـ وضع موجود یا وضع فعلی در بدخشان و بخصوص در کشم چطور است ؟

بسم الله الرحمن الرحیم

ج : من عرض بکنم برایتان که در این شکی نیست که انقلاب در شرائطی که آغاز شد . بدخشان نقطهٔ بزرگی از وطن ما بود . که انقلاب در آنجا پیاده شد و از طریق آنجا به دگر جاها شاید ، تا جائی پخش شده باشد ورسیده باشد . واین خواهی نخواهی مثل دیگرمناطق افغانستان همچنان ایکه لازمهٔ هر انقلاب است ، مشکلاتی چنانچه که در دیگر نقاط افغانستان آمده . در بدخشان هم آمده . ولی روز تا روز عوض اینکه مشکلات زیاد شود به احسان خدا مشکلات کمتر شــده میرود و در شرائط فعلی میتوانیم بگوئیم که نسبت به سال های گذشته، مشکلات کمتر و وضع مجاهدین، مورال مجاهدین،

اتحاد و هماهنگی مجاهدین ، وضع کار و جهاد مجاهدین نسبت بگذشته بهتر و بهتر است و امیدوار هستم که در سال های آینده نسبت به امسال هم خوبتر شود . و درکشم البته ما بروی مشکلات مختلفهٔ انقلاب فعلاً بحث نمی کنیم . تنها همین قدر عرض میکنم که بیاری خداوند و به لطف خدا و توجهٔ برادران مسلمانیکه در این منطقه‌هستند - کارهای انجام شده و لازم به‌گفتن نیست، دیگری که در اطراف آن است بتواند در افغانستان‌کاری بکند اما نتیجهٔ‌دلخواه خود را گرفته نتوانسته و انشأالله نمی تواند . در بدخشان بهمین ترتیب وضع دولت مثلیکه سال های‌گذشته‌بود، از آن زیادتر و بیشتر چیزی بر قدرت دولت و برسلطهٔ این دولت و بر تقویهٔ مورال عساکر دولت افزوده نشده حتی کمتر شده است .

س : تعدادعساکرروس و تعدادعساکر

ج : تاکتیک های نظامی روس البته قسمیکه در سال های اول بود ، درسال های دوم و سوم و تا امروز تغییری آمده ، اما این تغییرات به شکلی است که در این سال های اخیر برجبهاتی که روس میتواند برسرآنها حساب بکند یا جبهات منظمی که روسها از آنها هراس دارند و یا دولت دست نشانده از آنها هراس دارد . در برابر آنها مقاومت سرسختانه دولت همیشه موجود است .

> **نظم و نسق ما بهتر ، وضعیت مردم ما خوبتر ، وضعیت قرارگاه های ما ، وضعیت فرهنگی ما ، نظامی ما ، دعوت و جهاد ما ، وضع مردم ما تشریک مساعی مردم و علماء همگی در پیشبرد امور انقلاب خیلی‌ها خوب و قابل اطمینان است .**

فعلاً وضع در اینجا مطلوب است ــ نظم و نسق ما بهتر ، وضعیت مردم ما خوبتر وضعیت قرارگاههای ما وضعیت فرهنگی ما ، نظامی ما ، دعوت و جهاد ما ، وضع مردم ما تشریک مساعی‌مردم و علماء همگی در پیشبرد امور انقلاب خیلی ها خوب و قابل اطمینان است .

س : آرین‌پور صاحب ! وضع دولت در چه حال است فعلاً در بدخشان - روسها و یا مزدورهای آنها در چه یک‌حالتی قرار دارند ؟

ج : باید گفت که وضع دولت بصورت عموم‌درافغانستان‌خوب‌نیست.برای اینکه اولاً روس آنطوریکه امید داشت توسط مزدوران خود ، یا بوسیله ائتلاف از حزب پرچم و خلق و همچنین احزاب خلقی و پرچمی در بدخشان زیاد شده یا کمتر شده میرود ؟

ج : ما به مقایسه دگر نقاط بدخشان تنها اگر از کشم صحبت نکنیم . بتوانیم بگوئیم که همان پوسته ها و قرارگاهها ــ کندک ملیشه ها و کندک روسی که در کشم در سال های ۱۳۵۸ بود از آن بیشتر و از آن اضافه تر چیزی نشده . بناء بمقایسهٔ کشم میتواند آدم بگوید که : بصورت‌عموم‌در بدخشان‌پوسته‌های دولت و عساکر دولت چیز زیادنشده - و قابل ملاحظه نیست .

س : تکتیک های روسها در مجموع در بدخشان و در ساحهٔ کشم چه بوده ــ آیا تغییری در تکتیک های نظامی شان آمده یا نه ؟

و در برابر جبهات دیگر که آنقدر ها بدولت ضربه نمیتوانند برسانند، تاکتیک روسها ، فقط شکل مشغول کننده ای‌را دارد . و بصورت عموم آدم میتواند بگوید . روز تا روز دولت میخواهدکه از طریق تقویهٔ کار های خاد ، پدروطن و شئون اسلامی ، کار های خود را زیاد تر و بیشتر در بین مردم مؤثرتربسازد.

س : در ساحهٔ نظامی روسها زیاد تر از چه استفاده میکنند ؟ شرح : آیا از توپهای دور برد استفاده میکنند ــ از طیارات استفاده میکنند ــ از جلسه یا از ماین یا از کمین گیری ها استفاده میکنند ــ و تکتیک بخصوص آنها در بدخشان چیست ؟

ج : از جمله تاکتیک هائیکه در سال

های اول نداشتند ، و فعلاً دارند . یکی کمین گیری به اطراف پوسته های شان است و یکی هم ازدیاد انواع ماین ها که به اطراف پوسته‌ها و قرارگاه‌هایشان فرش میشود و از سلاح هائیکه در سال های اول استفاده نمیکردند و فعلاً در این اواخر استفاده میکنند . بیشتر از توپ‌های DC استفاده میکنند و همچنین از هلیکوپترهای توپدار .

س : کدام سلاح روسها مؤثر است ؟ آیا سلاح‌های هوائی شان مؤثر است یا توپ های شان ؟ اگر توپها مؤثر است کدام نوع توپ ؟

ج : در این شکی نیست ، سلاح بذات خود هرکدام دارای تأثیراتی است . ولی فکر میکنم که در اکثر مواقع طیارات توپدار و همچنین توپهای DC تأثیر بیشتری نسبت به سلاح‌های دیگر شان داشته باشد .

س : در ساحهٔ کشم کماندو پائین کرده اند ؟ — کدام وقت ؟

ج : کماندو چندین دفعه پائین کردند — امسال در عبور و مرور کاروان هایشان از کماندو استفاده کردند .

س : این کماندوها داخلی است یا روسی؟

ج : هم روسی است و هم داخلی .

س : آیا شما در عملیات زمینی روسها قدرت این را پیدا کرده اید — که آنها را در زمین خنثی بسازید ، یعنی تانک های شان در منطقهٔ شما آمده نتوانند ؟

ج : البته دولت چون دارای قدرت نظامی مجهز است — در این شکی نیست، اگر بخواهد عملیات بکند — شاید به نقاطی عملیات بکند — ولی بصورت متداوم نمیتواند — که حمله بیاید — مگر اینکه قوهٔ بزرگی غیر ازین قوه‌ایکه فعلاً درمرکز کشم است بیاید و به‌کمک هلیکوپترهای توپدار بتواند چند قدمی پیشروی بکند — ولی بصورت عموم پوسته های در کشم موجود است — همان پوسته هایست که در سال ۱۳۵۸ بوده — و تاکنون از آن بیشتر نشده است .

س : ارتباط شما با جبهات دیگری مثل جبهه یفیل و یاوردوج چه نوع است؟ آیا همکاری و تفاهم موجود است یا نه ؟

ج : ما روی ارتباطات اسلامی وبرادری، و اینکه در تعقیب آرمان مشترکی هستیم با تمام جبهات بدخشان و تمام جبهات دور و نزدیک کشور و بخصوص جبهات همسایه در ارتباط هستیم و باید هم باشیم و این‌کار از وظایف و مکلفیت‌های ماست.

س : در بدخشان کدام تنظیم مسلط است؟

ج : در بدخشان دو تنظیم فعلاً موجود است — تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان و هم چنین حزب اسلامی افغانستان (گروپ حکمتیار) — اما اگر آدم به محاسبه اکثریت و اقلیت توجه کند ، البته جمعیت اسلامی به‌مراتب بیشتر از حزب اسلامی است . میتواند آدم بگوید که حدود ۸۰ فیصد مجاهدین جمعیت اسلامی در بدخشان در جبهات مختلفه است — و حدود ۱۰ فیصد ، مجاهد از برادران حزب اسلامی است .

س : بعضی از قوماندان های جمعیت را شما نام برده میتواند — که‌دربدخشان آنها مؤثر باشند ؟

ج : در این شکی نیست‌که فعالیت‌های هرمسلمان بذات خود در طریق خدمت اسلامی دارای تأثیرات کم یا بیش است — و فعلاً از جمله قوماندان هائیکه در بدخشان مشغول خدمت هستند و به نحوی کمتر یا بیشتر خدمت اسلامی را انجام میدهند و انجام دادند میتوانیم قوماندان صاحب عبدالبصیر خان — قوماندان جانعلی خان ، قوماندان سید نجم الدین خان ، قوماندان حاجی ضابط، قوماندان داملا سید امیرخان، قوماندان

جبهاتی که روس می‌تواند برسر آنها حساب بکند یا جبهات منظمی که بطور مثال روسها از آنها هراس دارند و یا دولت دست نشانده از آنها هراس دارد در برابر آنها مقاومت روسی و دولت همیشه دوام دارد .

وکیل سید محی الدین خان ، وقوماندان مخدوم سید فضل احمد را نام ببریم اینها مسئولین جمعیت اسلامی دربدخشان اند که هر کدام به سهم خود سرگرم اجرای وظیفهٔ جهاد هستند .

س : راه شمال با موجودیت کوه های نورستان مشکلتر شده میرود ، راه کران و منجان نزدیکترین راد شمال است ، از مدتی است که مسدود است ، امکانات باز شدنش میرود ؟

ج : از امکان خارج نیست .

س : در ارتباط با روحیهٔ مجاهدین شما چه فکر می کنید — که روحیه مجاهدین روبه افزود است یا هر روز ضعیف شده میرود ؟

ج : باید با اطمینان و با اعتماد کامل اظهار بکنم که روحیهٔ مجاهدین هر روز نسبت به روز دیگر بیشتر قوی تر و خوبتر میشود .

س : دلیلش را امکان دارد بگوئید ؟

ج : دلیلش اینست که مجاهدین در سال های اول احساس میکردند ، که در برابر یک قدرت بزرگ نظامی قرار دارند، که از نگاه مالی ، از حیث نظامی و تعداد پرسونل و تقریباً از همهٔ نقاط نیرومند بوده و مجاهدین نسبت به دشمن ضعیف‌اند و شاید مشکلاتی برسر راه شان بیاید ، ولی طی گذشت ۸ سال روز تا روز با تحمل همهٔ مشکلات مجاهدین توانستند که موقف خود را حفظ بکنند و بر خدمت بزرگ اسلامی خود دوام



نمایی از صحنه های تعلیم وتربیه جوانان انقلاب درکشم .

بدهند . ادامهٔ این خدمت و ادامهٔ این جهاد در طول هشت سال و بازخصوصاً که دشمن نتوانست . ضربه هائیکه به زعم خودش خیلی ها تاثیر بزرگ بالای مجاهدین داشته باشند . به مجاهدین برساند . بناء روز تا روز به مجاهدین اطمینان بیشتری پیدا میشود و مورال و امیدواری شان بیشتر از پیش ازدیاد می یابد و قوی میشود .

س : روحیهٔ عامهٔ مردم چطور است ؟

ج : در این شک نیست که مجاهدین اولاد مردم هستند . آنچه که مجاهدین دارند. عین چیز را مردم دارند و مردم هم از عین روحیه برخوردارند .

س : اگر انسان ارزش یابی بکند ، بعد از توفیق پروردگار ، روحیه و همکاری مردم از عناصری است که میتواند قوتی برضد کمونیست ها باشد ، آیا همکاری بین مجاهدین و بین مردم عامه روز افزون است و یا اینکه در اثرفشارهای دولت و فشار های روسها ، فقروبدبختی اینها روز بروز کم شده میرود ؟

ج : من باید اظهار بکنم که لطف خدا و یاری خدا بزرگترین عنصریست که در پیروزی یک مسلمان تأثیر دارد و یک مسلمان به این موضوع ایمان دارد . اما به نظر من مشکلترین مشکل مسلمان ها در افغانستان پراگندگی های مختلفه است وبهترین وسیله ومؤثرترین وسیله پیروزی و موفقیت شان رفع پراگندگی ها و ایجاد وحدت کامل عمل و نظر میتواند باشد .

س : آیا در رفع پراگندگی ها ، شما و برادران دیگر سمت شمال ، کاری کرده اید یا فقط درک کردید که رفع پراگنده‌گی ها یکی از عناصر مخرب در جهاد است ؟

ج : درک بدون عمل نمیتواند ، مایه امید باشد . ما با درک همین موضوع که اختلافات بزرگترین ضربه ایست که برما و بر پیکر جهاد ما وارد شده ، قدمهای برداشتیم . برادر های ما در سمت شمال ودرپنج ولایت سمت شمال فعالیت‌های زیادی کردند ، و ازین جمله فعالیت‌ها میتوانیم که عملیات‌های مشترک، نشست و برخاست های مشترک و پلان های مشترک و هماهنگ در این چند ولایت را در عرصهٔ چند سال مثال بیاوریم — و این موضوع قدم بقدم رو به پیشروی است . بیاری خداوند توانا البته نه تنها در سمت شمال ، بلکه این موضوع درمتباقی ولایات افغانستان به‌نحوی تاثیر انداخته و امروز یا فردا انشاالله آنها هم درتحت همین کار شروع به فعالیت‌هائیکه چنانچه که کردند میکنند .

س : شما از جنگ هماهنگ و مشترک صحبت کردید ـ امکان دارد ـ در سطح شمال شما یکی دو مثالی بدهید که آن خارج از بدخشان باشد ؟

ج : مثلاً میتوانیم ما فتح گارنیزیون دولت را در ولسوالی فرخار ولایت تخار مثال بیاوریم که در این گروپهای از ولایت بدخشان ، ولایت تخار ، ولایت بغلان ، ولایت قندز ، ولایت پروان کاپیسا موجود بودند . و همگی با اتحاد در این کار سهیم شدند . واین پیروزی بزرگ را بیاری خداوند بدست آوردند .

س : شما عملاً در جنگ گارنیزیون فرخار در پلان گذاری سهم گرفتید — یا گروپ های هم فرستادید ؟

ج : البته مطلب من از همکاری فرستادن گروپهای همین چند ولایت بود .

س : شما فتح فرخار را محصول همین عملیات مشترک میدانید — و پلان‌های مشترکی که در مدت یکسال و دو سال بوجود آمده — یا اینکه ازدیـاد سلاح شما و مهمات شما ؟

ج : در فتح گارنیزیون فرخـار سلاح جدیدی از مجاهدین نبود — تنهاوحدت عملی و نظری مجاهدین را آدم میتواند مؤثر ترین عنصری حساب کند ، که در این فتح شامل بود .

س : شما پیشتر گفتید— همکاری مردم، شما چطور توانستید که مردم را سهم بدهید — وقتی مردم میتوانند همکار باشند — که یک اشتراک سیاسی در جبههٔ خود داشته باشند — یا در تصمیم گیری‌ها عامه ملت سهم داشته باشند— شما چه کاری در این زمینه کردید—که عامه ملت در تصمیم گیری ها سهم داشته باشد ؟

ج : باید من اینقدر اضافه کنم که چون انقلاب ما انقلاب اسلامی مردمی‌است. در این انقلاب مردم را ما دربخش‌های مختلفی سهیم ساختیم — البته مردم طی حکومت‌های گذشته در کاروبار دولت‌ودر کاروبار حکومت سهمی نداشتند — جزء یک مشت محکوم و مشتی که باید در برابر همه فرمان‌های حکومت درجواب و مثلاً صم بکم میبودند بیش ازین چیزی نبودند ما این ها را از قشر علماء از قشر روشنفکران ، و از همه اقشار در انقلاب سهیم ساختیم ، در بخش های مالی در بخش های سیاسی، در بخش های



آخرین صحنه‌ازیک درامه‌ای علیه دشمن درکشم.

علمی و فرهنگی ، در بخش‌های مردمی ، همهٔ کار ها را تقریباً تحت یک رهنمائی مستقیم جبهه در اختیار مردم قراردادیم. ازین نقطهٔ نظر مردم اکثر کارها راخود شان انجام میدهند مردم خود شان می بینند . واقعاً کار بدست خود ما ــ ازخود ما ــ برای خود ما ــ این مردم ازخود ماست ــ هیچگونه خیانتی در مال ما ، در دین‌ما، در آزادی ما، در حقوق‌سیاسی و مدنی ما از دست کسی صورت نمی پذیرد ــ بناء مردم با اطمینان و اعتماد در پهلوی مجاهدین و درکار مجاهدین سهیم هستند .

س : سوالی‌که بوجود میآید ــ آنست که مردم توقع اش از مجاهد چه‌است ــ از مجاهد خود چه میخواهد ــ مجاهدین را آیا سبب نمیدانند که طیارات هلیکوپتر میآید . آنهـا را تعقیب میکنند ــ آیا مجاهد را سبب قحطی و گرسنگی نمیدانند ــ آیا مجاهد را سبب جنگها نمیداند ــ توقع این از یک مجاهد چه است ؟

ج : چون جهاد ــ جهاد اسلامی‌است، و جنگ برحق یک ملت مسلمان و یک ملت آزاده است ، مردم‌از مجاهدین‌خود، فقط همین توقع را دارند ــ که قاطعانه آشتی ناپذیر و دلیرانه ولی اسلامی و اخلاق در برابر دشمن دین قیام‌بکنند مشکلات را تحمل‌میکنند .

س : شما از مردم چه توقع دارید ؟

ج : ما از مردم انجام رسالت اسلامی و انسانی شان را توقع داریم ــ که در شرائط فعلی چه حقی از اسلام از ملت و از آزادی بگردن دارند .

س : در مطبوعات جهان دربارهٔ کمک استنگر یعنی راکت هـای ضد هـوای بسیار صحبت شد ــ شما تا الحال چند دستگاه استنگر بدست آورده اید ؟

ج : باید بگوئیم ، راکت‌های استنگرنه تنها بدست ما تا الحال نرسیده،میتوانیم بگوییم ، که بدست هیچ یکی از مجاهدین در افغانستان نه رسیده است .

س ، آیا شما به استنگر ضرورت دارید ؟

ج: ماییشتر ازینکه‌به‌استنگرضرورت‌داشته باشیم . یا بـه سلاح هـای مهم دیگـر ضرورت داشته باشیم بـه وحـدت عملی و نظری مجاهدین مان در داخل و خارج ضرورت داریم و این بهترین استنگر و بهترین و قویترین سلاح ایست که باید داشته باشیم .



استادآرینپورتنها یک‌فرمانده نیرومند نیست یک معلم نیزاست گاهی بامجاهدین میباشد وزمانی باشاگردان.

س : بعد از وحدت ــ بازهم به استنگر ضرورت ندارید ؟

ج : بازهم به وحدت ضرورت داریم .

س : اگر قرار باشد ــ که شماازجهان بیرون کمک بخواهید در عـالم اسباب بعد از توفیق پروردگار و نصرت‌خداوند چه ضرورت های اولیهٔ شما خواهدبود؟

ج : شاید مردم افغانستان آنچنانکه‌خود شان در طول زندگی به مشکلات ساختند بـه مشکلات عـادت کردند و تحمل مشکلات یکی از خاصیت‌های این مردم است ــ و در طی ۸ سال باوجود همهٔ مشکلات وظیفهٔ اسلامی و ایمانی خـو را انجام دادند ــ بعد ازین هم‌میتوانند انجام بدهند ــ و اگر ما فکر کنیم که در آخرین مرحله ، مشکلاتی برسر راه

ما بیاید ، شاید مشکلات غذائی و مالی باشد ـ که اگر بشریت آزاد جهان بدون هیچ‌نوع قید و شرطی که بآزادی مردم‌افغانستان‌بادین‌واساسات‌اسلامی‌مردم افغانستان تضادی نداشته باشد ، شاید با آنطور کمکهای بشر دوستانه مخالفت نداشته باشیم .

س : تا حالا شما کمکهای بشردوستانه بدست آوردید ؟

ج : هنوز مابدست نیاورده ایم .

س : دولت گارنیزیون ها و یا مراکز نظامی خودرابایـد اکمالات بکند بناء اکمالات خود را توسط چه میکند . آیا به ساده‌گی میتواند اکمالات بکندیااینکه برایش مشکلات ایجاد میشود ؟

ج : اکمالات دولت هم توسط هلیکوپتر های باربر میشود ـ و هم توسط‌تانکها و کاروان‌های زمینی ، در نقاطیکه‌کاروان های زمینی رسیدن شان امکان نـداشته باشد دولت توسط هلیکوپتر ها اکمالات میکند، در نقاطیکه امکان رسیدن عراده‌جات باشد . در آنجاتوسط‌قطارهای‌ازموتر و تانک اکمالات میکند . ولی‌روزتاروز مشکلات دولت زیاده میشود مامی بینیم طی سال ها در بدخشان در سال های اول پنج بار یا چهار بار و اقلاً سه بار در یکسال قطارهای اکمالاتی دشمن برای اکمال کردن پوسته هایش می آمد ـ اما در این سال ها حتی در یکسال یکبار آنهم با کمک قوای هوائی منظم ، حتی قوای کماندوئی با بسیار مشکلات



درکشم‌هرگزبی کفشی،بی‌نانی بی‌لباسی مانع تعلیم وتربیه اسلامی

در طول راه ها امنیت می‌گیرد و بعداً کاروان‌های نظامی آن عبور و مرور میکند .

س : در این اواخرگورباچوف اعلان کرد که در حدود هفت یا شش هزار عسکر خود را از افغانستان می کشد تأثیرش را شما چه می بیند آیا این قدمی است برای کشیدن عساکر خود از افغانستان و آنرا یکقدم خوشبینی حساب می کنید ؟

ج : برای مجاهدین افغانستان این‌حرف واضع و ثابت است . و هم چنین برای دنیاهم پوشیده نیست که تقریباً بیشتر از یکصد و پنجاه هزار عسکر روسی در افغانستان موجود است و در این میان عساکر پیاده نظام ، قوای هوائی،تانک و زرهدار و ... موجود است . روسها در هر شش ماه یا در هر یکسال‌یکتعداد از قوای خود را تبدیل و تغییر می کنند . یا در داخل افغانستان از یک نقطه به نقطهٔ دیگر . جهت‌اینکه ارتباط نگیرند . یا کاری نشود یکتعداد عساکر خود را به روسیه می برد . در این یک صد و پنجاه هزار عسکر ، شش یا هفت هزار کدام تأثیری ندارد . و باز قسمیکه شما شنیدید دوغند آن دافع تانک بود ، که اصلاً مجاهدین تانکی ندارند ـ و دوغندآن دافع هوا بود که اصلاً مجاهدین طیاره ای ندارند ـ که آنها اینجا ضرورت باشند ، بناء اولاً این کار یکنوع مبادلهٔ عادی بود که همیشه عساکر روسی تبدیل میشود ، ثانیاً هیچ ارزش سیاسی و نظامی نمیتواند داشته باشد ،

س : قسمت های بالای بدخشان مثل درواز ، مناطقی است که از دو سه

طرف روسها میتوانند حمله کنند ــ آیا از آنطرف مرزهم از توپهای دور برد خود استفاده می کنند یا نه ؟

ج : قسمیکه ما اطلاع از دروازمی‌گیریم و برادران‌آنجا به ما نامه های می‌نویسند ــ تقریباً هشتاد فیصد عملیاتیکه ازطرف دشمن بالای آنها میشود . از ماورای دریای آمو میشود ، و روسیه مستقیماً توسط‌توپهای‌دور برد. تانکهاوهلیکوپتر ها آنها را مورد حمله قرار میدهد .

س : یکبار دولت روسیه اعلان کرد ــ که‌در یک قرار داد ــ یک موافقت نامهٔ ببرک یا تره‌کی امضأ کردندکه واخان را بآنها داده اند شما در مورد معلومات چه دارید ؟

ج : در این شکی نیست که سطح مرتفع که تنها آنهم استفاده از آبی بود که‌از نگاه بشری یا از نگاه همسایگی یا از نگاه ایمان کدام مشکلی نبود ــ که برسرراه مردم افغانستان بیاید ــ ولی همین ببرک ــ تره‌کی و حفیظ‌الله امین باآب وتاب آن را انتقاد میکردند اما حالا همه جهانیان میدانند . که ببرک قباله فروش پامیر را به بریژنیف با دو دست ادب تسلیم کرد ــ و فعلاً مهمترین سلاح های روسی در آنجا مستقر است .

س : جهان و مخصوصاً بعضی‌ازکشورها این طور فکر میکنند ــ که افغانستان منبع فروش تریاک است من که در بدخشان و مخصوصاً در کشم دیدم شما حتی نصوار و سگرت را هم در منطقهٔ تان ممنوع قرار داده اید .

و بهترین دلیل ما در مورد این است که روسیه و دولت مزدور تا کنون هیچ‌کرد تریاک را بصورت مستقیم‌وغیر مستقیم آتش نزده است ، در حالیکه خرمن گندم را همیش آتش می زند وحتی مواشی را بمباردمی‌کند.

س : در مناطق تحت کنترول تان شما اجازه زرع‌تریاک را میدهید؟

ج : ما زرع تریاک و زرع تنباکو ــ فروش سگرت و نصوار را بکلی ممنوع قرار دادیم و این موضوع هیچ مشکلاتی در کار ما ندارد ، البته در مناطق دیگر مجاهدین این فکر و آرزومندی را دارند، امکان دارد ، آیندهٔ نزدیکی این آرزو عملی شود .

س : آرین‌پور صاحب : شما تعدادزیادی

روسها تاکنون هیچ‌کرد تریاک را به آتش نکشیده اند .

درکشم زرع تریاک وتنباکو، فروش سگرت ونصوار ممنوع قرارداده شده است.

پامیر یک نقطهٔ سوق الجیشی مهم‌است ــ و البته روسها در آنجا از وقت ها متوجه بودند ــ و در این اواخر بعد ازین که ببرک به اصطلاح وطن خود را آزاد کرد !! در حقیقت همان قسمیکه در سال های سابق ما بیاد داشتیم‌وشاهد اوضاع بودم و آنها یک قرارداد ـ استفاده از آب هیرمند با ایران چه مظاهرات پرآب و تاب و چه انتقاداتی داشتند ــ

ج : بیشتر مناطق افغانستان برای زرع تریاک نیست ــ البته در بعضی نقاطی تریاک زرع میشود، در این شک‌نیست که تقریباً بیشتر آن از طریق قاچاق و تاجائیکه ما معلومات داریم ــ از طریق شبکه‌های دولت به خارج میرود و دولت منفعت های زیادی دارد . واز پول آن میتواند در تربیهٔ ملیشیا و یادر اقتصاد عقب افتاده خود استفاده بکند ،

از مجاهدین مسلح دارید ــ اگر یک روز شما خود تان خدای ناکرده حق یک طفل را بخورید ـ آیا سیستم نظمی ای وجود دارد که شما را در منطقه تان به محاکمه بکشاند .

ج : ما همیشه حاضر هستیم بحیث برادر مردم در پهلوی مردم در خدمت شان باشیم . نه در سمت ایکه گویا بر مردم حکومت بکنیم . ما این حق را بمردم‌به

مجاهدین به علما به همه کس دادیم وحتی همیشه و بارها در عمل ثابت کردیم که ما در پیشگاه ملت حاضر به محاسبه در هر شرائط در هر لحظه هستیم.

س : در سیستم اداری شما قاضی وجود دارد ؟

ج : ما قاضی داریم — و قاضی ما از طرف علماً منطقه تعیین شده و از طرف ما تأئید شده. باید فقط یک مثال برای تان بگویم و آن اینکه در یک مسئله یکی از قوماندان‌های خوب ما که خیلی یک مجاهد متعهد و مخلص بود. دوقفاق بیک آدم حواله کرده بود. و این دو قفاق در اثر تحقیقات علماً ثابت شد که ناحق بوده. آنرا پنجصد افغانی جریمه کردند، و او هم با رضا و تسلیم پرداخت.

س : امنیت مردم را که می گیرد — آیا دولت‌افغانستان یا روسها یامجاهدین؟

ج : امنیت پوسته های دولت به عهدهٔ خودش است. ما بقی‌امنیت ملت مسلمان افغانستان به عهدهٔ مجاهدین است.

س : حکومت کابل یا روسها در چند کیلومتر در بدخشان حکومت می کنند؟ در کشم چند کیلومتر بدست دولت‌است.

ج : در منطقهٔ ما که مثلاً طولاً یکصد کیلومتر است، دو کیلومتر بدست‌دولت است باپسته‌یی داخل شهر.

س : امسال وضع زمستان را چنانچه‌می شنویم — آنقدر خوب نبوده — یک زمستان دیر تربوده و فکر می کنم به زراعت مساعده نبوده؛ و شما!

۱- آیا امسال ار نگاه غذائی مشکلاتی خواهید داشت ؟

۲- و قرارگاه های تان چطور تمویل میشود ؟ از کجا و چطور ؟

ج : به مقایسه سال های‌گذشته امسال زراعت خصوصاً خصوصاً در منطقهٔ ما در نواحی و اطراف منطقهٔ ما تا جائیکه به ملاحظه میرسد، خوب. نیست. حتی اینکه بسیاری از زراعت ها را مردم نتوانستند در و کنند. چون چیزی نبودکم بارانی و تا وقتی فصل زراعت ضرر زیادی کرد.

اما در طول ۸ سال انقلاب تنها و تنها مدرک پول و مدرک اکمالاتی مجاهدین ما پول زکات و عشر ایست که از نظر اسلام مردم به پرداخت‌آن مکلف اند و بیشتر از آن چیزی‌نیست.

و ما خرچ خود را همیش مطابق دخل خود عیار کرده ایم، یعنی همین که دخل ما کمتر بوده اندازه کمتر خرچ

پیام ما به همه ملت های مسلمان وحکومت های مسلمان و دول بیطرفیکه درحلقه بندگی شرق و غرب بسته نشده باشند این بیت فارسی است‌که :

گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز
گوسفندان دگر خیره در او می‌نگرند



آستا آرینپور باعدهٔ ازعلمای‌مبارزدر مراسم افتتاح مسجدی.

کردیم و قناعت نمودیم ـ

س : یک مثال داده میتوانید ـ در یک قرارگاه شما که تقریباً پنجاه مجاهداست ـ هفته چند بار گوشت میخورید و چند بار برنج میخورید ؟

ج : در سه ماه زمستان تنها هفته یکبار گوشت و یکبار برنج و در سه ماه تابستان حتی برنج نیست و تنها هفته یکبار گوشت که مجاهدین بشکل خیلی ابتدائی زندگی می کنند .

س : مجاهدین شما هستند که آنها بوت نداشته باشند ؟

ج : البته نمیتوانند که پای لچ باشند ولی تقریباً ۹۸ فیصد مجاهدین مابوت ندارند و از کفش‌های پلاستیکی و مانند آن استفاده می کنند .

س : مجاهدین شما که در برابر ابر قدرت روس می جنگند لباسی گرم زمستانی دارند ؟

ج : مجاهدین که فرزندان همین ملت هستند . مانند سایر مردم لباس های زمستانی و تابستانی‌شان چندان فرق فاحش ندارد .

س : شما همین پیام را به رهبرجمعیت اسلامی رساندید ؟

ج : روی این موضوع همیشه در تماس شدیم ـ و شاید آنها هم مشکلاتی داشته باشند که نتوانند به این مشکلات ما بطور شاید و باید رسیده‌گی بکنند .

س : آیا حداقل کمکی از دست آنها شود ـ برای تان می کنند ؟

ج : آنچه که به سایر جبهات افغانستان شده ـ شاید همان شکل برای ما هم شده باشد .

س : آرین پور صاحب ! در این جنگ بزرگی که یک ملت نادار در برابر یک ابر قدرت در هشت سال ایستاده‌گی کرده و این جنگ نا برابر را پیش‌می برند ـ و این جهان پهناور چه از کشور های اسلامی و چه از کشورها جهان آزاد ، شما بحیث فرمانده یک منطقه‌استراتژیک افغانستان که درست در قلب دشمن قرارداريد ـ و هر روز از مرزهای‌خود از بیرون مرزها برمناطق شما توسط توپهای دور برد حمله میشود ـ چه پیامی دارید ؟

ج : ما میتوانیم در قدم اول به ملت های مسلمان‌بحکومات‌مسلمان، بااطمینان باملت های مسلمان ، و در مرتبهٔ دوم به دول بطرف و غیر منسلک جهان ، اگر غیرمنسلک باشند و در حلقهٔ بندگی شرق و غرب بسته نشده باشند و بعد از آن به تمام ملت های آزادیخواه دنیا و بشریت آزاد همین پیام را داریم همان بیست فارسی که :

گوسفندی برد این گرگ‌مزورهمه‌روز
گوسفندان دگر خیره در اومی نگرند

ملت مظلوم افغانستان اگر امروز زیر بمباران یک ابرقدرت وحشی جهان قرارداد ـ اگر ملت های دگر خصوصاً کشور های اسلامی و دول بی‌طرف تنها بحیث یک ناظر می بینند . شک نیست که روز دگر و روز دگر این‌روز برسرآنها آمدنی‌است و آنها ازین‌موضوع بی بهره نخواهند ماند .

س : شما در مرزهای افغانستان هستید آیا تأثیر انقلاب افغانستان را بالای ملت های مسلمان می بینید ؟

ج : تا جائیکه در ارتباط به این مسئله از ماورأی دریای آمو احوالات بمامیرسد و احوال می گیریم . در مرحلهٔ اول‌به ملت های مسلمان از قبیل تاجکستان و ترکمنستان و قزاقستان تأثیری عمدهٔ کرده است .

و در قدم دوم یک اطمینان و اعتماد بربالای همه کشورهای محکوم و مظلوم نموده که یک‌کشور مصمم میتواند در برابر یک ابر قدرت قیام بکنند .

س : آرینپور صاحب! آیا ماآزادمیشویم؟

ج : به یقینی،حتماً، بلی، ان شاء الله .

ما خرج خود راهمیش مطابق دخل خود عیارکرده ایم .

فرقهٔ نهرین فتح گردید

بغلان . ۲ عقرب :

بیاری پروردگار بزرگ

فرقهٔ نهرین یکی از عمده ترین پایگاه نظامی عساکر مزدور در سمت شمال کشور بایک عملیات هماهنگ مجاهدین فتح گردید. به اساس راپور واصله از ولایت بغلان پلان عملیات فتح این آشیانه فساد وغارتگری بایک هماهنگی بی سابقه توسط برادر (حقجو) امیر عمومی ولایت بغلان و (ملاشمس) قوماندان مرکز بغلان موفقانه تطبیق گردید.

حملات هماهنگ و غافلگیرانه مجاهدین بالای گارنیزیون فرقهٔ و پوسته‌های حمایوی اطراف آن طی دو مرحله صورت گرفته است.

در راپور امارت جهاد بغلان تصریح شده است که مرحلهٔ اول حمله ساعت ۱۵ - ٤ - بعد از ظهرروز بیستم عقرب آغاز و تاساعت چهار صبح بادرهم کوبی مهم ترین نقاط حاکم و اطراف گارنیزیون موفقانه ادامه یافت.

طی مرحلهٔ اول عملیات مرکز فساد خانهٔ (خاد) پولیس (خارندوی) مرکز ولسوالی و سه پوستهٔ قوای مزدور به تصرف مجاهدین درآمد.

همچنان در مرحلهٔ دوم عملیات که بساعت چهار بعد از ظهر روز بیست و دوم عقرب آغاز گردید منجربه انهدام سایر پایگاه های دشمن وفتح گارنیزیون فرقهٔ ۲۰ نهرین گردید.

راپور واصله واحد های مجاهدین را که از پنج ولایت صفحات شمال شرق کشور درین عملیات پیروز مندانه شرکت کرده بودند به شرح ذیل معرفی کرده است:

۱ - دو قطعه از پایگاه مرکزی صفحات شمال.

۲ - چندین قطعه ازمجاهدین ولسوالی نهرین.

۳ - چند قطعه از مرکزولایت بغلان

٤ - یک قطعه متحرک از پنجشیر.

۵ - یک قطعهٔ متحرک از ولسوالی خوست و فرنگ ولایت بغلان

٦ - یک قطعه متحرک از ولسوالی اشکمش ولایت تخار

۷ - یک قطعه متحرک از ولایت کندز.

۸ - یک قطعه متحرک از مجاهدین ولسوالی کشم ولایت بدخشان.

در راپور ارسالی امارت مجاهدین ولایت بغلان تذکر داه شده است که در فرخار این فتح چشم گیر که دومین عملیات هماهنگ و یا دو مین ضربهٔ کمرشکن به دشمن در صفحات شمال کشور بعد از فتح فرخار محسوب



برادر مجاهد عبدالحی (حقجو) مسوول امور جهاد در ولایت بغلان

می گردد مواد ذیل از انبارها وذخائر این فرقه به تصرف مجاهدین درآمد

۱ - سه عراده تانک

۲ - چهار قبضه توپ

۳ - چهار پایه هاوان

٤ - یکپایه محابرهٔ **R-104**

۵ - یک پایه محابرهٔ (پالما) مربوط (خارندوی).

٦ - در حدود یک هزار میل سلاح خفیف.

۷ - یک اندازهٔ زیاد مهمات مختلف النوع.

۸ - مقدار زیادی، لباس، غذا و دوا.

۹ - پنج عراده موتر .
در جریان عملیات یک فروند طیارهٔ
ہلی کوپتر M-i-17 دشمن می‌خواست
به عساکر مستقر در فرقه کمک نظامی
برساند مورد هدف دهشکه مجاهدین
قرار گرفت و سرنگون شد .
در را پور از شهادت ۹ نفراز جان
برکفان اسلام در جریان این عملیات
یاد آوری شده و تذکر یافته است که

۲۶ نفر از برادران مجاهدنیز جراحات
خفیف و شدید برداشه اند .
شهداو مجروحین مربوط تمام گروپ
های است که درین عملیات شرکت
کرده اند گفته شده تمام افراد مستقر
دشمن در فرقهٔ نهرین و پوسته های
حمایوی‌آن بالغ به (۳۵۰) نفر می‌رسید
که همهٔ آنها یا کشته و یا زخمی ویا
اسیر گردیده اند .

در فرقهٔ (۲۰) نهرین‌تنها عساکرمزدور
بوده و از نیروهای روسیه دران سهم
نداشتند .
قابل تذکر است که شهرک ولسوالی
نهرین از چندین سال به این طرف در
تصرف مجاهدین است و فرقهٔ نهرین
درسه کیلومتری‌آن موقعیت داشته تمام
مزدوران روسی اعم از ولسوال ،
خارندوی وعساکر رژیم دست نشانده
در مرکز فرقه وجود داشتند .

حملات قوای دشمن در فرخار خنثی شد

تخار :

تلاش قوای مشترک روسها و نیرو-
های مزدور جهت بازپس گیری‌ولسوالی
فرخار ولایت تخار ناکام شد .
بنا به گذارش واصله از ولایت تخار
بروز ۱۲ عقرب نیروهای مشترک
دشمن اعم از عساکر مزدور منسوب به
فرقهٔ ۲۰ نهرین ، فرقهٔ ۱۸ ولایت
بلخ و یک کندک روسها برای تاسیس
مجدد گارنیزیون نظامی در مرکز فرخار
به‌یک تهاجم وسیع به حمایت تانک‌ها
و طیارات مختلف النوع دست زدند .
گفته شده دشمن درمیان آتش‌بی امان
بمباردمان طیارات به زحمت خود رابه
شهر فرخار رسانید . در حالیکه درطول
راه در چندین نقط موردکمین‌مجاهدین
قرار گرفت .
را پور ارسالی‌امارت تخار حاکیست:
که بتاریخ ۱۵ عقرب موقعیکه دشمن
می‌خواست مواضع خود را درشهرفرخار
استحکام بخشد مورد حملهٔ غافلگیرانه
و وسیع مجاهدین قرار گرفت که

برخوردمیان جان برکفان اسلام و
نیروهای شیطانی از ساعت ۹ تا ۳ بعد
از ظهر دوام کرد .
درنتیجهٔ مقاومت قهرمانانه وجانبازی
بی‌دریغ برادران ما دشمن سراسیمه
گردیده مجبور به ترک منطقه شد .
در را پور از تلفات دقیق نیروهای
دشمن تذکرداده نشده است .
اما فکر میشود ضرباتی سنگین به
عساکر دشمن وارد شده باشد .
چندی قبل مجاهدین بایک عملیات
غافلگیرانه و هم‌آهنگ به قوماندهٔ
مستقیم برادر قهرمان انجنیر احمد شاه
مسعور فرماندهٔ صفحات شمال کشور
گارنیزیون نیروی نظامی دشمن در
فرخار درهم کوبیده شد و تمام عساکر
و صاحب منصبان و وطن فروشان
مستقردران یا کشته ویا اسیر گردیده
بودند .
دشمن درین عملیات تلافی جویانهٔ
خود نیزبه لطف پروردگار ناکام شد.

وَلَاتَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ

بخون خفتگان سنگر حق

سوانح مختصر

برادر شهید فیض الرحمن «رحیمی» امیر جبهات دشت ارچی و اسام صاحب ولایت کندز



درست سی و پنج سال قبل برین سواحل دریای آمو درشمال افغانستان شاهد تولدگرامی گوهری گردیدکه درهمان روزهای اول آثارسعادت و نیک بختی در سیمایش آشکار بوده و جبین‌گشاده اش ازآتیهٔ درخشانوی مژده میداد. در همان آوان و لحظاتیکه هنوز لب به سخن نکشوده و بیگانه وار به این جهان فانی مینگریست برسم معمول با صدای فیرهای تفنگ مقدمش را گرامی داشته و درگوش هایش تکبیر و تشهد را زمزمه کردند، تاجزاین نپذیرفته و با آن بدفاع ازین بپردازد. بدین ترتیب چند روزی ازتو لد این طفل میگذرد و والدینش از جهت تبرک از عالمی روحانی از اهالی منطقه خواهش میکنند تا نوزاد گرامی را نام گذاری نماید ، عالم روحانی که درخشش بارقهٔ امید را در چشمان طفل می بیند او را فیض الرحمن مسمی میکند.

روزها و ماه ها میگذرد تا اینکه برادر فیض الرحمن به سن هفت سالگی میرسد. والدینش نظربه علاقه‌ای‌که به علوم و معارف داشتند، نامبرده را درمکتب ابتدائیه‌قرلق شامل و در تربیت روحی ، و جسمی آن جدیت خاص بخرج میدهند تا دروس مکتب و مدرسه را توأماً به پیش ببرد . اما همینکه برادر فیض الرحمن خان از مکتب ابتدائیه قرلق درسال ۱۳۳۸ فارغ میگردد. والد امجدش الحاج محمد رحیم خان شهید به نسبت کثرت مشاغل و مصروفیت ها موصوف را ازادامه تحصیل باز داشته درکار دهقانی و تجارت درکنار خود استخدام می نماید او با اطاعت کامل از پدر بزرگوارش ، کارهای دهقانی و تجارت را با حوصله ـ مندی و صداقت انجام داده و در پهلوی این همه

مصروفیت ها با علماء و مشائخ و منورین در تماس بوده و شدیداً علاقمند مسائل اجتماعی بود. او که درین زمان داشت به سنین رشد و پختگی میرسید، جریانات سیاسی گوناگون درکشور گسترش یافته وکشمکش های اجتماعی گوناگون بمرحلهٔ حاد خود نیز رسیده وناگزیر اینگونه شرائط ومناسبات برادر فیض الرحمن خان را در خود فرو برده لهذا نمیتوانست نسبت به آنچه که اطراف و ماحول او را فراگرفته بود، بی تفاوت بماند. مخصوصاً در شرائطی که شعاع تابناک و درخشان رستاخیز عظیم اسلامی از میان انبوه مشکلات و موانع و ابرهای تیره و سیاه ناشی از تسلط حکام جابر و فساد پرور و فساد پیشه داشت تا راه خود را درمیان توده های وسیع مردم و امت اسلامی بازکند با اصطکاک ها و تصادمات نیرو های شر و فساد مواجه گردیده وانعکاسات متفاوتی درمیان طبقات و اقشار مختلف اجتماعی نموده و باعث برانگیخته شدن قضاوت های گوناگون در حلقه های مختلف گردیده بود .

درچنین اوضاع و احوال فیض الرحمن (رحیمی) به شغل دهقانی و تجارت اشتغال داشته و درمیان دهاقین و تجار به عنوان سمبول اخلاق ، تقوی و صداقت شناخته شده و از حیثیت و پرستیژ اجتماعی خاصی برخوردار بود. هم قطارانش شیفتهٔ خلق کریم و مجذوب اخلاق حمیدهٔ او بودند. او باداشتن چنین مکارم اخلاقی عالی در چنان شرائطی چون غنچهٔ نا شکفته در معرض وزش نسیم روح پرور موج جنبش اسلامی قرارگرفته، و درین هنگام باشنیدان پیام نهضت اسلامی از سوی پیام آوران نهضت،خود را در برابر جریانی احساس میکند که سالها قبل بطور فطری و طبیعی در موردش می اندیشید و آنرا بعنوان عالیترین آرمان زندگی پذیرفته و در جهت تحققش تلاش می و رزید .

او مظهر مهرو وفا و نمونهٔ کامل از یک انسان وارستهٔ دارای التزام بوده، زندگی بی آلائشانه اش آگنده از شاهکاری ها و روحیهٔ رزمی و مبارزه جوئی برضد بیدادگران و متکبرین بوده که میتوان این خصال نیکو را، حتی در زمان طفولیت و قبل از پیوستنش به نهضت خونبار اسلامی در بعضی از موضع گیری های قاطعانه اش در برخی از موارد و رویداد ها و پیش آمدها در منطقه بوضاحت مطالعه کرد . در حالیکه تمامی اوصاف پسندیده و سجایای اخلاق نیکو ، رشادت و دلیری ، شهامت ، سلحشوری وخصلت پیکار جوئی در همه ادوار عمر پر بارش بمشاهده میرسید. ولی نحوهٔ کار و احساسش بعد از ارتباط اصولی او درسال ۱۳۵۳ باجریان اسلامی ستم ستیزوکفر شکن شکل دیگری بخود میگیرد .

او در زمانی به جریان پر افتخار اسلامی کشور جذب و شروع بکار کردکه زادگاه او یعنی ولسوالی‌دشت ارچی در ولایت کندز لانهٔ فساد پوشگی و بزرگترین ستاد و مرکزفعالیت های کمونیستی والحادی در صفحات شمال افغانستان گردیده بحدیکه آنجا را «مسکو کوچک» یاد میکردند . او در چنین شرائطی و در چنین محیطی با اندوخته کم ولی با ارادهٔ قوی و عشق آتشین به اسلام و ایمان به پیروزی نهائی اسلام برکفر ، شروع بکار کرد . او در اندک زمانی دوستان زیادی از اقشار مختلف مردم مخصوصاً از شاگردان مکاتب و طلبه مدارس جذب و دینامیزم و تحرک اسلامی را درمیان آنها بوجود آورده بود . برادر شهید فیض الرحمن خان ، (رحیمی) درین زمان ، مبارز آرامی بود که با ملاحظهٔ فضای ترور و اختناق رژیم جنایتکار سردار داؤد با خویشتن داری هر چه تمام مبالغ زیادی وجه نقد از دارائی شخصی خود و از اعانه تجار و دهاقین و شاگردان مکاتب گرد آوری نموده و از طریق برادران مسئول ، به زندانیان سیاسی زندان وحشتناک د همزنگ می فرستاد .

برادر فیض الرحمن خان (رحیمی)، درین زمان بیشتر از دیگران میتوانست نقش خود را بعنوان یک مسلمان متعهد به نحواحسن وشائسته انجام دهد . چه نا مبرده درحالیکه به شغل تجارت مشغول بود وازین طریق رابطهٔ وسیعی بااهالی مناطق مختلف داشته، دولت نمیتوانست از جریان کار برادر شهید مان کمترین‌اطلاعی‌حاصل نماید. لهذا او به میزان‌وسیعی درمیان‌توده های مردم مخصوصاً در بخش جذب و ارتباطات و جلب کمک های مالی تلاش‌های مستمری رابخرج دادکه دیگران‌درآن‌دوران ترور و اختناق از عهدهٔ آن بخوبی برآمده نمیتوانستند. او دران زمان با استفاده از شغل تجارت ، صد ها جلد کتب اسلامی را که مطالعه اش از دیدگاه زما مدار ان جبار وقت جرم بزرگ تلقی میگردید، از کابل تهیه و جهت مطالعه و استفادهٔ برادران به نقاط مختلف کندز و تخار انتقال داده ودر معرض مطالعهٔ جوانان مسلمان قرار میداد .

درین روزگار که برادر شهید فیض الرحمن خان والهانه سرگرم فعالیت های اسلامی بوده وهسته های فعال و پر تحرک

جنبش اسلامی را اساس گذاری میکرد ، ناگهان یکبار دیگر تاریخ افغانستان به عقب برگشت و صفحه سیاه ولکه برجسته در صفحات تاریخ پر افتخار کشور اسلامی ما افغانستان پدیدار گشت و دار دسته وطنفروش و مرتد خلق و پرچم از طریق یک کودتای ننگین روسی بر اوضاع مسلط گردیده ، وحشت و غارت ، قتل عام و سرکوبی نهضت اسلامی وصدها جنایت وحشتبار دیگررا در روش برنامه های خائنانه و خرابکارانهٔ خویش قرار داده و قبل از همه اقدام عاجل بدست گیری و زندانی نمودن عناصر وابسته به جنبش اسلامی نمودند . درین تحول منفی و جریان اضطراب آور ، برادر شهید آمر صاحب فیض الرحمن خان روش فعالیت های خود را تغیردا ده وبا استفاده از اصول روش های پنهان کاری وبا اتخاذ شیوه ها و تاکتیک‌های مقتضی در نحوهٔ کارو فعالیت خویش تجدید نظر کرده و در جستجوی پیدا کردن پناه گاه های مطمئن برای برادر انیکه در اخفاء بسر میبردند، برآمد . همچنین برادر انیرا که نسبت دلائل امنیتی نمی توانستند در منطقه بمانند آنها را به هجرت مشوره میداد . بدین ترتیب خانه اش مطمئن ترین پایگاه برای‌برادر اینکه‌در اختفاء بسر میبردند، بوده و بهترین مرکز برای ادارهٔ اموری بود که بعداً جهاد مسلحانه بعدی رابپاد آورد . برادر شهید قبل از آغاز جهاد مسلحانه وسائل هجرت ده ها نفر جوان مبارز را شخصاً تهیه وتدارک دیده و تمامی مشکلات سفر آنها را حل میکرد . اوکه آتش مقدس مبارزه جوئی و کفر ستیزی در نهادش مشتعل بود دیگر نمیتوانست لحظه‌ای درنگ کند. لهذا در تلاش آن شد تا سلاح های ابتدائی از نوع قدیمی آنرا با مقادیر زیادی مهمات که دران وقت پیدامی شد، تهیه و منتظر فرصت بود تا فرمان و دستور جهاد برضد کفارو کمونیست ها از سوی رهبری جنبش اسلامی صادرگردد. تا اینکه لحظات انتظار بپایان رسید و دستور جهاد از سوی رهبری جهاد صادر و قیام سلحشورانه و قهرمانانه در نقاط مختلف کشور آغاز گردید.

برادر فیض الرحمن خان شهید که قبلاً باتلاش های خستگی ناپذیر خود و همفکرانش زمینه یک قیام اسلامی را در منطقه مساعد نموده بود، با سائرهسته های انقلاب در دیگر نقاط ارتباط مستقیم داشته وهمکاری متقابل میان او و سائر کانون های انقلابی در بیرون از مرز های ولایت کندز، نظیر



مراسم جنازه شهید فیض الرحمن "رحیمی"

تخار و بدخشان نیز بر قرار بود . درین هنگام که شعله های آتش تفنگ مجاهدین مسلمان در ولایت بدخشان همه آثار کفر والحاد را زدوده و نعش های کثیف وطنفروشان وکمونست ها درکوچه و خیابان آن دیار تصویر روشن از فرجام بد و ناپایداری رژیم مزدور و ضد اسلامی بود و بذرهای انقلاب‌اسلامی درولایت‌تخار درحال شگوفائی بود. ولایت‌کندز مخصوصاً ولسوالی دشت ارچی یعنی زادگاه فیض الرحمن خان شهید در آتش بیداد کمونست های جنایتکار ومزدوران فرومایهٔ روسی میسوخت، مال و ناموس مردم در معرض تهدید مستقیم و بالفعل جرثومه های فساد قرار داشت‌که برای مردم آن منطقه ، مخصوصاً برای آمر صاحب فیض الرحمن خان غیر قابل تحمل بود. بدین لحاظ اوبه همکاری سائر برادران همرزمش شروع بکارآماده سازی نیروهای جهادی نموده، دست بانجام مانور موفقانه ای میزندکه در نتیجهٔ آن چندین تن از خلقی های وطن فروش را طور سری اختطاف و و اعدام انقلابی مینماید، بدون آنکه پلان‌کار افشاء و خنثی‌گردد.

دیگر درین وقت سیل توفندهٔ انقلاب اسلامی مواج و خروشان از کوهها و دهات به دشت های هموار و شهرها زیر شده‌میرفت تا بنیاد کفر و کمونیزم را از بیخ برکنند و درین اثناء برادر فیض الرحمن خان پیشاپیش صفوف انقلابیون و مجاهدین مسلمان سلاح بردوش به مراکز فساد یورش برده این سیل عظیم رابرای انهدام هسته های فتنه و فساد رهبری نموده و کمونست های جنایتکار و مزدوران خود فروختهٔ روسی را در زیر آتش‌خرد کنندهٔ نیروهای اسلام قرار داده ودهها تن آنها را در جریان برخورد روانه جهنم ابدی نموده وعدهٔ کثیری را دستگیر و تحویل

دادگاههای انقلاب اسلامی نمود که بحکم شرع وبه منطق انقلاب همه اعدام گردیدند.

برادر فیض الرحمن خان شهید علاوه براینکه ، یک فرمانده مدبر و پیروز بود ، یک فدائی جان بازو مجاهد نستوهی بود که در همه برخوردها و عملیات قهرمانانه اش برضد کفار درصف مقدم جبهه قرار داشته و هنگام تعرض و یورش بر بالای کفار ، فرد اول، و هنگام عقب نشینی های تاکیتکی آخرین فرد بود. او مظهر خشم خداوند در برابر کفار و سفاکان بوده و سیمای نورانی اش آئینه دار رحمت و رأفت الهی در برابر مسلمین بود .

او مصداق عملی آیه مبارکه ـ اشداء علی الکفار الخ بوده و کوبنده ترین پتک بی امان زمان برفرق ملحدان و مستکبران بود. تنها ذکر نام نامی اش لرزه براندام مفسدان ووطنفروشان می انداخت. او موج سرکش و ناقراری بود که جز در ساحل شهادت آرام نگرفته وبدین لحاظ روزی ، هفته ای و یا ماهی را که بدون غزا و عملیات بسر می‌بردگناه می‌دانست. لهذا مستمراً در حال درگیری با نیروهای کفر و کمونیزم بود. او را عادت چنان بود که چند روز قبل‌از هرعملیاتی مجاهدین تحت قوماندهٔ خویش رابه ختم قرآن عظیم الشان و اداشته و در پایان هرجنگی نیز به کلام مقدس الهی رجوع می کرد ، او تمامی پیروزی های خویش را از الطاف بی پایان الهی دانسته، موفقیت اصلی‌را در رضای الله (ج) جستجو میکرد.

آنجائیکه میگفت : : (موفقیت تنها دربدست آوردن چندمیل سلاح و یا کشتن چند نفر مزدور روسی نیست ، بلکه موفقیت اصلی حصول رضای الهی است) او با جهاد پاک وبی آلایش خود نه تنها بت بزرگ کمونیزم تجاوزگر را درهم کوبید، بلکه خطرناکترین بت یعنی هوای نفس را نیز شکسته بود . چه او در اوج‌قدرت و عظمت، درکمال سادگی و بی‌پیرایگی زندگی‌کرده از وسائل زندگی در امور شخصی از کمترین حد اقل ممکن بهره میبرد.

برادر فیض الرحمن خان شهید در اجرای حدود اسلامی آنچنان جدی‌و مصمم بودکه همیشه قضایارا مبتنی برموازین شرعی و از طریق علمای اسلامی در معرض تطبیق قرار داده خواستار اجرای دقیق احکام اسلامی در همه امور بود.

برادر شهید فیض الرحمن خان «رحیمی» رمز وحدت‌درمیان مجاهدین همه‌تنظیم‌ها‌بوده، وبجرئت میتوان یاد آور شدکه‌درطول مدت‌جهادش‌مرتکب‌عملی‌نگردیدکه‌بزیان‌جهاد وانقلاب‌منجر گردد حتی‌گاهی‌اگر نیروهای جنگ طلب و جاه‌طلب‌بخاطر اشباع غرائز توسعه‌طلبانه‌و‌دست‌بازی‌مقاصد‌شخصی‌خویش‌تصمیم به مختل‌نمودن جریان‌سریع و منظم وضع جهاد میگرفتند، برادر فیض‌الرحمن خان شهید عاملانه وخون سردانه و مسؤلانه باقضیه برخورد کرده،از وقوع‌هر حادثهٔ احتمالی که منجر به تضعیف نیروهای جهادی در منطقه می شد ، جلوگیری بعمل میاورد. او بارها در برابر اعمال ماجراجویانه و اقدامات شرارت کارانه‌ای‌که وقوع برخورد های دوام دار داخلی را اجتناب ناپذیر ساخته بود ، قرار گرفته، با حوصله‌مندی‌وصبرانقلابی‌بااستفاده‌ازعلمی‌ترین‌و معقولترین‌شیوه‌ها، درخنثی ساختن این همهٔ توطئه ها مبادرت ورزیده و عامل بر انگیزش رضا و تحسین مردم مسلمان و کلیه مجاهدین می‌گردیدو ازین جهت‌اسباب نومیدی عناصرضد اسلام‌و جهادرافراهم می‌آورد. برادر فیض الرحمن خان رحیمی واقعاً یک مجاهد مسلمان بود ، او اگر از یکطرف‌دشمن آشتی ناپذیر کفر و تجاوز بوده ، همیشه در سنگرگرم معرکه های نبرد سینه های آگنده ازکین و مغزهای گندیده کفار و تجاوز گران کمونیست روسی را هدف آتشبار خود قرار میداد. از سوی دیگر پاسدار صادق و امین حیثیت ، مال و ناموس مردم‌بودکه درتمام‌مدت عهده‌داری جهادی‌اش در

کلیه ساحات که مجاهدین آن مناطق افتخار پذیرش امارت و فرماندهی او را در ولسوالی های خواجه غار و دشت ارچی و حضرت امام صاحب ، بدست آورده بودند ، حدود و احکام اسلامی را جاری و وقوع‌هر نوع جرائم‌اخلاقی، چورو چپاول و سازش با دشمن غیر محتمل به‌نظرمیرسید. زادگاه اویعنی ولسوالی دشت ارچی ، که روزی «مسکو کوچکش» می خواندند ، دیگر از برکت مجاهدت های خالصانه او به بلدامینی تبدیل و حصار های آهنینی از ایمان اطراف آنرا فرا گرفته بود و از نفوذ و رخنه لشکر اهر یمن‌کاملاً محفوظ و مصئون بود .

برادر شهید فیض الرحمن خان «رحیمی» آنچنانکه از قدرت و نیروی‌قوی وجسمی برخوردار بود، دارای نیروی‌معنوی‌وروحی قوی و عالی نیزوبود ، او بارها با افرادکم و سلاح های محدود درمحاصره های‌خطرناک‌دشمن‌قرارگرفت و دشمن سفاک‌وخون‌ریزو جنایتکاروتجاوزگر از زمین وهواباسلاح‌های ثقیل وویرانگربالایش آتش‌می‌کشودو ده‌ها منزل‌مسکونی راویران میکرد، تا بتواند این

مجاهد راه اسلام را شهید و یا زنده دستگیر نماید. اما برادرشهید رحیمی فاتح وکفر ستیزبکمک خداوند متعال و مقاومت قهرمانانه و جانبازانهٔ خود همه محاصره های تجاوزگران روسی را می- شکستاند و ده ها نفر از کمونیستان و وطن فروشان را بجهنم ابدی می فرستاد و لشکریان اسلام را از محاصره هائی که ظاهراً تصور میشد که نتیجه آن به نفع دشمن تمام میشود، نجات می- داد و محاصره هائی که دشمن زبون و شکست خورده از تمامی قطعات خود در داخل افغانستان و ازآنطرف دریای آموازمسافت خیلی‌ها نزدیک از نیروهای ذخیره سرکوبگر درشهرهای سرحدی که بچنین‌روزی تدارک دیده‌شده بود،استفاده کرده و در هرباری بجواب دندان شکن مجاهدین جبهه فرقانیه ، تحت فرماندهی برادر فیض الرحمن خان رحیمی مواجه گردیده و بادادن صدها نفر تلفات جانی و تلفات مالی مجبور به عقب نشینی می گردید. بطور مثال میتوان درین جمله محاصره های تاریخی و خطرناک آق سای ، کل بات ، هزار باغ و گل بلاق و قرلیق را نام‌برد. شهید فیض الرحمن خان «رحیمی» باوجود مصروفیت های زیاد درسنگر و امور جبهه و حالات اضطراری و غیرعادي متوجه‌امور اجتماعی‌و عمرانی نیز بوده‌و درتمامی مساجد، مکاتب و مدارس را فعال‌و مدرسین و امامان مساجد را درکار تبلیغ و ارشاد گماشته و امکانات فراوانی در اختیار آنها قرار میداد. در زمان حیات برادر شهیدمساجدزیادی ترمیم واعمارگردید و پروگرام هاو طرح عام المنفعه‌های‌زیادی درنظر داشت که‌متأسفانه شدت‌درگیری‌ها‌باکفار و تجاوزگران روسی‌مانع عملی شدن آنها گردید. که منجمله می- توان آبیاری دشت های وسیع غیر مزروعی در ساحات ولسوالی دشت‌ارچی را نام برد، همچنان‌برادر شهید تصمیم داشت تاباغرس نهال های ارچه و پسته در جناح شمالی کوه های عنبر کوه و اطراف قریه قره غوشی . جنگلاتی ایجاد نماید ، تا از یکطرف ، در صورت طولانی شدن جنگ، بهترین محل برای ستر و اخفاء باشد و از سوی دیگر به زیبائی وطن عزیز اش افزوده گردد و همچنان یک منبع درآمد اقتصادی برای آیندگان و نسل های بعدی باشد. مع‌الأسف باشهادت این برادر قهرمان همچوبرنامه‌ها وسائر پروگرام های سازنده و انقلابی عملی ناشده ماند و هزاران مسلمان ومردم علاقه مند به آزادی نه تنها از وجود یک‌فرمانده مدبر و یک جانباز دلیر محروم شدند ، بلکه از یک شخصیت اجتماعی دلسوز بحال مردم و ملت نیز محروم گردیدند .



او (فیض الرحمن خان «رحیمی»)آمرعمومی‌جبهه پرافتخار فرقانیه در حالیکه یک هجوم وحشیانه دشمن سفاک و خون ریز راجواب دندان شکن داد. بعد از چند کیلومتر تعقیب نیروهای کفار و مزدوران روسی ، ناگهان با اصابت دو چره از دو فیرهاوان روسی درگردن و پیشانی که از بالای بام کاوپ شاروالی (مرکز روس‌ها) فیرگردیده بود ، بروز سه شنبه ٤ سنبله ١٣٦٥ ساعت شش و نیم بوقت افغانستان حین غروب آفتاب در منطقه‌ای بنام پیش شهید (پنج شهید) در جوار مرکز ولسوالی دشت ارچی زخمی وساعت دوبجه همان شب، روح مطهر و پاکش از جسد به سوی اعلی علیین پرواز نمود. «انالله و انا الیه راجعون».

برادر شهید فیض الرحمن خان «رحیمی» باشهادت قهرمانانه و شرافتمندانهٔ خویش رسالت‌بزرگ اسلامی خویش رابه نحواحسن و شائسته انجام و تصویر درست و روشنی از زندگی اسلامی و خط مشی مبارزهٔ آشتی ناپذیرانهٔ برضد کفار و تجاوز گران رابه ارمغان گذاشت.

توای پاسدار حریم مقدس‌اسلام!

توای منادی راستین آزادی!

توای حافظ ناموس و شرف!

توای تپش قلب ملت!

توای‌نیاززمان!

اکنون وقت آن رسیده که جریان گرم خون شهادتت را در وجود این ملت جاری نمائی تا‌حضور فعال تو در هر سر و هر سنگر والی ماشاء الله باقی بماند.

به پیش به سوی تحقق آرمان شهید

۱

شهید سید عالم

سید عالم ولد سید اکرم در سال (۱۳۳۵) در قریه پایمنار ولسوالی ده سبز در یک فامیل نجیب و متدین - چشم به جهان کشود - وی در سال (۱۳۴۱) در یکی از مکاتب ابتدایه ده یحی شروع به تحصیل نموده و بعد از سپری نمودن دوره ابتدائیه در سال (۱۳۴۷) در لیسه حبیبیه شامل گردید وی دوره تحصیل خویش را به درجه عالی در سال (۱۳۵۲) به پایان رسانید در جریان تحصیلات خویش همواره میکوشید تا جوانان را به فرا گیری علوم اسلامی متوجه سازد بعد از فراغت از تحصیلات به پیشه تجارت اشتغال ورزید و در پهلوی پیشه شخصی خود همواره در امور تعمیل دساتیر اسلام عزیز مجدانه میکوشید. شهید سید عالم قبل از آغاز جهاد مسلحانه در قسمت کار سازماندهی و تنظیم برادران در مرکز کابل سهم بسیار ارزنده داشت بعد از به قدرت رسیدن غلامان روس درافغانستان وی در امر بسیج برادران بخاطر تشکیل یک نیروی مقاومتی ضد دولتی در منطقه کار خستگی نا پذیر نموده وبالاخره در اواخرسال(۱۳۵۸) مستقیماً به جهاد مسلحانه آغاز نمود بنابر ابتکار عمیق و کارسازنده که داشت توانست در مدت کمی عدهٔ زیادی از برادران مسلمان ولسوالی ده سبز را بدور خویش جمع نماید - و در نتیجه در سال ۱۳۵۹ موفق به تاسیس کمیته در منطقه لندا خیل کوه صافی شد .

شهید سید عالم ضمن فعالیت های نظامی مسوولیت تنظیم برادران و خواهران مرکز کابل را نیز بعهده داشت که درین رابطه ابتکارات قابل ملاحظه از خود تبارز داد و همچنان در زمینه تنظیم کارمندان دولتی خاصتا نظامیان توجه جدی داشت او همواره میکوشید تا برادران و خواهران مسلمان ما را طبق اصول واساسات اسلامی سازماندهی و تنظیم نماید تا از یک طرف از کثرت تلفات بکاهد و از جانب دیگر ضربات کوبنده برخصم دون وارد سازد - وی در پهلوی آنکه متوجه امور برادران میبود میکوشید تا از نیروی بزرگ خواهران مسلمان به سود جهاد استفاده نماید ، چنانچه وی توانست خواهران مسلمان ما را در ساحه های مختلف سازماندهی اسلامی نماید .

برادر شهید سید عالم مردی بود که به حکم اعتقادش وظیفه طلایه جهاد را مردانه وار به دوش گرفت و اگاهانه و شعوری با تدبیر و درایت جهاد مینمود .

او در جهادش تدبیر و تقوی را رعایت میکرد و با تهور و احساسات خشک مخالف بود - همواره میکوشید تا از اقتصاد در جنگ کاربگیرد و برای همین پلان رزمی بودکه مجاهدین خویش را به گروپهای کوچک تنظیم وتقسیم نموده بود وی اصل شوری را در امور کاملا در نظر میداشت و از استبداد رأی و انحصار فردی دوری میجست او همواره جویای وضع مجاهدین خویش میبود - وضع اخلاقی - اقتصادی و فکری ایشان را ارزیابی میکرد - و میکوشید تا خاطر همه را خوش نگه دارد و درین روش خود کاملا موفق بود - استعداد ابتکری وی واقعاً در خور تحسین وستایش است - او توانسته در شرایط بس دشوار ترور و اختناق رژیم درکابل عده از برادران وخوهران مسلمان را تنظیم بخشد - وایشان را به کاربگمارد . ایمان راسخ ، شجاعت و شهامت این برادر شهید یکی از رموز موفقیت او بحساب میرفت . درحالیکه عمال رژیم وابسته اورا بخوبی میشناختند و حکم دستگیری اورا با پخش فوتو هایش صادر کرده بودند چندین بار غرض تنظیم مجاهدین مربوطه اش شخصاً وارد کابل میشد و از کار ها مستقیماً نظارت می کرد .

ثبات و استقامت دو خصوصیت بارز این شهید خدا جو بود او در دشوار ترین شرایط زندگی شکیبا و برد بار بود وهیچگاه روحیه اش را از دست نمیداد و این امریکی از رموز محبوبیت وی در بین مجاهدین بود

او چون با تقوی - عادل با رحم و با تدبیر بود در قلب همه اهالی و مجاهدین منطقه جای داشت و همه اورا به نظر احترام مینگریستند .

شهید سید عالم بعد از آنکه در آسمان جهاد مقدس اسلامی افغانستان چون ستاره در خشان خوش درخشیدسرانجام درحالیکه یکعده مجاهدین همراهیش میکردند و خود را آماده اجرای عملیات بالای قوای دشمن ساخته بودند تا بعد از صرف طعام شب داخل عملیات گردند به اثر پرتاب ماین روس ها به سن بیست و هشت سالگی شب چهارشنبه مطابق بیست ودو (۲۲) سنبله در سه آب ولسوالی شکر دره جام شهادت نوشید . انا لله وانا الیه راجعون .

۲.

شهید احمد سعید

بیست دوسال قبل در دودمان فقیری در قریه چغدک‌شهر مزار شریف روز نه امیدی به روی این خاندان باز شد که دیدگان منتظر و خیرهٔ منسوبین این کاشانهٔ بدون فرزند را روشن ساخت ، این خانوادهٔ فقیر خانواده فقیرشاه واین روزنه امید احمد سعید شهید بود که غلام سخی نامش نهادند پیدایش اومایه امید والدین اش گردید . احمد سعید در آغوش گرم والدینش رشد یافت و از همان آوان بتربیه اوکمر همت‌بستند نظر به هوش و فراستی که در سیمای وی ملاحظه می شد بمنظور فراگیری علوم دینی نزد ملا امام مسجد محله شان زانوزد هوش و زکاوت او بحدی عالی بود که در اندک زمان توانست قرآن شریف و کتابهای سواد آموزی را در مسجد بپایان رساند . در آغاز هفتمین بهار عمرش شامل صنف اول مکتب ابتدائیه نادر شاهی شد . این شهید قهرمان طی هشت سال اول نمره بود . بالاخره دورهٔ مکتب نادر شاهی پایان و موصوف غرض ادامه تحصیلات شامل لیسه باختر شد این لیسه درشهر مزارشریف یکی‌از بزرگترین‌کانون‌اندیشه الحادی روس ها بود . کم ترکسی میتوانست از گزند کمونستان مصؤن و عقیدهٔ اسلامی اش دستخوش تبلیغات زهر آگین آنان نگردد . احمد سعید از جمله آنانی بود که توانست در برابر همه تهدیدات کمونستان از خودثبات و مقاومت نشان داده عقیده و طرز فکر اسلامی اش را حفظ نماید، وی باتحمل همه مشکلات و برخورد های کمونست و محیط نامساعد تعلیمی توانست لیسه باختر را تا صنف ۱۲ به درجه اول نمره‌گی‌پایان‌بخشد، احمد سعید میخواست بعد از فراغت لیسه در سنگر جهاد در پهلوی برادران مجاهدش قرار گیرد ولی از طرف حکومت ملحد دستگیر و بخدمت نامیمون عسکری سوق داده شد ، در حالیکه چند ماه از عسکریش نگذشته بود که به توفیق دست داد تا از عسکری فرار و در صف برادران هم سنگرش در جبهه ذبیح الله شهید بپیوندد بعد از سپری نمودن مدتی در جبهه بمنظور تحصیل در رشته های علوم اسلامی و آموزش فن محار بوی و اسلامی وارد محیط هجرت‌گردیده و در امتحان کانکور.(ح‌ـپ)جضرت‌علی‌کرم‌الله وجهه اشتراک و به نمرهٔ اعلی به حیث شاگرد دورهٔ پنجم (ح‌ـپ)شناخته شد . اخلاق کردار وسلوک پسندیده وی‌همه استادان و شاگردان (ح ـ پ) را گرویده اش ساخت دیری نگذشت که احمد سعید بحیث‌الگوی فهم و اخلاق در فضای روشن و صفای محیط علمی (ح ـ پ) تبارز ویکی از چهره های ممتاز آن کانون علمی شناخته شد .

۹ ماه مدت تعلیمی (ح ـ پ) را با دریافت جائزه‌ها و تقدیرها انجام و در امتحان نهائی در حالیکه دوم نمره عمومی بود به دریافت جائزه (ح‌ـپ) نایل گردید وی آرزو داشت که بعد از فراغت (ح ـ پ) به‌سنگر داغ جهاد برود ودیگران را ازین تعلیمات مستفید سازد مگر بخت او مساعدت نکرد و و به زخم معده مصاب گردید متعاقباً به معهد عالی معلمین که جدیداً تاسیس یافته بود و غالبا فارغان‌صنوف دوازده مدارس دینی را می پذیرفت شامل شد احمد سعید اگرچه فارغ صنف(۱۲)لیسه باختر و از علوم‌دینی قبلاً اندوخته‌های کافی نداشت و در مدارس دینی هم تحصیلی نکرده‌بود ولی نظر به استعداد فکری و بالغ نظری و زکاوتی که داشت توانست در مدت‌کوتاهی به زبان‌عربی محاوره وکتب دینی و عربی رابصورت صحیح مطالعه و قرائت نمایدوسه‌سمستر معهد را که‌هرسمستر تقریباً چهار و نیم ماه می باشد به نمرات اعلی و ممتاز سپری نمود . شهید نامور مادر محیط علمی معهد چون شاگرد عادی نبود، علاوه از سبقت علمی برا زندگی‌اخلاقی خود را بین شاگردان و منسوبین معهد تثبیت نموده بود از آن سبب همه شاگردان و استادان معهد بوی علاقه خاص و محبت اسلامی عجیبی داشتند وهمگی اورا به نظر قدر می نگریستند و بحیث‌شخصیت ممتاز والگوی اخلاق در معهد می شناختند او واقعاً چنان بود که روزی کلمه درشت ، سخن نا معقول و لفظ دشنام ازوی شنیده نمی شد او که از آوان رشد فکری و دریافت معلومات نظامی اش علاقه خاصی بجهاد داشت امسال (۱۳۶۵) تصمیم گرفت در برج ثور یا جوزا درس را گذاشته و باعده از برادران مجاهد وارد سنگر گرم و داغ جهاد در ولایت بلخ شود ولی قضاء الهی‌باین رفته بود که باید سنگرش تغیر و گلزمین شهادتش سرزمین نا آشنا و معرکه اش سخت ترین میدان جنگ سرسخت‌ترین دشمنان خدا ، اسلام و افغانستان باشد همان بود که پروگرام رفتنش بولایت

مزار به‌پروگرام جهاد درولایت جلال‌آباد تبدیل و در اوائل جوزای ۱۳۶۵ همین سال با جمعی از هم صنفانش «شاگردان معهد» عازم منطقه شنوار گردید بعد از بدست آوردن موفقیت‌های چشم گیر و از بین بردن پوستهای بزرگ دولتی وفتح منطقه بنام «سکو کوچک که نام اصلی اش . . . . در ولسوالی نازیان طی درگیری شدیدی در رویاروئی تانگ های غول پیکر توسط روس ها و غلامان حلقه بگوش شان بمقام برین شهادت نایل شد. اناللهوانااليه‌راجعون .

۳

شهید عبدالاحد «موحد»

شهید عبدالاحد (موحد) فرزند برومند ارباب محمد رحیم باشندهٔ قریهٔ زرتلی ولایت غور مرکز چغچران در حالیکه از بهار عمرش چهل و پنج سال گذشته بود جام شهادت را مظلومانه بسر کشید و همه یاران و سنگرداران خویش را بسوک و عزانشاند شهید (موحد) بادرک رسالت اسلامی خویش در حالیکه مامور حکومت بود بابمیان آمد رژیم نامطلوب کمونستی در تنویر اذهان هموطنان اش مساعی بیدریغ بخرچ داد . روی همین علت حکومت الحادی او را درحبس انداخت و مدت نودروز را در زاویهٔ تنگ و تاریک‌زندان جلادان بسر برده و بعداً بارهائی به عنایت الهی از دام کمونست های ددمنش باتکتیک‌موفقانه‌بیست میل سلاح مختلف النوع را ازمزدوران‌حلقه بگوش اخذ و بلا وقفه‌هجرت را برقرار ترجیح داد درحالیکه همه اموال‌منقولی وی بدست حامیان‌کفر باقی ماند .

شهید (موحد) از طرف حلقهٔ تنظیم بسمت قوماندان حوزهٔ (حیدر کرار) وقوماندان جبههٔ (سعدبن وقاص «رض») ایفای وظیفه میکرد . وی قوماندان جبهه نبود بلکه قوماندان جهاد برای همه سنگر داران حق علیه باطل بود . موصوف مرد ایثارگر و پیکار جوبود و در معرکه ها در صف اول قرار می - گرفت ، دوستان را یاری و دشمنان را شمشیر قاطع وبران بود .

درهمه عملیات تعرضی‌ودفاعی که رزم آورصف شکن عبدالاحد (موحد) موجود بود دشمن بسرافگندگی و خجالت و تحمل خسارهٔ جبران ناپذیر بـه عقب رانده میشدوی سلاح و غنایم فراوانی از کفر بدست داشت .

شهید (موحد) حین و رود مهمان ناميمون و ناخواسته روس عملیات مؤفقانه‌ئی را بالای قوای دشمن متجاوز و ملحد انجام داد .

وی صفوف مرصوص مجاهدین را استحکام بخشید . موصوف در حالیکه با اشتراک در چندین عملیات جراحات برداشته بود اما خالد وار صحت یافته و شبا روز جان فشانی میکرد . ولی با تأسف و حسرت توسط عدهٔ از مزدوران روسی ناجوانمردانه به شهادت رسید و بجوار رحمت حق پیوست . سه تن از یاران وفا کیش او محمد عثمان ـ محمد رسول وعبدالقادر نیز همزمان با شهادت برا در قهرمان ما به درجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل آمدند روحشان شاد و یاد شان گرامی.

انا لله وانا لله راجعون .

۴

شهید فضل احمد

شهید معلم فضل احمد متخلص به عاطفی فرزند ملا باز محمد در سال (۱۳۳۱ هـ ش) در قریه سر قروق علاقداری کلفگان تخار در یک خانواده متدین دیده به جهان کشود مذکور در سن (۸) سالگی در مکتب دینی به فرا گرفتن علوم دینی پرداخت و در سال ۱۳۴۲ در مکتب ابتدائیه کلفگان شامل و در سال ۱۳۴۷ هـ ش از صنف ششم آن مکتب فارغ گردیده و مدت یکسال را نیز صرف اوقات فرا گرفتن علوم دینی نمود و در سال ۱۳۴۹ هـ ش بعد از ارتقاء مکتب ابتدائیه کلفگان به متوسطه دوباره به مکتب به صنف هفتم شامل گردیده و در سال ۱۳۵۱ از آن متوسطه فراغت حاصل نمود و درسال (۱۳۵۲) هـ ش به لیسه تالقان مرکز تخار شامل و در سال ۱۳۵۴ از لیسه مزبور فراغت حاصل نمود و دوره تعلیمی شهید معلم فضل احمد «عاطفی» ایام درگیری با دست پروردگان بی ایمان روسی و مزدوران کثیف و وطن فروش ماسکو و سائر ملحدین نیز بود ، وی مکتب را بیش ازینکه یک کانون علمی بداند ، یک میدان مبارزه قلمداد میکرد ، موصوف از اندیشهٔ اسلامی و سازماندهی استاد محمد امین خان کاملا برخوردار بوده و همراه برادر رضاعی و همصنفی اش استاد گل احمد خان ، کمونست ها و خدا نشناسان مزدور مکتب کفر و الحاد را درمیدان مباحثه و مناظره شکست میداد ، وی

جوانی مؤدب و با وقاری بود در تمام لحظات زندگی خود اخلاق شایستهٔ اسلامی داشت و مدت دو سال بعد از فراغت دورهٔ لیسه وظیفهٔ مقدس معلمی را در مکتب متوسطهٔ علاقداری کلفگان ایفاء نمود ، مذکور بعد از کودتای ننگین هفت ثور به خدمت عسکری جبراً را نده شد ، همان بود در اواسط سال ۱۳۵۸ هـ ش دورهٔ خدمت عسکری را که برای بکلوریا پاسان مدت یکسال بود به پایان رسانیده در منطقه اش وارد شد درین مدت راز های نظامی را کشف کرد و همچنان کاملا باانداخت سلاح های ثقیل - و خفیف آشنائی تام و مهارت مخصوصی پیدا کرد و در قوس سال ۱۳۵۸ هـ این برادر همانند هموطنان مجاهدش سلاح بردوش کشید و در راه خدا(ج) اقدام نمود ، ابتداء وی به صفت معاون قوماندان عمومی علاقداری کلفگان نامزد شده و در فتح ولایت تخار در (۱۱) جدی سال ۱۳۵۸ هـ ش اشتراک نموده جان بازی های زیادی نمود و سهم فعالی را در پهلوی سایر برادران بالنوبه انجام داد وهم چنان قوای دشمن را با فیر نمودن ماین هاوان در سال ۱۳۵۹ هـ ش در منطقه دشت روبای کلفگان درپهلوی سایر برادران همرزمانش شکست فاحش داده و بسی عساکر ارتش سرخ تجاوز گر را رهسپار جهنم ابدی نمود این برادر در سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ هـ ش دوبار به پشاور درمرکز فرماندهی جمعیت اسلامی افغانستان آمده و بعد از رفع مشکلات دوباره به منطقه از راه های صعب العبور برگشت نموده و در سنگر مبارزه علیه ملحدین و نوکران حلقه بگوش شان مردانه واربه جهاد مقدس عملی شان ادامه بخشید شب و روز در تلاش استحکام صفوف و وحدت مجاهدین بود بسی شهامت و دلیری های چشم گیری درین مدت نمود موصی الیه بالاخره در (۱۱) جدی سال ۱۳۶۲ در حصه شش قلبه علاقداری کلفگان ولایت تخار از طرف دشمنان اسلام و مزدوران کفر و الحاد نا جوان مردانه به شهادت رسید داغی برسینه برادران و احباب خود گذاشت .

انا لله وانا لله راجعون .

۵

شهید صوفی عبدالحنان

شهید صوفی عبدالحنان فرزند عبدالرؤف در سال ۱۳٤۱ در خانوادهٔ متدین و فقیری در علاقه داری کاکان ولایت کابل متولد گردید . در سن شش سالگی تعلیمات دینی را تا حدی در مدارس محلی فراگرفت . درسن هفت سالگی شامل مکتب ابتدائیه کاکان گردید و تعلیمات اش را تا صنف هفتم ادامه داد . اما بنا برمشکلات فامیلی که از ضعف اقتصاد نشئت میکرد نتوانست به تعلیم و فراگیری دانش ادامه بدهد . همان بود که در کنار والد محترمش به شغل دهقانی مصروف شد و تا هنگام وقوع سانحه شوم و ننگین هفت ثور ۵۷ نه پیشه پدری اش اشتغال داشت .

هنگامیکه دست پرورده های استکبار روس به حمایه و پشتیبانی اربابان کرملین نشین شان برار یکه قدرت سیاسی کشور ماتکیه زدند ، صوفی عبدالحنان همانند هزاران هموطن مسلمانش برای جهاد مسلحانه کمر بست و سلاحی را که اجداد ونیا کانش از انگلیسهای به غنیمت گرفته بودند بدوش گرفت و به پیکار مقدس برضد ملحدین وطنفروش آغاز نمود جوانان فدا کار و ایثارگر را بدور خود جمع و بجهاد بسیج نمود . از همان آغاز جهاد مسلحانه بحیث فرمانده علاقه داری کاکان برگزیده شد واین وجیبه سنگین و اهم را بنحو درست و احسن انجام میداد .

این برادر قهرمان و رشید در تمام دوران فعالیت جهادی'ش فدا کاری ها و رشادت های زیادی از خود تبارز داده و شهکاری های زیاد نموده است که ثبت صفحات زرین تاریخ انقلاب اسلامی کشورمان میباشد .

سر انجام ، شامگاهان ۲۸-۶-۱۳۶۳ پس از حماسه آفرینی های زیاد و قهرمانی های بی مانندی دریک عملیات بزرگ بالای قوای دشمن متجاوز و کافر سینه روبین این رزم آور عزیز اسلام آماج گلوله های داغ ملحدین قرار گرفت و این کفر ستیز جان برکف بمقام عالی شهادت نایل آمد . انا لله و انا الیه راجعون .

روحش شاد و راهش مستدام باد

۶

شهید سید حسن

شهید سید حسن د الحاج سید محمد موسی خان زوی د لغمان ولایت د چهار باغ په مفتی کلا کښې په کال ۱۳۳۸ هـ ش د جواز په ۲۵ نیټه په یوه دینداره او روحانی کورنی کښې زیږیدلی دی . له کوچنی والی څخه

ئی د دینی کتابونو سره مینه درلوده. ده خپل ابتدائی تعلیمات په ۱۳۵۰ ه ش کال د چهار باغ په لومړنی ښوونځی کښې بشپړ کړل او په همدغه کال د لغمان ولایت د قرغیو په لیسه کښې شامل شو. په ۱۳۵۲ ه ش کال په حربی ښوونځی کښې شامل شو او له همدغې نیتی وروسته د تحریک اسلامی یو بادرده غړی وپیژندل شو او د نورو مسلمانو وروڼو له خواد تنظیم او دعوت د امر په حیث وټاکل شو. کله چې د حربی ښوونځی په د ولسم ټولگی کښې په تعلیم بوخت ؤ د شب نامی د خپرلو په سبب د ملحد د رژیم له خواد څو مودی لپاره بندی کړی شوچه د یوزمری په شان ئی د بندی خانی سختی تیری کړی اوله بندنه آزاد شو مگر بیاهم خپل هغه ارمان‌چه‌ئی درلود د هغی لاری څینی ونکرځید اولا هم د ده په زړه کښې مینه ډیره شو او په همدی کال د حربی پوهنتون د دافع هوا پوهنځی په لومړی ټولگی کښې داخل شو.

شهید سیدحسین د پوهنځی د درسونو برسیره ئی د کمونستانو پرضد د څینو تبلیغاتی چارو دنده هم په غاړه واخسته چه د امکان ترحده نوموړی په خپلو کارونو کښې بریالی ؤ.

د عملی جهاد په برخه کښې شهید سید حسین د تحصیل په جریان کی د شاه شهید او بالا حصار په پیښو کښې فعاله برخه واخیسته. په اسلام مین سید حسین د ډیرو مشکلاتو درلودلو سره سره دوهم ټولگی ته په ډیره عالی درجه بریالی شو او د دوهم ټولگی ئی هم په ډیرو ستونځو سره پای ته ورساوه او بالاخره دریم ټولگی ته بریالی شو مگر په همدی‌کال دبری لیک دویشلو په ورځ نومیالی مجاهد د اسلام دوستی له کبله په یوناڅاپی پیښه کی ونیول شو او د کمونستانو د نظامی خاد زندان ته وسپارل شو او د ده خپل کلک عزم او ثبات د ده د خلاصون و جیبه وگرځیدله او د یو مسلمان پهره دار په مرسته د نظامی خاد څینی ووت او عملی جهاد ته ئی ملاوتړله او په ۱۳۵۹ ه ش کال د پاکستان خاوری ته را مهاجر شو، دلته دی د مجاهد و د قوماندان په صفت پیشنهاد شو مگر ده قبوله نکړه او وئی ویل چه «زه په هر حالت کی مجاهد یم او خپل مقدس جهاد ته د شهادت تروخته دوام ورکوم».

هماغه وه چی په ۱۳۶۱ ه ش کال ترهایه د خپلو مجاهدو وروڼو سره د خیبر په حوزه او د خورد کابل په منطقه کی جهاد وکړ چه له څه مودی جهاد نه وروسته یوځل بیا پیښور ته راغی چه د لته د لغمان د مجاهدینوله خوا ده ته د لغمان د جهاد لپاره دتلو پیشنهاد وکړ چه په ډیره‌مینه ئی ومانه او په ۱۳۶۲ ه ش د حمل د میاشتی په دریمه نیټه لغمان ته ولاړ څرنگه چه د ده مسلک دافع هوا او توپچی ؤ نود دښمن د حملو دشنډولو لپاره ئی دکرنج د غره په څوکه‌کی د دافع هوا ماشینداری او نوری ثقیله سلاح گانی ځای پرځای او یو قراگاه یی جوړه‌کړه او نورنو د دښمن آلوتکو به هیڅ ډول سره نشوای کولای چه د علیشنگ او الینگار په منطقو بمباری و کړی.

دغه نومیالی مجاهد چه د اسلام، وطن او ناموس د دفاع لپاره د خپلو نورو مجاهدو وروڼو سره د جهاد په سنگر کی ناست ؤ په چل او فریب سره محاصره او په ډیر بیرحمانه توگه د اسلام د دښمنانوله خوا په ۲-۴-۱۳۶۲ د روژی په پنځلسمه نیټه د جمعی په مبارکه شپه د شهادت لوړ مقام ته ورسید. (انا لله و انا الیه راجعون)

۷

شهید محمد رسول

شهید محمد رسول فرزند محمد عثمان درسال ۱۳۲۳ ه ش در قریهٔ چهار در ولسوالی تیوره ٔ ولایت غور در خانواده متدین و خدا جوئی متولد گردید و تمام عمر خویش راه در را خدا پرستی و دفاع از حق سپری نمود.

و بعد از بقدرت رسیدن کمونستها در افغانستان به اساس درک اسلامی و غیرت ایمانی خویش سلاح بدوش گرفت و در سنگر گرم جهاد بدون احساس خستگی مدت دو سال را متداوم در مقابله با روس متجاوز و ظالم پیکار نمود. در نتیجه بتاریخ ۵-۱-۵۹ ه ش از طرف کمونستهای ملحد دستگیر و در سلول های محبس پلچرخی بزندان کشیده شده مدت‌هفت ماه را باظالمانه ترین انواع شکنجه ٔ روحی و جسمی درآنجا سپری نمود به اثر همان تکالیف و جراحات وارده صحت روانی وجسمی خود را از دست داده بود. روی این تکالیف در سال جاری از طرف جبهه جهت معالجه به پاکستان اعزام گردید بتاریخ ۲-۷-۱۳۶۵ از اثر همان‌تکالیف در شفاخانهٔ کویته ٔ پاکستان داعی اجل را لبیک گفت و به شهادت رسید.

۸

شهید اختر محمد

شهید اختر محمد ولد محمد اکبر بیست ویک سال قبل در یک خانوادهٔ متدین در قریهٔ پشکران ولسوالی تیورهٔ ولایت غور چشم به جهان گشود. وی جوان متعهد و ایثار گر در راه خدا(ج) در صف اول به پیش میرفت از ابتداء جهاد اسلامی علیه کرملین نشینان در ولایت غور سلاح بدوش گرفت. در بسیاری نبردها و عملیات برضد کمونستهای روسی و عمال داخلی شان اشتراک کرد. بالاخره در ماه مبارک رمضان «۱۳۶٤» در ولسوالی موسی قلعهٔ ولایت هلمند در یکی از جنگ های روئی علیه دشمن باسائر مجاهدین جبههٔ چهار در مربوط جمعیت اسلامی تاآخرین رمق حیات جنگ نمود تا اینکه مورد اصابت مرمی دشمن قرار گرفت و جام شهادت را نوشید.

«انا لله و انا الیه راجعون»

۹

شهید عبد الرزاق

شهید عبدالرزاق ولد آچل بای درسال ۱۳٤۰ درخانوادهٔ متدینی در قریهٔ تاجک ولسوالی شولگره ولایت بلخ متولدشد. درتمام مدت پنج سال مبارزهٔ مسلحانه‌اش که دریکسال اخیر آن سمت سرگروپی مجاهدین رانیزعهده داربود باقاطعیت و ایمان راسخ در برابرجنا یتکران روسی وایادی شان مسؤلیتهایش را انجام میداد. بالاخره دریک نبردخونین بامنافقین واجیران روس بتاریخ ۱۳/۱۱/ ۱۳۶۳ بشهادت رسید انالله‌وانا الیه راجعون

۱۰

شهید ضیاءالله

شهید ضیاءالله ولد عبدالسمیع یکی از باشندگان گذر چتگری شهر مزار شریف بودتحصیلاتش راتا صنف ۱۲ درلیسه باختر مزارشریف پایان رسانیدوبسال ۱۳۶۱ بجهاد مسلحانه شروع کرد. ازجمله سرگروپهای ورزیده وفعال درمنطقه بشمارمی آمد وی چندین عملیات موفقانه رابالای ملحدین و دشمنان اسلام در داخل شهر مزارشریف انجام‌داد. مجاهدی بود پرکاروپر تلاش و دارای اخلاق حمیده بالاخره پس از ۳ سال جهاد مسلحانه بتاریخ ۱۵/٥/۱۳۶٤ به سن ۲۰ سالگی بجواررحمت حق‌پیوست روحش شادباد ویادش گرامی. انالله واناالیه راجعون.

۱۱

شهید سردارمحمد

شهید سردارمحمد ولد امیرخان درسال ۱۳٤۱ درقلعهٔ قاضی‌مزارشریف بدنیا آمد. پس ازفراگیری تعلیمات ابتدایی‌مکتب‌ابتدایی نادرشاهی شامل لیسه باختر گردید. در سال ۱۳۵۹ بدرجهٔ ممتاز ازآن لیسه فارغ شد برادر شهید دردوران تحصیلش در پهلوی آموزش وفراگیری بفعالیتهای اسلامی نیز می‌پرداخت واین کار راپس از فراغت نیز ادامه‌میداد تاآنکه احتمال افشاشدنش بیشتر شد و موصوف عازم سنگر های جهاد مسلحانه گردید. در ۱۲ سرطان ۱۳۶٤ حین یک برخورد رویاروی بادشمنان اسلام در تنگی‌شادیان‌بمقام‌والای‌شهادت رسید

۱۲

شهید عبدالخالق

شهید عبدالخالق ولد عبدالکریم در سال ۱۳٤۰ درست بیست سال پیش از امروز در خانواده ای دین پرور در قریهٔ کمینج ولسوالی شهرک ولایت غور دیده به جهان هستی گشود و استهلالش در فضای میهن اسلامی اش افغانستان طنین افگند. هنگامیکه تازه به سنین مراحق پامیگذاشت ونوجوانی بیش نبود به صفوف رزمندگان اسلام پیوست و در پیکار مقدس برضد دشمنان اسلام و انسان فعالانه اشتراک کرد. و ظایف سپرده شده را بنحود رست و لازم آن اجرا می نمود. این برادر قهرمان وجان برکف، در یک عملیات گسترده برضد قوای دشمن ملحد پس از ابراز شهامت‌ورشادت‌زیاد، هنگامیکه تاآخرین‌لمحه‌ای‌از زندگانی اش‌سرسختانه می‌رزمید آماج تیر دشمن سفاک قرار گرفت و به آرزوی دیرینش مقام رفیع شهادت نایل آمد.

انالله و انا الیه راجعون. روحش شاد و یادش گرامی باد.

۱۳

شهید فیروز خان

شهید فیروز خان د بسم‌الله زوی د چاردهی د ولسوالی دمرغگران د کلی اوسیدونکی چه د حق د لیاری تکړه اوزړه ور مجاهدواو دخپل ژوند آخرنی ۸ کاله‌یی د جهاد په‌سنگروکی

دخپلو مجاهدو ورونو سره د حق او باطل په جگړه‌کې تیر کړل . په بې شماره حملو کی چې دملحد دښمن په مقابله‌کې د چاردهی د جبهې دمجاهدینو لخوا شوی دی برخه لرله . په‌ډیرو جګړوکې‌چې د روسانواو دهغوی د ی ګوډاګیانو په مقابل کی وشوی د وروډ دښمن ته خوله‌ماتونکی‌ګوزارونه ورکړی دی . په داسی حال‌کی چې د جهاد لا تنویې کوله په غرض د مرکز دراتللو په لیاره کی داسلام او بشریت د دښمنانو له خوا په ٤–۲– ۱۳۶۵ ورته کمین نیول شوی‌او په شهادت ورسید .

اناللهواناالیه راجعون

۱٤

شهید اسماعیل « صداقت»

سید اسماعیـــل « صداقت »

فرزنـد ولی محمد از باشـندگان قـریه جنگل‌اریغ علاقه داری مردُیان آقچه ولایت جوزجان در سال ۱۳۳۰ دیده بجهان فانی گشود . هنگامیکه پا به سن هفت سالگی میگذاشـت شـامـل مکتب قریه جنگل ارنیغ گردید. تعلیم وکسب دانش راتاصنف ششم درمکتب نامبرده ادامه داد، امابنابر مشکلات که اغلب از ضعف بنیهٔ مالی خانواده های فقیر ناشی میشود نتوا نست تعلیماتش را بپایان رساند . همان‌بود که همانند والد محترمش پیشه‌مقدس دهقانی رابرگزیدوازین راهٔوسایل‌معیشت وزندگی اشرا تأمین می نمود .

شهیدسیداسماعیل«صداقت »که در فامیل متدین و مبارز پرورش‌یافته بود وماهیت رژیم ضد اسلامی وضد انسانی داود رادر یافته ودرک کرده بود ، ازافشاء جنایات حکومت‌وقت باز نمی ایستاد ، روی همین ملحوظ بود که‌در سال دوم زمامداری داوٌد (۱۳۵۳) دستگیر وزندانی گردید ومدت پنجسال را در حالیکه شکنجه های گوناگون را تحمل می نموددر سلولهای زندان شبرغان سپری کرد پس ازرهایی از حبس ،درسال۱۳۵۸ بادرک مسئولیت اسلامی اش به صف رزم آوران اسلام بـه فرماندهی گیلدی صوفی درولسوالی آقچه پیوست پس از مدت جهاد بنابر درایت ،فدا کاری و صداقت در اجرای وظایف سپرده شده به سمت قوماندان چریکی منطقه گزیده شد واین وجیبهٔ حساس وخطیر را تا سال (۱۳۶۰) به نحو درست وکمال صداقت انجام میداد. باری هم بخاطر انتقال‌سلاح ومهمات عازم پاکستان گردید وپس از مدتی با تجهیز گروپی دوباره روانه سنگر های داغ جهاد شد .

سید اسماعیل صداقت آنگونه که از تخلص اش پیداست مظهر راستی وصداقت بود والگوی یکرنگی واخلاص بود پس ازابراز تهور و رشادت در معارک نبرد بنابر لزوم دید همسنگرانش به‌حیث قوماندان عمومی جبهه در منطقه انتخاب شد.

زندگی صداقت درسنگرمملوازقهرمانی وحماسه هاست که شرح آن از توان این نوشتهٔ کوتاه بالاست فرجام این سنگرداررشیداسلام در۱–۱–۱۳۶۲ در یک عملیات بزرگ که‌بالای قوای دشمن متجاوز وعمالش انجام میشد پس‌از درهم کوبیدن دشمن سفاک وملحد بمقام رفیع شهادت نایل آمد.

اناالله وانااليه راجعون

روحش‌شادوخاطرش‌گرامی‌باد !

۱۵

شهید پهلوان عبدالستار

برادرشهیدپهلوان‌عبدالستارفرزند عبدالرشید باشنده ولسوالی سنگچگ ولایت جوزجان در سال۱۳۳۳ در دامان پر عطوفت فامیل دیندار و با تقوی زادهشد . درسن هشت سالگی شامل‌مکتب‌متوسطه سنگچگ گردید واز آن‌موفقانه فارغ شد. چون‌جوانی بود تنومند و از عنفوان جوانی به ورزش‌و پهلوانی علاقه زیادی‌داشت وازعضو تیم‌پهلوانان‌نیزبشمارمیرفت‌به «پهلوان» شهرت یافته‌بود. دردوران عسکری‌در قندهاربا برادران‌مجاهدش ارتباط میگرفت و ازهیچگونه کمک به‌ایشان‌دریغ‌نمی‌نمود. اسلحه ومهمات در اختیار مجا هدین قرار میداد . با اطلاع کمونستها از ارتباط این‌برادر با رزمندگان اسلام مورد پیگیردی و تعقیب‌قرار میگیردو امردستگیری اش صادر میشود ، اما قبل ازآنکه‌ملحدین

موفق به دستگیری اش شوند به‌صف کفر ستیزان وپیکار گران راه حـق می پیوندد . پس ازآن به‌جوزجان بر-گشته با مجاهدین تحت فرماندهـی گیلدی شهید ملحق میگرددودرهمان سال ۱۳۵۸ به جهاد مسلحانه آغاز میکند . در همان سال نیز بحیث قوماندان چریکی در منطقه برگزیده میشود . و این وظیفه مقدس وخطیر را تا شش سالیکه حیات دارد در راه نیل به آرمان پاک شهادت در راه خدا (ج) به وجه احسن ونیکوانجام میدهد .

شهید پهلوان عبدالستارمجاهد بود با عزم راسخ و متین ، نموذج و نمونه پایداری و استواری بود . در عملیات زیادی طی فعالیت جهادی شش ساله اش اشتراک نمود .بالآخره این مجاهد جان برکف در ۱۰-۷-۱۳٦٤ طی یک جنگ رویاروی با دشمنان اسلام و بشریت کمونستهای تجاوزگر جام شهادت نوشید و با پانزده‌تن از همسنگران الحاد ستیزش به رفیق‌اعلی پیوست . انالله و انااليه راجعون. روان او و تمام همسنگرانش شاد باد .

۱٦

شهید گل‌خان

شهیدگل‌خان ولدمیرعالم درسال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای دین دوست و مجاهد در ولسوالی قره باغ کابل تولد شد . در فضای باطهارت فامیلش تربیه شد و جوانی مبارز ومجاهد بار آمد. با وقوع سانحه‌شوم ثور ۱۳۵۷ تنفر و انزجارش‌رابا پیوستن به‌صفوف رزمندگان اسلام‌درسال ۱۳۵۹ ازکمونیزم‌والحاد و دشمنان اسلام نشان داد. درمیان همرزمانش به‌اخلاق‌نیکو وسجیه حمیده معروف بود . در بسیاری از عملیات های ضد روسی و ضدالحادی اشتراک میکرد . سر انجام بتاریخ - ۲۳-۲-۱۳٦٤ -درپی‌بمباردمانهای وحشیانه روسها درتری منگل‌به شهادت‌رسید. انالله وانا الیه‌راجعون

۱۷

شهید محب‌الله

شهید محب الله شخصیتی که سالها شیفته وگرویدهٔ رسیدن به معراج‌اعلی انسانیت«غزاوت‌وشهادت» بود سرانجام بعداز یکسلسله تلاش وپیکار بمنظور درهم شکستن حلقه‌های اسارت وبردگی به‌آرمان مقدس دیرینه اش که پیوستن به‌کاروان شهداً بود نائل آمده وبه‌مرگ حیات آفرین‌لبیک گفت .

وی فرزند صدیق وامانت دار پدر مرحوم خود محمدعلم بود که درسال ۱۳۳۸ هـ ش دریک خانوادهٔ اسلام دوست وشهید پرور درقریهٔ آو ان خستک مربوط ولسوالی جرم ولایت بدخشان آن درهٔ سر سبز وسرشار وخروشان‌چشم بدنیا کشود .

ازبدو عمرش درین فامیل‌نجیب واسلام دوست تحت رهنمـونی وهدایات وتعلیمات اسلامی پسرخاله اش استاد سراج‌الدین « اکبری » آن الگوی انسانیت وشخصیت قرارگرفته ودرسن هفت سالگی شامل مکتب ابتدائیهٔ خستک انقلابی گردید ومدت شش سال تعلیمات ابتدائی‌اش راذکاو-تمندانه بپایان رسانیده وبعداً بهاثر جلب مدیریت معارف ولایت بدخشان باسائر متعلمین مکاتب مربوطهٔ ولایت خود - در امتحان کانکور اشتراک‌ورزیده که در نتیجه موصوف بااخذنمرهٔ عالی شامل‌مدرسهٔ‌عالی ابوحنیفه(رح) گردید .

البته شمولیتش درین مدرسه دینی مصادف باسال ۱۳۵۲ هش‌بود شهید محب‌الله چنانچه ازنامش هوید-است همیشه درراه کسب رضای خدا (ج) ازخود عشق ومحبت نشان‌دا ده علاوه از دروس محولهٔ دانشگاه اش مصروف آموختن درس ایثار گری وفداکاری علیه باطل بود . همان بود که بعد از کودتای ننگین ومزورانهٔ مزدوران روسیه بادستهٔ کثیری از وفاداران ورهروان راه خدا (ج) دست بهم داده قیام علنی وصف شکن را آغاز نمود که درنتیجه بتاریخ ۲ سرطان سال ۱۳۵۸ درقیام عمومی مبارزین سلحشور تحت‌فرماندهی برادر پیشتازعمرخان شهید دستگیر وبه‌زندان

پل چرخی یعنی قتل گاه عمومی وضد انسانیت وبشری سوق داده شد وبعد از مدت کوتاهی باتعداد زیادی از همفکرانش بشکل دسته جمعی هدف گلولهٔ خونبار دشمن دیرینهٔ امت مسلمه قرار گرفتند وبه بازماندگان ایماندار وغیور شان درس جرأت وایثارگری دادند روحشان شاد ویادشان گرامی باد « انا لله وانا الیه راجعون »

١٨

شهید معلم آدم خان

شهید قوماندان معلم آدم خان دمنگل زوی په ١٣٣٧ هش کال دلوگر ولایت دمحمدآغی ولسوالی دکنج گمرات دکلی په یوه دینداره او خدای پرسته کورنی کی فانی دنیا ته سترگی وغړولی دخپل عمرپه اووه کلنی په مکتب کی شامل شو او په کال ١٣٥٣ د منځنی ښوونځی دنهم صنف څخه په ښه نمبر فارغ شو.

ددینی علومو زده کړه ئی ترزیاتی اندازی له خپلو دینی عالمانو دمسجد له ملا صاحب حاصله کړی او په ١٣٥٤ کال دمحمدآغی دلیسی په لسم صنف کی شامل او په کال ١٣٥٦ هش دمحمدآغی دلیسی د دولسم صنف څخه په عالی درجه فارغ او نظر په شوق او علاقی سره چه دعلم لەحاصله ولو سره ئی درلوده د ١٣٥٦ کال پس دکانکور دامتحان څخه دکابل د روښان په عالی دارالمعلمین کی شامل شو نظر په ډیرو مشکلاتو سره چه دکمونستانو لەخوا چه یوځل بندی هم شو خپلو تحصیلاتو او اسلامی مبارزی او اسلامی دعوت ته دوام ورکړ او د ١٥-١٠-١٣٥٨ هجری لیته دروشان له عالی دارالمعلمین دپښتو او انگلیسی دشعبی دڅوارلسم صنف څخه په دوهمه درجه فارغ او د١٣٥٨ هجری کال دگمرات په منځنی ښوونځی کی دمعلم په حیث مقرر او پس له دوو میاشتو وظیفی اجراء کولو له خپلو مجاهدو ورنو سره یوځای مکتب وسوځاوه او په وسلوال جهاد ئی پیل وکړ نظر په خپلی شهکاری اوپوهی پس له کم وخت دمجاهدینو دیوه گروپ دقوماندان په حیث معرفی او په عین وخت کی شهید آدم خان دملحد حکومت ډیر تانگونه وسوزول دخورد کابل علاقداری ئی دنورو مجاهدینو په کمک سره مکمله له منځه یوړه چه -٢٢- دوه ویشت میله مختلفه سلاح ئی هم په غنیمت ونیوله. دکابل په ښارکی ئی ډیر چریکی عملیاتو نه وکړه اوآخرد ٢٧-٢-١٣٦٠ نیټه د کابل دشاه شهید یو برج برق مکمل تخریب کړ پس دعملیات له اجرا کولو د وخت د کمی له وجهی چه خپل مرکزته ورسید دکابل د کمر په سیمه کی په ٢٨/٢/١٣٦٠ نیټه له خپلو « ٦ » تنو مجاهدینو سره پس له پنځه ساعته مقاومت دشهادت لوړ مقام ته ورسید.

١٩

شهید دلاورخان

دلاورخان ولد شاه حسین « طورخیل » درسال ١٣١٥ درمنطقه خاگی ولسوالی اسمار کنر تولد شد. در سال ١٣٢٧ فامیل او در زمرهٔ ناقلین به کندز رفت ودر ولسوالی دشت ارچی سکنی گزید ودر همانجا تعلیمات دینی را در مدارس محلی فرا گرفت وبعداً تاوقوع کودتای شوم ثور به شغل دهقانی اشتغال داشت با بقدرت رسیدن کمونستها بنا بر احساسات پاک اسلامی اش زندانی گردید وپس از رهایی به صف سنگرداران اسلام پیوست و بجهاد مسلحانه آغاز نمود. از سال ١٣٥٨ تا ٦٤ چندین بار وظیفه پرمسؤلیت وخطیر حمل ونقل اسلحه ومهمات را بعهده داشت وآنرا باامانت داری زیادی انجام میداد. بار اخیر، در ١٨/٦/٦٥ برای انجام این وجیبه سنگین وارد پشاور شد ودرین هنگام از شهادت فرمانده سترگ وقهرمان وهمسنگر دیرینش فیض الرحمن خان اطلاع یافت. اوکه رحیمی راهمچو جان خویش گرامی می داشت، از شنیدن خبر شهادت این فرمانده محبوب سنگرش سخت متاثر شد. برادر مجاهد دلاورخان که همانند صدهاهمسنگر دیگرش فقدان فرماندهی

چون رحیمی را تحمل نمیتوانست با دلی آگنده از اندوه وتاثر که سر وپایش رافرا گرفته بود راهی‌خانه‌اش درامیر کمپ شد . اما پیش ازآنکه بخانه اش برسد بروز چهارشنبه ۱۳٦۰/۷/۲ در حصه ملاکنند داعی اجل را لبیک گفت وجان به جان آفرین تسلیم نمود . اناالله وانا الیه‌راجعون روان این مجاهد پاک طینت شاد وخاطرش گرامی باد !

۲۰

شهید ولی‌خان

شهید ولی‌خان د غازی‌خان زوی د پکتیا ولایت د جاجی میدان ولسوالی دباک علاقداری دشمل‌خیلو دکلی او سیدونکی دی. شهیدولی‌خان په یوه دینداره کورنی کښی په ۱۳۳۸ هجری کال زیږیدلی دی. د کوچنی والی څخه ئی ددینی علومو زده کړی سره پوره مینه او محبت درلود .

شهید ولی‌خان د باک قرارگاه د دیپو معتمد وظیفه په غاړه درلوده د جهاد شروع څخه دژوند تر آخره پوری په پوره اخلاص او صداقت او شجاعت‌ئی د جهاد مقدسه وظیفه اجراء کړه نوموړی شهید په‌تقوی او دیانت کښی پوره شهرت درلوده او په زیاتو عملیاتوکښی برخه اخستی ده .

څرنگه چه په مورخه ۲-۲-٤-۱۳٦۰ هجری د خوست د مرکز څخه روسی قوه د جاجیو د مرکزو او سنگرو د منځه وړلو په منظور د جاجی میدان منطقی ته راغلی‌وه . شهید ولی‌خان په پوره اخلاص او شجاعت اومیړانه ورسره وجنگید او زیات شمیر کمونستان او ملیشه ئی دجهنم کندي ته ولیږل.

بالاخره په ۲۷-٤-۱۳٦۰ هجری کال د جمعی ورځ دنوموړی قوی دعملیاتو په جریان کښی په شهادت ورسیده

«انا لله و انا الیه راجعون»

۲۱

شهید دوست محمد

شهید دوست محمد فرزند شهزاده باشندهٔ قریه گلاخیل بالا ولسوالی مقرولایت غزنی درسال ۱۳۳۷ در خانواده‌یی با طهارت ومتدین متولد گردید . پس از تجاوز ارتش اشغالگر سرخ به میهن اسلامی ، افغانستان ، این برادرمجاهد همانند هزاران هموطن دیگرمابه‌بارزه علیه دشمنان اسلام و انسان روسهای تجاوزگر برخاست . بالآخره پس از پنج سال جهاد مسلحانه در جریان عملیاتی بزرگ وررویا رویی عظیمی باقوای دشمن‌در قریه گلاخیل آماج تیر اخصام بی دین قرار گرفت وبه رفیق اعلی پیوست .

اناالله وانا الیه‌راجعون

۲۲

شهیدعبدالقادر

شهید عبدالقادرولد عبدالرسول

در سال ۱۳۳۸ در خانوادهٔ مومن متدین ونجیبی در قریهٔ فرزه ولسوالی میربچه‌کوت کابل زاده شد ، باتجاوز قشون متجاوز سرخ در ۱۳۵۹ به کشور اسلامی افغانستان بخاطرادای رسالت اسلامی اش سلاح بر دوش گرفت وباکمال متانت واستواری با عزم راسخ وخلل‌ناپذیر در راه اعلاء کلمةالله رزمید . در طول مدت پنج سال از جهاد مسلحانه اش رشادت ، شهامت وایثار گری‌های زیادی از خود در سنگرهای جهاد مقدس تبارز داد وضربات کوبنده وخرد کنندهٔ بر پیکر دشمن اسلام وبشریت وارد آورد درسال ۱۳٦۳ هنگامیکه قریه زرگران‌فرزه هدف‌بمباردمانهای شدید روسهاقرار گرفت پس ازحماسه افرینی های زیادی جان به جان آفرین‌تسلیم نمود وبدرجه رفیع شهادت‌نایل‌آمد .

اناالله وانا الیه راجعون

روحش شاد وراهش متداوم باد

۲۳

شهید صوفی عبدالحفیظ

شهید صوفی عبدالحفیظ ولد سید شاه درسال ۱۳۳۲ در یک خانوادهٔ متدین و مجاهد در قریهٔ لعلی علی آباد ولایت کندز پا به عرصهٔ

هستی گذاشت ، درسنین کودکی پس از فراگیری تعلیمات دینی بنا بر مشکلات فامیلی و ضعف بنیۀ اقتصادی خانواده اش نا گزیر مسئلۀ کسب دانش را کنار گذاشت و به پیشه دهقانی روی آورد و از همین مدرک امرار حیات میکرد .

درسال ۱۳۵۷ بخدمت عسکری سوق گردید ولی با بمیان آمدن کمونستهای وطنفروش و ایادی حلقه‌بگوش روس ، بحیث یک مسلمان متعهد و مخلص حضور خود را در صف لوای رژیم دست نشانده صواب ندید ، همان‌بودکه خدمت عسکری را ترک نمود و با برادران مجاهد تحریکی و پیگلسان نهضت اسلامی کشور در منطقه ارتباط گرفت .

با آغاز جهادمسلحانه درکشور این برادر قهرمان و کفر ستیز سلاح برداشت و دوشادوش برادران و همسفران عزیزش در معارک جهاد علیه کفر و الحاد می رزمید . این از مدتی باابراز شهکاری‌های جهادی و تهور در میادین جهاد،به سمت سر گروپ علاقه داری علی آباد بر گزیده شد .

در عملیات زیادی اشتراک و به پیروزیهای زیادی دست یافت . از جمله شهکاریهای جهادی اش میتوان از سرنگون سازی هلیکوپتر توپدار روسی در منطقۀ « جلوگیر » علی آباد ، به آتش کشیدن چار عراده تانک وکامیون روسی ،اجرای عملیات بر پوسته های رژیم کمونستی چون پوسته « دارلمعلمین » ، « بندبرق »، « گادستر » ، « بانک انکشاف زراعتی» و ده ها عملیات دیگر که همگی با موفقیت رزمندگان اسلام همراه بوده است نام برد . همچنین این فرمانده کفرستیز طی عملیات کفر شکن دهها صاحب منصب روسی و مزدوران شانرا رهسپار جهنم نموده است .

فرجام ، در اثر توطئۀ ای نا جوانمردانه ای که از جانب عمال خود فروخته روس در منطقه چیده شده بود ، بتاریخ ۱۳۶۵/۲/۲۳ درجه رفیعه شهادت یافت و به اعلی علیین پیوست اناللهوانااالیه راجعون .

روحش شاد و یادش گرامی باد.

۲۴

شهید قربان تردی

شهید قربان تردی‌ولد بایمراد،

درسال ۱۳۳٤ درست ۳۱ سال پیش ازامروز در دهکدۀ جنگل اریغ آتچه ولایت جوزجان دیده بجهان کشود. اوکه دریک خانوادۀ معارف دوست ومتدین زاده وپرورش یافته بود، از همان آوان صباوت علاقه زیادی به تعلم و کسب دانش داشت. تعلیمات متداوله متوسطه را درمکتب متوسطۀ دهکدۀ بومی اش فرا گرفت. پس از فراغت از صنف نهم همانند دهها همسالش بررغم علاقه زیادی که‌به آموزش داشت ناگزیر تحصیل دانش را کنار گذاشت ومکتب‌مفتخر دهقانی رابرگزید،تابدینوسیله امرارحیات کند.

در سال ۱۳۵٦ برادر قربان تردی به خدمت عسکری سوق داده میشود . هنگامیکه تازه یکسال از خدمتش سپری شده کودتای ننگین وشوم ثور بوقوع میپیوندد . برادر مبارز ماکه حضورش را در زیر پرچم رژیم پوشالی ودست نشانده روس صواب نمی بیند و بلکه آنرا گناهی بزرگ می انگارد ازخدمت نظام فرار وبه صفوف مرصوص رزمندگان اسلام منطقه زادبومش می پیوندد. اودرسال ۱۳۵۸ به‌جهاد مسلحانه آغاز مینماید وکمی بعد از طرف مرحوم صوفی گیلدی شهید بحیث قومالدان گروپ حمل‌ونقل اسلحه وسهمات تعیین وبه پاکستان اعزام میگردد. موصوف چندین بار این وظیفه مهم وسنگین را انجام داد وفرجام پس ازسه شبانه روز مقاومت دریک عملیات‌بزرگ بالای قوای دشمن ملحد وایادی اش باییست و هفت‌تن‌ازهمسنگرانش‌رهسپار آبدیت گردید وبدرجه رفیعه شهادت نایل آمد.

انالله واناالیه راجعون .

۲۵

شهید دواجان

شهید دواجان ولد موسی خان درسال ۱۳۳۵ درچاردهی ولایت کابل تولد شد . باآغاز جهاد مسلحانه در کشور اسلامی افغانستان عازم سنگر های داغ جهادعلیه کفر والحادشد . سرآنجام پس از ۶ سال نبرد در معارک حق علیه باطل دریک حادثه کمین گیری دشمن کافر بدرجه عالیه شهادت نایل آمد . انالله وانا الیه راجعون .

۲۶

شیهد سلاجان

شهید سلاجان ولدبسم الله باشنده چاردهی ولایت کابل در سال ۱۳۳۹ در فامیلی متدین و باطهارتی متولد گردید. باوقوع سانحه منحوس ثور وتجاوز قشون سرخ بافغانستان همانند هزاران هموطن ما دست بسلاح برد وبجهاد علیه کمونزم والحاد اقدام نمود. فرجام در ۱۰ / ۵ /۶۴ در حادثه کمین گیری دشمن ملحد به مقام رفیع شهادت نایل آمد . انالله وانا الیه راجعون

۲۷

شهید خوبی جان

شهید خوبی جان ولد عمرجان باشندهٔ ولایت کابل درست ۳۵ سال پیش از امروز تولد شد . او که در فامیل متدین و مجاهد پرورش یافته بود وقوع کودتای ثور وبقدرت رسیدن کمونستها را سانحه گجته و نامیمون برای مسلمانان افغانستان میدانست . همان بود که بدون هیچ درنگی سلاح بر دوش گرفت و راهی سنگر های انتخار آفرین پیکار حق علیه باطل شد. این مبارز خستگی ناپذیر ، بالاخره در سال ۱۳۶۵ طی عملیات کوبنده ای بالای عمال روس و کمونست های خاین بارمان دیرینه ی نایل آمد .
انالله وانا الیه راجعون

۲۸

شهید بابو جان

بابوجان ولد گلان باشنده ولایت کابل ، در سال ۱۳۴۵ دیده به جهان گشود. بیش ازهفده سال نداشت که تجاوز ـ گران سرخ و بی آزرم به زاد بوم افغانستان هجوم آوردند . او که نوجوانی بیش نبود و میهن اسلامی اش مورد تجاوز اشغالگران وحشی روس قرار گرفته بود ، لحظه‌ای درنگ را هم صواب نمی دانست . راهی سنگرهای جهاد مقدس شد و در راه اعلاء کلمة الله وحاکمیت اسلام عزیز تاپای جان رزمیدودر ۴-۶-۱۳۶۵ طی نبرد خونین با قوای دشمن متجاوز جام شهادت راسر کشید ورهسپار جهان باقی شد . انالله و انا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد

۲۹

شهید سلطان

سلطان ولد موسی خان برادر دواجان شهیددر ۱۳۳۰ دردودمان دین پرور و مبارزی در منطقه چار دهی از مربوطات ولایت کابل پابه عرصهٔ وجود گذاشت. با آغاز جهادمسلحانه در میهنش ، همپای برادرش روانه مصاف حق علیه باطل شد . پس از هفت سال مبارزه درمیادین جهادی و حماسه آفرینی های زیاد به استقبال شاهد مقصود ـ شهادتشتافت وباعلی علیین پیوست .
انالله وانا الیه راجعون

۳۰

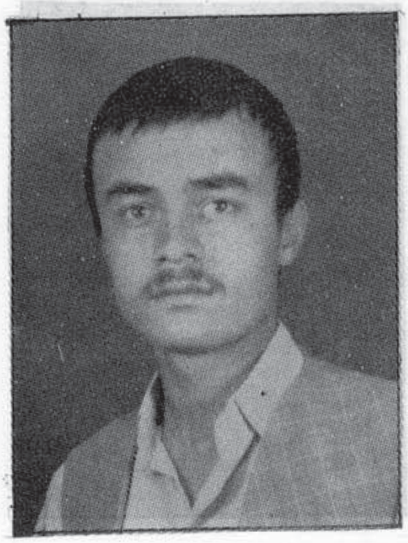
شهید سالار تردی

سالار تردی فرزند اته محمد باشندهٔ قریهٔ جنگل اریغ ولایت جوزجان ، در سال ۱۳۳۷ در یک خانوادهٔ دین دوست و مجاهد پا به عرصه هستی گذاشت . هنگامیکه هفتمین بهار زندگی اش را پشت سر میگذاشت راهی مکتب ابتدائیه قریه جنگل اریغ شد . درسال ۱۳۵۱ از مکتب مذکور بدرجه اعلی فارغ گردید و روی عللی ، خصوصاً ضعف اقتصاد خانواده اش ناگزیر شد رشته تعلیم را از کف بگذارد و پدر بزگوار اش را در امر انفاق فامیل و تأمین معیشت یاری کند . همان بود که به پیشه کشاورزی رو آورد .

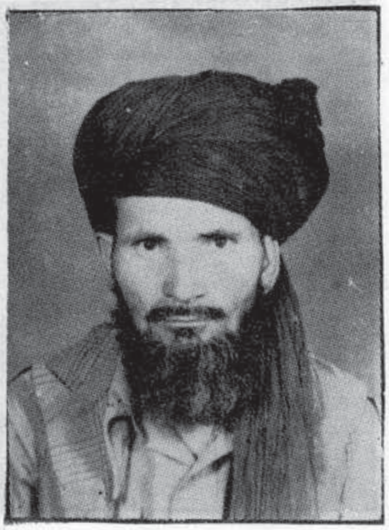
۱



۲



۳



٤



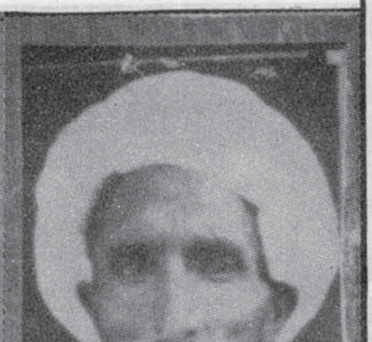
٥



٦



۷



۸



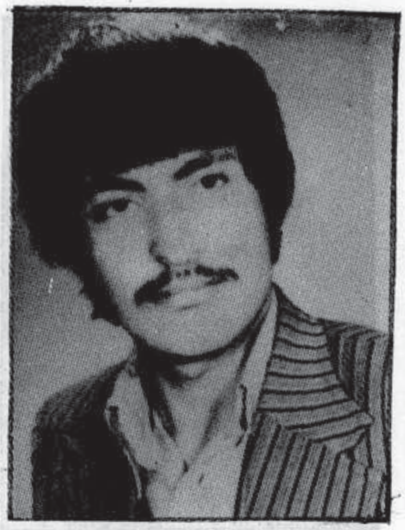
۹



۱۰



١١



١٢



١٣



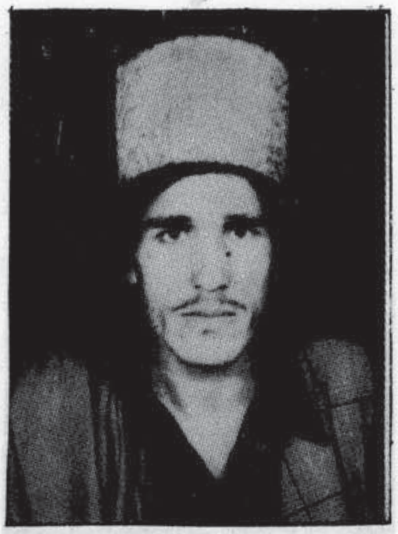
١٤



١٥



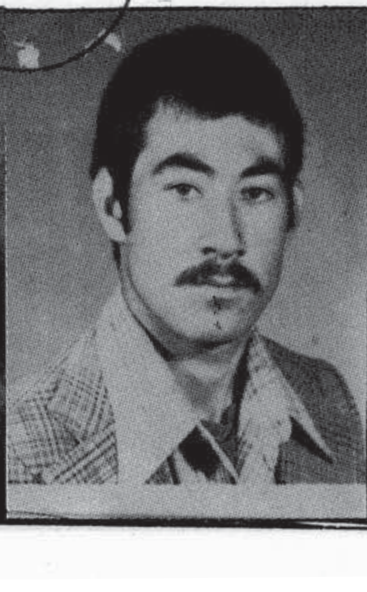
١٦



١٧



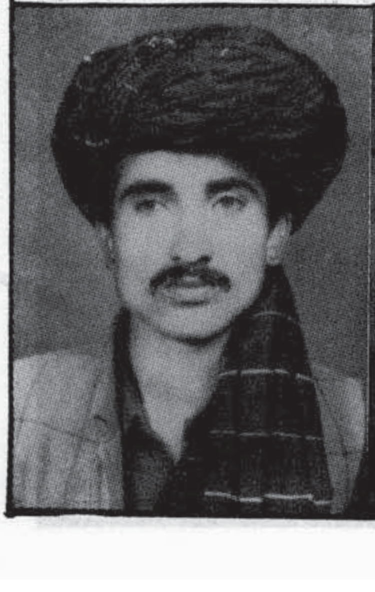
١٨



١٩



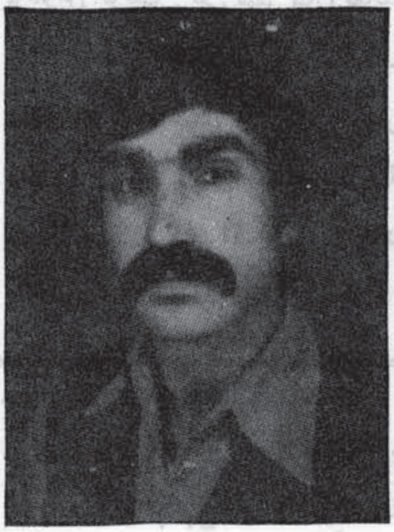
٢٠



٢١



٢٢



٢٣



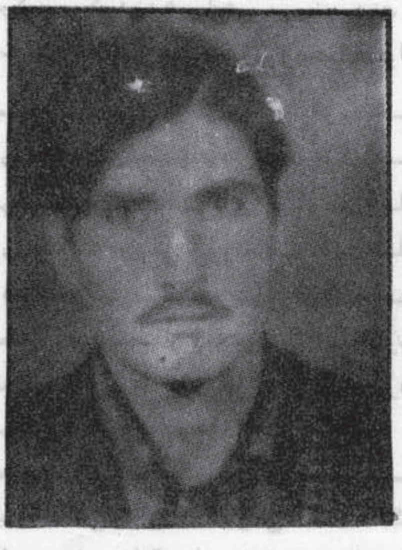
٢٤



٢٥



٢٦



٢٧



٢٨



٢٩



٣٠



با آغاز جهاد مسلحانه در کشور بخون خفته مان این برادر قهرمان برای ادای مسؤلیت ایمانی و اسلامی اش کمربست و به افشای دسائیس و توطئه های عمال روس و کمونستها پرداخت . در سال ۱۳۵۹ عملاً وارد صحنه های افتخار آفرین جهاد اسلامی شد و سلاح بردوش گرفت . طی شش سال فعالیت جهادی اش به خلق نیکو ، امانت داری ، شجاعت و ایثار شهرت داشت . در تمام عملیات های ضد الحادی اشتراک می نمود . بالآخره این مجاهد جان بر کف در یک بر خورد بزرگ و خونین با قوای دشمن متجاوز بتاریخ ۶۵/۵/۱۱ جام شهادت را سر کشید و به لقاءالله شتافت .

انا لله و انا الیه راجعون.

روحش شاد و راهش متداوم

خاطرات یک......

نقلیه نظامی را که دربین شهرک های جنگی وشهرهای بزرگ افغانستان حرکت میکردند همراهی می نمودند . وسایل نقلیه پیوسته مورد حمله قرار میگرفت دشمنان درمیان صخره ها ، دربین پوش بمبها ودرعقب هرگونه برجستگی منطقه پنهان میشوند آنان روزوشب هجوم می آوردند .وسایل نقلیه آهسته حرکت میکند ، عوارض طبیعی قطعا" غیرمتحمل است ، راه بمفهومی که ما میدانیم تقریبا" وجود ندارد ، مؤتورهای زرهپوشها اکثرا "خاموش میشوندحتی تانکها درین منطقه کوهستانی تاریک گیرمی افتد ،امکان مانورتقریبا" وجودندارد ، ولی دشمنها که بسیار سبک مسلح شده اند به بسیار آسانی ازیکجا بجای دیگرمثل سوسمار ان درمنطقه بسرعت حرکت می کنند .

دعوت....

نن ورځ هر دعوت کوونکی او لاربنوونکی د اسلام د کندونو او پولو ساتونکی دی . او په مخ کښې یې لوی لوی مسئولیتونه پراته دی نوبنایی

چه د ده د لوری کندو مات نشی ، او دشمن د اسلام کورته لارمراونکړی او باید دی پخپل ځای تینګ او کلک ولاړ وی ، تر څو د خدای سره مخامخ شی او د مجاهدینو اواسلامی هیواد ساتونکی اجراو ثواب ومومی.

د عرباض بن ساریه څخه روایت دی چه حضرت پیغمبر (ص)فرمایلی دی : کله چه انسان مړ شی تول اعمال یی ورڅخه منقطع او پای ته رسیږی ، خو هغه څوک چه د خدای په لاره کی مرابطه او د اسلامی هیواد ساتنه کوی د ده اعمال نمو او زیاتوالی مومی او د قیامت تر ورځی پوری ده ته روزی ورکوله کیږی.

ترکستان....

تجار بخارا حق تجارت درروسیه لیز داده شده بود مخالفت وآنرا تعدیل نماید اما ماده متعلق بقابل محاکمه بودن روسها تعدیل نگردید.

معاهدات باخانهای خیوه وقوقند درهمین مناسبت هیچگو نه فرقی بامعاهدات منعقده باخان بخارا نداشت.

بدین منوال، منافع تجاری سرمایه داری روس ازآنجائیکه سخن برسر اشغال منطقه بخاطر خودمنطقه بود محورنیات ومقاصد روسها برای اشغال آسیای میانه است .

سایر تجار غیر مسلمان حقوق گمرکی زیادی (ده درصدبجای دودرصد) می پرداختندو مورد فشار وبهانه های زیادی قرار می گرفتند .

آنگونه که می بینیم :آنچه مایه نگرانی تاجر روس است ،نخست موقعیت او بحیث بیگانه در منطقه است وآنگاه حقوق گمرکی بسیار بلند و فشار های دیگر.اومی خواهد حیثیت مالک رادر منطقه دارا باشد نه موقف بیگانه را .

در این ارتباط و یژگی فوق العاده آن است که قرار داد های منعقده باخانهای قوقند ، خیوه وبخارا نه تنها حاوی فشار فوق العاده مبنی براعطای حقوق مساوی به تجار روسی وبازرگانان داخلی بود بلکه حقوقی را به تاجران روسی تضمین میکرد که تجار مسلمان دارای آن نبود ند، بطور مثال معافیت از پرداخت خراج اختیاری که بمعنی معافیت از بعضی عوارض گمرکی بود واز مسلمانان روبهمرفته اخذ میشد یا عدم ،محاکمه کامل اتباع روسی بروفق قضایی امیر که تجار روسی را در موقعیت ممتاز قرار میداد .

بازرگانان نه تنها امکان یافتند از کلیه حقوق تجار مسلمان در مناطقی که تا پایان دهه متذکر هنوز بدست قوای روسی نیفتاده بود بر خوردار شوند بلکه مالک بخش زیادی از منطقه که شهر های بزرگی چون تاشکند ، سمرقند و . . . را احتوا میکرد نیز گردیدند . بر علاوه همه آنچه گفته آمد ، آنان حمایه دایمی جنرال گورنر را در تمام امور تجارتی شان در منطقه و حتی در مورد کسانیکه مورد بازپرس محاکمه قرار می گرفتند بدست آوردند .

(ادامه دارد)

م ـ حنیف بلخی

حماسهٔ شهدا

ماکه دامان کفن چون لاله خونین کرده ایم
اقتدا بر سنت مردان پیشین کرده ایم

رهبر ما هست ارشاد خداوند و رسول!
ما جهاد حق بروی این فرامین کرده ایم

تازه نبود این سلحشوری و دشمن سوختن
این عمل بر شیوهٔ و بر طرز دیرین کرده ایم

تیر ما بنشسته اندر سینهٔ طاغوتیان
تیغ زهرآلود بر پهلوی طاغین کرده ایم

از برای جشن آزادی بخون خویشتن
میهن زیبای خود را لخت آذین کرده ایم

در بهار آرزو از رشحهٔ باران خون
دامن تاریخ ملک خویش رنگین کرده ایم

گر بروی دشمنان دین حق برخاستیم
پیروی از صاحب طه و یاسین کرده ایم

ماکه همچو صاعقه بر فرق دشمن ریختیم
اینهمه ایثار بهر شوکت دین کرده ایم

سینهٔ خود را اگر آماج مرمی ساختیم
نام خاک خود بلند از ماه و پروین کرده ایم

از کنار دره وا از تیغهٔ کهسار ها
حمله ها بر جان دشمن همچو شاهین کرده ایم

از فراز افتخار برج و باروی وطن
بیرق الحاد را با زور پائین کرده ایم



